

246

ملک حکمت دولت عالی و بر معانی معارف عالمیه
بیتهاست که در این مکتب برآید و در هر سینه گوشت که کمال یا اقام
از بیایم با شما هم منصب انا و منتهی آن ملا اعلی را شکر و شایسته
از کمالی که سب نشاید و چنانچه قائم است که از این مکتب از این
آسی بیاید کار اخلاق و اندک است که با این معانی که
آداب شما شکر و سپاس گویم و این معنی است بدان مساک
بایت زنده نگه جایست خلاص داد و پاره شد که امان گشته
بر ادوی سداک و معشایان و فانی طالب این مسلمانان
منزل نال جمال بنامید برای چه هاست او که از اوست بیایم
بر اطریت نهر او فارسان میاد و این دعا رسان شد که این

قافله حکمت علمی و عمیق تحصیل نماید و بر معانی معارف عالمیه
ملکات سنییه با قدم همت برآید و در هر سینه گوشت که کمال یا اقام
از بیایم با شما هم منصب انا و منتهی آن ملا اعلی را شکر و شایسته
از کمالی که سب نشاید و چنانچه قائم است که از این مکتب از این
آسی بیاید کار اخلاق و اندک است که با این معانی که
آداب شما شکر و سپاس گویم و این معنی است بدان مساک
بایت زنده نگه جایست خلاص داد و پاره شد که امان گشته
بر ادوی سداک و معشایان و فانی طالب این مسلمانان
منزل نال جمال بنامید برای چه هاست او که از اوست بیایم
بر اطریت نهر او فارسان میاد و این دعا رسان شد که این

دعای دولت حضرت خاقانی صاحب زمان
خداوند تعالی ظلال خلافت و رفقه علی القامین

ملک حکمت علمی و عمیق تحصیل نماید و بر معانی معارف عالمیه
ملکات سنییه با قدم همت برآید و در هر سینه گوشت که کمال یا اقام
از بیایم با شما هم منصب انا و منتهی آن ملا اعلی را شکر و شایسته
از کمالی که سب نشاید و چنانچه قائم است که از این مکتب از این
آسی بیاید کار اخلاق و اندک است که با این معانی که
آداب شما شکر و سپاس گویم و این معنی است بدان مساک
بایت زنده نگه جایست خلاص داد و پاره شد که امان گشته
بر ادوی سداک و معشایان و فانی طالب این مسلمانان
منزل نال جمال بنامید برای چه هاست او که از اوست بیایم
بر اطریت نهر او فارسان میاد و این دعا رسان شد که این

ملک حکمت علمی و عمیق تحصیل نماید و بر معانی معارف عالمیه
ملکات سنییه با قدم همت برآید و در هر سینه گوشت که کمال یا اقام
از بیایم با شما هم منصب انا و منتهی آن ملا اعلی را شکر و شایسته
از کمالی که سب نشاید و چنانچه قائم است که از این مکتب از این
آسی بیاید کار اخلاق و اندک است که با این معانی که
آداب شما شکر و سپاس گویم و این معنی است بدان مساک
بایت زنده نگه جایست خلاص داد و پاره شد که امان گشته
بر ادوی سداک و معشایان و فانی طالب این مسلمانان
منزل نال جمال بنامید برای چه هاست او که از اوست بیایم
بر اطریت نهر او فارسان میاد و این دعا رسان شد که این

دعای دولت حضرت خاقانی صاحب زمان
خداوند تعالی ظلال خلافت و رفقه علی القامین
ملک حکمت علمی و عمیق تحصیل نماید و بر معانی معارف عالمیه
ملکات سنییه با قدم همت برآید و در هر سینه گوشت که کمال یا اقام
از بیایم با شما هم منصب انا و منتهی آن ملا اعلی را شکر و شایسته
از کمالی که سب نشاید و چنانچه قائم است که از این مکتب از این
آسی بیاید کار اخلاق و اندک است که با این معانی که
آداب شما شکر و سپاس گویم و این معنی است بدان مساک
بایت زنده نگه جایست خلاص داد و پاره شد که امان گشته
بر ادوی سداک و معشایان و فانی طالب این مسلمانان
منزل نال جمال بنامید برای چه هاست او که از اوست بیایم
بر اطریت نهر او فارسان میاد و این دعا رسان شد که این

در این زمان که در این دنیا...

سوختن حساسی ملک است چه خود را جز در صفای آن تواند دید ^{خوبدست ۱۲} چو بر سر
 کاروان که دشمن سودا می خزند جان جوهری از تو تواند شد ^{کفر}
 پاک گوهر است از خاندان و از نزلت ^{کفر} زید و عیب پیکری که صفت ^{تو ۱۱}
 سطوت از فیز باطن شد دید گاهی که چون برق لامع از بار کعب ^{دوره آوردم زمین را ۱۲}
 دریانوشش در خشیان گیرد سیلاب خون اعدا از بر طرف وان ^{دین خون منبت است ۱۳}
 گرد و دو وقتی که چون ابر بهاری بگریه خونریزی در آید خفته و امانی ابرار ^{کفر}
 بشک خنده بشکر کرد و ارباب بکشاید اگر چه الماس از صاعقه خیزد خویش
 بجان الماییدست که صاعقه آینه در تیرش حمایت مسرع که اجابت
 اعصابی آتشش بر پایی بسته یا یکی ست تیز رو که بر رسم سفالت
 از ناک الموت با حضار مخالفان آمده معنی است با یک از دل تا یک
 خصمش سر بر زده خیالیت رهاست در باغ حساد و دلش جای گرفته
 چرخ عظمت و شمش بر سر خود آسانست که خوشید و سایه آوت ^{پیشتر}

در این زمان که در این دنیا...
 سوختن حساسی ملک است...
 کاروان که دشمن سودا می خزند...
 پاک گوهر است از خاندان...
 سطوت از فیز باطن شد دید...
 دریانوشش در خشیان گیرد...
 گرد و دو وقتی که چون ابر بهاری...
 بشک خنده بشکر کرد و ارباب بکشاید...
 بجان الماییدست که صاعقه آینه در تیرش...
 اعصابی آتشش بر پایی بسته...
 از ناک الموت با حضار مخالفان...
 خصمش سر بر زده خیالیت رهاست...
 چرخ عظمت و شمش بر سر خود آسانست...

در این زمان که در این دنیا...
 سوختن حساسی ملک است...
 کاروان که دشمن سودا می خزند...
 پاک گوهر است از خاندان...
 سطوت از فیز باطن شد دید...
 دریانوشش در خشیان گیرد...
 گرد و دو وقتی که چون ابر بهاری...
 بشک خنده بشکر کرد و ارباب بکشاید...
 بجان الماییدست که صاعقه آینه در تیرش...
 اعصابی آتشش بر پایی بسته...
 از ناک الموت با حضار مخالفان...
 خصمش سر بر زده خیالیت رهاست...
 چرخ عظمت و شمش بر سر خود آسانست...

خورشید خورشید خورشید خورشید خورشید خورشید
 با سلیمان متصور نه بدو عدش فراید جز از مرغان چمن بزیاید
 غیر از غمزه معشوق بر عاشق بیدل نماید هر که چون عقاب سرتوی
 وطنیان بر اردکبوتر و اگر گردش و طوق کشد و بر کس که چو بان
 چنگل عدوان بکشاید از بنجر رنگ بر پایش بست و فتنه در گوشه
 چشم خویان بخواب رفته و آشوب دشمنان لطف بتان قرار گرفته
 مهر وی دلبران کرا جمال که کمان فتنه بزه آرد و بغیر از مرقا
 مهر ویان کرایار که تیغ عدوان کشیده آرد و آفتاب چون بر تیغ
 کشیدن منسوبست از ترس قهرش زرد بر آمد و بر شام بخریب تخم
 میشود اما مدبر سیاستش صبحگاه گریبان گرفته از راه مشرق ببارگاه
 آورده ماه چون بخت اقتباس نور بزدی متحسب و از بیم صوت
 قهرش در حجاب تاری متواری گردد نهضت مبارک فالش هر کجا

خورشید خورشید خورشید خورشید خورشید خورشید
 با سلیمان متصور نه بدو عدش فراید جز از مرغان چمن بزیاید
 غیر از غمزه معشوق بر عاشق بیدل نماید هر که چون عقاب سرتوی
 وطنیان بر اردکبوتر و اگر گردش و طوق کشد و بر کس که چو بان
 چنگل عدوان بکشاید از بنجر رنگ بر پایش بست و فتنه در گوشه
 چشم خویان بخواب رفته و آشوب دشمنان لطف بتان قرار گرفته
 مهر وی دلبران کرا جمال که کمان فتنه بزه آرد و بغیر از مرقا
 مهر ویان کرایار که تیغ عدوان کشیده آرد و آفتاب چون بر تیغ
 کشیدن منسوبست از ترس قهرش زرد بر آمد و بر شام بخریب تخم
 میشود اما مدبر سیاستش صبحگاه گریبان گرفته از راه مشرق ببارگاه
 آورده ماه چون بخت اقتباس نور بزدی متحسب و از بیم صوت
 قهرش در حجاب تاری متواری گردد نهضت مبارک فالش هر کجا

مولانا محمد علی علی گره لعل
 لیکن در نفس با یاد از شک
 لاله با سیاستش ایچ باشت
 قمریست که در ستاره اول است
 کاین جلوه قیاس با لیل نور علی
 آرزو: پنهان در شرف و با لیل است
 آینه و آب و ناله ای که کون
 عیادت تاری می که کدشت هم
 خود که کون است ایچ معبودان و عیب نیست با

عظم باد صفت بر سر آن
از روی آفتاب خندان
مرا لای محوم خود
مردمان با یکی
ای که در پیش از آن
مردمان با یکی
مرا لای محوم خود
مردمان با یکی
ای که در پیش از آن
مردمان با یکی

اعنی حضرت پادشاه و پادشاهان و اسلام نقاد و سلاطین از آنم جو آنکه
باصداقت سن اگر عاظم سلاطین ماضیه در عهد هما یونش بودی
ای نو عسی ۱۱
و قاق پادشاهی را از راه حشره و دانش استفاده نمودندی و شک
کتابت و ان ۱۲
صواب اینجاست نسخه است راست مطابق است تقدیر مصرعه

بیر و جوان و بد بد بی سپهر
آنکه محبتش در باغ فتح و اقبال

نهایت که آب از خون دل مخالف خورد و پیکانش گلشن خضر و
فیروزی غنچه است که از بیم صبا می نصرت رنگ یا بد تیغش
کیده قاطعی است بدرجه طالع اعدا رسیده تیرش سهم الموتی است که
بجست سیم نخایه بگفت دشمن اینجاست سده سنانش عصا می صفت
از رنگ دل عهد و چشمهای خون روان ساز و تیرش شهاب ثاقب و
مرد و مژده را از اوج هستی بجا کنیستی انداز و باب تیغ آبدار دل سیاه
عهد و از کرد و رت حسد و بداندیشی پاک کند و بعد که گرگان سر بر غیر او

مصلحت
مردمان با یکی
مرا لای محوم خود
مردمان با یکی
ای که در پیش از آن
مردمان با یکی
مرا لای محوم خود
مردمان با یکی
ای که در پیش از آن
مردمان با یکی
مرا لای محوم خود
مردمان با یکی
ای که در پیش از آن
مردمان با یکی
مرا لای محوم خود
مردمان با یکی
ای که در پیش از آن
مردمان با یکی

غیاث اللغات
از نقل

چو برسد به روزی از جمیع ذمیم و غیره **ت** کسب کند که بعد از نظر واقع شده است راجع بطرف مدح یا معنی شکر شرح او باشد شرح آن مشتق از قیاس است **۱۲** او را می گویند
 در هر روز دعا خواند **ت** برینست **۱۱** و روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند
 در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند

سَطْحُ الْأَنْوَارِ الْمَلَكُوتِيَّةِ مَطْمُوحِ الْأَنْظَارِ اللَّائِبَةِ تَبَيُّرِ مِثْرِ مَشْكَو

خسرو مالک آفتاب دین پناه ز آفتابش هم سنان و هم سیم پیکرش کان سمر بسر نور و صفاست ظاهر اگر سایه عین نور نیست سایه راضو رود و گوید یکیم سلطنت از نور خلت شد دلیل نار خور از محبت دم او نور شد اهل فورا از صفت بت ساختند یک سلطان چون خلیل بت شکن گوهر اسناناش اخفا می کنم آسمان را شره و از جان بجات	آفتاب مکرمت نطل ایله تو انشس چاکر ز زمین کمر سایه انوار خورشید بقا است که مبین کز نور چندان نیست از دوی بگذر که گشته مستقیم منظرش از غیبت سلطان خلیل ظلمت ظلم از مالک دو شد رایت تزویر و زور و من خند محو کرد آن جسد را از آن سخن نظم در سلک معمای می کنم صبح زلوش تا قرین لعن خاست
--	---

ع در روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند
ع در روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند
ع در روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند

در روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند
 در روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند
 در روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند **ت** در روزی که در آن روز دعا خواند

خاک سبزه را که در لطف است
و از آنجا که حاصل است
باید که در آنجا که در لطف است
باید که در آنجا که در لطف است

شد بد انسان لطف بی پایان او	کاول شب می نماید صبح رو
مه زلفش شد در گردن تاب و	تا بیدار مطلع رویش شب
جا بهش از طور مدارک برتر است	عقل با قدش چو خفاش و خور
چون بیارم ز شنایش دم زدن	دست دریل دعا خواهد هم زدن
یارب از چشم بد نشن دور دار	رایت قبال او منصور دار
برتر از ایوان کیوان ترش	سوره انا فتحنا نصرش
دوستانش بر ساطع غرورناز	دشمنان چون شمع در سوخته گدا

و از آثار سعادت و نجابت آنحضرت آنکه با وجود عفو آن جوانی و توفیق
اسباب عیش و کامرانی و ملاقه سلطنت و جهان بینی بی چون
سرخوشان شراب غرور اوقات فراغت به تنیفای لذات جسمانی
و استنماهی توأمی غضب و شمهونی گذرانید بلکه عظیم اوقات بیاسات
را بعد از فراغ از او میمنت انصارت و قیام مصباح ملکوت

نظرمونوع مشرفان نظر انسان
جان انسان آتی در شب
تو که سبب طمان حاصل شد بر کلام
افعیل نفع شد ز جلال در دنیا که گشت
فوق معنی این در لطف او در وقت
باید که در آنجا که در لطف است
باید که در آنجا که در لطف است
باید که در آنجا که در لطف است
باید که در آنجا که در لطف است

نظرمونوع مشرفان نظر انسان
جان انسان آتی در شب
تو که سبب طمان حاصل شد بر کلام
افعیل نفع شد ز جلال در دنیا که گشت
فوق معنی این در لطف او در وقت
باید که در آنجا که در لطف است
باید که در آنجا که در لطف است
باید که در آنجا که در لطف است
باید که در آنجا که در لطف است

سلاسله اسلمین سب سلاسله
 اول شان ستون اولون
 بنیو دنیا چو بی باشد ۱۱
 مولانا محمد مادی علی گره
 سلاسله صدق الکره
 سنی پرنسپ باشد بران
 پرنسپ سادان آید و عمارت
 کوه آید این سبک سادان
 پرنسپ سادان آید و عمارت
 کوه آید این سبک سادان

و حجاج عریث و اقامت مراسم نصفت و عدالت مصروف کتب
 حقائق علمی و نوادر حکمی و نصائح و مهشال ارباب علم و کمال حکایات
 سلاطین عدل آیین و سلاطین ایمه دین میفرمایند و مصداق این
 سیاق آنکه کتابی مشتمل بر نفاس حکم و عرب کلمه آنجان بلوک نام او و
 ابرار و حکمای کبار مقتضای ۶ و خیر و جلوس فی الزمان کتاب
 همیشه همیشه ضمیر ساخته اند و حق کتابیست مشتمل بر بی فوائد از جمله
 حقائق بلند و لهذا اسلاف عظام آنحضرت از دوزخانه عامره ضمیمه
 نفاس جواهر میگردد و ایند فاما چون تصنیف بعضی متقدمانست
 و مشتمل بر عبارات غیر متعارفه و شعار غیره که مهشال آن اکنون اول
 اشارت علیه برین جمله نفاذ یافت که این تمییز بی بضاعت از اثر
 و تمییز نماید و چون نظریه از پیشه دران معانی فت چنان نمود که
 ترتیب ربط اجزای کتاب مشوش و منتشر است و بحسب مقاصد از احاطه

سلاسله صدق الکره
 سنی پرنسپ باشد بران
 پرنسپ سادان آید و عمارت
 کوه آید این سبک سادان
 پرنسپ سادان آید و عمارت
 کوه آید این سبک سادان
 سلاسله صدق الکره
 سنی پرنسپ باشد بران
 پرنسپ سادان آید و عمارت
 کوه آید این سبک سادان
 پرنسپ سادان آید و عمارت
 کوه آید این سبک سادان

سلاسله صدق الکره
 سنی پرنسپ باشد بران
 پرنسپ سادان آید و عمارت
 کوه آید این سبک سادان
 پرنسپ سادان آید و عمارت
 کوه آید این سبک سادان

بیتام ارکان علم اخلاق و سیاست قاصر پس معارضه این
نقش بر لوح خیال کشید که تدوینی رود که با آنکه بر اصول حکمت
عملی مشتمل باشد در شواهد و دلائل اقباس از انوار تیرات آیات
قرآنی و مشکوٰۃ احادیث حضرت ختمیت منقبت علیه فضل نصلوات
و اکمل التمجیات و مصابیح سخنان صحابه و تابعین و مشایخ و ائمه
دین و لمعات اشارات اساطین حکمای امین رود و در موضع
مناسبه بقدر امکان بر مقاصد آن نسخه محافظت کند و در
لایقه از ذوقیات اهل کشف و شهود چاشنی نماید تا از سیرت امین
زمانی بی نصیب نباشد آید آنکه بقدر دولت سلطانی کتابی
شود که هم طالبان حقائق علیه راه هم سالکان مناخج حکمتیه
را از ان حظی و انی و نصیبه کافی باشد انشاء الله تعالی و چون
مقاصد این کتاب قواعد حکمت عملی است و آن عبارت است

بیتام ارکان علم اخلاق و سیاست قاصر پس معارضه این
نقش بر لوح خیال کشید که تدوینی رود که با آنکه بر اصول حکمت
عملی مشتمل باشد در شواهد و دلائل اقباس از انوار تیرات آیات
قرآنی و مشکوٰۃ احادیث حضرت ختمیت منقبت علیه فضل نصلوات
و اکمل التمجیات و مصابیح سخنان صحابه و تابعین و مشایخ و ائمه
دین و لمعات اشارات اساطین حکمای امین رود و در موضع
مناسبه بقدر امکان بر مقاصد آن نسخه محافظت کند و در
لایقه از ذوقیات اهل کشف و شهود چاشنی نماید تا از سیرت امین
زمانی بی نصیب نباشد آید آنکه بقدر دولت سلطانی کتابی
شود که هم طالبان حقائق علیه راه هم سالکان مناخج حکمتیه
را از ان حظی و انی و نصیبه کافی باشد انشاء الله تعالی و چون
مقاصد این کتاب قواعد حکمت عملی است و آن عبارت است

بیتام ارکان علم اخلاق و سیاست قاصر پس معارضه این
نقش بر لوح خیال کشید که تدوینی رود که با آنکه بر اصول حکمت
عملی مشتمل باشد در شواهد و دلائل اقباس از انوار تیرات آیات
قرآنی و مشکوٰۃ احادیث حضرت ختمیت منقبت علیه فضل نصلوات
و اکمل التمجیات و مصابیح سخنان صحابه و تابعین و مشایخ و ائمه
دین و لمعات اشارات اساطین حکمای امین رود و در موضع
مناسبه بقدر امکان بر مقاصد آن نسخه محافظت کند و در
لایقه از ذوقیات اهل کشف و شهود چاشنی نماید تا از سیرت امین
زمانی بی نصیب نباشد آید آنکه بقدر دولت سلطانی کتابی
شود که هم طالبان حقائق علیه راه هم سالکان مناخج حکمتیه
را از ان حظی و انی و نصیبه کافی باشد انشاء الله تعالی و چون
مقاصد این کتاب قواعد حکمت عملی است و آن عبارت است

بیتام ارکان علم اخلاق و سیاست قاصر پس معارضه این
نقش بر لوح خیال کشید که تدوینی رود که با آنکه بر اصول حکمت
عملی مشتمل باشد در شواهد و دلائل اقباس از انوار تیرات آیات
قرآنی و مشکوٰۃ احادیث حضرت ختمیت منقبت علیه فضل نصلوات
و اکمل التمجیات و مصابیح سخنان صحابه و تابعین و مشایخ و ائمه
دین و لمعات اشارات اساطین حکمای امین رود و در موضع
مناسبه بقدر امکان بر مقاصد آن نسخه محافظت کند و در
لایقه از ذوقیات اهل کشف و شهود چاشنی نماید تا از سیرت امین
زمانی بی نصیب نباشد آید آنکه بقدر دولت سلطانی کتابی
شود که هم طالبان حقائق علیه راه هم سالکان مناخج حکمتیه
را از ان حظی و انی و نصیبه کافی باشد انشاء الله تعالی و چون
مقاصد این کتاب قواعد حکمت عملی است و آن عبارت است

شاهد از نفس متعین و ثابت گردد چنانچه پیش ازین در ترتیب علم بود و شاهد بود که حضرت مولانا محمد علی قزوینی در تفسیر سوره کهف صحت این را ثابت کرده است

اینکه در این کتاب در بیان آنکه نفس متعین و ثابت است و در بیان آنکه نفس متعین و ثابت است و در بیان آنکه نفس متعین و ثابت است

بر جمیع اطوار محیطست و بر تمام مراتب ساکن و اولاد بود و وجود از مرتبه مجامد سی
 بترتیب نما و از نابت حیوانی رسیده و از آنجا برجه انسانی انجامیده
 و چون حکلیه اعتدال مزاج و تعدیل توامی جسمانی و نفسانی متعین
 گردد من حیث البدن و نفس شبیه با جرام سماوی باشد چه تو
 بین الاضداد میبندد که خلوازانست و بوسطه این تصنیف نفس او
 منتقش بصور حوادث ضمیر و آتیه بر وجه جزوی شود همچون
 نفوس فلیکیه یا بوسطه طالع بر عالم مثال که نزد اساطین
 حکمت بیانی و عیانی ثابتست یا بوسطه انعکاس صور قدسیه
 از مصباح نفس ناطقه مشکوّه تخیال و تمثیل او بصورت جسمانی
 که مقتضای حقیقت مرنی طبیعت مرات باشد چنانچه از
 بعضی حکماست و چون ازین ترتیب ترقی نموده نفی کاسومی السد
 خاطر بنماید و بابت دلم همت بر شواهدی خطا ترقس بر آید و بترتیب

اینکه در این کتاب در بیان آنکه نفس متعین و ثابت است و در بیان آنکه نفس متعین و ثابت است و در بیان آنکه نفس متعین و ثابت است

اینکه در این کتاب در بیان آنکه نفس متعین و ثابت است و در بیان آنکه نفس متعین و ثابت است و در بیان آنکه نفس متعین و ثابت است

دقیق علم است که بی غلبه
پیش از آن که غلبه نماید
گفته اند که باید
بهر مانی با هم
اولی در حضور
گرای که در خواب
غذات در دنیا
از در گریز
خوشتر و مایه
یابی در گشت
سکه بزمی

طالبان یقین را ماب رضی اللہ عنہم و کرم اللہ وجہہ این معنی
منقولست که اللہ تعالی ملک را عقل و ادبی شہوت و غضب و جوار
شہوت و غضب و ادبی عقل و انسان را هر دو و ادب اگر انسان
شہوت و غضب را مطیع و منفق و عقل گرداند و کمال عقلی برسد
رتبه او از ملک اعلی باشد چه ملک را هر جمعی در کمال نیست بلکه ختیار
در آن نه و انسان با وجود مزاج جسمی و جھاد و باین مرتبه فائز شد
و اگر عقل را مغلوب شہوت و غضب سازد و خود را از ترتیب مجامع
فروتر اندازد چه ایشان بوسطه فقدان عقل که مانع شہوت و
غضب تواند بود و نقصان مغز و ندرت خلاف انسان قطعہ

از فرشته سرشته و از حیوان	آدمی را در طردن نه موجود نیست
و اگر کند قصه آن شود به ازان	اگر کند میسل این شود کم آزان

و خلافی که در ترجمه انسان بر ملک از حکما منقولست صاحب مطالعات ضمیمہ

دقیق علم است که بی غلبه
پیش از آن که غلبه نماید
گفته اند که باید
بهر مانی با هم
اولی در حضور
گرای که در خواب
غذات در دنیا
از در گریز
خوشتر و مایه
یابی در گشت
سکه بزمی
منسوب است از
مقامی که در آن
بسیار از
کمال عقل است
و نقصان مغز
و ندرت خلاف انسان
قطعہ

بیشتر از با هم
بهر در وقت
با هم
و کرم در آن
باز دارند از آن
مبارکی
موجب مغز را

عقل در اصل یعنی فوئی یا فوئیه ...
عقل در اصل یعنی فوئی یا فوئیه ...
عقل در اصل یعنی فوئی یا فوئیه ...

محکمست و جانبی علم عمل احتیاج بقید آخر نیست بلکه خلاف
بمجره حکمت حاصلست چون عمل دران داخلست و اولی تفسیرشما
چه او فحست معنی اصلی زیرا که حکمت در اصل لغت موضوع است
بازای راست گفتاری و درست کرداری و ایضاً نص و من
ثبوت الحکمة فقترا و تفری اکثر ابان معنی نسب و الیست
و تفسیر اول مثل انک انت العالیم حکیم از قبیل عطف
الفاظ مترادف باشد و شک نیست که حمل بر تالیس اولی است
از ناکید و آنچه قدما ی حکما در تعریف فلسفه گفتند اذ الله شبه
بالله بقدر الامکان معنی ثانی است چه بجز و علم بی تخلج جلال
الهی شبه تمام نمیشود و محققست که انسان بجز علم بی عمل
بجز و کمال نمیرسد چنانچه در حدیث نبویست علی قالمه فضل
صلوات المصلین و اکمل حیات رب العالمین العلم بدون العمل

عقل در اصل یعنی فوئی یا فوئیه ...
عقل در اصل یعنی فوئی یا فوئیه ...
عقل در اصل یعنی فوئی یا فوئیه ...

عقل در اصل یعنی فوئی یا فوئیه ...
عقل در اصل یعنی فوئی یا فوئیه ...
عقل در اصل یعنی فوئی یا فوئیه ...

فصل فی صلوات
صلوات علی من فی صلوات
صلوات علی من فی صلوات
صلوات علی من فی صلوات

وَبِالْعَمَلِ يُدْرِنُ الْعِلْمَ صَلَاتٌ وَحَضْرَتِ رِیَالَتْ پناه علیک
فَهْضِلْ صَلَوَاتِ اللَّهِ وَسَلَامِهِ از علم بی عمل پناه بجای برده حیث
قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ
وَمَراد بجلی که در عرف حکمت مذکورست نه حفظ اقوال متداوله
مشهورست بل مراد یقین بمطالب حقیقیست خواه بنظر اولی
حاصل شود چنانچه طبعی اهل نظرست که ایشان را علم میخورد
وخواه بطریق تصفیه و استکمال چنانچه شیمه اهل فقرست ایشانرا
عرفا و اولیا مینامند و هر دو طائفة بحقیقت حکمانند بلکه طائفة ثانیه
چون محض موهبت ربانی فائز بدرجه کمال شده اند و از کتبخانه
علمناهِ مین گذرانند سابق گرفت اند و دران طریق اشوک شکوک
وغوائل اولیام کمترست اشرف واعلی بایشند و بوراقت انبیا که
صفوة خلایق اند اقرب همد و طریق در نهایت وصول ششم بازمی آید

درد ز سستی غلبه بر سستی در صلوات
صلوات علی من فی صلوات
صلوات علی من فی صلوات
صلوات علی من فی صلوات

عرفا و اولیا مینامند

دوستان خدا

اولیای خدایت

بانیان جمیع شرک

که بار دارند از رحمت خدایت

کرده که چون بواسطه پستی را از کتبخانه

از نفس ایشان در خدایت

غالب برستی و ادات

ستند در حال از نظارت

دینا صفوة مبر

حکما اولیای

دینی با اولیای

صلوات علی من فی صلوات

بناگذرند ۱۱ اردان ۱۱ بن نزلان ۱۱ مدقان و جوان ۱۱ الزان شاد ۱۱ درون بزم ۱۱ بیان کلام ۱۱

الکثیر یخرج الأمر کله و میانه تحقیقان هر دو طریق هیچ خلاف نیست
چنانچه منقولست که شیخ عارف محقق مدقق قدوه ارباب ایمان ۱۱
صفوة اعیان الانسان شیخ ابو سعید بن ابی الخیر را با قدوه ابی حکما ۱۱
المتأخرین شیخ ابو علی بن سینا قدس سره و حقا اتفاق صحیحی فی ۱۱
و بعد از انقضای آن کلمی گفت آنچه او میداند ما نمی دانیم و دیگری ۱۱
گفت آنچه اومی بیند ما می دانیم و یکس از حکما انکار این طریق ۱۱
نموده بلکه به اثبات کرده اند چنانچه ارسطاطالیس مگوید ۱۱
نهره الاقوال المتداولة کاشم نخو المر تبیه لمطوبه فمن اراد ۱۱
ان یحصلها فلیحصل لنفسه نظرة اخری و افلاطون الهی فرمود ۱۱
قد تحقق لی الوف من المسائل لیس لی علیها برهان و شیخ ۱۱
ابو علی در مقامات العارفین میفرماید فمن احب ان یتعرف بها ۱۱
فلیستدخج لالی ان یصیر من اهل المشاهدة دون المشافهة ۱۱

این کتاب از شیخ عارف محقق مدقق قدوه ارباب ایمان است
و در بیان صفوة اعیان الانسان میگوید
و بعد از انقضای آن کلمی گفت آنچه او میداند ما نمی دانیم
و دیگری گفت آنچه اومی بیند ما می دانیم
و یکس از حکما انکار این طریق نمود
و بعد از انقضای آن کلمی گفت آنچه او میداند ما نمی دانیم
و دیگری گفت آنچه اومی بیند ما می دانیم
و یکس از حکما انکار این طریق نمود
و بعد از انقضای آن کلمی گفت آنچه او میداند ما نمی دانیم
و دیگری گفت آنچه اومی بیند ما می دانیم
و یکس از حکما انکار این طریق نمود

توضیح این کتاب که در بیان صفوة اعیان الانسان است
و در بیان صفوة اعیان الانسان میگوید
و در بیان صفوة اعیان الانسان میگوید

از سرسنگان بنا
شور از شوق گمان
خیزد از آن کشته
بجز بر او زاری
عین غلبه
بجز بر او که در حلا
این حافظ را می آید
شاید در باب خوب
غلط کرده از نصیحت گویند و چون

و من اوصیٰ الیٰ لعین دون است امین للاثر و حکم الی
شیخ شهاب الدین مقتول که محی رسوم دمای حکماست تو چنان
نقل میکنند که در جلسه لطیفه که به صطلاح این طائفه از رعیت گویند
ارسطو را دیدم و در تحقیق ادراک که از غوامض مسائل حکمی است از او نکته چند
پرسیدم بعد از آن شروع در مدح استاد خود و نشان نمود مرا
عظیم در درجت او کرد و از او سوال کردم که از متاحسان کسی بزرگتر
رسیده باشد گفت نه و نه بجز وی از به فتاد و بهر جزبه از کمال و بعد
از آن ذکر بعضی از فلاسفه اسلام میکردم و او میباید که ام التفات نمود
تا بگذر بعضی از ارباب کشف و شهود مثل شیخ جنید بغدادی و ابو یوسف
بسطامی و سهل بن عبد الله تستری رسیدم گفت اولنگ مهم
الفلاسفة حقا لیکن دین طریقه اخطار بسیار و ممالک بشمار
چه خطرات و سانس و ورطات جوهر تسویلات باطله و تخمیلات

چنانکه درین جلسه از ارسطو و فیثاغورس
مواظب بودی علی صوم
حقین آنکه صحبت او را که چست و از این
ار که مسکات یکدیگر بنشیند و این
از مسائل و فروع علم حکمت است
اینجا بخوان از علم حکما که
سوادهای در علم کلام
تا کسی که در علم کلام
تفاتی در بعضی از اینها در یادگار است
بهم نرفتی اول دفع تا ازین بودی که
حکما دردی تو چشم است
کشف دشمنان اخطار بعضی از ارباب کشف
بمن نظر افروختن تا کسی که

دوران سخن شهاب گار دار
در نظر دور از علم کلام
و در فاضل لغات و فروع
از آن کسان که در علم کلام
بجز بر او که در علم کلام
از آن کسان که در علم کلام
بجز بر او که در علم کلام
از آن کسان که در علم کلام
بجز بر او که در علم کلام

دینی بسیار ۱۲ روزی ۱۳ است که اول کبریا ۱۴ که نفس ناطقه ۱۵ آردن نفس لاطقه ۱۶ شرف ۱۷ از آن از علوم ۱۸ من از او مایل ۱۹ که اولی خلق

و رسوم طریق تحصیل این سعادت عظمی باشد انهم علوم و انفع آن تواند بود
 و آن حکمت عملیست که حکما آنرا طرب روحانی خوانند و اندر چه معرفت آن
 حفظ اعتدال خلقی بر نفس کامله توان نمود که بمنزله که حفظ اصحه است
 بدن را و بهمان رو و نفس قیصر با اعتدال توان کرد و که متاثر بر دفع
 مرض است ابدان را چه ملکات رودیه امراض نفسانی اند و تفصیل کلام
 درین مقام آنست که شرف هر علمی یا به بنا بهت موضوع آنست یا
 بجلالت غایت و منفعت یا بوثاقت برمان و حجت و این علم از
 جهات ثلاثه بزمید اختصاص مخصوص است چه موضوع نفس طبعه
 انسانی است ازان جهت که فعال جمیل محمود یا بیح و موم
 بحسب ویت و ارادت از و صادر تواند شد و شرف نفس انسانی
 از سیاق سخنان سابق معلوم شد و غایت او کمال چنین بود
 شرف نیست چه منفعت زیاده ازان که متوسط آن نفس انسانی که در شرف

بروم ۱۲
 بودن حکمت عملی علوم و انفع
 منصفین شرفین علم طرب روحانی
 عمودای علم علوم
 باغ شرف بزرگی در موضع علم
 آرزای کونیه که در آن علم از عروسی
 ذائق آن بحث کنند و او را شرف
 تکریم بر آنه چنانچه در این
 برای طب که در آن علم از غلات
 مست و مرض برین بحث
 بنین ۱۱ روزی ۱۲ روزی ۱۳ روزی
 ای علم حکمت عملی بر
 شرف که مخصوص است در شرف
 هم موضوع آن شرف است و هم
 غایت آن اصل هم همان غایت
 استوار و جا حصول یک شرف
 علم از شرف هر شرف است
 شرف تا در ۱۱ روزی ۱۲ روزی
 است با هم شرف ۱۳
 است یعنی شرف است از
 از نظر از او که از او
 چه چنانکه منصفین است
 مولا یا محمود یا دجی علی
 نفع و از شرف است

از نظر از او که از او
 چه چنانکه منصفین است
 مولا یا محمود یا دجی علی
 نفع و از شرف است

موضع از اراضی که صلاحیت عمارت دارد و مسکن حیوانات تخصیص می یابد
و آن بقاع قریب بمعدل النهار است تا عرضی معین در آب معمور میشود
و چنانچه اراضی منقسم میشود معین در بحر و کشتوفی که صلاحیت عمارت
نداشته باشد بنا بر کثرت عرض و برین قسمت حیوانات بنا
فاسد گردند و بعد از آن بتولد حادث شوند نه بتوالد و هیچ بران
بر امتناع حدوث آن انواع بتولد نیست چه در بسیاری از آن
انواع مشاهده می رود که هم تولد هم بتوالد حادث میشوند مثل حیات که
از روی آدمی پیدا میشود و عقارب از انجیر و بادروج و موش از مد
و ضفدع از مطر و لازم نیست که حدوث بعضی انواع بتولد چون در تنها
دیدن بوده باشد سبکی نباشد زیرا که شاید موفوفت بر وضع معین باشد که
درین تطاوله تکرر شود و شبه است که در عالم ازین نوع حوادث کلیه
درین میسر میسر شده باشد و آن قیامت عظمی باشد بلکه چون تناسل و تولد

موضع از اراضی که صلاحیت عمارت دارد و مسکن حیوانات تخصیص می یابد
و آن بقاع قریب بمعدل النهار است تا عرضی معین در آب معمور میشود
و چنانچه اراضی منقسم میشود معین در بحر و کشتوفی که صلاحیت عمارت
نداشته باشد بنا بر کثرت عرض و برین قسمت حیوانات بنا
فاسد گردند و بعد از آن بتولد حادث شوند نه بتوالد و هیچ بران
بر امتناع حدوث آن انواع بتولد نیست چه در بسیاری از آن
انواع مشاهده می رود که هم تولد هم بتوالد حادث میشوند مثل حیات که
از روی آدمی پیدا میشود و عقارب از انجیر و بادروج و موش از مد
و ضفدع از مطر و لازم نیست که حدوث بعضی انواع بتولد چون در تنها
دیدن بوده باشد سبکی نباشد زیرا که شاید موفوفت بر وضع معین باشد که
درین تطاوله تکرر شود و شبه است که در عالم ازین نوع حوادث کلیه
درین میسر میسر شده باشد و آن قیامت عظمی باشد بلکه چون تناسل و تولد

موضع از اراضی که صلاحیت عمارت دارد و مسکن حیوانات تخصیص می یابد
و آن بقاع قریب بمعدل النهار است تا عرضی معین در آب معمور میشود
و چنانچه اراضی منقسم میشود معین در بحر و کشتوفی که صلاحیت عمارت
نداشته باشد بنا بر کثرت عرض و برین قسمت حیوانات بنا
فاسد گردند و بعد از آن بتولد حادث شوند نه بتوالد و هیچ بران
بر امتناع حدوث آن انواع بتولد نیست چه در بسیاری از آن
انواع مشاهده می رود که هم تولد هم بتوالد حادث میشوند مثل حیات که
از روی آدمی پیدا میشود و عقارب از انجیر و بادروج و موش از مد
و ضفدع از مطر و لازم نیست که حدوث بعضی انواع بتولد چون در تنها
دیدن بوده باشد سبکی نباشد زیرا که شاید موفوفت بر وضع معین باشد که
درین تطاوله تکرر شود و شبه است که در عالم ازین نوع حوادث کلیه
درین میسر میسر شده باشد و آن قیامت عظمی باشد بلکه چون تناسل و تولد

موضع از اراضی که صلاحیت عمارت دارد و مسکن حیوانات تخصیص می یابد
و آن بقاع قریب بمعدل النهار است تا عرضی معین در آب معمور میشود
و چنانچه اراضی منقسم میشود معین در بحر و کشتوفی که صلاحیت عمارت
نداشته باشد بنا بر کثرت عرض و برین قسمت حیوانات بنا
فاسد گردند و بعد از آن بتولد حادث شوند نه بتوالد و هیچ بران
بر امتناع حدوث آن انواع بتولد نیست چه در بسیاری از آن
انواع مشاهده می رود که هم تولد هم بتوالد حادث میشوند مثل حیات که
از روی آدمی پیدا میشود و عقارب از انجیر و بادروج و موش از مد
و ضفدع از مطر و لازم نیست که حدوث بعضی انواع بتولد چون در تنها
دیدن بوده باشد سبکی نباشد زیرا که شاید موفوفت بر وضع معین باشد که
درین تطاوله تکرر شود و شبه است که در عالم ازین نوع حوادث کلیه
درین میسر میسر شده باشد و آن قیامت عظمی باشد بلکه چون تناسل و تولد

بشنید و درین مباحثه
که در اصول قابل بود
مولا محمد باقر علی قاری
نویسند که در این
توضیح است که در این
ارضاق قابل بود
که در اصول قابل بود

برای تنبیه است و محل منع تعطیل قوت تمیز و فرض تا دیب سیاست
و بطلان شد ائح قوی لازم آید که هیچ خلق قابل و ال نباشد
و نظیر این است که گویند اگر هر مرضی قابل علاج نبودی علم طب باطل
بودی و در بطلان این سخن شک نیست و حاصل آنکه اشارتی نمیکند
تا دیب و سیاست اختیار شوند چنانکه در سطرطاطیس گفته و هر چند
این حکم علی اطلاق نیست اما بتکرار تا دیب سیاست در ایشان اثر می
پیدا شود و اگر انتهای شهر در ایشان کلی نشود و انتقاص آن خود
حاصل شود و ازینجا معلوم شد که در بیان منفعت این علم احتیاج
باین دعوی نیست که تمام خلاق قابل دست بلکه قبول خلاق فی حکم
در اشخاص کافست همچنانکه در علم طب با آنکه عدم قبول اگر باشد
در ناد و اخلاق و ناد و اشخاص تواند بود و در ایشان نیز منفعت این علم
از جهت تنقیص شر ظاهراً بود پس هیچ وجه بطلان سیاست

بشنید و درین مباحثه
که در اصول قابل بود
مولا محمد باقر علی قاری
نویسند که در این
توضیح است که در این
ارضاق قابل بود
که در اصول قابل بود
بشنید و درین مباحثه
که در اصول قابل بود
مولا محمد باقر علی قاری
نویسند که در این
توضیح است که در این
ارضاق قابل بود
که در اصول قابل بود

مولا محمد باقر علی قاری
نویسند که در این
توضیح است که در این
ارضاق قابل بود
که در اصول قابل بود

فناوت از زبان مدانات
این را قوت نفس خوانند
از افغان نامی بود
در افغان نامی که چون بود
مصرف خالق موجودات بود
مطابق انسان متواتر بود
آفتاب این را قوت نفس خوانند
خوانند چون تو با قوت نفس
مصرفات قوت نفس از زبان
مصرفات قوت نفس از زبان
مصرفات قوت نفس از زبان
مصرفات قوت نفس از زبان

لمعه اول در حصر مکارم اخلاق نمود میشود که در علم نفس از بسبب
حکمت طبعی مقرر شده که نفس ناطقه انسانی را دو قوت است یکی قوت
ادراک و دیگر قوت تحریک و بهر یک ازین دو قوت را دو شعبه است
اما قوت ادراک را یک شعبه عقل نظریست و آن مبدء را مشرب است
عالمیه بقبول صور علمی و دیگر شعبه عملی که مبدء را محسوس تحریک است
و افعال جزوینت کروریت این شعبه از حیثیت تعلق بقوت غضب
شهرت مبدء وحدت که غایتی چیز شود که بسبب فعلی یا انفعالی باشد
خجل و ضحک و بکا و از غیره اعمال هر دو متغیله مبدء است
آرامی جسمی و صناعات جزئی شود و از حیثیت نسبت بقوت لذتی
و از دلج بینها بسبب حصول آرامی کلیمه متعلقه با اعمال شود
حس و صدق و کذب و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
و از جهت یکی قوت نفسی و آن مبدء را محسوس است

مبدء عالمیه بر ما فاعله شود
در این شعبه از حیثیت تعلق بقوت غضب
عقل و مشرب و از جهت تعلق بقوت غضب
مبدء را محسوس تحریک است
عقل نظریست و آن مبدء را مشرب است
عالمیه بقبول صور علمی و دیگر شعبه عملی که مبدء را محسوس تحریک است
و افعال جزوینت کروریت این شعبه از حیثیت تعلق بقوت غضب
شهرت مبدء وحدت که غایتی چیز شود که بسبب فعلی یا انفعالی باشد
خجل و ضحک و بکا و از غیره اعمال هر دو متغیله مبدء است
آرامی جسمی و صناعات جزئی شود و از حیثیت نسبت بقوت لذتی
و از دلج بینها بسبب حصول آرامی کلیمه متعلقه با اعمال شود
حس و صدق و کذب و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
و از جهت یکی قوت نفسی و آن مبدء را محسوس است

مبدء را محسوس تحریک است
عقل نظریست و آن مبدء را مشرب است
عالمیه بقبول صور علمی و دیگر شعبه عملی که مبدء را محسوس تحریک است
و افعال جزوینت کروریت این شعبه از حیثیت تعلق بقوت غضب
شهرت مبدء وحدت که غایتی چیز شود که بسبب فعلی یا انفعالی باشد
خجل و ضحک و بکا و از غیره اعمال هر دو متغیله مبدء است
آرامی جسمی و صناعات جزئی شود و از حیثیت نسبت بقوت لذتی
و از دلج بینها بسبب حصول آرامی کلیمه متعلقه با اعمال شود
حس و صدق و کذب و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
و از جهت یکی قوت نفسی و آن مبدء را محسوس است

این کلمات را در
مکانی که درین کتب
مورد ذکر شده است
در کتابی که در
موضوع این کتب
مورد ذکر شده است
در کتابی که در
موضوع این کتب
مورد ذکر شده است

و آنچه از سخن ایشان درین موضع بساطت فهم میشود و دیگر مواضع
بترکب آن کرده اند و بر تفریق ریاضی عدالت کمال قوت عملی
و بر تقریر ثانی اختصاص باوندگار آنکه گویند استعمال هر یک از
قوی و اگر چه آن قوت نظری باشد تعلق بقوت عملی میدارد و در
ثانی ملکات نشئه یا اجزای عدالت را یا بمنزله اجزای کیمیای
عناصر مزاج را که در آن نیز دو احتمالست و مختار حکما بساطت نیست
بر تقریر اول ملکات سگانه موقوف علیہ عدالت اندازین و که کمال
قوت عملی نیست که هر قوتی در تحت امر او بود تا تصرف هر یک بر وجه
اعتدال باشد و عدالت عبارت از نیست و ظاهرست که ملکه تصرف
مجموع در مجال لائقه بان بر وجه اعتدال بحسب ویت و مصلحت
بی ملکه اعمال یک یک از آن نمیتواند بود و تفصیل کلام درین کلمه
هر گاه که ملکات سگانه حاصل شود هر آنکه عقل عملی را قوت استعلا

پس اینست که درین کتب
مورد ذکر شده است
در کتابی که در
موضوع این کتب
مورد ذکر شده است
در کتابی که در
موضوع این کتب
مورد ذکر شده است
در کتابی که در
موضوع این کتب
مورد ذکر شده است

در کتابی که در
موضوع این کتب
مورد ذکر شده است
در کتابی که در
موضوع این کتب
مورد ذکر شده است
در کتابی که در
موضوع این کتب
مورد ذکر شده است
در کتابی که در
موضوع این کتب
مورد ذکر شده است

است صاحب امر سلیط باشد و در چنانچه از آنست
مستتر است میان شمشیر
و در اسلام از امور باطنی هم
مدل مالتیست
از قوتی که در آن سلیطت
غلبه شود و در امور باطنی
از در بر مقتضای حکمت و در سلیطت

بر قوت بدنی حاصل گردد چنانچه قوی ماسور نیست و او باشد و او
از ایشان متاثر نشود چنانچه در ممت مدیانی آن فرست پس اگر
این را قوت عدالت نامند چنانچه امام حجة الاسلام و ارجیا اختیار
فرموده و در تعریف آن چنین گفته العدل حالة للنفس و قوّة
بها تسوس النفس و الشهوة و محملها علی مقتضی الحکمة و یضبطها
فی الانتیر سالی و الا لبقاض علی حسب مقتضای امرنی سلیط
باشد مستلزم ملکات سگانه و کمال عقل عملی باشد و این ملکه از دو
رئیس مطلق باشد و دیگر ملکات بمنزله خادم چه استعمال قوی اگر چه
عقل نظری باشد بر وجه صلاح بحسب قوت کسیت و کیفیت موقوف
باین قوتست و از زوجی دیگر نیز مطلق قوت نظریست و جمع قوی
خادم اندا و راجه غایه الغایات کمال آن قوتست تخلی بمحقق موجودات
که سعادت قصویست و اگر عدالت بنفس ملکات نشسته اطلاق کنند

از در بر مقتضای حکمت و در سلیطت
ممتل که حالت کسیت در امور باطنی
عقل عملی باشد و در امور باطنی
کمال عقل عملی باشد و این ملکه از دو
رئیس مطلق باشد و دیگر ملکات بمنزله
خادم چه استعمال قوی اگر چه
عقل نظری باشد بر وجه صلاح بحسب
قوت کسیت و کیفیت موقوف
باین قوتست و از زوجی دیگر نیز
مطلق قوت نظریست و جمع قوی
خادم اندا و راجه غایه الغایات
کمال آن قوتست تخلی بمحقق
موجودات که سعادت قصویست و اگر
عدالت بنفس ملکات نشسته اطلاق
کنند

قول خود چه باید از این معانی است
ولای کسوم
ناید متصل است
نظریست تا سالی از ممت
بوجه ذات که در سعادت
باین است که سلیطت
بمن است که سلیطت
عقل نظریست که سلیطت
عقل نظریست که سلیطت
عقل نظریست که سلیطت

از آنجا که در بعضی مسائل ازین رو که متصورند
از آن رو که متعلق تصدیقات اینهاست و گاهی محذور بود
که مسائل علم حکمت یا تصدیقات متعلقه بآن بعضی مسائل حکمت علم
یا تصدیقات متعلقه بآن بودی و صلا لازم نیست تحت تحقیق جواب
و نتیجی آن بروی که در آن مجسمه نماید و جوابی دیگر گفته اند و آن اینست
که ملوا و حکمت درین مقام استعمال عقل عملیست چنانکه باید آن
نیز حکمت عملی خوانند و بسبب اخلاص و معنی اخلاص از تقسیم نیست
و ازین جواب لازم آید که عدالت جامع جمیع فضائل نباشد بر خلاف
یعنی تصریح نموده اند و انصاف نیست که کلام در حسن و علی و تنی
بر مباح ساخته اند و طالب این فن را تحقیق مقاصد بروی حکم مکلف
نداشته اند بلکه آنچه علم بآن بوصول عمل شیند و موجب نجات طلب
مستتر شد از ممالک رذائل باشد اکتفا نموده اند چه ایشان مبتدی را

مادی علی حده فکر لغائی
من است چون اگر تکلم با او
چون من کرد و طالب فضائل
نیز در نفس شایسته برای
چون در آن نجات با او
کسی که در آن نجات
چون کسی که در آن نجات
چون کسی که در آن نجات
چون کسی که در آن نجات

از آنجا که در بعضی مسائل ازین رو که متصورند
از آن رو که متعلق تصدیقات اینهاست و گاهی محذور بود
که مسائل علم حکمت یا تصدیقات متعلقه بآن بعضی مسائل حکمت علم
یا تصدیقات متعلقه بآن بودی و صلا لازم نیست تحت تحقیق جواب
و نتیجی آن بروی که در آن مجسمه نماید و جوابی دیگر گفته اند و آن اینست
که ملوا و حکمت درین مقام استعمال عقل عملیست چنانکه باید آن
نیز حکمت عملی خوانند و بسبب اخلاص و معنی اخلاص از تقسیم نیست
و ازین جواب لازم آید که عدالت جامع جمیع فضائل نباشد بر خلاف
یعنی تصریح نموده اند و انصاف نیست که کلام در حسن و علی و تنی
بر مباح ساخته اند و طالب این فن را تحقیق مقاصد بروی حکم مکلف
نداشته اند بلکه آنچه علم بآن بوصول عمل شیند و موجب نجات طلب
مستتر شد از ممالک رذائل باشد اکتفا نموده اند چه ایشان مبتدی را

منه و انما اعطيت الملك و قوت غضب نفس از قوت عقل است و قوت غضب نفس از قوت عقل است و قوت غضب نفس از قوت عقل است

واختيار انسان علم متعلق بان حکمت علی است و شجاعت ملکه نفسیه و قوت غضبیت نفس ناطقه را تا در محالک و مخاوف تثبت نماید و تزلزل بخود راه ندهد و بر مقتضای ای صحیح عمل کند و عفت آنکه قوت شهوی مطیع نفس ناطقه شود تا تصرف او بحسب اقتضای رای عقلی باشد و اثر حریت و اطلاق از قید تعبد بخواهی نفس و خدمت و داعی مخلقه دور

ظاهر شود که گفتند شعر
بند بند خود تا ز شوی ضربه
و عدالت است که اینده قوتها

با یکدیگر اتفاق کنند و قوت نیزه را انتقال نمایند تا اختلاف بومی ایجاد قوی صاحبش ادر و رطه حیرت نیکنند و اثر انصاف و تقصاف در ظاهر شود و سخن در تحقیق عدالت گذشت گفتند که هر یک از این فضائل تا متعدی بغیر نشود صاحب از استحقاق محروم نباشد و صاحب ملکه اتفاق در وجه لائقه را تا از او اثری بغیر زینت و منافع خواستد و سخن و

نفس ناطقه را تا در محالک و مخاوف تثبت نماید و تزلزل بخود راه ندهد و بر مقتضای ای صحیح عمل کند و عفت آنکه قوت شهوی مطیع نفس ناطقه شود تا تصرف او بحسب اقتضای رای عقلی باشد و اثر حریت و اطلاق از قید تعبد بخواهی نفس و خدمت و داعی مخلقه دور

نفس ناطقه را تا در محالک و مخاوف تثبت نماید و تزلزل بخود راه ندهد و بر مقتضای ای صحیح عمل کند و عفت آنکه قوت شهوی مطیع نفس ناطقه شود تا تصرف او بحسب اقتضای رای عقلی باشد و اثر حریت و اطلاق از قید تعبد بخواهی نفس و خدمت و داعی مخلقه دور

ملکه اتفاق در وجه لائقه را تا از او اثری بغیر زینت و منافع خواستد و سخن و

نفس ناطقه را تا در محالک و مخاوف تثبت نماید و تزلزل بخود راه ندهد و بر مقتضای ای صحیح عمل کند و عفت آنکه قوت شهوی مطیع نفس ناطقه شود تا تصرف او بحسب اقتضای رای عقلی باشد و اثر حریت و اطلاق از قید تعبد بخواهی نفس و خدمت و داعی مخلقه دور

ع صاحب ملک قوت غضبی را در خیال غیر خواننده تشبیه و صاحب قوت
ع قوت عقلی مستبصر خواننده حکیم اما چون تعدی بغیر کند موجب خوف
ع و رجایی غیر شود و احتشام و ابهت او در قلوب اسخ گردد و روح او بر دم
ع هم لازم شود و همانا مراد با تحقیق روح درین مقام حکم عقلست بلو خوب
ع روح او و ظاهر است که بدون خوف رجاء عقل حکم بر لزوم روح او بر
ع دیگران نمیکند چه اگر کسی متعلی با صنایف کمالات باشد تا از و ترقت
ع نفعی یا تربی ضرری نباشد عقل اقدام بوح او بر کسی واجب ندانند چون
ع یکی ازین دو باشد تقرب با و بزرگتر جمیل از برای جلب نفع یا دفع ضرر
ع بل و حسب شمره عقلی اختلاف مراتب انخوف و الرجاء و هویم مرتب و مرتجی
ع لمعه سوم در تحت هر یک از اجناس چهارگانه انواع بسیار
ع و از آنجمله آنچه شهرت مرقوم رسم تدوین و مسطورم قلمببین خواهد شد
ع اما انواع حکمت غیر مخصوصست لیکن بحسب مشهورست اول ذکا

ع صاحب ملک قوت غضبی را در خیال غیر خواننده تشبیه و صاحب قوت
ع قوت عقلی مستبصر خواننده حکیم اما چون تعدی بغیر کند موجب خوف
ع و رجایی غیر شود و احتشام و ابهت او در قلوب اسخ گردد و روح او بر دم
ع هم لازم شود و همانا مراد با تحقیق روح درین مقام حکم عقلست بلو خوب
ع روح او و ظاهر است که بدون خوف رجاء عقل حکم بر لزوم روح او بر
ع دیگران نمیکند چه اگر کسی متعلی با صنایف کمالات باشد تا از و ترقت
ع نفعی یا تربی ضرری نباشد عقل اقدام بوح او بر کسی واجب ندانند چون
ع یکی ازین دو باشد تقرب با و بزرگتر جمیل از برای جلب نفع یا دفع ضرر
ع بل و حسب شمره عقلی اختلاف مراتب انخوف و الرجاء و هویم مرتب و مرتجی
ع لمعه سوم در تحت هر یک از اجناس چهارگانه انواع بسیار
ع و از آنجمله آنچه شهرت مرقوم رسم تدوین و مسطورم قلمببین خواهد شد
ع اما انواع حکمت غیر مخصوصست لیکن بحسب مشهورست اول ذکا

ع صاحب ملک قوت غضبی را در خیال غیر خواننده تشبیه و صاحب قوت
ع قوت عقلی مستبصر خواننده حکیم اما چون تعدی بغیر کند موجب خوف
ع و رجایی غیر شود و احتشام و ابهت او در قلوب اسخ گردد و روح او بر دم
ع هم لازم شود و همانا مراد با تحقیق روح درین مقام حکم عقلست بلو خوب
ع روح او و ظاهر است که بدون خوف رجاء عقل حکم بر لزوم روح او بر
ع دیگران نمیکند چه اگر کسی متعلی با صنایف کمالات باشد تا از و ترقت
ع نفعی یا تربی ضرری نباشد عقل اقدام بوح او بر کسی واجب ندانند چون
ع یکی ازین دو باشد تقرب با و بزرگتر جمیل از برای جلب نفع یا دفع ضرر
ع بل و حسب شمره عقلی اختلاف مراتب انخوف و الرجاء و هویم مرتب و مرتجی
ع لمعه سوم در تحت هر یک از اجناس چهارگانه انواع بسیار
ع و از آنجمله آنچه شهرت مرقوم رسم تدوین و مسطورم قلمببین خواهد شد
ع اما انواع حکمت غیر مخصوصست لیکن بحسب مشهورست اول ذکا

عنه منقوله منقول الاصل
است به اوله منقوله
منقول منقول منقول
منقول منقول منقول
منقول منقول منقول
منقول منقول منقول

ملکه استعمار محفوظ است در هر وقت که خوابد بی کلفتی و آنچه در تحت
 شجاعت است یا زود است اول کبر نفس و دوم بخت سوم علوم
 چهارم ثبات پنجم علم ششم سکون هفتم شجاعت هشتم تحمل نواضع
 و نهم حرمت یا زود هم رقت اما کبر نفس آنست که نفس بکرمت و بوان
 مساللات ننگد و بسیار و احسا را لغات نماید بلکه از مدح و ذم و فقر
 متاثر نگردد و بتقلبات احوال تبدیل و انتقال و تاثر وفعال نمود
 راه نهد و این ملکه شریفست که عروج بر معراج آن جز حالاکان
 را طلب را میسر نشود و نسیم قلال شوایق آن جز اعیان کاملان را
 تصورند و لهذا کابر مشایخ مشهوره قدس الله سرار بهم گفته اند از برای
 من رومس الصدیقین حب انجامه و لا یجد لذة القفر من لم یستوعب
 المدح و الذم و اما بخت و ثوق نفس است ثبات خود تا در وقت
 اتمام اخطار و بولکل بسنج خود راه نهد و هر کما که منتظر از و صادر نشود

چنانچه در وقت که خوابد بی کلفتی و آنچه در تحت شجاعت است یا زود است اول کبر نفس و دوم بخت سوم علوم چهارم ثبات پنجم علم ششم سکون هفتم شجاعت هشتم تحمل نواضع و نهم حرمت یا زود هم رقت اما کبر نفس آنست که نفس بکرمت و بوان مساللات ننگد و بسیار و احسا را لغات نماید بلکه از مدح و ذم و فقر متاثر نگردد و بتقلبات احوال تبدیل و انتقال و تاثر وفعال نمود راه نهد و این ملکه شریفست که عروج بر معراج آن جز حالاکان را طلب را میسر نشود و نسیم قلال شوایق آن جز اعیان کاملان را تصورند و لهذا کابر مشایخ مشهوره قدس الله سرار بهم گفته اند از برای من رومس الصدیقین حب انجامه و لا یجد لذة القفر من لم یستوعب المدح و الذم و اما بخت و ثوق نفس است ثبات خود تا در وقت اتمام اخطار و بولکل بسنج خود راه نهد و هر کما که منتظر از و صادر نشود

چنانچه در وقت که خوابد بی کلفتی و آنچه در تحت شجاعت است یا زود است اول کبر نفس و دوم بخت سوم علوم چهارم ثبات پنجم علم ششم سکون هفتم شجاعت هشتم تحمل نواضع و نهم حرمت یا زود هم رقت اما کبر نفس آنست که نفس بکرمت و بوان مساللات ننگد و بسیار و احسا را لغات نماید بلکه از مدح و ذم و فقر متاثر نگردد و بتقلبات احوال تبدیل و انتقال و تاثر وفعال نمود راه نهد و این ملکه شریفست که عروج بر معراج آن جز حالاکان را طلب را میسر نشود و نسیم قلال شوایق آن جز اعیان کاملان را تصورند و لهذا کابر مشایخ مشهوره قدس الله سرار بهم گفته اند از برای من رومس الصدیقین حب انجامه و لا یجد لذة القفر من لم یستوعب المدح و الذم و اما بخت و ثوق نفس است ثبات خود تا در وقت اتمام اخطار و بولکل بسنج خود راه نهد و هر کما که منتظر از و صادر نشود

چنانچه در وقت که خوابد بی کلفتی و آنچه در تحت شجاعت است یا زود است اول کبر نفس و دوم بخت سوم علوم چهارم ثبات پنجم علم ششم سکون هفتم شجاعت هشتم تحمل نواضع و نهم حرمت یا زود هم رقت اما کبر نفس آنست که نفس بکرمت و بوان مساللات ننگد و بسیار و احسا را لغات نماید بلکه از مدح و ذم و فقر متاثر نگردد و بتقلبات احوال تبدیل و انتقال و تاثر وفعال نمود راه نهد و این ملکه شریفست که عروج بر معراج آن جز حالاکان را طلب را میسر نشود و نسیم قلال شوایق آن جز اعیان کاملان را تصورند و لهذا کابر مشایخ مشهوره قدس الله سرار بهم گفته اند از برای من رومس الصدیقین حب انجامه و لا یجد لذة القفر من لم یستوعب المدح و الذم و اما بخت و ثوق نفس است ثبات خود تا در وقت اتمام اخطار و بولکل بسنج خود راه نهد و هر کما که منتظر از و صادر نشود

چنانچه در وقت که خوابد بی کلفتی و آنچه در تحت شجاعت است یا زود است اول کبر نفس و دوم بخت سوم علوم چهارم ثبات پنجم علم ششم سکون هفتم شجاعت هشتم تحمل نواضع و نهم حرمت یا زود هم رقت اما کبر نفس آنست که نفس بکرمت و بوان مساللات ننگد و بسیار و احسا را لغات نماید بلکه از مدح و ذم و فقر متاثر نگردد و بتقلبات احوال تبدیل و انتقال و تاثر وفعال نمود راه نهد و این ملکه شریفست که عروج بر معراج آن جز حالاکان را طلب را میسر نشود و نسیم قلال شوایق آن جز اعیان کاملان را تصورند و لهذا کابر مشایخ مشهوره قدس الله سرار بهم گفته اند از برای من رومس الصدیقین حب انجامه و لا یجد لذة القفر من لم یستوعب المدح و الذم و اما بخت و ثوق نفس است ثبات خود تا در وقت اتمام اخطار و بولکل بسنج خود راه نهد و هر کما که منتظر از و صادر نشود

فصل اول در بیان حقیقت نفس و کمال آن
در بیان کمال حقیقت نفس و کمال آن

و اما علویت نسبت که نفس را در طلب جمیل حقیقی و کمال نفسانی مستافع
و مکاره این جهانی ملحوظ نظر عمت بار نباشد تا بوجوه آن وقت آن
تعملمین و شادمان نشود سجدی که از مرگ نیز باک ندارد چنانکه بعضی از مشایخ
میدان مکارم اخلاق گفته اند ما آن دیوانگان مرگ آشناییم که الموت

آن مردم که عتدم بیستم
جانیست بعاریت مراد او خدا
شعر این عاریت که بحافظ پرداخته
و اما ثبات قوت مقاومت با الام

حقه الموت من وصف الی استعم
کان نمیه مرا خوشتر ازین نیستم
تسلیکم چو وقت تسلیمم
روزی خوشتر ازین نیستم

و شدادت تا بزیادتی در و تاثیر نکند و شکستگ زیاده از وجدان با رویا
و اما حلم طماننت است که بسبب آن زود از و در بلکه مطلقا مغلوب نمیگردد
و اما سکون آنست که در خصوصات یا محاربات که جهت حفظ حرمت این
ملت یا شمت نفس و عصیبت ضرورت شود سخت نماید اما شمت است

نفس را در طلب جمیل حقیقی و کمال آن

فصل اول در بیان حقیقت نفس و کمال آن

در بیان کمال حقیقت نفس و کمال آن

فصل اول در بیان حقیقت نفس و کمال آن

فصل اول در بیان حقیقت نفس و کمال آن

نفس را در طلب جمیل حقیقی و کمال آن
فصل اول در بیان حقیقت نفس و کمال آن
در بیان کمال حقیقت نفس و کمال آن

تصنیف این کتاب در روز جمعه ۱۲۸۰ هجری قمری در شهر تبریز
توسط مولانا میرزا محمد باقر آملی در شهر تبریز
کتابت در روز جمعه ۱۲۸۰ هجری قمری در شهر تبریز
مؤلف مولانا میرزا محمد باقر آملی در شهر تبریز
محرر مولانا میرزا محمد باقر آملی در شهر تبریز
مطبع در شهر تبریز

عرض است بر اقتنای امو عظام از جمت او خازد که جمیل و اجر جزیل
و اما تحمل ملکه تکلف استعمال آلات بدنی است در اکتساب فضائل حمیده
و شامل پسندیده اما تواضع نیست که خود را فرستی بر کسانی که در جاه و
از و باشند نداند و ملاک در سب این ملکه تذکره اشراک است و انسانی است
در امور فطری و سمات نقص و افتقار و صفات عجب ضعیف و اعیان
و حدت صلی و قربت جلی که مضمون یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی
خلقکم من نفس واحدة و کنون ما خلقکم و لا یفکم الا لنفس واحدة و فصاح
از ان میانید و حجاب خفا از حقیقت آن میکشاید و اما حقیقت نیست که
در خط جمی ملت و حرمت تمامان جائز ندارد و در ان باب سعی بهی اغیایا
لازم شمرد و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الله لعیور و لا یصل غیره
حرم الفواحش و قال صلی اللہ علیہ وسلم ان سعد العیور و اما غیره
منه و الله اخیوخی و اما وقت ملکه تا اثر مشابهه تا لم انما غمی است فطره

در مورد دشمنان که در روز جمعه ۱۲۸۰ هجری قمری در شهر تبریز
توسط مولانا میرزا محمد باقر آملی در شهر تبریز
کتابت در روز جمعه ۱۲۸۰ هجری قمری در شهر تبریز
مؤلف مولانا میرزا محمد باقر آملی در شهر تبریز
محرر مولانا میرزا محمد باقر آملی در شهر تبریز
مطبع در شهر تبریز
برای خدایا که در روز جمعه ۱۲۸۰ هجری قمری در شهر تبریز
توسط مولانا میرزا محمد باقر آملی در شهر تبریز
کتابت در روز جمعه ۱۲۸۰ هجری قمری در شهر تبریز
مؤلف مولانا میرزا محمد باقر آملی در شهر تبریز
محرر مولانا میرزا محمد باقر آملی در شهر تبریز
مطبع در شهر تبریز
برای خدایا که در روز جمعه ۱۲۸۰ هجری قمری در شهر تبریز
توسط مولانا میرزا محمد باقر آملی در شهر تبریز
کتابت در روز جمعه ۱۲۸۰ هجری قمری در شهر تبریز
مؤلف مولانا میرزا محمد باقر آملی در شهر تبریز
محرر مولانا میرزا محمد باقر آملی در شهر تبریز
مطبع در شهر تبریز

برای خدایا که در روز جمعه ۱۲۸۰ هجری قمری در شهر تبریز
توسط مولانا میرزا محمد باقر آملی در شهر تبریز
کتابت در روز جمعه ۱۲۸۰ هجری قمری در شهر تبریز
مؤلف مولانا میرزا محمد باقر آملی در شهر تبریز
محرر مولانا میرزا محمد باقر آملی در شهر تبریز
مطبع در شهر تبریز

در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است

که در احوال با و ظاهر شود و اما انواع که در تحت جنس عفت است و از زده است
 اول حیاء آن انحصار نفس است در وقت اشتغال از اجابت قبض
 بجهت اجتناب از استحقاق مذمت و در حدیث نبویست **عَلَيْهِ فَضْلُ الصَّلَاةِ**
 و **اَكْمَلُ التَّيْبَاتِ اَيُّهَا خَيْرُكُمْ** دو دم رفق و آن انقیاد نفس است امری را
 که حادث شود از طریق تبرع سوم حسن مجبوری آن کمال نجس است
 با کمال چهارم مسامت و آن مخالفت است در وقت تصادم اراده
 مختلفه و تراکم ابهامی متغیر چه پنجم عت است و آن سکون نفس است
 در وقت حرکت شهوت ششم صبر و آن مقاومت نفس است با هواها
 مزاولت لذات قبیحه از و صد در زیاد **قال الله تعالى و اما من خان**
مقام ربه و همی النفس عن المومنی فان الجنة بی المادوی بعضی صبر را
دو قسم کرده اند یکی صبر از مطلوب و دوم صبر بر مکروه قسم ثانی تعلق
بقوت غضبی وارد و علیه صبر زیور معاقده نبوت و فتوالت چنین پنجم

در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است

در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است
 در وقتی که در وقت از غلبه نفس است

درستی با نفع بسزاست
 بگوش آفتاب در وقت طلوع
 که بر نور خورشید در وقت طلوع
 و در وقت غروب خورشید
 در وقت طلوع خورشید
 در وقت غروب خورشید
 در وقت طلوع خورشید
 در وقت غروب خورشید

سوم و چهارم شفقت پنجم صد هم ششم گناهات هفتم
 حسن شرکت هشتم حسن قضای نهم تودد دهم تسلیم یازدهم توکل
 دوازدهم عبادت اما صداقت عبارتست از دوستی صادق و
 علامت صدق محبت آنکه احکام تنبیهت در آنچه شرعاً و عقلاً
 رفع توان کرد دفع نمایند و رابطه اتحاد مستحکم دارند بروی که هر چه
 بر خود پسندند بر صدیق پسندند و هر چه در حق خود خواهند در حق او
 خواهند و حضرت رسالت پناهِ عَلَيْهِ جَلَّاءَ اَسْمَاءُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ اَشَارَتْ
 باین معنی فرموده هَدِثٌ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَوْمَ مِنْ اَحَدِكُمْ حَسْبُهُ
 يَحِبُّ لِاَخِيهِ مَا يَحِبُّ لِنَفْسِهِ اَمَّا الْغَتُّ فَهِيَ تَحِبُّ لِرَايِ طَائِفَةٍ عَقْدَانُ
 ایشان در معاونت یکدیگر متآلف و متفق شود و اما وفا آنست که از
 طریق موااسات تجاوز سازند از حد و بعضی تفسیرش با تجاوز عموماً
 و قضای حقوق نموده اند و اما شفقت تاثر و اغماض است از ناملایمی که

در وقت غروب خورشید
 در وقت طلوع خورشید
 در وقت غروب خورشید
 در وقت طلوع خورشید
 در وقت غروب خورشید
 در وقت طلوع خورشید
 در وقت غروب خورشید
 در وقت طلوع خورشید

مابین از نرسیدن آن حضرت
 زینستند از روی رسالت که بیان از
 نبوت کسی از شما تا بگویند برای او
 خداوند بخواند برای او از حق بی خبری
 کسی که ایمان آید تا بگویند برای او
 خداوند بخواند برای او از حق بی خبری

در وقت طلوع خورشید
 در وقت غروب خورشید
 در وقت طلوع خورشید
 در وقت غروب خورشید
 در وقت طلوع خورشید
 در وقت غروب خورشید
 در وقت طلوع خورشید
 در وقت غروب خورشید

بیان علت نازت از
بسیار نگردد و گمان در بعضی از
بهر تحقیق یکی است در بعضی
از آن در بعضی از اعضا است
وجود پرورش از اعضا است
پس یکی از اعضا می تواند
شود و اصولی است که در بعضی
از آن در بعضی از اعضا است

شاید در بعضی از اعضا
از آن در بعضی از اعضا
پس یکی از اعضا می تواند
شود و اصولی است که در بعضی
از آن در بعضی از اعضا است

این در بعضی از اعضا
از آن در بعضی از اعضا
پس یکی از اعضا می تواند
شود و اصولی است که در بعضی
از آن در بعضی از اعضا است

بکسی واقع شود و جسم سمیت بر ازالت آن چه نزد ارباب بیان
اصحاب عیان مبرهن و محقق است که تمامت ذرات کائنات از مشرع
وحدت حقیقه فیض وجود میسایند جمیع اعیان ممکنات در رضای
لبان تربیت از انا و این اختلاف توغیق آنحضرت تساهلی لافدا
و متقارب المحط و المقام اند خصوصاً افراد انسانی که بموجب نص حکم
وقافی علاقه اتحاد نفسانی ایشان مبرم و محکم و رابطه ایتلاف
جانی میان ایشان است که مستحکم است متشوی

این در بعضی از اعضا
از آن در بعضی از اعضا
پس یکی از اعضا می تواند
شود و اصولی است که در بعضی
از آن در بعضی از اعضا است

<p>بنی آدم اعضاے یکدیگر بند که در آفرینش ز یک جوهر بند چو عضوی بدر آورد روزگار دگر عضو ما را مانند تار</p>	<p>تو که محنت دیگران معیسی نشاید که نامت نهند آدمی</p>
<p>و این مقام را مراتب مختلف و درجات متفاوت است از شیخ شبلی قدس سره منتقل است که از چوبی که به نیمه زود نثار ضرب بر اعضای او</p>	

محمد باقر
محمد باقر
محمد باقر
محمد باقر

محمد باقر
محمد باقر
محمد باقر
محمد باقر

<p>شعر عشق را بسانِ دگر گشت سخن دارم ولی ناگفتن او گشت</p>	<p>بالاتر ازین زبان زبانِ دگر گشت بیست و هفتمین مشهد که انوار علی گشت</p>
<p>و اما صلحه جسم آنست که خویشاوند خود را در شروت و رفاهیت با خود شریک گرداند همچنانکه قرابت صوری را حقیقت قرابت معنوی را که تناسب روحانیت و آنرا قرابت و قرابت الهی خوانند حق صلحه نگهدارد و بلکه رعایت حق آن او که دو حسست چنانچه محدث بصواب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنیه فرمود القرابۃ بحکم و دوم و القرابۃ روح و نفس و شتان با اینهمه تمام دانی که بسیار</p>	
<p>فرق از آب و گل تا جان و دل</p>	<p>و اما مکافات آنست که هر نفسی که</p>
<p>از کسی باور نمند مثل آن یا زیادت بران مقابل گرداند و اگر ضرری از کسی بد و رسید بگتر از آن مجازات کند و اما حسن شرکت آنست که معاملات برومی کند که موجب انحراف خاطر شرکانه نباشد بسیار</p>	

نقش آن که در زبان دگر گشت
ماده معنی خویشاوندان گرداند
دیگر از آن است که در زبان دگر گشت
صورتها را که در زبان دگر گشت
نقش آن که در زبان دگر گشت
ماده معنی خویشاوندان گرداند
دیگر از آن است که در زبان دگر گشت
صورتها را که در زبان دگر گشت

نقش آن که در زبان دگر گشت
ماده معنی خویشاوندان گرداند
دیگر از آن است که در زبان دگر گشت
صورتها را که در زبان دگر گشت
نقش آن که در زبان دگر گشت
ماده معنی خویشاوندان گرداند
دیگر از آن است که در زبان دگر گشت
صورتها را که در زبان دگر گشت
نقش آن که در زبان دگر گشت
ماده معنی خویشاوندان گرداند
دیگر از آن است که در زبان دگر گشت
صورتها را که در زبان دگر گشت

نقش آن که در زبان دگر گشت
ماده معنی خویشاوندان گرداند
دیگر از آن است که در زبان دگر گشت
صورتها را که در زبان دگر گشت
نقش آن که در زبان دگر گشت
ماده معنی خویشاوندان گرداند
دیگر از آن است که در زبان دگر گشت
صورتها را که در زبان دگر گشت

و بشرط محافظت بر قانون عدالت و اما حسن قضاست که حقوق مردم بجز آن در وجود امانت و مذمت و در وارد و اما تو و طلب دوستی

الف و افاضت لطیب کلام و انعام و اکرام و دیگر سباب که موجب جلب محبت تواند شد و اما تسلیم است که با حکام الهی و نوا مشرعی و اوضاع نبوی و نظائر آن از رسوم ائمه شریعت و مشایخ طریقت رضا دهد و حسن قبول تلقی نماید و اگر چه موافق طبع او نباشد و حضرت رب الارباب در کتاب اعجاز انساب تسلیم را با بلوغ و جهی از تکبید موقوف علیه ایمان داشته گما قال تعالی فلا وربک لایؤمنون حتی یحکموا ذلک فیما بینهم و ان فی انفسهم حسراتا قتیلت و یستأذون تسلیما و اما توکل است که در اموری که حواله آن مقدر کفایت بشری نباشد و اندیشه اردان مجال تصرف صورت نمند و زیادت نقصان تعمیل و نایز طلبه و تکلیف به نعم الوکیل که خیالات ابراطر کند

بشرط محافظت بر قانون عدالت و اما حسن قضاست که حقوق مردم بجز آن در وجود امانت و مذمت و در وارد و اما تو و طلب دوستی

الف و افاضت لطیب کلام و انعام و اکرام و دیگر سباب که موجب جلب محبت تواند شد و اما تسلیم است که با حکام الهی و نوا مشرعی و اوضاع نبوی و نظائر آن از رسوم ائمه شریعت و مشایخ طریقت رضا دهد و حسن قبول تلقی نماید و اگر چه موافق طبع او نباشد و حضرت رب الارباب در کتاب اعجاز انساب تسلیم را با بلوغ و جهی از تکبید موقوف علیه ایمان داشته گما قال تعالی فلا وربک لایؤمنون حتی یحکموا ذلک فیما بینهم و ان فی انفسهم حسراتا قتیلت و یستأذون تسلیما و اما توکل است که در اموری که حواله آن مقدر کفایت بشری نباشد و اندیشه اردان مجال تصرف صورت نمند و زیادت نقصان تعمیل و نایز طلبه و تکلیف به نعم الوکیل که خیالات ابراطر کند

بشرط محافظت بر قانون عدالت و اما حسن قضاست که حقوق مردم بجز آن در وجود امانت و مذمت و در وارد و اما تو و طلب دوستی

الف و افاضت لطیب کلام و انعام و اکرام و دیگر سباب که موجب جلب محبت تواند شد و اما تسلیم است که با حکام الهی و نوا مشرعی و اوضاع نبوی و نظائر آن از رسوم ائمه شریعت و مشایخ طریقت رضا دهد و حسن قبول تلقی نماید و اگر چه موافق طبع او نباشد و حضرت رب الارباب در کتاب اعجاز انساب تسلیم را با بلوغ و جهی از تکبید موقوف علیه ایمان داشته گما قال تعالی فلا وربک لایؤمنون حتی یحکموا ذلک فیما بینهم و ان فی انفسهم حسراتا قتیلت و یستأذون تسلیما و اما توکل است که در اموری که حواله آن مقدر کفایت بشری نباشد و اندیشه اردان مجال تصرف صورت نمند و زیادت نقصان تعمیل و نایز طلبه و تکلیف به نعم الوکیل که خیالات ابراطر کند

بشرط محافظت بر قانون عدالت و اما حسن قضاست که حقوق مردم بجز آن در وجود امانت و مذمت و در وارد و اما تو و طلب دوستی

الف و افاضت لطیب کلام و انعام و اکرام و دیگر سباب که موجب جلب محبت تواند شد و اما تسلیم است که با حکام الهی و نوا مشرعی و اوضاع نبوی و نظائر آن از رسوم ائمه شریعت و مشایخ طریقت رضا دهد و حسن قبول تلقی نماید و اگر چه موافق طبع او نباشد و حضرت رب الارباب در کتاب اعجاز انساب تسلیم را با بلوغ و جهی از تکبید موقوف علیه ایمان داشته گما قال تعالی فلا وربک لایؤمنون حتی یحکموا ذلک فیما بینهم و ان فی انفسهم حسراتا قتیلت و یستأذون تسلیما و اما توکل است که در اموری که حواله آن مقدر کفایت بشری نباشد و اندیشه اردان مجال تصرف صورت نمند و زیادت نقصان تعمیل و نایز طلبه و تکلیف به نعم الوکیل که خیالات ابراطر کند

باید مثال در او را می بود
دردی ۶۷
باید صورت می باشد یکی از برای
باید که در شاهرگ است
دردی ۶۸
آنکه از او انسانی در اوقات ظهور
کونان در کیفیت گفتن
دردی ۶۹

در اوقات ۱۱
سرشاره خوش کیفیت
تقابل کیفیت سر مقابل
در اوقات ۱۲
در اوقات ۱۳
در اوقات ۱۴

و ارسطو طایس گفته که سبب اختلاف اشکال از او است ان با آنکه در
دیگر از او حیوانات اختلاف باین مرتبه نیست است که در او از انسان
بواسطه لغتن ادراکات کیفیات مختلفه نفسانی که تابع مزاج تواند
بست و کیفیت نفسانی مقصود است خاصیت چه است و جان
از هیئت غضبان هیئت محزون از هیئت مسرور ممتاز بخلاف
از او دیگر حیوانات که در ایشان زیاده از نفس ادراک چیزی نیست
پس اختلاف کیفیات نیز بسیار نباشد و اشکال ایشان متقارن نماید
تسویه در طی این مباحث بقضای مقدمه که تمهید یافت مسامحات
باشد از جمله آنکه ذکا و سرعت فهم و نظائر آن در عباد انواع مندرج
در تحت جنس حکمت عدد کرده اند و حال آنکه آنها اسباب حکمت اند بخارج
علی تفسیر هم الحکمه بما مر و کرده آری اگر حکمت را تفسیر کنند بلکه که قوت
نظری بان ممکن شود و از معرفت احوال موجودات انواع مذکوره

در اوقات ۱۵
در اوقات ۱۶
در اوقات ۱۷
در اوقات ۱۸
در اوقات ۱۹
در اوقات ۲۰

در اوقات ۲۱
در اوقات ۲۲
در اوقات ۲۳
در اوقات ۲۴
در اوقات ۲۵
در اوقات ۲۶

در اوقات ۲۷
در اوقات ۲۸
در اوقات ۲۹
در اوقات ۳۰
در اوقات ۳۱
در اوقات ۳۲

در اوقات ۳۳
در اوقات ۳۴
در اوقات ۳۵
در اوقات ۳۶
در اوقات ۳۷
در اوقات ۳۸

در اوقات ۳۹
در اوقات ۴۰
در اوقات ۴۱
در اوقات ۴۲
در اوقات ۴۳
در اوقات ۴۴

در اوقات ۴۵
در اوقات ۴۶
در اوقات ۴۷
در اوقات ۴۸
در اوقات ۴۹
در اوقات ۵۰

در اوقات ۵۱
در اوقات ۵۲
در اوقات ۵۳
در اوقات ۵۴
در اوقات ۵۵
در اوقات ۵۶

و تحت آن مندرج توان دشت و هانا آنچه گفت اندک چون حرکت
 قوت لطفی باعث ابدال باشد از آن حرکت علم حاصل شود و بتبیین حکمت
 مبتدئ بر همین تواند بود و با جمله مسامحات دین فن را معذرتی تمهید نمود
 لمعه چهارم چون این فضائل معلوم شد باید دشت که بازاری
 اینها صفتی چند است که نه از آن ضس است و بان مانده است چنانچه
 سبب انخراط جمعی که مهارت علم اخلاق ندارند شود پس لائق نمود
 بیان فرق میان فضائل و زوائل شبیه بدان نمودن و تمیز میان
 شبیه جواهر نفسیه کردن تا طالبان جواهر کمالات انسانی راغبان
 نفائس ملکات انسانی بازری نخورند و تلبیس و غلان تمویه قلابان فریفته شد
 خر مهره را بنرخ در زوالی نخرند اما و فضیلت حکمت جمع باشد که مسائ
 علوم را حفظ نمایند و نکات و لائل که بتلفظ و اگر گفته باشند تقریر کنند
 نوعی که جمعی ایشان را از صدق و راست و نوکیاست نصیبی نباشد

عقل منور است
 حکم باشد که در عقل
 اینها را که میگویند
 دانا میگویند که بکنند

باز آن که سبک در نامند که در کتاب است
 اینها را که میگویند
 اینها را که میگویند
 اینها را که میگویند

اینها را که میگویند
 اینها را که میگویند
 اینها را که میگویند
 اینها را که میگویند

اینها را که میگویند
 اینها را که میگویند
 اینها را که میگویند
 اینها را که میگویند

اینها را که میگویند
 اینها را که میگویند
 اینها را که میگویند
 اینها را که میگویند

کتاب طب جامع فی طب و دوا...
تفوقه میان این طائفه و کما بر اکثر مردم معتبر باشد و اما در مقابل عفت
چنانکه جمعی از لذات دنیوی اعراض کنند از برای چیزی از آن
جنس که پیش از آن باشد چون اکثر زمان که اظهار به او ادم ترویج
و جباله صید عوام سازند تا بدان وسیله با اعراض فاشده و
واعراض کاسه دنیویه توسل جویند یا آنکه از لذات آگاهی
نداشته باشند چون ابن جبال در سابق که از شهر مادیور باشند نسبت
آنکه از کثرت تناول و تعاطی از لذات ملال و کلان بهشان
راه یافته باشد یا آنکه در اصل فطرت یا بنا بر مرضی نقصان شده
در ایشان باشد یا بجهت خوف از آلام و امراض یا اطلاع مردم و تخیل
که بر آن تشریف تو اند شد و این طائفه ضعیف نباشند و اما در سخاوت
عمل اسبیخا صادر شود و کسی که سخی نباشد چون جمعی که بدل مان بجهت
متع از شهوات نمایند یا بجهت ریای یا طمع فریاد جاه و جلال یا دفع ضرر
چون خورجاری و خوش پوشی و تیر کمانات عالی پیش و مراجعت و فسق و مجرور بستان ۱۲ مولوی محمد باقر فیضی

تفرقه میان این طائفه و کما بر اکثر مردم معتبر باشد و اما در مقابل عفت
چنانکه جمعی از لذات دنیوی اعراض کنند از برای چیزی از آن
جنس که پیش از آن باشد چون اکثر زمان که اظهار به او ادم ترویج
و جباله صید عوام سازند تا بدان وسیله با اعراض فاشده و
واعراض کاسه دنیویه توسل جویند یا آنکه از لذات آگاهی
نداشته باشند چون ابن جبال در سابق که از شهر مادیور باشند نسبت
آنکه از کثرت تناول و تعاطی از لذات ملال و کلان بهشان
راه یافته باشد یا آنکه در اصل فطرت یا بنا بر مرضی نقصان شده
در ایشان باشد یا بجهت خوف از آلام و امراض یا اطلاع مردم و تخیل
که بر آن تشریف تو اند شد و این طائفه ضعیف نباشند و اما در سخاوت
عمل اسبیخا صادر شود و کسی که سخی نباشد چون جمعی که بدل مان بجهت
متع از شهوات نمایند یا بجهت ریای یا طمع فریاد جاه و جلال یا دفع ضرر
چون خورجاری و خوش پوشی و تیر کمانات عالی پیش و مراجعت و فسق و مجرور بستان ۱۲ مولوی محمد باقر فیضی

کتاب طب جامع فی طب و دوا...
تفوقه میان این طائفه و کما بر اکثر مردم معتبر باشد و اما در مقابل عفت
چنانکه جمعی از لذات دنیوی اعراض کنند از برای چیزی از آن
جنس که پیش از آن باشد چون اکثر زمان که اظهار به او ادم ترویج
و جباله صید عوام سازند تا بدان وسیله با اعراض فاشده و
واعراض کاسه دنیویه توسل جویند یا آنکه از لذات آگاهی
نداشته باشند چون ابن جبال در سابق که از شهر مادیور باشند نسبت
آنکه از کثرت تناول و تعاطی از لذات ملال و کلان بهشان
راه یافته باشد یا آنکه در اصل فطرت یا بنا بر مرضی نقصان شده
در ایشان باشد یا بجهت خوف از آلام و امراض یا اطلاع مردم و تخیل
که بر آن تشریف تو اند شد و این طائفه ضعیف نباشند و اما در سخاوت
عمل اسبیخا صادر شود و کسی که سخی نباشد چون جمعی که بدل مان بجهت
متع از شهوات نمایند یا بجهت ریای یا طمع فریاد جاه و جلال یا دفع ضرر
چون خورجاری و خوش پوشی و تیر کمانات عالی پیش و مراجعت و فسق و مجرور بستان ۱۲ مولوی محمد باقر فیضی

کتاب طب جامع فی طب و دوا...
تفوقه میان این طائفه و کما بر اکثر مردم معتبر باشد و اما در مقابل عفت
چنانکه جمعی از لذات دنیوی اعراض کنند از برای چیزی از آن
جنس که پیش از آن باشد چون اکثر زمان که اظهار به او ادم ترویج
و جباله صید عوام سازند تا بدان وسیله با اعراض فاشده و
واعراض کاسه دنیویه توسل جویند یا آنکه از لذات آگاهی
نداشته باشند چون ابن جبال در سابق که از شهر مادیور باشند نسبت
آنکه از کثرت تناول و تعاطی از لذات ملال و کلان بهشان
راه یافته باشد یا آنکه در اصل فطرت یا بنا بر مرضی نقصان شده
در ایشان باشد یا بجهت خوف از آلام و امراض یا اطلاع مردم و تخیل
که بر آن تشریف تو اند شد و این طائفه ضعیف نباشند و اما در سخاوت
عمل اسبیخا صادر شود و کسی که سخی نباشد چون جمعی که بدل مان بجهت
متع از شهوات نمایند یا بجهت ریای یا طمع فریاد جاه و جلال یا دفع ضرر
چون خورجاری و خوش پوشی و تیر کمانات عالی پیش و مراجعت و فسق و مجرور بستان ۱۲ مولوی محمد باقر فیضی

دکتر کمالی در این کتاب
نویسند که این کتاب
بسیار مفید است و
بسیار خواننده دارد
و بسیار مورد تحسین است
و بسیار مورد استفاده است
و بسیار مورد تکرار است
و بسیار مورد تکرار است

این کتاب
بسیار مفید است
و بسیار مورد تحسین است
و بسیار مورد استفاده است
و بسیار مورد تکرار است
و بسیار مورد تکرار است

چون در این کتاب
بسیار مفید است
و بسیار مورد تحسین است
و بسیار مورد استفاده است
و بسیار مورد تکرار است
و بسیار مورد تکرار است

یا آنکه در غیر محل استحقاق صرف کند و بعضی تبذیر و انفاق نمایند با کمال
قد رمال نداشته و از مواقع احتیاج بان غافل باشند و این حالت
بیشتر جمعی را باشد که بی مشقته از میراث یا غیر آن مال با ایشان بنده
و از صعوبت اکتساب بنجر چرمال را مدخل دشوار است و مخرج آسان
و حکما گفتند که جمع مال همچنانست که سنگی بزرگ را بر سر کوه بنهند
و خرج کردن همچنانکه آن سنگ را فرو گذارند و احتیاج مال در بند
معاش ظاهر است و در اظهار فضیلت نیز مدخل عظیم داریم در حین آنچه
در صحیفه حضرت سلیمانست علی بنیتنا و علیک السلام که حکمت با تو انکه
بیدار است و با درویشی در جواب که ما را چون دینار نباشد خلق از تو
منتفع نتوانند شد بلکه خود نیز بسبب تو بی صبح ضروری از کمالات بازنما

شعر را بهتر معلوم گشت آن حال
که قدرمزد بعلمت و قدم علم مال

و کسب آن از وجود همت و متعسر چه مکتب حمیلست
و سلوک طریق آن بر احوال

در این کتاب
بسیار مفید است
و بسیار مورد تحسین است
و بسیار مورد استفاده است
و بسیار مورد تکرار است
و بسیار مورد تکرار است

چون در این کتاب
بسیار مفید است
و بسیار مورد تحسین است
و بسیار مورد استفاده است
و بسیار مورد تکرار است
و بسیار مورد تکرار است

این کتاب
بسیار مفید است
و بسیار مورد تحسین است
و بسیار مورد استفاده است
و بسیار مورد تکرار است
و بسیار مورد تکرار است

دکتر کمالی در این کتاب
نویسند که این کتاب
بسیار مفید است و
بسیار خواننده دارد
و بسیار مورد تحسین است
و بسیار مورد استفاده است
و بسیار مورد تکرار است
و بسیار مورد تکرار است

چون در این کتاب
بسیار مفید است
و بسیار مورد تحسین است
و بسیار مورد استفاده است
و بسیار مورد تکرار است
و بسیار مورد تکرار است

در اسرار الیاء فی علم الالوهیه
که بر خط طبعیت حرم خود درونی
لبیعت نشان درین ایام طبعیت
از صلوات بر نبوت و آیتها

از صلوات بر نبوت و آیتها
در صلوات بر نبوت و آیتها
بیشتر بر آیتها که در کتابها
بیشتر بر آیتها که در کتابها

از صلوات بر نبوت و آیتها
در صلوات بر نبوت و آیتها
بیشتر بر آیتها که در کتابها
بیشتر بر آیتها که در کتابها

از صلوات بر نبوت و آیتها
در صلوات بر نبوت و آیتها
بیشتر بر آیتها که در کتابها
بیشتر بر آیتها که در کتابها

دشوار و همچنین کسان نمی نباشند بلکه نمی بقیقت نکست که بنیل
 نیاز برای منبر می کند بلکه برای آنکه سخاوت ملکه شهر نیست و لذت
 مطلوب و اگر بغیر ازین چیزی دیگر وجه قصد او باشد تا نیاز و بهام
 تواند بود و چنانچه در افعال الهه تعالی اشارتی باین معنی رفت اما در شجاعت
 افعال شبیهه بان از غیر شجاعان صادر شود و چون جمعی که بجهت گمان
 خطرناک و کارهای هولناک قیام نمایند از جهت طلب مالی یا جاهی یا
 غیر آن از مطالب باعث بران حصر من مطلوب باشد نه ملکه شجاعت
 چون عیاران که تحمل ضرب شدید و سس مدید بل قطع و قتل نمایند
 تا نام ایشان در میان ابناهی جنس که در ذمائل بایشان شکرین نماید
 کسی که بر امی نوع ملامت اقارب و اخوان یا خوف سلطانی یا نظار
 اقدام بران افعال نماید یا آنکه مکررا بطریق اتفاق مظفر شد باشد و بان
 مغرور گشته و این طوائف شجاع نباشند بلکه جماع کسی است که در

انفال و افعال طالع
 از صلوات بر نبوت و آیتها
 در صلوات بر نبوت و آیتها
 بیشتر بر آیتها که در کتابها
 بیشتر بر آیتها که در کتابها

از صلوات بر نبوت و آیتها
 در صلوات بر نبوت و آیتها
 بیشتر بر آیتها که در کتابها
 بیشتر بر آیتها که در کتابها

لسان فی اصابت المکرر بدان
لسان فی اصابت المکرر بدان
لسان فی اصابت المکرر بدان

چهارم از درجه فاعل شجاع است
لیکن از درجه فاعل شجاع است
لیکن از درجه فاعل شجاع است

و از خصم برتری چون درون او
استواری اعتماد از درون او
استواری اعتماد از درون او

شجاعتی است که با کسی است
با شجاعتی است که با کسی است
با شجاعتی است که با کسی است

سهام قصد و حس اصابت این ملکه فاصله نباشد بر قیاس آنچه در
دیگر ملکات مبین گشت و اما افعال شجاع چون شیر غریبه اگر چه
شبیهِ است بشجاعت آز و جوهِ مبسُت است یکی آنکه ایشان بر غلبه و
تفوق خود وثوق دارند و با طبع مشتاق غلبه اند پس اقدام ایشان
بر ان طبیعت غلبه و قدرت است نه طبیعت شجاعت و دیگر آنکه آن
غالباً و مقاومت مثل مبارز می تمام سلاحت که با ضعیف علی
محاربت نماید مثل این افعال شجاع نیست و دیگر آنکه آنچه ملا
فضیلت است که آن عقلت تمام قومی مطیع و منقاد او شوند در
مفقود است و شجاع بحقیقت کسی باشد که افعال شجاعت بمقتضای
حکم عقل از وصا و شود و عنصر اصلی انفس فضیلت باشد و سراسر
خدا و از ارتکاب امر بیهوده از خدا و باشد از انصرام حیات و قتل
جمیل نزد او از حیات مذموم اولی چنانچه گفته اند النار و لا حار حیات

چون من عرض از دران و تو یک سینه از دران
باید در ان مردم است و نباید از ان
کارگر شکر باشی خود جنگ از دران
تمام شود و او روی مردم

پس افعال آنها از فضیلت
شجاعت باشد
علاج از غلبت و محاربت است
مدعیان منتقدان او که در مقام
یعنی غلبت از غلبت با دراز با
از غلبت مدعیان منتقدان او که در مقام
انظر انکم منفع من شجاعت
این خصوصیت یعنی دران یک

پس افعال آنها از فضیلت
شجاعت باشد
علاج از غلبت و محاربت است
مدعیان منتقدان او که در مقام

یعنی غلبت از غلبت با دراز با
از غلبت مدعیان منتقدان او که در مقام
انظر انکم منفع من شجاعت
این خصوصیت یعنی دران یک

پس افعال آنها از فضیلت
شجاعت باشد
علاج از غلبت و محاربت است
مدعیان منتقدان او که در مقام

لسان فی اصابت المکرر بدان
لسان فی اصابت المکرر بدان
لسان فی اصابت المکرر بدان

چهارم از درجه فاعل شجاع است
لیکن از درجه فاعل شجاع است
لیکن از درجه فاعل شجاع است

و از خصم برتری چون درون او
استواری اعتماد از درون او
استواری اعتماد از درون او

شجاعتی است که با کسی است
با شجاعتی است که با کسی است
با شجاعتی است که با کسی است

سید زین العابدین

غزوات ابراهیم

۱۶۱

تقریباً ۱۶۱

تقریباً ۱۶۱

تقریباً ۱۶۱

تقریباً ۱۶۱

تقریباً ۱۶۱

تقریباً ۱۶۱

تقریباً ۱۶۱

تقریباً ۱۶۱

کرم الله وجهه باصحاب خود فرموده ایها الناس انکم ان لم تقاتلوا
 تموتوا واولادکم می نفس ابن ابی طالب بیده کانت ضربت السیف علی
 الراس اکون من ینته علی الفرائض میفرماید که ای آدمیان که بسیار
 خصلت موروث شماست از قدر غفلت متنبه شوید و تذکر نماید که اگر
 شما کشته نشوید البتة از ضربت ملک الموت جان نخواهید بردن از
 چرامیتر سید و تنگ جن از چه رو بخورد و روی دارد بان خدا کی که روح
 پس از بیطالب درید قدرت اوست که هزار ضربت شمشیر بر سر خوردن آسانتر
 از مردن بر فراش است چه مردن بطریق مردان با ارجان سپین
 بشیوه زنان است که سخری خون گلگون و چهره عاشقان است

چون سید در ساعتهی سحر خرو	احی ش ان ساعت که ما را کشته بین آن بند
---------------------------	--

واحادیث و فضیلت شجاعت و شجاعت بسیار است از آن جمله آنچه فرموده
 ان الله یحب الشجاعة ولو علی قتل حیة و عقرب و بر هر کس

این نیز در کتب معتبره
 نسبت از رویان بر سر است
 بیان معانی است با معانی دیگر
 زنده و اشارات زبان «مولود»
 محمد مدادی علی مردم و معنی
 این در آن است که حق تعالی
 نسبت آدمی را به طاعتش
 از نام نفسی ای از هر که از هر که
 بخت آورد
 پس از او است که در مولود
 محمد مدادی علی مردم و معنی
 بیان معانی افضالی است
 که باقی نسبت نماید به او
 محمد مدادی علی تقویة العبد
 تقالی نسبت فرزند

این نیز در کتب معتبره
 نسبت از رویان بر سر است
 بیان معانی است با معانی دیگر
 زنده و اشارات زبان «مولود»
 محمد مدادی علی مردم و معنی
 این در آن است که حق تعالی
 نسبت آدمی را به طاعتش
 از نام نفسی ای از هر که از هر که
 بخت آورد
 پس از او است که در مولود
 محمد مدادی علی مردم و معنی
 بیان معانی افضالی است
 که باقی نسبت نماید به او
 محمد مدادی علی تقویة العبد
 تقالی نسبت فرزند

مسئله پنجم در فضائل

مسئله ششم در فضائل

مسئله هفتم در فضائل

مسئله هشتم در فضائل

مسئله نهم در فضائل

مسئله دهم در فضائل

مسئله یازدهم در فضائل

مسئله بیستم در فضائل

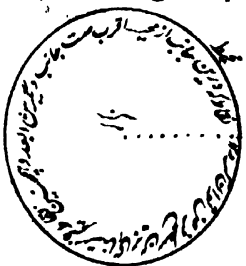
مسئله بیست و یکم در فضائل

مسئله بیست و دوم در فضائل

مسئله بیست و سوم در فضائل

ملعبه پنجم باید نیست که بازای سبکی از فضائل زدیم است که
 خداست چون اجناس فضائل چهارست چنانکه گشت اجناس
 زوایل نیز باوی الزای همین عدد تواند بود اول جبل بازای حکمت
 اول سکه^{۱۱} چهار^{۱۲} بقا^{۱۳}
 دوم جبل بازای شجاعت سوم شرمه بازای عفت چهارم جو بازای
 عدالت و آنچه بحسب نظر دقیق ظاهر شود است که هر فضیلت که احد
 که چون ازان حدتجاوز نماید خواه بافرط و خواه برفیط بزویت گرا^{۱۴}
 پس فضائل بمنزله اوساط اند وزوایل بمنزله اطراف مانند مرکز و دایره که
 متعین است با آنکه ابعده نقاط محیط است و دیگر نقاط غیر متناهی از جو^{۱۵}
 هر یک از طرفی محیط زودیکترند پس نارین بازای هر فضیلتی زوایل
 غیر متناهی باشد همچنین استقامت در سلوک طریق فضیلت شبنیه حرکت
 بر خط مستقیم باشد و انحراف بجانب زویت چون انحراف ازان ظاهر
 که اقصی خطوط واصل بین لنقطتین خط مستقیم است و میان دو نقطه خط مستقیم

باید بود و عیوب از آن بیخار
 که با این نقد از جانب عیوب
 در وسط حقیقه باشد بعد از
 ازان تعادل بقای از اولی که در ان
 باشد از زوایل که در ان باشد
 بود در ان جانب عیوب باشد
 و زیاده از آن بیخار



بدان در ان کیفیت در ان که در ان
 بدین طریق است اولا که از جهت
 باطلان اصولی همگی می تواند
 ایستاد در ان کیفیت شایسته چون
 که در ان کیفیت ازان خط است
 و در ان کیفیت ازان خط است

مسئله پنجم
 مسأله ششم
 مسأله هفتم
 مسأله هشتم
 مسأله نهم
 مسأله دهم
 مسأله یازدهم
 مسأله بیستم
 مسأله بیست و یکم
 مسأله بیست و دوم
 مسأله بیست و سوم



در این کتاب نیز در باب ۱۴۰ از فصل ۱۲
 این کتاب در این کتاب است
 در این کتاب نیز در باب ۱۴۰ از فصل ۱۲
 این کتاب در این کتاب است
 در این کتاب نیز در باب ۱۴۰ از فصل ۱۲
 این کتاب در این کتاب است

و اعمال و حلال باشد و هم شمال اطراف که زو کنند و هر کس امر و
 برین صراط مستقیم ثابت قدم بوده از سلوک منهج اعتدال تجاوز ننماید
 و آخرت بران صراط مستقیم تواند گذشت و بهشت باقی که موطن پاکان
 تواند رسید و هر که درین نشأ ازین صراط مستقیم انحراف جوید خست
 بران صراط تواند گذشت و در روز که جامی عاصیانست بانداز فیثا
 منقوست که هر ملکه که انسان کسب میکند سبب و شملکی باشد
 که بعد از قطع تعلق مصاحب ملازم او باشد آن خیرا خیر و آن شر شر
 پس باید که انسان احتیاط نماید تا چه مصاحب برای خود پدید آید
 و بدان که وسط را بد معنی اطلاق میکنند یکی وسط حقیقه که نسبت برین
 علی السواء باشد مانند چهار که وسطست میان دو شش و این همچو معتدل
 حقیقتست که اطبا و دلائل نفی آن اقامت میکنند و دیگر وسط صفا
 بمنزله عتدالات نوعی و شخصی که اطبا اثبات میکنند و وسطی که درین علم

و هر کس امر و برین صراط مستقیم ثابت قدم بوده از سلوک منهج اعتدال تجاوز ننماید
 و آخرت بران صراط مستقیم تواند گذشت و بهشت باقی که موطن پاکان
 تواند رسید و هر که درین نشأ ازین صراط مستقیم انحراف جوید خست
 بران صراط تواند گذشت و در روز که جامی عاصیانست بانداز فیثا
 منقوست که هر ملکه که انسان کسب میکند سبب و شملکی باشد
 که بعد از قطع تعلق مصاحب ملازم او باشد آن خیرا خیر و آن شر شر
 پس باید که انسان احتیاط نماید تا چه مصاحب برای خود پدید آید
 و بدان که وسط را بد معنی اطلاق میکنند یکی وسط حقیقه که نسبت برین
 علی السواء باشد مانند چهار که وسطست میان دو شش و این همچو معتدل
 حقیقتست که اطبا و دلائل نفی آن اقامت میکنند و دیگر وسط صفا
 بمنزله عتدالات نوعی و شخصی که اطبا اثبات میکنند و وسطی که درین علم

و هر کس امر و برین صراط مستقیم ثابت قدم بوده از سلوک منهج اعتدال تجاوز ننماید
 و آخرت بران صراط مستقیم تواند گذشت و بهشت باقی که موطن پاکان
 تواند رسید و هر که درین نشأ ازین صراط مستقیم انحراف جوید خست
 بران صراط تواند گذشت و در روز که جامی عاصیانست بانداز فیثا
 منقوست که هر ملکه که انسان کسب میکند سبب و شملکی باشد
 که بعد از قطع تعلق مصاحب ملازم او باشد آن خیرا خیر و آن شر شر
 پس باید که انسان احتیاط نماید تا چه مصاحب برای خود پدید آید
 و بدان که وسط را بد معنی اطلاق میکنند یکی وسط حقیقه که نسبت برین
 علی السواء باشد مانند چهار که وسطست میان دو شش و این همچو معتدل
 حقیقتست که اطبا و دلائل نفی آن اقامت میکنند و دیگر وسط صفا
 بمنزله عتدالات نوعی و شخصی که اطبا اثبات میکنند و وسطی که درین علم

و هر کس امر و برین صراط مستقیم ثابت قدم بوده از سلوک منهج اعتدال تجاوز ننماید
 و آخرت بران صراط مستقیم تواند گذشت و بهشت باقی که موطن پاکان
 تواند رسید و هر که درین نشأ ازین صراط مستقیم انحراف جوید خست
 بران صراط تواند گذشت و در روز که جامی عاصیانست بانداز فیثا
 منقوست که هر ملکه که انسان کسب میکند سبب و شملکی باشد
 که بعد از قطع تعلق مصاحب ملازم او باشد آن خیرا خیر و آن شر شر
 پس باید که انسان احتیاط نماید تا چه مصاحب برای خود پدید آید
 و بدان که وسط را بد معنی اطلاق میکنند یکی وسط حقیقه که نسبت برین
 علی السواء باشد مانند چهار که وسطست میان دو شش و این همچو معتدل
 حقیقتست که اطبا و دلائل نفی آن اقامت میکنند و دیگر وسط صفا
 بمنزله عتدالات نوعی و شخصی که اطبا اثبات میکنند و وسطی که درین علم

اعتدال منافی است با کتب معتدله
فصلیت نظر مخالف است
شود که در اول وقت با نوبی
بگردد مستعدی غرض نیست
چنینی ای نیت جوانی در کتب
و اگر در اول است
فصلیت نظر مخالف است
اولات سکه بان مذکور
تقتای بود در آن وقت
مندی در آن با کسر مراد است
بگذرد در آن ای هرگاه
معین را احوال در
غرض اول آن که در
سابق ازین کثرت
که وسط بود چنان
وصف آن بوقت
در مراتب عرض
حقیقت در مراتب
و مطلوب بالذات
از شویب افراط
افضل نیستند
و شخص مخوط می
تواند بود در
فصلیت قی آن

معتبرت ارببیل دوم تواند بود لکن داشته اطراف فصلیت نظر
باشخاص مختلف شود بلکه نظر بعضی وقتی حالی و با برای هر فصلیت
از فضائل شخصی زایل غیرست ناهیب باشد و در مقام در مراتب
عباشکی حادث شود چه هرگاه که وسط درین فن ارببیل اعتدال شخصی
و نوعی باشد هرینه آنرا عرضی بود اند عرض المزاج و محال
وصف آن بوقت وحدت مرتفع شود و همان طریق نفع این عباشی است
در مراتب عرض المزاج مرتب است که افضل مراتب و اقرب آن با اعتدال
حقیقت در مراتب ملکات نیز مرتبه است که افضل آن مراتب
و مطلوب بالذات آن مرتبه است و دیگر مراتب حسب سبب از آن مرتبه عالی
از شویب افراط و کسب نظر نیستند همچنانکه شخص نوع و در آن مراتب
افضل نیستند لکن ابسط قریب محدد که آن مراتب دارند چون نوع
و شخص مخوط می تواند بود در فضائل نیز فصلیت قی آن مرتب است

معین را احوال در
غرض اول آن که در
سابق ازین کثرت
که وسط بود چنان
وصف آن بوقت
در مراتب عرض
حقیقت در مراتب
و مطلوب بالذات
از شویب افراط
افضل نیستند
و شخص مخوط می
تواند بود در
فصلیت قی آن

افضل از اول است
فصلیت نظر مخالف است
شود که در اول وقت
بگردد مستعدی غرض
چنینی ای نیت جوانی
و اگر در اول است
فصلیت نظر مخالف است
اولات سکه بان مذکور
تقتای بود در آن
مندی در آن با کسر
بگذرد در آن ای هر
معین را احوال در
غرض اول آن که در
سابق ازین کثرت
که وسط بود چنان
وصف آن بوقت
در مراتب عرض
حقیقت در مراتب
و مطلوب بالذات
از شویب افراط
افضل نیستند
و شخص مخوط می
تواند بود در
فصلیت قی آن

سنة ثمان مائة و اربع و عشرين
 ربيع الثامن من رمضان سنة ۱۱۰۰
 المذنب المذنب المذنب
 المذنب المذنب المذنب
 المذنب المذنب المذنب
 المذنب المذنب المذنب
 المذنب المذنب المذنب
 المذنب المذنب المذنب
 المذنب المذنب المذنب
 المذنب المذنب المذنب
 المذنب المذنب المذنب

و بعضی بر دوطرف عدالت راجح میخوانند چه آن ظلمست یا نفس خود یا غیر
 و همچنانکه عدالت جامع جمیع مکالاتست ظلم که مقابل است جامع
 جمیع نقائصست و اینجاست که شیخ الاسلام عبدالله انصاری فرمود
 از محققان گفته اند هر چه نه آزار نه گناه چه گناه ظلمست یا نفس خود یا دیگر کسی

مباشند بی آزار و هر چه خواهی کن
 که در شریعت یا غیر این گناهی نیست

و بعضی کا گفته اند که اهل طریقت در اکثر چیزها اختلاف دارند اما متفقند
 بر تسهیل راحت رسانیدن و نه آزار کردن و در حدیث صحیحست که حسنات
 ظالم منتقل بدیوان اعمال مظلوم میشود و چنانچه مضمون آیه کریمه ما ظلمنا
 و لکن کانتوا انفسهم یظلمون بان مشعرت و همین قیاس توسط در انواع که
 تحت اجناس فصنا المذنب اعتبار باید نمود **ششم** در بیان شرح
 عدالت اولاً برسدیلم تمهید نمود میشوود که بانفاق عقل نقل حقیقت مقتداً
 حضرت حق جل و علا از احاطه افهام او بام معالیست طاعت بلند پرواز او را

و بعضی بر دوطرف عدالت راجح میخوانند چه آن ظلمست یا نفس خود یا غیر
 و همچنانکه عدالت جامع جمیع مکالاتست ظلم که مقابل است جامع
 جمیع نقائصست و اینجاست که شیخ الاسلام عبدالله انصاری فرمود
 از محققان گفته اند هر چه نه آزار نه گناه چه گناه ظلمست یا نفس خود یا دیگر کسی
 مباشند بی آزار و هر چه خواهی کن
 که در شریعت یا غیر این گناهی نیست
 و بعضی کا گفته اند که اهل طریقت در اکثر چیزها اختلاف دارند اما متفقند
 بر تسهیل راحت رسانیدن و نه آزار کردن و در حدیث صحیحست که حسنات
 ظالم منتقل بدیوان اعمال مظلوم میشود و چنانچه مضمون آیه کریمه ما ظلمنا
 و لکن کانتوا انفسهم یظلمون بان مشعرت و همین قیاس توسط در انواع که
 تحت اجناس فصنا المذنب اعتبار باید نمود **ششم** در بیان شرح
 عدالت اولاً برسدیلم تمهید نمود میشوود که بانفاق عقل نقل حقیقت مقتداً
 حضرت حق جل و علا از احاطه افهام او بام معالیست طاعت بلند پرواز او را
 و بعضی بر دوطرف عدالت راجح میخوانند چه آن ظلمست یا نفس خود یا غیر
 و همچنانکه عدالت جامع جمیع مکالاتست ظلم که مقابل است جامع
 جمیع نقائصست و اینجاست که شیخ الاسلام عبدالله انصاری فرمود
 از محققان گفته اند هر چه نه آزار نه گناه چه گناه ظلمست یا نفس خود یا دیگر کسی
 مباشند بی آزار و هر چه خواهی کن
 که در شریعت یا غیر این گناهی نیست
 و بعضی کا گفته اند که اهل طریقت در اکثر چیزها اختلاف دارند اما متفقند
 بر تسهیل راحت رسانیدن و نه آزار کردن و در حدیث صحیحست که حسنات
 ظالم منتقل بدیوان اعمال مظلوم میشود و چنانچه مضمون آیه کریمه ما ظلمنا
 و لکن کانتوا انفسهم یظلمون بان مشعرت و همین قیاس توسط در انواع که
 تحت اجناس فصنا المذنب اعتبار باید نمود **ششم** در بیان شرح
 عدالت اولاً برسدیلم تمهید نمود میشوود که بانفاق عقل نقل حقیقت مقتداً
 حضرت حق جل و علا از احاطه افهام او بام معالیست طاعت بلند پرواز او را

و بعضی بر دوطرف عدالت راجح میخوانند چه آن ظلمست یا نفس خود یا غیر
 و همچنانکه عدالت جامع جمیع مکالاتست ظلم که مقابل است جامع
 جمیع نقائصست و اینجاست که شیخ الاسلام عبدالله انصاری فرمود
 از محققان گفته اند هر چه نه آزار نه گناه چه گناه ظلمست یا نفس خود یا دیگر کسی
 مباشند بی آزار و هر چه خواهی کن
 که در شریعت یا غیر این گناهی نیست
 و بعضی کا گفته اند که اهل طریقت در اکثر چیزها اختلاف دارند اما متفقند
 بر تسهیل راحت رسانیدن و نه آزار کردن و در حدیث صحیحست که حسنات
 ظالم منتقل بدیوان اعمال مظلوم میشود و چنانچه مضمون آیه کریمه ما ظلمنا
 و لکن کانتوا انفسهم یظلمون بان مشعرت و همین قیاس توسط در انواع که
 تحت اجناس فصنا المذنب اعتبار باید نمود **ششم** در بیان شرح
 عدالت اولاً برسدیلم تمهید نمود میشوود که بانفاق عقل نقل حقیقت مقتداً
 حضرت حق جل و علا از احاطه افهام او بام معالیست طاعت بلند پرواز او را

بلکه نیست که در صدی اولیج
باشند غیر از این بل یکه
دیگست ۱۱۰ صدی ۱۲
شماره ۱۲۱ که نامی خود بر دارد
صدت ذاتی مثل خود ندارد
در ادوات خود شمار و نام است
از دانشی بعضی است
پیشتر از اهلان بدین خدا
طیقت که خدا را مثل خدا که مثل است
یکی است بشمار در مثل خدا که مثل است
در صدی ۱۲
عقل پر از است پس در این
مردم و غیره است
مشاور است
بکار در شده خدا تا از او
ایمان دارند تا قوت
مگر در خود نیز
حاصل از
۱۱۰ صدی اولی
بیشتر صدت عددی
عقل تیره از ریاضت
این که در کیفیت
عددی باشد هیچ موجودی
ذات خود را می از موجودات
صدت است که در حدیث
از اقسام نبوت که در حدیث
گزارده اند در حدیث
بسیاری چاره اولی
غالب بود بر طوطی
مستدل او مولوی محمد
مادری علی نصیر
انفکاتی منحصرا
شده آن اولی است
باب طوطی صدی ۱۲
کوفی

تمک هستی را ملکات جز واحد نیست
تقریب آن ز غیب در واوی او دیدار نیست

و اینجاست که اساطین این حکمت و اکابر مشائخ ملت تصریح فرموده اند که
و حدت ذاتی حق نوعی دیگر از وحدت است غیر وحدت عدی چنانچه صدر
معتقد شیخ کبیر و امام خیر قده الواصلین الی الملک اللطیف ابی عبد
محمد بن الحنفی رضی الله عنده مسطور است انه اجاب بالاعد و کالاجاب
و تصور این حدت علی مایی علی که من الا حاکمة از طور مدارک عقول متجاوز
و جز بگوشت و عیان بیان نتوان رسید از جهت صعوبت تصور این
و حدت است که میفرماید و از او ذکر الله و حده اشما زت قلوب الذین
لا یؤمنون بالاخره چنانچه امام غیبی غیر او متحققان تحقیق فرموده اند
پرتوی از او که مطمح نظر عقل تواند شد حدت عدیست که بی مروع آن هیچ
ذره از ذرات در خیر طور و موطن شعور نتواند آمد و با تحلیل آن البته بقا
هیچ فردی از افراد موجودات صوت بنده و زو حکما می آید که ایده

در صدی ۱۲
عقل پر از است پس در این
مردم و غیره است
مشاور است
بکار در شده خدا تا از او
ایمان دارند تا قوت
مگر در خود نیز
حاصل از
۱۱۰ صدی اولی
بیشتر صدت عددی
عقل تیره از ریاضت
این که در کیفیت
عددی باشد هیچ موجودی
ذات خود را می از موجودات
صدت است که در حدیث
از اقسام نبوت که در حدیث
گزارده اند در حدیث
بسیاری چاره اولی
غالب بود بر طوطی
مستدل او مولوی محمد
مادری علی نصیر
انفکاتی منحصرا
شده آن اولی است
باب طوطی صدی ۱۲
کوفی

مستدل او مولوی محمد
مادری علی نصیر
انفکاتی منحصرا
شده آن اولی است
باب طوطی صدی ۱۲
کوفی

و چون ازین درجه ارتفاع فیهت با عتدال انسانی رسد جمیع آثار مبدت لطف
یعنی ادراک کلیات و تالیفات آن شود و هر چه در آن فراد انسانی با عقل
حقیق اقرب باشد کمالات او بیشتر تا بمرتب نبوت رسد و باز در مرتبه ان
ایشان مراتب متفاوت باشد تا بمرتب ختم رسد که مظهر کل کمالات است و
غایه العالیات و کس و راء عبادان وقت یہ و در علم موسیقی مقرر شده
که هیچ نسبت شریفتر از نسبت مساوات نیست و هر نسبتی که بوجهی از
وجود انحلال راجع با نسبت مساوات نشود از حد ملامت خارج باشد
و در حیطه تنافر داخل **مستقره** چون اطراف کلام بنام مقام
منجز شد ایمانی به تفصیل بعضی ازین معانی مستحسن می نماید بیان آن برو که
لائق این مجال باشد آنکه نعمه و آن صومیت که از ملکشی باشد هر گاه
که بر جسدی معین از حدت و نقل مکر شود و از آن تا شیری که خفایت
تالیف باشد حاصل نشود و جماعت موسیقی ادران نظری بنام

و چون ازین درجه ارتفاع فیهت با عتدال انسانی رسد جمیع آثار مبدت لطف
یعنی ادراک کلیات و تالیفات آن شود و هر چه در آن فراد انسانی با عقل
حقیق اقرب باشد کمالات او بیشتر تا بمرتب نبوت رسد و باز در مرتبه ان
ایشان مراتب متفاوت باشد تا بمرتب ختم رسد که مظهر کل کمالات است و
غایه العالیات و کس و راء عبادان وقت یہ و در علم موسیقی مقرر شده
که هیچ نسبت شریفتر از نسبت مساوات نیست و هر نسبتی که بوجهی از
وجود انحلال راجع با نسبت مساوات نشود از حد ملامت خارج باشد
و در حیطه تنافر داخل **مستقره** چون اطراف کلام بنام مقام
منجز شد ایمانی به تفصیل بعضی ازین معانی مستحسن می نماید بیان آن برو که
لائق این مجال باشد آنکه نعمه و آن صومیت که از ملکشی باشد هر گاه
که بر جسدی معین از حدت و نقل مکر شود و از آن تا شیری که خفایت
تالیف باشد حاصل نشود و جماعت موسیقی ادران نظری بنام

استحسان

و چون ازین درجه ارتفاع فیهت با عتدال انسانی رسد جمیع آثار مبدت لطف
یعنی ادراک کلیات و تالیفات آن شود و هر چه در آن فراد انسانی با عقل
حقیق اقرب باشد کمالات او بیشتر تا بمرتب نبوت رسد و باز در مرتبه ان
ایشان مراتب متفاوت باشد تا بمرتب ختم رسد که مظهر کل کمالات است و
غایه العالیات و کس و راء عبادان وقت یہ و در علم موسیقی مقرر شده
که هیچ نسبت شریفتر از نسبت مساوات نیست و هر نسبتی که بوجهی از
وجود انحلال راجع با نسبت مساوات نشود از حد ملامت خارج باشد
و در حیطه تنافر داخل **مستقره** چون اطراف کلام بنام مقام
منجز شد ایمانی به تفصیل بعضی ازین معانی مستحسن می نماید بیان آن برو که
لائق این مجال باشد آنکه نعمه و آن صومیت که از ملکشی باشد هر گاه
که بر جسدی معین از حدت و نقل مکر شود و از آن تا شیری که خفایت
تالیف باشد حاصل نشود و جماعت موسیقی ادران نظری بنام

تفاوت در اقسام است... تفاوت در اقسام است... تفاوت در اقسام است...

تفاوت نیز بخروی باشد که بالقوه عدد در اید بود و راجع شود یکی از نسب ملائمه آن بر آن وجه که بعد از این شرح خواهد شد البته متناظر باشد مثل و غیره که یکی زیاده بردگیری باشد چهار سبب مثلا یکی هفت باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار سببست نه هفت که اقل است تضعیف یازده میشود نه چهار سبب که قدر تفاوت و اگر اقل منفی اکثر باشد خالی از آن نیست که قدر تفاوت مثل اقل است یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است و از بعدی اگر خواند و ثانی نسبت کثیر الاضعاف و اگر بینها تفاوت بخیزد است که بالقوه عدد در اید است اگر آن جنس و عدد نصف و مادون او بعد می یابد همچون نصف اول است از ابعاد وسطی گویند آن منحصر است در همین دو چه اگر تفاوت برنج و سس باشد جزو تفاوت عدد نصف کند و اگر به سبب و خمس باشد عدد مادون نصف کند قسم اول از ابعاد وسطی را

تفاوت در اقسام است... تفاوت در اقسام است... تفاوت در اقسام است... تفاوت در اقسام است... تفاوت در اقسام است...

تفاوت در اقسام است... تفاوت در اقسام است... تفاوت در اقسام است... تفاوت در اقسام است... تفاوت در اقسام است...

با مکه میان ایشان اتفاق اولی نیست و ملائمت ایشان از آن جهت
 که چهار که نصف هشت است با سه ملائمت در او اگر اجاب همین
 اعتبار کنی گوئی سه نصف شش است و میان او و هشت ملائمت
 همین مقصود حاصل شود و چه تقدر راجع به بعد ذی الاربعة شود
 و اگر پنج را با سه استعمال کنند ملائم آید و راجع با بعد و صغار شود و بر آنکه
 میان پنج و شش نسبتی ملائمت است از ابعاد و صغار و سه قائم مقامش
 است یا گویم میان دو و نیم و سه نسبت ابعاد و صغار است پنج قائم مقام
 دو و نیم است و این صورتها را تمام متنق با اتفاق مانی گویند و اینجا
 نظم صاحب بصیرت را روشن شود که بعد ذی الخمس را بجمع
 گیر الاضعاف و جمع دو الاربعة راجع میتوان در هشت و بعد ذی الاربعة
 بعد ذی الخمس چه اگر در صورت اولی دو را قائم مقام چهار و پنج راجع
 بعد ذی الاربعة شود و اگر سه قائم مقام شش که بر راجع به گیر الاضعاف
 است

و چون در هر دو ملائمت در او اگر اجاب همین
 اعتبار کنی گوئی سه نصف شش است و میان او و هشت ملائمت
 همین مقصود حاصل شود و چه تقدر راجع به بعد ذی الاربعة شود
 و اگر پنج را با سه استعمال کنند ملائم آید و راجع با بعد و صغار شود و بر آنکه
 میان پنج و شش نسبتی ملائمت است از ابعاد و صغار و سه قائم مقامش
 است یا گویم میان دو و نیم و سه نسبت ابعاد و صغار است پنج قائم مقام
 دو و نیم است و این صورتها را تمام متنق با اتفاق مانی گویند و اینجا
 نظم صاحب بصیرت را روشن شود که بعد ذی الخمس را بجمع
 گیر الاضعاف و جمع دو الاربعة راجع میتوان در هشت و بعد ذی الاربعة
 بعد ذی الخمس چه اگر در صورت اولی دو را قائم مقام چهار و پنج راجع
 بعد ذی الاربعة شود و اگر سه قائم مقام شش که بر راجع به گیر الاضعاف
 است

و چون در هر دو ملائمت در او اگر اجاب همین
 اعتبار کنی گوئی سه نصف شش است و میان او و هشت ملائمت
 همین مقصود حاصل شود و چه تقدر راجع به بعد ذی الاربعة شود
 و اگر پنج را با سه استعمال کنند ملائم آید و راجع با بعد و صغار شود و بر آنکه
 میان پنج و شش نسبتی ملائمت است از ابعاد و صغار و سه قائم مقامش
 است یا گویم میان دو و نیم و سه نسبت ابعاد و صغار است پنج قائم مقام
 دو و نیم است و این صورتها را تمام متنق با اتفاق مانی گویند و اینجا
 نظم صاحب بصیرت را روشن شود که بعد ذی الخمس را بجمع
 گیر الاضعاف و جمع دو الاربعة راجع میتوان در هشت و بعد ذی الاربعة
 بعد ذی الخمس چه اگر در صورت اولی دو را قائم مقام چهار و پنج راجع
 بعد ذی الاربعة شود و اگر سه قائم مقام شش که بر راجع به گیر الاضعاف
 است

تقدیر صفت جای نصف ۱۲
 سوی ۱۲
 تقدر صفت جای نصف ۱۲

و چون در هر دو ملائمت در او اگر اجاب همین
 اعتبار کنی گوئی سه نصف شش است و میان او و هشت ملائمت
 همین مقصود حاصل شود و چه تقدر راجع به بعد ذی الاربعة شود
 و اگر پنج را با سه استعمال کنند ملائم آید و راجع با بعد و صغار شود و بر آنکه
 میان پنج و شش نسبتی ملائمت است از ابعاد و صغار و سه قائم مقامش
 است یا گویم میان دو و نیم و سه نسبت ابعاد و صغار است پنج قائم مقام
 دو و نیم است و این صورتها را تمام متنق با اتفاق مانی گویند و اینجا
 نظم صاحب بصیرت را روشن شود که بعد ذی الخمس را بجمع
 گیر الاضعاف و جمع دو الاربعة راجع میتوان در هشت و بعد ذی الاربعة
 بعد ذی الخمس چه اگر در صورت اولی دو را قائم مقام چهار و پنج راجع
 بعد ذی الاربعة شود و اگر سه قائم مقام شش که بر راجع به گیر الاضعاف
 است

نسبت هندی است پس لریقی خارج است و اول نسبت هندی است که منفرجه و بی فایده است که معلوم اند چند بگیرد و جمله که مجهول است حاصل شود و

۱۰۸

نسبت هندی است پس لریقی خارج است و اول نسبت هندی است که منفرجه و بی فایده است که معلوم اند چند بگیرد و جمله که مجهول است حاصل شود و

نسبت هندی و نسبت تالیفی نسبت عدوی سابقاً مذکور شد و نسبت
 هندی است که نسبت اول بدو هم چون نسبت دوم ثانی باشد
 و این نسبت متصله خوانند یا چون نسبت ثانی بر اربعی باشد این را
 نسبت منفصله خوانند و نسبت تالیفی است که نسبت قدر تفاوت
 میان اوسط و اضعف بقدر تفاوت میان اوسط و اکبر همچون نسبت
 هضغ با کبر باشد چنانکه گذشت و طریق استخراج هر دو در کتب اریطی
 مذکور است و در علم هندسه مبرهن میشود و قیاسی و قیاسی و حکمت
 مبتنی بر احکام نسبت است و آنچه از فیثاغورس منقولست که اصول
 را از اصوات افلاک استنباط نموده و گفته که هیچ نغمه خوش آید
 از آوازا فلاح نیست اگر چه بعضی افعال حکما این سخن را بطایفه خود حمل کرده
 و گفته اند که سبب آواز خصم در موج بود و سبب قریح یا قلع حیف نیست
 ممکن است که بطریق رزاشارتی باشد نسبت شریفه که میان کات

نسبت هندی است پس لریقی خارج است و اول نسبت هندی است که منفرجه و بی فایده است که معلوم اند چند بگیرد و جمله که مجهول است حاصل شود و

نسبت هندی است پس لریقی خارج است و اول نسبت هندی است که منفرجه و بی فایده است که معلوم اند چند بگیرد و جمله که مجهول است حاصل شود و

لا مقادیر

نیز شریف گویان

مقدور اندازد

کمان از نام و کلمات

شکلات از اوردی نوزاد

دو کلمه از صفت بود

نیت از غرضی

انتظام باشد

شرفیت در حد

حسب سرعت و بطور و مقادیر از منزه که تابع است و هست چه هر چه نسبت
 بغایت شریف خواهد بود که مدار انتظام حاکم کون و فساد باشد پس چه کج که
 اگر آن نسبت ایات و آیات نقل باصوات و لغات کنند و رعایت ظاهر است
 و همانا تفسیر صاحب بصیرت اند که تعلق نفسین بدان نسبت شریف
 اعتدالت که میان اجزای عناصر حاصل شده اند از اول آن نسبت
 سبب قطع تعلق میشود پس تحقیقت نفس عاشق همان نسبت است هم از آن
 سبب است که نسبت شریفه در هر جا که یافته شود موجب انجذاب نفس و
 هم تراز او گردد و چون حسن که عبارت است از منتهای خاص که میان اعضا باشد
 بلاغت فصاحت عبارت از منتهای خاص که میان اجزای کلام و کلام مقتضای
 مقام عربی باشد تا غیر لغات هم از جهت تناسبت چنانچه تفصیل در حقیقت
 آنکه یک معنیست که اگر در هر سزای تمیز غرضی ظاهر شود و اعتدال مزاج
 باشد و اگر در لغات پیدا شود و بعدا شریفه کذند و اگر در کلام ظاهر شود

نیت از غرضی
 انتظام باشد
 شرفیت در حد
 لغات از اوردی نوزاد
 دو کلمه از صفت بود
 نیت از غرضی
 انتظام باشد
 شرفیت در حد
 لغات از اوردی نوزاد
 دو کلمه از صفت بود
 نیت از غرضی
 انتظام باشد
 شرفیت در حد
 لغات از اوردی نوزاد
 دو کلمه از صفت بود

نیز شریف گویان
 مقدور اندازد
 کمان از نام و کلمات
 شکلات از اوردی نوزاد
 دو کلمه از صفت بود
 نیت از غرضی
 انتظام باشد
 شرفیت در حد
 لغات از اوردی نوزاد
 دو کلمه از صفت بود

بیتن در ملک نورانی
در شهرت نماندش
در اولوی او
بیتن در ملک نورانی
در شهرت نماندش
در اولوی او

اولی که در میان شما باقی ایمانی بآن فریت صورت و شکل سپید
جمع بین این شریعت الهی باید که در وجه منسب حدت حضرت حق است
تقدس چون انسان فی الطبع است تعیش او جز معاشرت و مشارکت
صورت نبندد و در مشارکت معاشرت ضرورتی مثل آن که جناب از برای
بزرگانان پروردگرم برای اوست نماید و حیاط از برای انساج جامه و زود نتایج
از برای او نسج کند و علی بن ابی طالب نسبت امور مختلفه الما مهیته بهم دیگر بی تو شرط
امری وجدانی که محاکم اعتبار عیار هر دو طرف تواند بود منتظم نشود پس
بنابرین حاجت توسط دینار حاصل شود و از عادل متوسط خوانند پس کن
صامت و حسیباج بعادلی ناطق دارد که آن پادشاه عادل است پس حضرت
حق پادشاه را برگزید تا ایند که بشیر فرمود تا اگر کسی بعد از این امر متقا نشود
زیادت از حق خود طلبد و پاسی از جا دست تقامت بیرون نهد بشیر قاطع
اولا سر بر راه سازد پس حفظ عدالت بسیر صورت بندد یکی شریعت است

بیتن در ملک نورانی
در شهرت نماندش
در اولوی او
بیتن در ملک نورانی
در شهرت نماندش
در اولوی او
بیتن در ملک نورانی
در شهرت نماندش
در اولوی او

بیتن در ملک نورانی
در شهرت نماندش
در اولوی او
بیتن در ملک نورانی
در شهرت نماندش
در اولوی او
بیتن در ملک نورانی
در شهرت نماندش
در اولوی او

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بشأن عبد الملك بن اعين

ابوالمعالی عبدالملک بن اعین که از کابر متمدان مذہب ابن عمربنی اسلم
مطلبی داستا و امام حجه الاسلام ابو جاد عز است بر حکم ائمه شرف بود چون
ازین معنی خبر یافت و حال امر کرد تا منادی گفتند که ابوالمعالی میگوید فرزند
رمضانست و کسیر که بقنوی من عمل کند باید که فروار و زره گیر چون حاشی
پادشاه را ازین معنی خبر شد این صورت را باقی و جوی عرض کرد ندو و زد که
ابوالمعالی با پادشاه و مقام مخالفت مین چون عامه این مملکت او معتقدند
هر اینه بقنوی او کار خواهند کرد و حکم پادشاه این معنی لائق دولت ساطان
و جلالت شان ایشان نیست پادشاه از معنی عظیم غیرش فاما چون بک و نضاد
و صحیح الاعتقاد بود و رعایت حرمت اهل علم را بر دست حرمت خود فرض است
و از طلو شان و نعت مکان آن امام بجزین بقدر قدرت و قونی و نیت جمعی
از خواص گفت بید و امام بر بلطف او بایش من آورید هر چند گفتند چون او
با فرمان شامی حرمی کرده چپ او را با حرمت باید خواند فرمود و تا سخن او نشنیدیم

بن عباس بن عثمان بن ابی طالب
بن محمد بن یونس بن ابی اسلم بن عبد الملک
استند چنانکه در کتابت است
سودت نظر از معنی خود بود
ترتیب آنکه پس از آن بود که
مطلبی از او را حکم می کردند
بفرستند بیست و پنج نفر
از اهل علم و علمای آن
طریق با شرف و احترام
بدر آن امر ای علی فرمودند
آن از وقت نیست
در این باب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
بشأن عبد الملك بن اعين

لا تعفوا عني يا رب

يا رب اغفر لي

يا رب اغفر لي

يا رب اغفر لي

يا رب اغفر لي

يا رب اغفر لي

يا رب اغفر لي

يا رب اغفر لي

بجز و خبری بتک حرمت چنین بزرگی نتوان کرد چون امام محمد بن اسحاق اند
 بر خاست بهمان تخفیف و رخت که در خانه پوشیده بود کفش پاره کرد و
 بارگاه سلطان آمد حجاب چون این صورت مشاهده کرد و نذر عرض رسانید
 که امام بدان مخالفت قناعت نکرد اکنون بخت خانه بحضرت شما می آید
 در رعایت حرمت مجلس شما نینماید سلطان تغییر زیاد شد و با وجود آن رعایت
 حرمت فرمود امیر الحجاب را فرستاد که چرا بدین طریق آمده چون معلوم
 که باین شیوه پیش سلاطین فتن ترک ادبست امام آواز بلند کرد و گفت
 ای پادشاه سلطان را باید که جواب سخن خود بشنود چه دیگری تقریر آن
 باز نتواند کرد چون حضرت سلطان رسید گفت ای پادشاه من بهمین جامه
 نماز گزارم و روا باشد و جامه که در خدمت خدای تعالی توان پوشید و رخت
 سلطان هم شاید لیکر چون عادت بدین فتنه که بشل این جامه پیش پادشاه
 نرود و خودستم که رعایت ادب نمایم درخت لائق و موز به شوم فاما در رعایت که

عادت در آن بیاس ۱۱

عادت در آن بیاس ۱۱

عادت در آن بیاس ۱۱

عادت در آن بیاس ۱۱

عادت در آن بیاس ۱۱

عادت در آن بیاس ۱۱

عادت در آن بیاس ۱۱

عادت در آن بیاس ۱۱

عادت در آن بیاس ۱۱

عادت در آن بیاس ۱۱

عادت در آن بیاس ۱۱

عادت در آن بیاس ۱۱

شاه درین زمان در کابل مسکن بود و از آنجا که امر بایستادگان را میفرمود

فرمان رسید بهمین جامه شسته دم رسیدم که تا غیر جامه کهنه دیگری واقع شود
و بواسطه آن تا غیر زشتگان نام مراد جرید پایغمان مخالفان پادشاه اسلام
نوینند و اگر یک پیشتر زشته بودی همچنان بیامدی تا فضیلت مسارت
اطاعت امیر سلطان محمود شاهی سلطان فرمود که چون طاعت پادشاه را
باین مرتبه واجب میدانی چرا برخلاف امر مانادی میکنی اما گفت هر چه
تعلق بفرمان دارد بر ما واجبست که اطاعت سلطان کنیم اما هر چه تعلق بقدرت
و در بر سلطان جمست که از ما پسندیده حکم شریعت غرا و ملت زمره همچنان
فرمان پادشاه نیست قومی عمل راست دروزه داشتن و عید کردن تعلق بقدرتی از
نی بفرمان سلطان چون این سخن بشنید آتش شمش بزلال رسانطه شد و امام را
بأنواع اصطناع واصناف لطاف مخصوص شسته باز بمنزل فرستاد و محمد
تعالی که درین روزگار بایون امار که همان صبح طهور نور مظهر موعودست بیامین
دولت حضرت صاحبقرانی و ما اثر عدلت حضرت سلطانی چلکد الله تعالی

کرامت تاین ۱۱
زودی ۱۱
از آنست که در وقت سلطنت سلطان محمود شاهی در کابل مسکن بود

کتاب جامع فی تاریخ ایران

تاریخ ایران
نظریه
معمولاً
معتبر
دولت اسلام از سر نو خواهد شد

مجلس اولی از آنرا
شاه از آنجا که امر بایستادگان را میفرمود
سلطان محمود شاهی در کابل مسکن بود

مملکتها و سلطانهما عالم از پر تو انوار عدالت گستر می و شریعت پروری ایشان
منور و جیب افلاک از نفعات عاطفت و رحمت ایشان محط شکرست و
مدار امور و مصالح جمهور بر احکام شریعت عز او ملاک مرسم ممالک بر سوئمت
ز بهرست حق سبحانه و تعالی تا هلال در سایه تربیت سلطان بخورشید
مدارج کمال بر می آید هلال دولت حضرت سلطان سلیمان آن آصف ناز
و ظلال انوار آثار حضرت صاحبقران اسکندر زمان مستخدم کاسر دوران
بنفایت کمال رسانیده از عین الکمال زوال مصون و کوب سعادت
و اقبال آن دو شیر فلک ابهت جلال را از وصمت مبهوط و بال مامون دارد
بمعنی الحق و کلماته و العارفين بپیتات آیات داتمه و صفات تمویز
اسطاطا لیس گفت عدالت نه جزوست افضیلت بلکه همه فضیلتهاست
و جو که مقابل اوست نه جزوست از زولیت بلکه همه ذولیتهاست و عدالت
اولا متعلق بذات شخص است و قوامی او چنانچه ایامانی بدان فت و ثانیاً

بناحیه انوار عدالت گستر می و شریعت پروری ایشان
منور و جیب افلاک از نفعات عاطفت و رحمت ایشان محط شکرست و
مدار امور و مصالح جمهور بر احکام شریعت عز او ملاک مرسم ممالک بر سوئمت
ز بهرست حق سبحانه و تعالی تا هلال در سایه تربیت سلطان بخورشید
مدارج کمال بر می آید هلال دولت حضرت سلطان سلیمان آن آصف ناز
و ظلال انوار آثار حضرت صاحبقران اسکندر زمان مستخدم کاسر دوران
بنفایت کمال رسانیده از عین الکمال زوال مصون و کوب سعادت
و اقبال آن دو شیر فلک ابهت جلال را از وصمت مبهوط و بال مامون دارد
بمعنی الحق و کلماته و العارفين بپیتات آیات داتمه و صفات تمویز
اسطاطا لیس گفت عدالت نه جزوست افضیلت بلکه همه فضیلتهاست
و جو که مقابل اوست نه جزوست از زولیت بلکه همه ذولیتهاست و عدالت
اولا متعلق بذات شخص است و قوامی او چنانچه ایامانی بدان فت و ثانیاً

بناحیه انوار عدالت گستر می و شریعت پروری ایشان
منور و جیب افلاک از نفعات عاطفت و رحمت ایشان محط شکرست و
مدار امور و مصالح جمهور بر احکام شریعت عز او ملاک مرسم ممالک بر سوئمت
ز بهرست حق سبحانه و تعالی تا هلال در سایه تربیت سلطان بخورشید
مدارج کمال بر می آید هلال دولت حضرت سلطان سلیمان آن آصف ناز
و ظلال انوار آثار حضرت صاحبقران اسکندر زمان مستخدم کاسر دوران
بنفایت کمال رسانیده از عین الکمال زوال مصون و کوب سعادت
و اقبال آن دو شیر فلک ابهت جلال را از وصمت مبهوط و بال مامون دارد
بمعنی الحق و کلماته و العارفين بپیتات آیات داتمه و صفات تمویز
اسطاطا لیس گفت عدالت نه جزوست افضیلت بلکه همه فضیلتهاست
و جو که مقابل اوست نه جزوست از زولیت بلکه همه ذولیتهاست و عدالت
اولا متعلق بذات شخص است و قوامی او چنانچه ایامانی بدان فت و ثانیاً

بشرکامی و اول نزل و میانه امضا حضرت ایلیان و جاملینیم علیہ افضل
اصول و اکل الحیات فرموده ملک کرم راجع و کلمه مستمول عن رجهتیه یعنی هر یک از
فراوانساجی ناکل و اعضا قوامی انسانی جسمانی خودست و راعی آن جراح و
قوی ست و هر یک را در روز حساب از احوال عیث و خصلت و سواد خواهند کرد
و چون فرموده که معرطان یعنی عادلان بر بنبرهای نورانند اینم چون حضرت
رحمان صحابه پرسیدند که ایشان چه کسانی فرموده که آنان که عدل کنند
حق خود و اولاد خود آنچه تحت ولایت تصرف ایشانست و حکما
برسدیل تشیل گفته اند که چراغی که نزدیک خورشید روشن تواند شد بطریق
اولی که دورتر از روشن است یعنی نفسی که اصلاح حال خود نتواند کرد
از عدالت میان قوامی آن جراح و آلات جسمانی خود عاجز باشد از عدالت
میان اهل منزل و دست مرتضو نشود و هر گاه که اولاد عیث است این
و قوامی خود نماید و از هر طرف و هر جهت بشود بعد از آن مابقی نوع از اهل منزل

ملف در اول نزل از حضرت ایلیان و جاملینیم علیہ افضل
اصول و اکل الحیات فرموده ملک کرم راجع و کلمه مستمول عن رجهتیه
یعنی هر یک از فراوانساجی ناکل و اعضا قوامی انسانی جسمانی خودست و
راعی آن جراح و قوی ست و هر یک را در روز حساب از احوال عیث و خصلت
و سواد خواهند کرد و چون فرموده که معرطان یعنی عادلان بر بنبرهای
نورانند اینم چون حضرت رحمان صحابه پرسیدند که ایشان چه کسانی
فرموده که آنان که عدل کنند حق خود و اولاد خود آنچه تحت ولایت
تصرف ایشانست و حکما برسدیل تشیل گفته اند که چراغی که نزدیک
خورشید روشن تواند شد بطریق اولی که دورتر از روشن است یعنی
نفسی که اصلاح حال خود نتواند کرد از عدالت میان قوامی آن جراح و
آلات جسمانی خود عاجز باشد از عدالت میان اهل منزل و دست مرتضو
نشود و هر گاه که اولاد عیث است اینم و قوامی خود نماید و از هر
طرف و هر جهت بشود بعد از آن مابقی نوع از اهل منزل

اصول اکل الحیات
فراوانساجی ناکل
راعی آن جراح
قوی ست و هر یک
معرطان یعنی
عادلان بر بنبرهای
نورانند اینم
رحمان صحابه
پرسیدند که ایشان
چه کسانی فرموده
که آنان که عدل
کنند حق خود و
اولاد خود آنچه
تحت ولایت تصرف
ایشانست و حکما
برسدیل تشیل
گفته اند که
چراغی که نزدیک
خورشید روشن
تواند شد بطریق
اولی که دورتر
از روشن است
یعنی نفسی که
اصلاح حال خود
نتواند کرد
از عدالت میان
قوامی آن جراح
و آلات جسمانی
خود عاجز باشد
از عدالت میان
اهل منزل و دست
مرتضو نشود
و هر گاه که
اولاد عیث است
اینم و قوامی
خود نماید و از
هر طرف و هر
جهت بشود بعد
از آن مابقی
نوع از اهل منزل

علمی عبارت است از

فهمیدن حقایق و معانی

در امور طبیعی و اجتماعی

تا به حدی که بتواند در آنها عمل کند

و در امور اخلاقی و روحانی

و در امور فلسفی و علمی

و در امور تاریخی و فرهنگی

و در امور اقتصادی و سیاسی

و در امور حقوقی و قانونی

متعلقه باین اوج ذوق فنی و نوع و نمایی عبارت از آن دور حد دیگر فرموده
 الیه فی تفسیر قوله فی القرآن قال یزید لعلی و لعلی لعلی و لعلی لعلی
 بسبب اندک ادراج چندین حکم عزیز و چنین کلمه و چیز با حد و است فحوی و
 لطافت مغزی و شرافت متودی برمود بکتاب آذین برین فاحسن
 آذینی رامیسر نشود و گویا حکمای متاخرین چون بزقانی شریعت جمعی
 مطلع شده و احاطه آن بر تمام تفصیل حکمت عملی مشاهده نمودند کما
 فواید احوال حکما کتب ایشان درین باب دست با کشیدند طبیعت

چون خسار با لا جهلان ویر	از گل برگند و بر سید ازمینور
--------------------------	------------------------------

و سخن در تحقیق عبادت الهی آنکه حق سبحانه و تعالی هر یک از قومی و عصیان را
 بهجت غایتی خلق فرموده تا مجموع اسباب تحصیل کمال حقیقه که غایب غایب است
 می تحقیق بسبب خلافت الهی چنانچه مطلع بر توادراک آن برود ازین ضهار
 مقربان انوار حکمت عملی افاد پس صرف آن قومی اعضا دران حایات

علم عبارت است از فهمیدن حقایق و معانی در امور طبیعی و اجتماعی تا به حدی که بتواند در آنها عمل کند و در امور اخلاقی و روحانی و در امور فلسفی و علمی و در امور تاریخی و فرهنگی و در امور اقتصادی و سیاسی و در امور حقوقی و قانونی

فهمیدن حقایق و معانی در امور طبیعی و اجتماعی تا به حدی که بتواند در آنها عمل کند و در امور اخلاقی و روحانی و در امور فلسفی و علمی و در امور تاریخی و فرهنگی و در امور اقتصادی و سیاسی و در امور حقوقی و قانونی

فهمیدن حقایق و معانی در امور طبیعی و اجتماعی تا به حدی که بتواند در آنها عمل کند و در امور اخلاقی و روحانی و در امور فلسفی و علمی و در امور تاریخی و فرهنگی و در امور اقتصادی و سیاسی و در امور حقوقی و قانونی

فهمیدن حقایق و معانی در امور طبیعی و اجتماعی تا به حدی که بتواند در آنها عمل کند و در امور اخلاقی و روحانی و در امور فلسفی و علمی و در امور تاریخی و فرهنگی و در امور اقتصادی و سیاسی و در امور حقوقی و قانونی

فهمیدن حقایق و معانی در امور طبیعی و اجتماعی تا به حدی که بتواند در آنها عمل کند و در امور اخلاقی و روحانی و در امور فلسفی و علمی و در امور تاریخی و فرهنگی و در امور اقتصادی و سیاسی و در امور حقوقی و قانونی

فهمیدن حقایق و معانی در امور طبیعی و اجتماعی تا به حدی که بتواند در آنها عمل کند و در امور اخلاقی و روحانی و در امور فلسفی و علمی و در امور تاریخی و فرهنگی و در امور اقتصادی و سیاسی و در امور حقوقی و قانونی

فهمیدن حقایق و معانی در امور طبیعی و اجتماعی تا به حدی که بتواند در آنها عمل کند و در امور اخلاقی و روحانی و در امور فلسفی و علمی و در امور تاریخی و فرهنگی و در امور اقتصادی و سیاسی و در امور حقوقی و قانونی

فهمیدن حقایق و معانی در امور طبیعی و اجتماعی تا به حدی که بتواند در آنها عمل کند و در امور اخلاقی و روحانی و در امور فلسفی و علمی و در امور تاریخی و فرهنگی و در امور اقتصادی و سیاسی و در امور حقوقی و قانونی

عقل و تعقل

عقل و تعقل در بیان حقایق است
عقل در بیان حقایق است و تعقل در بیان حقایق است

عقل و تعقل در بیان حقایق است
عقل در بیان حقایق است و تعقل در بیان حقایق است

جداوت و عدالت و شکر باشد و صرف غیر آن محصیت و ظلم و کفر است
 و چون التزام بمعنی و غایت صعوبت است در کلام حقائق اعلام این اطمان
 را وصف بقبلت فرموده و هیئت قائل و قائلین از جبار و بی الشک و توفیق
 و مخالف اعمال هر قوتی از قوتی و در شریعت محمدی بالغ جوی مشروح شد
 و همچنین حقوق الناس نیز معاملات و منکحات و جنایات مبطل گشته
 از اجابتی باین بود و جسم جو عدالت او همان عدالت مطلق است که
 احاطه بر تمام وجوه عدالت دارد چه بی عدالت پادشاهی بکس رسد
 عدالت تو اند بود و اگر باشد و غایت تعسیر چه نهدیب اخلاق و در نیز از
 مشروط بانظام احوال تواند بود و وجود ملاطمت امران حق و تراکم انوار محض
 خاطر که ملاک همه کماست غیر نیست که انداز اخبار و واروست که اگر سلطان است
 و در روز در ثواب هر طاعت که از جای صادر شود و شریک باشد و اگر ظلم نماید
 و بال محصیت با ایشان مسامحه حضرت سالت با علیه صلوات الله علیه فرموده

عقل و تعقل در بیان حقایق است
عقل در بیان حقایق است و تعقل در بیان حقایق است
عقل و تعقل در بیان حقایق است
عقل در بیان حقایق است و تعقل در بیان حقایق است

عقل و تعقل در بیان حقایق است
عقل در بیان حقایق است و تعقل در بیان حقایق است
عقل و تعقل در بیان حقایق است
عقل در بیان حقایق است و تعقل در بیان حقایق است

۱۲۸
کتاب فی الحقیقه

و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله

و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله

و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله

کند در هیچ طرف تفضل صورت نبندد و رعایت اعتدال محض در سببیت
 مطلق باید نمود و منور جامعه ای از حکما گفته اند اگر رابطه محبت و علاقه مودت
 میان مردم مستحکم بودی حسیاج بسلسله عدالت نبودی چه اصل معاملات
 بواسطه محبت با یکدیگر در مقام ایثار نبودی چه جای آنکه طبع و حق غیر نمودند
 و تحقیق این سخن آنکه رابطه محبت آتمست از رابطه عدالت چه محبت و حدیث
 جمله طبع و عدالت و حدیثی قهرمی قسری با آنکه عدالت بی محبت منظم
 نشود پس پادشاه مطلق محبت باشد و عدالت نائب او تواند بود و بر آنستقام
 آنکه مبدرا ایجاد اشیا بمقتضای کثرت کمتر تخفیفاً فاجبیت آن اکثر
 تحقیق آنحق محبت است پس دوام و نظام نیز بستنی بران تواند بود

بله ای عشق کهن سال که هر روز کف
 زیر فرمان تو هر جا که ضعیف و قوی

و تمام محبت و حکمت منزلی خواهد آید انشاء الله تعالی
 لمعه هشتم در ترتیب کتاب فضائل و حکمت مترشده که مباد

و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله

و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله

و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله

و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله

و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله

و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله

و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله
و فی ذلک من فضل الله

حرکات که مودوی کجالات شود و طبیعت با صنعت اول مانند حرکت لطفه در
اطوار صورت مختلف کمال حیوانی رسد دوم مانند حرکت چوب ساطالات
تقتضیه با تجربه کمال تخمی بر طبیعت بر صنعت مقدم است چه آینه او
بمادی عالی است بی مداخلت ارادت انسانی و صدور صنعت است
ارادت انسانیست پس طبیعت صنعت را بنزله استاد معلم
و چون کمال شوانی در شب با و است کمال صنعت در شب طبیعت باشد
و شبه او طبیعت در تقدیم و تاخیر اسباب تدبیر آن بوجه لائق تواند بود
کمالی که فعل طبیعت بتقدیر الهی تشریف از صنعت بوسطه صورت
تدبیر انسانی حاصل شود و قریبی که صنعت ابود آن حصول آن کمال است
چسب ارادت و شیت مثل آنچه چون انسان بیضه مرغ را در حرارتی
مناسب حرارت سینه مرغ تربیت نماید چوز به بسیار یک دفعه حاصل شود
که مثل آن یک دفعه از طریق حضانت مرغ حاصل شدن متعسر باشد و

کمال انسانی است که در طبیعت با صنعت اول مانند حرکت لطفه در
اطوار صورت مختلف کمال حیوانی رسد دوم مانند حرکت چوب ساطالات
تقتضیه با تجربه کمال تخمی بر طبیعت بر صنعت مقدم است چه آینه او
بمادی عالی است بی مداخلت ارادت انسانی و صدور صنعت است

چون که در کمال انسانیست پس طبیعت صنعت را بنزله استاد معلم
و چون کمال شوانی در شب با و است کمال صنعت در شب طبیعت باشد
و شبه او طبیعت در تقدیم و تاخیر اسباب تدبیر آن بوجه لائق تواند بود
کمالی که فعل طبیعت بتقدیر الهی تشریف از صنعت بوسطه صورت
تدبیر انسانی حاصل شود و قریبی که صنعت ابود آن حصول آن کمال است
چسب ارادت و شیت مثل آنچه چون انسان بیضه مرغ را در حرارتی
مناسب حرارت سینه مرغ تربیت نماید چوز به بسیار یک دفعه حاصل شود
که مثل آن یک دفعه از طریق حضانت مرغ حاصل شدن متعسر باشد و

کمال انسانی است که در طبیعت با صنعت اول مانند حرکت لطفه در
اطوار صورت مختلف کمال حیوانی رسد دوم مانند حرکت چوب ساطالات
تقتضیه با تجربه کمال تخمی بر طبیعت بر صنعت مقدم است چه آینه او
بمادی عالی است بی مداخلت ارادت انسانی و صدور صنعت است

ماست که در آن است
آن که در آن است

نقدان مریست که در آن است
نقدان مریست که در آن است

دیگر یکی از یک دین
دیگر یکی از یک دین

درین امور بی ضرر هم
درین امور بی ضرر هم

است و در آنجا که
است و در آنجا که

ماست که در آن است
ماست که در آن است

آن که در آن است
آن که در آن است

نقدان مریست که در آن است
نقدان مریست که در آن است

دیگر یکی از یک دین
دیگر یکی از یک دین

درین امور بی ضرر هم
درین امور بی ضرر هم

است و در آنجا که
است و در آنجا که

مقاومت کند و اگر در دفع مستقل نتواند شد بهشتانه است
چون بعد از استکمال این قوت نوعی اثر خاص نفس ناطقه که قوت پیر
در ظاهر شود و اول آثار ظهور این قوت چیست و آن تعجب و تفرقه می
نیک و بد جوئی قبیح است و این قوت نیز تدریج در مراح کمال ترقی
باشد و چون قوت شهنوی و غضبیه شخص را کمالی که لاقتت با درین
صرف عنایت بخصف نوع نماید مثلاً قوت اولی چون شخص را تغذیه و
بکمالی که شخص را لاتی باشد نزدیک گرداند آغاز تحصیل شخصه دیگر نماید بوسیله
آن نوع باقی بماند پس با ذهنی در پدید آید و شهوت نکاح و میل
بتبعیت حادث گردد و قوت ثانی چون در حفظ شخص متکی و مستظهر شود
بزدب از جرم حرمت نوا میس سیاست و عصیت که معظم منافع آن
راجع بانواع میشود اقدام نماید و اما قوت سوم چون در ادراک جزئیات متحرک
شود و غافلگیات و تصور انواع و جناس نماید پس هر یک از این قوت

مقاومت کند و اگر در دفع مستقل نتواند شد بهشتانه است
چون بعد از استکمال این قوت نوعی اثر خاص نفس ناطقه که قوت پیر
در ظاهر شود و اول آثار ظهور این قوت چیست و آن تعجب و تفرقه می
نیک و بد جوئی قبیح است و این قوت نیز تدریج در مراح کمال ترقی
باشد و چون قوت شهنوی و غضبیه شخص را کمالی که لاقتت با درین
صرف عنایت بخصف نوع نماید مثلاً قوت اولی چون شخص را تغذیه و
بکمالی که شخص را لاتی باشد نزدیک گرداند آغاز تحصیل شخصه دیگر نماید بوسیله
آن نوع باقی بماند پس با ذهنی در پدید آید و شهوت نکاح و میل
بتبعیت حادث گردد و قوت ثانی چون در حفظ شخص متکی و مستظهر شود
بزدب از جرم حرمت نوا میس سیاست و عصیت که معظم منافع آن
راجع بانواع میشود اقدام نماید و اما قوت سوم چون در ادراک جزئیات متحرک
شود و غافلگیات و تصور انواع و جناس نماید پس هر یک از این قوت

نقدان مریست که در آن است
نقدان مریست که در آن است
دیگر یکی از یک دین
دیگر یکی از یک دین
درین امور بی ضرر هم
درین امور بی ضرر هم
است و در آنجا که
است و در آنجا که

در اولت نزولت کسب فضیلت پس طالب را اول نظر باید کرد و در حال قضا
 کسب مرض نفسانی است ۱۱
 سگایه بر تریبی که سبق و گرفت اگر احوال بر قانون اعدال باشد و حفظ آن
 باید کرد **شاید اگر منحرف باشد بر آن باعدال اشتغال باید نمود و تربیت**
 بر تریبی طبعی نگاه باید داشت و بعد از تمذیب این قومی بر حفظ قواعد عدالت
 توفیر عنایت باید نمود و ملاک اعمال او حال خود عدالت سخن تا بغایت
 کمال حقیقی وصل شود **مهم** در حفظ صحت نفس چون نفس بر آن
 باشد واجب بود محافظت آن کردن آن ملکه فاضله را عمل آوردن و معاش
 و مخالفت با اخبار و احراز صحبت اشرا را تا شیر اخلاق مصاحب در نفس بسیار
 است و لهذا حکما گفته اند طبیعت در دست یعنی پنهان اخلاق نهشند و میگردد
 و چنانکه از خط اشرا را حراز دست از استماع حکایات ایشان نیز میسر
 مرغی باید داشت خصوصاً که مقدمات مخیمه و تمویهات باطله تزمین احوال ایشان
 کرده باشد چه از حضور یک مجلس یا استماع یک بیث زمین شیو و چندان رتبه
 در اولت نزولت کسب فضیلت پس طالب را اول نظر باید کرد و در حال قضا
 کسب مرض نفسانی است ۱۱
 سگایه بر تریبی که سبق و گرفت اگر احوال بر قانون اعدال باشد و حفظ آن
 باید کرد **شاید اگر منحرف باشد بر آن باعدال اشتغال باید نمود و تربیت**
 بر تریبی طبعی نگاه باید داشت و بعد از تمذیب این قومی بر حفظ قواعد عدالت
 توفیر عنایت باید نمود و ملاک اعمال او حال خود عدالت سخن تا بغایت
 کمال حقیقی وصل شود **مهم** در حفظ صحت نفس چون نفس بر آن
 باشد واجب بود محافظت آن کردن آن ملکه فاضله را عمل آوردن و معاش
 و مخالفت با اخبار و احراز صحبت اشرا را تا شیر اخلاق مصاحب در نفس بسیار
 است و لهذا حکما گفته اند طبیعت در دست یعنی پنهان اخلاق نهشند و میگردد
 و چنانکه از خط اشرا را حراز دست از استماع حکایات ایشان نیز میسر
 مرغی باید داشت خصوصاً که مقدمات مخیمه و تمویهات باطله تزمین احوال ایشان
 کرده باشد چه از حضور یک مجلس یا استماع یک بیث زمین شیو و چندان رتبه

در اولت نزولت کسب فضیلت پس طالب را اول نظر باید کرد و در حال قضا
 کسب مرض نفسانی است ۱۱
 سگایه بر تریبی که سبق و گرفت اگر احوال بر قانون اعدال باشد و حفظ آن
 باید کرد **شاید اگر منحرف باشد بر آن باعدال اشتغال باید نمود و تربیت**
 بر تریبی طبعی نگاه باید داشت و بعد از تمذیب این قومی بر حفظ قواعد عدالت
 توفیر عنایت باید نمود و ملاک اعمال او حال خود عدالت سخن تا بغایت
 کمال حقیقی وصل شود **مهم** در حفظ صحت نفس چون نفس بر آن
 باشد واجب بود محافظت آن کردن آن ملکه فاضله را عمل آوردن و معاش
 و مخالفت با اخبار و احراز صحبت اشرا را تا شیر اخلاق مصاحب در نفس بسیار
 است و لهذا حکما گفته اند طبیعت در دست یعنی پنهان اخلاق نهشند و میگردد
 و چنانکه از خط اشرا را حراز دست از استماع حکایات ایشان نیز میسر
 مرغی باید داشت خصوصاً که مقدمات مخیمه و تمویهات باطله تزمین احوال ایشان
 کرده باشد چه از حضور یک مجلس یا استماع یک بیث زمین شیو و چندان رتبه

در اولت نزولت کسب فضیلت پس طالب را اول نظر باید کرد و در حال قضا
 کسب مرض نفسانی است ۱۱
 سگایه بر تریبی که سبق و گرفت اگر احوال بر قانون اعدال باشد و حفظ آن
 باید کرد **شاید اگر منحرف باشد بر آن باعدال اشتغال باید نمود و تربیت**
 بر تریبی طبعی نگاه باید داشت و بعد از تمذیب این قومی بر حفظ قواعد عدالت
 توفیر عنایت باید نمود و ملاک اعمال او حال خود عدالت سخن تا بغایت
 کمال حقیقی وصل شود **مهم** در حفظ صحت نفس چون نفس بر آن
 باشد واجب بود محافظت آن کردن آن ملکه فاضله را عمل آوردن و معاش
 و مخالفت با اخبار و احراز صحبت اشرا را تا شیر اخلاق مصاحب در نفس بسیار
 است و لهذا حکما گفته اند طبیعت در دست یعنی پنهان اخلاق نهشند و میگردد
 و چنانکه از خط اشرا را حراز دست از استماع حکایات ایشان نیز میسر
 مرغی باید داشت خصوصاً که مقدمات مخیمه و تمویهات باطله تزمین احوال ایشان
 کرده باشد چه از حضور یک مجلس یا استماع یک بیث زمین شیو و چندان رتبه

کران ستم و بیاد خورده
 در آن طبیعت عالم را چنان
 نگارند که چون در آن
 نظرش بر سر او کشید
 در آن وقت که در آن
 اندیشه شوق از آن
 جز آنکه خفت از آن
 این تصویر تا آنکه از آن

دخس پیدا شود که خلاص از آن جز با سدا در روزگار و تعلات و شوار و عجات
استغفار
 بسیار میسر نشود و بسیار باشد که سبب فقرت و عوارین عالمان بستن گردد
گرسه
 و آنچه در علم فقه مقررست که انشاء و انشام اشعار که مشتمل بر کجایات فسوق و
 مرغیب در آن باشد حرمت مستند بر همین حکمت است و آنکه از آلات مطهره بر چه
 شاعران بایان حرمت محرمست هم ازین سیاق است چه هر آینه تحمیل این
نشدگان شراب
 و تصور آن بر وجه استحسان بحسب بیجان شهوت میلان طبیعت آن گردد
نیک بپند آهستن
 و ستر یعنی آنکه در جبلت انسانی بنا بر تعلق نفس ببدن هستی که نفس را برین
 و مطهر با قوامی جسمانی صلاست و اعمی شهوت و غضب که زورست و مثل میل
عجیب
 هوا نفس همچون میل فرو دادندست که در آن کلغنی ولی عملی است تیاج
بجای آورده
 بر معارج فضائل رعین نه بر بلند می رفتن که زنی تحمل مشاق و ستا و ترک
بخوانند

مشتبیات و مستلذات میسر نگردد	اع عروج بر فلک سرو می به شوار
و ازین جا است که در حدیث مصطفوی علیه السلام و اولی الامر دست حضرت	

مستند بر همین حکمت است و آنکه از آلات مطهره بر چه
 نورد علی اسد علیه السلام
 سر حسن تیغ
 بیخه از آنجا از آن گفته که در این از آن
 در آن در آنجا شمشه
 این مجال کردن شام
 به عنوان یکی از نوق
 این سخن را که در حدیث
 از جهت این است
 غضب در دست
 حاصل آنکه در زمان
 برای متوسل
 جلت این از آن
 بین با ستم
 پاره کل عظیم کردن

مشتمل بر لغات و لغات
 رایج

عالم علی که در کتابها
تاریخ و کتب معتبره
دری و معتبره
نقدی و معتبره
ماذکره و معتبره
دری و معتبره
تاریخ و کتب معتبره

شوق ولایت غالب بود که موجب طلبه طرف بطون و حدت و خلالت
مقتضی ترتیب طرف ظهور و حفظ مراتب کثرت و کثرت آنها بون بطنیت

موسیا آداب دانان بگیرند | سخوت جان روانان بگیرند

و از اسباب حفظ صحت نفس کافر موقوف میست و افعال جمیده خواه قوت
نظری و خواه قوت عملی چه هر ملکه بمرن بر عمل رسوخ بیشتر گیرد و بقتدرت خوش
کم شود و عرض زوال گردد و او ایتمعتی بمنزله ریاضت بینیست که در طب
جسمانی از اسباب حفظ صحت است بلکه جلالت این ریاضت و حفظ
نفس بیشتر است از فعل ریاضت بینی و حفظ صحت بدن بر آن بر آن ریاضات بر
بر بدلی چند متصور است بخلاف ریاضات نفسانی چه هر گاه که نفس از قوت
ز نظر معطل شود و او قوتش مناص شود و حقایق بجوارح فکار اعراض نماید البته
و بلاوت گرداید و فیوض علم عقول که خدای وحانی و رزق سماویست بر آید
و محسب معنی از تربیت کمال نهانیت منسلح و بد برت معنوی حیوانات محسب

استقامت و شوق
مقتضی ترتیب
موسیا آداب
سخوت جان
نفس بیشتر
ریاضات بر
نفسانی چه
ز نظر معطل
و بلاوت گرداید
و محسب معنی
مقتضی ترتیب طرف ظهور و حفظ مراتب کثرت و کثرت آنها بون بطنیت
موسیا آداب دانان بگیرند | سخوت جان روانان بگیرند
و از اسباب حفظ صحت نفس کافر موقوف میست و افعال جمیده خواه قوت
نظری و خواه قوت عملی چه هر ملکه بمرن بر عمل رسوخ بیشتر گیرد و بقتدرت خوش
کم شود و عرض زوال گردد و او ایتمعتی بمنزله ریاضت بینیست که در طب
جسمانی از اسباب حفظ صحت است بلکه جلالت این ریاضت و حفظ
نفس بیشتر است از فعل ریاضت بینی و حفظ صحت بدن بر آن بر آن ریاضات بر
بر بدلی چند متصور است بخلاف ریاضات نفسانی چه هر گاه که نفس از قوت
ز نظر معطل شود و او قوتش مناص شود و حقایق بجوارح فکار اعراض نماید البته
و بلاوت گرداید و فیوض علم عقول که خدای وحانی و رزق سماویست بر آید
و محسب معنی از تربیت کمال نهانیت منسلح و بد برت معنوی حیوانات محسب

نفس
مقتضی ترتیب
موسیا آداب
سخوت جان
نفس بیشتر
ریاضات بر
نفسانی چه
ز نظر معطل
و بلاوت گرداید
و محسب معنی

سنة ۱۳۰۰

تذکره ایست که در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است

تمتسخ کرد و بعد از اطلاع برین انکسار خواهد درین نشانه زنی خواه
 در شاهه اخروی بغیر حضرت و وبال حاصنه است به او تری با او تری
 تا که سوار و هر چند در علم و بر ابعث یکانه زمان و سر آمد او ان شود و پروردار
 و عجب او از فو عروج در امراتی کمال موجب ندر او از مرهم سی اجتهاد
 بی هیچ قوی فر و گذار چه قوی کل ذی علم حلیم و کبر سن را خذر ترک
 کسب کمال و بهانه بطالت و کسالت نسا و از اطفال طون پرسیدند
 که تعلم تا چه وقت مستحسن است گفت تا آن وقت که جمل عیبت باید که معاد است
 و ملاحظت آنچه معلوم کرده تها و ن رواندار و تکرار و تکرار آن واجب شاد چه
 آفت علم نیاست و حافظ صحت نفس را مامل باید که در چون طالبان نعم
 خارجی و سعادات مجازی که در معرض زوال و صد بدل انتقال است
 در کسب خصیصه از آن تحمل اخبار و تکلف اسفار و تعبیه در مکاره و مخاوف

تذکره ایست که در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است

تذکره ایست که در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است

تذکره ایست که در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است

تذکره ایست که در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است

تذکره ایست که در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است

تذکره ایست که در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است

تذکره ایست که در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است

تذکره ایست که در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است

تذکره ایست که در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است

تذکره ایست که در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است و در این شهر نوشته شده است

این کتاب است در بیان فضائل و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام

اختیار نماید بطریق اولی که در اوقات نامی جسمی و فضائل و آنکه
 که علیه ذات او باشد هیچ وجه از وجود نشود سیلیخ و جنگ که در آن
 و اندوخته فن خسران باین تواند رسید که جوهری نفیس باقی را صرف حسن
 خیرین فانی گرداند که بعد از آنکه مشقت بسیار بدست آید اگر آن چیز
 از وفوت نشود و ازان چیز فوت شود و بعد از آن میراث گیران او که
 اکثر احد باشند برسد و نلند از کلام هدایت فرجام سید نام علیه الصلوٰه
 و اسلام تکرار ابر با جناب از فضول دنیا و زهد و اسباب آن که متاع
 غرور است است آنرا جمله فرمود و از تبه فی الدنیا بیچنگ الله و از پورینما
 عند الناس بیچنگ الناس و در حدیثی دیگر آمده که من فی الدنیا کاکاکت
 عزیز او کعاری بی سبیل و عهد نفسک من أصحاب القبور اسرطاط لرفعت
 کسیکه بر کفایت معیشت قادر باشد نشاید که زیادتی طلبد چه از نهایتی نباشد
 و طالب آبر امر کاره بی نهایت رسد و گفته که غنیس از اسباب دنیوی منع استقامت

باین کتاب است در بیان فضائل و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام

باین کتاب است در بیان فضائل و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام

باین کتاب است در بیان فضائل و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام

باین کتاب است در بیان فضائل و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام

باین کتاب است در بیان فضائل و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام و در بیان احوال و سیرت و مناقب ائمه و اهل بیت علیهم السلام

لعل منی

منی

بعضی منی

منی

منی

منی

منی

منی

منی

منی

چون جوع و عطش و تشنگی از وقوع در آفات منی نه لذت بلکه لذت حاصل
 صحت است که از لوازم اقتصاد است پس معلوم شد که در اعراض از فصول
 هم لذت است هم صحت و در طلب آن هر دو منفعت و لذت و صحت و درستی
 سلیمان بن داؤد علی بنی بیتنا و علیهما الصلوة و السلام مستطورت که فرمود
 طلب زیادتی در دنیا نکن که در خانه خواه صاحب خانه که همانند است خواه
 همان یک شکم پیش نهند و خود پس خواهد آنکس که زیادت دارد خواهد آن که
 بقدر حاجت دارد و در ارتفاع بماند و صاحب زبانی طلب تعجب
 و مشقت زیاده آور ایچ خصوصیت است الا آنکه گوید این از ان
 و اگر کسی راقدر کفایت نباشد از مقدار حاجت تجاوز جائز ندارد و اگر
 در نتیجه احتراز کند و باید که هیچ وجه هیچ قوت غضب و شهوت نکند بلکه محرک
 مطلقا موکول بطبیعت دارد و چون نمی که بتدریج که در وقت مزاج
 شوتی یا اجزای غضبی با ایشان رسید باشد شوتی مثل آن وضع که حساب

لعل منی
 صحت است که از لوازم اقتصاد است
 سلیمان بن داؤد علی بنی بیتنا
 طلب زیادتی در دنیا نکن
 همان یک شکم پیش نهند
 بقدر حاجت دارد
 و مشقت زیاده آور
 و اگر کسی راقدر کفایت
 در نتیجه احتراز کند
 مطلقا موکول بطبیعت
 شوتی یا اجزای غضبی

منی

منی

منی

منی

منی

منی

منی

منی

اگر کسی در وقت غصه و غضب شوی و این حالت شدید بحال کسی باشد
 که سبب از هیچ کندب ازان تبدیر خلاص یافتن از مشغول شود و معلو
 که هیچ عاقل بر مثل این اقدام نماید چون طبیعت با گذار و وقت خود
 تهی نماید پس بنزد عقل سجد آن مقدار که حد اعتدال باشد اعمال نماید از ط
 افراط و تفریط محتنب باشد مودی بفضیلت عفت و شجاعت شود و باید که
 اعمال نظر بر اقوال و افعال و حرکات و سکنتات مقدم دارند تا بحسب عادت
 چیزی که مخالف ارادت عقلی باشد از و صادر نشود اگر احوالها عادت گیرد
 و فعلی مخالف عزم ازو بطور آید عقوبتی که موجب انزجار تواند بود التزام نماید
 آنکه اگر بطعمی که مصلحت عقل و احتما ازان باشد تبادرت نماید مجازات او
 باقتناع از طعام و التزام صیام و توینج و ایلام بروجه و مصلحت طبع رویت کار او
 و اگر غضب بحمل ازو واقع شود تعرض می که موجب استهانت او شود و اهرام
 قوی مالی یابدنی که بر شاق باشد تدبیر و نماید در توابع حکما آورد و مانند مستعرا

مصلحت در انقضای وقت
 مصلحت در استقامت
 مصلحت در بقا
 مصلحت در تفریح
 مصلحت در استقامت
 مصلحت در بقا
 مصلحت در تفریح
 مصلحت در استقامت
 مصلحت در بقا
 مصلحت در تفریح
 مصلحت در استقامت
 مصلحت در بقا
 مصلحت در تفریح
 مصلحت در استقامت
 مصلحت در بقا
 مصلحت در تفریح

باز نامی برین مقرون
 نداشتند که بر نفس لاک
 گوید بد عادت بدنی
 چون خواندن نه که
 نماند که در دست
 دادن و تمام فخر او
 اینست که بی بیعت
 برین در عادت بدنی

برای

نیزان سلطنت این مادتی د
سلطنت از دولت اولاد
دانشانی در دوران
بسم الله الرحمن الرحیم
نظام است از ایشان افسان
کلیه امور را در دست
مستعد و دستیار
نهم و نامش را کند
مستعد کردن وقت
مستعد کردن وقت
نیزان سلطنت این مادتی د

چون پادشاه آن زمان اورا بتامل از فرموده چنانچه عادت آن زمان بود از حکما
شرط ۱۱ زن نداشت
التماس تامل نمیدود و اندک باین ایشان تبرک جوین اختیار زنی سلطنت نمود که
کربوزی ۱۱
در تمام آن بلاد سلطنت مشهور بود تا باین طریق قوت غضب بر مشهور گردید
از هر راه ۱۱
و قیام مسفهای شهنش در آن خلوت فرود میداد تا بر ملا اورا تقریب و تویج
کند و اگر از نفس خود کسائی فهم کند و ارباب التزام شقت اعمال صاف چون
تا ویب کند و بجز اولت اموری نماید که طبع را در آن مجال ایصال عقاب بناید
تا تمرن شود و متعاج اعمال را اگر صغیره باشد نصیر شود چه موجب تهاون
نفس شود و این جاست که بعضی ایام شریعت تصریح فرموده اند که هر گاه اکده صغیره
شمرند نظریان شخص کبیر شود و آنرا نص حدیث مصطفوی نقل نمود و اند
از کتاب صفای طلب صحبت نشود چه صغیرت ریج بر کبار باعث شود
بهر احکم کبیر و کبیر شود و کلی اختلاف بین العلماء و باید که در تفصیح
نفس سعی طبع نماید و چون بران وجه که جای نوس گفته بر سر خرم در او میدارد

نیزان سلطنت این مادتی د
سلطنت از دولت اولاد
دانشانی در دوران
بسم الله الرحمن الرحیم
نظام است از ایشان افسان
کلیه امور را در دست
مستعد و دستیار
نهم و نامش را کند
مستعد کردن وقت
مستعد کردن وقت
نیزان سلطنت این مادتی د

نیزان سلطنت این مادتی د
سلطنت از دولت اولاد
دانشانی در دوران
بسم الله الرحمن الرحیم
نظام است از ایشان افسان
کلیه امور را در دست
مستعد و دستیار
نهم و نامش را کند
مستعد کردن وقت
مستعد کردن وقت
نیزان سلطنت این مادتی د

دو تنی که در کربلا کشته شدند...
بسیار بزرگوار است که در کربلا کشته شدند...
و این دو تنی که در کربلا کشته شدند...
بسیار بزرگوار است که در کربلا کشته شدند...

و مقتضای حکمت الهی است که این دو تنی که در کربلا کشته شدند...
و مقتضای حکمت الهی است که این دو تنی که در کربلا کشته شدند...
و مقتضای حکمت الهی است که این دو تنی که در کربلا کشته شدند...
و مقتضای حکمت الهی است که این دو تنی که در کربلا کشته شدند...

بسیار بزرگوار است که در کربلا کشته شدند...
بسیار بزرگوار است که در کربلا کشته شدند...
بسیار بزرگوار است که در کربلا کشته شدند...
بسیار بزرگوار است که در کربلا کشته شدند...

بسیار بزرگوار است که در کربلا کشته شدند...
بسیار بزرگوار است که در کربلا کشته شدند...
بسیار بزرگوار است که در کربلا کشته شدند...
بسیار بزرگوار است که در کربلا کشته شدند...

عین بدیو در حق خود به نیک نظر
 دیدار من ایضاً بنسبت است
 کفر علی القیس علیه السلام
 چون زمان وفات او

شاید تا روزی که
 در آن وقت
 از دست رفت
 به کرامت

این را در تالیفات
 که از او رسیده
 آمده است

از مدینه در گذشت که حضرت با حیات باستان
 چنان خوشگوار بودی که از آن کجا یادند
 بودن قابل پیوستن از آن کجا یادند
 کردن تالیفات که در آن وقت از او رسیده
 نفع در شفا و تسکین درد
 نماید ای پیام و وحی از آن کجا یادند
 استعدا با زبان کلمات عبارت از آن کجا یادند
 و بی غش ۱۲

چون بجزئی و بدلی و امارا در وقت چون چشم گرفتند و سر محمل مثل
 از جادات و بهائم باطفال کسی که در حکم ایشان باشد یا بجزئی که موجب غضب
 نباشد و امارا در وقت جذب چون من اکل و شرب مبالیغه در مثل سهو
 ننگ زیاد از قدر حسن عقل و اما تفریط در تمتع حد از اکل و شرب در
 ضرورتی و همدان در حفظ نسل و از زخم و شهوت خوانند و امارا در وقت که
 چون اشتها می گلی و محرم خوردن و شهوت موقت با ذکر و باجملة استعمال
 شهوت بر وجهی که از قاعده احسان عقلی خارج باشد و اینها اجناس امر من
 بسیطانند و در تحت ایشان انواع بسیارست از ترکیب ایشان امر من
 بی شمار حادث شود و جمله این امراض بعضی راهمذکات خوانند و چه نشا اکثر
 امراض مزمنه شود چون حیرت و جهل غلبه غضب بدولی خون و حسد
 امل و عشق و بطالت چون تاثیر این امراض عمیت معالجه آن ایچم و بهتر
 بجای خود بسین خواهد شد نشا اراد حق تعالی و چون بسین نفوس بد علامت محکم
 ۱۴۱۲

این را در تالیفات که از او رسیده آمده است
 از مدینه در گذشت که حضرت با حیات باستان چنان خوشگوار بودی که از آن کجا یادند
 بودن قابل پیوستن از آن کجا یادند کردن تالیفات که در آن وقت از او رسیده
 نفع در شفا و تسکین درد نماید ای پیام و وحی از آن کجا یادند استعدا با زبان کلمات
 عبارت از آن کجا یادند و بی غش ۱۲
 اینهاست در تالیفات که از او رسیده آمده است
 از مدینه در گذشت که حضرت با حیات باستان چنان خوشگوار بودی که از آن کجا یادند
 بودن قابل پیوستن از آن کجا یادند کردن تالیفات که در آن وقت از او رسیده
 نفع در شفا و تسکین درد نماید ای پیام و وحی از آن کجا یادند استعدا با زبان کلمات
 عبارت از آن کجا یادند و بی غش ۱۲

این را در تالیفات که از او رسیده آمده است
 از مدینه در گذشت که حضرت با حیات باستان چنان خوشگوار بودی که از آن کجا یادند
 بودن قابل پیوستن از آن کجا یادند کردن تالیفات که در آن وقت از او رسیده
 نفع در شفا و تسکین درد نماید ای پیام و وحی از آن کجا یادند استعدا با زبان کلمات
 عبارت از آن کجا یادند و بی غش ۱۲

عقبات حسن و قبح امور... از آنکس که...

صواب انجام تحصیل کمال که از خصیصه نوره است مخوف و متامل تسبیح جابل از
حیوانات است پس باشد و چون بر همین قیاس احوال جمادات ملاحظه کننند
گرد که از آن نیز فررت چه بسور است یا فطرت انسانی را از اعلیٰ طین حسن
تقوم سهل سافلین اولئک کالانعام بل هم اضل رسانیده در اصطلاح کتب
اگر بینائی و نابینائی هر دو در جا افتند و شقاوت هر دو در شریک باشد آنگاه
بجست فقدان اسباب قمر از مغز در مروحوم باشند و یا جهت تقصیر نزدیک

معاذب معلوم چنانکه گفته اند	و کلمه از بنی عیوب بالناس عیباً
تقصیر لغتاً درین علی التام	و با اتفاق اهل عقل نقل به ضمیمت

بی علم تمامیت و لهذا حضرت بلال باب در کتاب عجا از انتساب حضرت
سألت تأب امری است عادی یادتی علم میفرماید چنانچه فرموده و نقل تبت زبونی
علما چون علامه محمد باقر حاشیة مصطفوی صلی علیہ وسلم سؤال کرده و بی شمی
یغافل الناس فرموده با عقل و حضرت مصطفیٰ حضرت فرموده یا علی ذوالقدر

بسیار از روی غرض... ملاحظه فرمایند... این است که...
تقصیر در هر دو... در صورتی که...
تفاوت میان...
تفاوت میان...
تفاوت میان...

در هر دو... در هر دو... در هر دو...
تفاوت میان...
تفاوت میان...
تفاوت میان...

۴۴
توسعه
دانشگاه
بیت

الناس الى حال قهرم بالانواع البروقرت انت بعقلك تسبقهم بالدرجات
 والنفوس يعنى املى چون نزدیکی جویند مردم نام فرینند و بسبب انواع
 طاعات و عبادات تو بسبب عقل و فکر در الای صفات او نزدیکی
 با تو با درجات و قرب ایشان سابق می و در حدیث است اما عالم اوست
 والباقی بجمع یکی از صحابه از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله سوال کرده
 که عمل فاضل ترست فرمود که علم دیگر همین سوال کرده همین جواب او نامه بار
 آن شخص گفت من از عمل سوال میکنم نه از علم فرمود که عمل اندک با علم بهتر عمل
 بسیار با جهل است اما علاج جهل مغرب و حقیقت او اعتقاد و غیرت
 و قست هر آینه مستلزم اعتقاد است با آنکه او عالم است تا بهمانکه نداند نداند که
 نداند و از جهل مرکب اند و چنانچه اطباء من از علاج بعضی امراض
 مزمنه و ملتحکه عاجز این اطباء من نفوس از علاج این امراض عاجزند چه با وجود اعتقاد علم
 در شان و طلب علم و کتاب صورت بنند و پر آنچه حضرت عیسی علی مرتسنا

کسان که گسیای زود آمدن
 دانش و عملی
 چنانچه از حق انانیت
 تفویض کرده اند و خود
 کسان را طلب حکم
 کسان را طلب حکم
 طلبه امامت
 سکت نور کا الصفتی
 نور کا لدر عالم
 کما بعد از اذعان
 نفسیت علم طاعت
 هم در حدیث است
 سلمان بن عمارت
 غیره در آنجا
 ۵۵
نیز در جهل مرکب
 اول منقسم
 بیجا اند و شکر
 استاد که در حدیث

افراد و غیرت
 در کتاب من
 که در حدیث
 دل نواز
 سنا چون
 طه
 میان انانیت

در اینجا

بهرت هم که در این مکتب
که حاجات مردم است
بهرت هم که در این مکتب
که حاجات مردم است
بهرت هم که در این مکتب
که حاجات مردم است

شکرت نیست و در نظام عالم برت در اعلیست که کاندرین ملک ملک طاکوس
بجاست گمن و اگر افتخار باشد سعادت بی یا خارجی مثل مال جمال یا نسب
و جا اگر است مقل معلومت که امر خارجی خصوصاً که از اوقات صحبت
نبت این نیست سبب افتخار تواند شد و اگر جاست مقررست چیزی که با ندک
عارضه که موجب مثل مزاج باشد در عرض دست لائق مبراهات اهل

دشمن و کمال بود میت
کازا به شبی برزد این آتبی

بر مال و جمال خویش معر مشور
و اگر نسب است که عبارت از نفع

یکی از پرست چون فرض کنیم که آن پدر حاضر شود و گوید این شرف تو و عو
میکنی بحقیقت هست بر نفس خود چه شرف است بدان افتخار توانی کرد و افتخار
عاجز آید و ایضا شاید که یکی از فضلاء مان پدرش معارضه کند در آن شرف
بر و ارج آید پس چگونه نتساب آن شخص مایه مبراهات مثل آن فضلاء تواند شد
این شریفه ناقص است که فضیلتی که در پدران خود مکنند احوالیه و فضلاء

چون در این مکتب
که حاجات مردم است
بهرت هم که در این مکتب
که حاجات مردم است
بهرت هم که در این مکتب
که حاجات مردم است
بهرت هم که در این مکتب
که حاجات مردم است
بهرت هم که در این مکتب
که حاجات مردم است
بهرت هم که در این مکتب
که حاجات مردم است
بهرت هم که در این مکتب
که حاجات مردم است

که در این مکتب
که حاجات مردم است
بهرت هم که در این مکتب
که حاجات مردم است
بهرت هم که در این مکتب
که حاجات مردم است
بهرت هم که در این مکتب
که حاجات مردم است

فصل در بیان فضائل ابراهیم
فصل در بیان فضائل اسماعیل
فصل در بیان فضائل یوسف
فصل در بیان فضائل موسی
فصل در بیان فضائل هارون
فصل در بیان فضائل داود
فصل در بیان فضائل سلیمان
فصل در بیان فضائل زکریا
فصل در بیان فضائل یحیی
فصل در بیان فضائل عیسی
فصل در بیان فضائل محمد

فصل در بیان فضائل ابراهیم
فصل در بیان فضائل اسماعیل
فصل در بیان فضائل یوسف
فصل در بیان فضائل موسی
فصل در بیان فضائل هارون
فصل در بیان فضائل داود
فصل در بیان فضائل سلیمان
فصل در بیان فضائل زکریا
فصل در بیان فضائل یحیی
فصل در بیان فضائل عیسی
فصل در بیان فضائل محمد

و از آنکه شاید که در ترب آن پدران یا زیاد باشند و بر فرض آنکه از ایشان فرزند
باشد از آنکه فضیلتی که در ذات شخص باشد شرف تو اند بود از فضیلتی که در غیر او
باشد و باین خیال باطل خود را عرض تشبیح عقلها و تویج فضلاء از زینجا عجمه

مَنْ صَدَقَتْ وَ لَكِنَّ رُسُلًا وَ لَكَ وَ

بیت آن فقرت با با برضوا

حضرت تمام مکارم اخلاق علیه رحمت من الملک اخلاق فرموده است
یا نساکم و استونی با عماکم و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرموده

من عجم کنت او من العرب

انا ابن نفسی و کنسیتی اودی

ایس الفتن من یقول ان

ان الفتن من یقول هات

حکایت که از روسای یونان یکی بر علما افتخار کرد و علم گفت اگر ما را با تو
جاوهای فاخرست که خود با آن ارسته آن نیت رجاسته در تو و اگر
مرکوب چابک که بران سواران کمال از آن است از آن تو و اگر فضیلتی
صاحبان فضیلت ایشانند نه تو و چون چکدام از جهات فضیلت از آن تو

فصل در بیان فضائل ابراهیم
فصل در بیان فضائل اسماعیل
فصل در بیان فضائل یوسف
فصل در بیان فضائل موسی
فصل در بیان فضائل هارون
فصل در بیان فضائل داود
فصل در بیان فضائل سلیمان
فصل در بیان فضائل زکریا
فصل در بیان فضائل یحیی
فصل در بیان فضائل عیسی
فصل در بیان فضائل محمد

فصل در بیان فضائل ابراهیم
فصل در بیان فضائل اسماعیل
فصل در بیان فضائل یوسف
فصل در بیان فضائل موسی
فصل در بیان فضائل هارون
فصل در بیان فضائل داود
فصل در بیان فضائل سلیمان
فصل در بیان فضائل زکریا
فصل در بیان فضائل یحیی
فصل در بیان فضائل عیسی
فصل در بیان فضائل محمد

فصل در بیان فضائل ابراهیم
فصل در بیان فضائل اسماعیل
فصل در بیان فضائل یوسف
فصل در بیان فضائل موسی
فصل در بیان فضائل هارون
فصل در بیان فضائل داود
فصل در بیان فضائل سلیمان
فصل در بیان فضائل زکریا
فصل در بیان فضائل یحیی
فصل در بیان فضائل عیسی
فصل در بیان فضائل محمد

عزیز است آن که در آن
چون باشد در آن
عبدان سرگردان
بجنگند در آن
صفت الفصحیح
سخت از نینوی کرد
صفت لغوت چو از نینوی
وزن در نینوی

اگر هر یک حق خود را استردا کند بلکه چون بر عقل نشسته است باج بهتر داد
پس ترا چه شرف باشد و مرگ است که حکمی در صحت صاحب شرفی بود که با سبب نینوی
مباينات نینوی و در آن شناخت است که آب برهن میندازد و بعد از آنکه از اطراف اجتناب
کرد و وضعی لایق آن بنایف روی آن صاحب شرف است از اذیت حاضران بان مینباید
در از کردید حکیم گفت آب است که آب برهن با خس مضع اندازد برهن چند آنکه از نظر
دیدیم هیچ محل خست تر از روی این شخص که سبب صفت جعل اهل حقیقت است
ممنوع شده یافتیم ^ع این فقیر از بعضی استادان خود ^ع در مقام نشین کرده در ^ع او
فارس کی از اهل دنیا که متاع عود و نعمت آنکه مغرور و مسرور بود و یکی از اهل
رفت در وقت سیکه او را در احوال خود استغراقی بود چون نطق کرد بر آن نیا و ارقا
خادم را نیز گرفت این چند را از بخار برون کن و چند آن با لغو نمود و نیا و او
رفت بعد از آنکه از آن حال فرود آمد خادم با او صورت با جرات تقریر کرد گفت غم از
صوت حمار از و چو خبری مشا به نگردم و اما مرا به باج موجب زوال علاقه گفت

فراوانی در نینوی
تقریری و مغانی را که سروری
در این شیطانی را که سرور
ایجاب تر شیطانی را که سرور
تو دنیا که که مادتان شرف است
تو در این ایام پس ای که
عبدان سرگردان
بجنگند در آن
صفت الفصحیح
سخت از نینوی کرد
صفت لغوت چو از نینوی
وزن در نینوی
عزیز است آن که در آن
چون باشد در آن
عبدان سرگردان
بجنگند در آن
صفت الفصحیح
سخت از نینوی کرد
صفت لغوت چو از نینوی
وزن در نینوی

باید انکار کرد که در آن
صفت لغوت چو از نینوی
وزن در نینوی
عزیز است آن که در آن
چون باشد در آن
عبدان سرگردان
بجنگند در آن
صفت الفصحیح
سخت از نینوی کرد
صفت لغوت چو از نینوی
وزن در نینوی

اینست که هر که در این دنیا باشد...
باید بداند که این دنیا سرگذشتی است...
و هر که در این دنیا باشد باید بداند...

انحال روابط دست چو یافت خود را گفتی بقدر آنکه گشتت اغلبه و طوبی
باشد رشته انتظام اسیل با انضمام اساس ارتباط رومی آنها را باشد چه ا
گشتت بقهرمان حدت منوط و بر برطست این دو خصلت منضی بزغ نظام عالم
که آفتد غاسدت باشد اما نگبروان تو نیست بجنب فرق منها انکه محبت اعتقاد
کمالیست دین خود نمی الواقع در باشد و مگر براد حامی این کمال است دیگران
اگر چه اعتقاد آن بد اشتبه باشد و حلاجش آنکه مامل نماید که سیکه دو تو بر
بول گذشته باشد چگونه در آن گبر سز و نصی علی گرامند و سز موده کافسها
چه جای تکبر است آنکه اول او نطفه چرکن و سز او مرد و متعفن و خود در سیه حال
بناست مندن و در حدیث نبویست که آنکه یار و دانی و لفظه از از نری من بیاختی
زینها او طئه ناری و در حدیث نبویست که در وطن حشر مشکبران را در صورت
مورچه حشر کنند و حقیقت آنکه چیزی مطلق که هیچ وجه در استیاج را با دنیا
قدس حلال احوال بشی نیست و جمیع ممکنات پر توانا و موجود و شجره آنها موجود است

اینست که هر که در این دنیا باشد...
باید بداند که این دنیا سرگذشتی است...
و هر که در این دنیا باشد باید بداند...

اینست که هر که در این دنیا باشد...
باید بداند که این دنیا سرگذشتی است...
و هر که در این دنیا باشد باید بداند...

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

چگونه برودن میگزید از قوطی از جرع ویدگان اشک چون چمن بر که بر باستان
 میباید و هم اشک و زرخسار مبارار سوای آن در آمدت اوقات امرت
 آن منوچهرستان سوای هوای آن قبه و عرش جای گرفته بود قبه بلوچ
 فلک با چندین گوهر چرخ در چشم او تا یک منو لعل ابابکر سنگین و
 از آن حال آتش ز نهاد و قفا و در جان با چندین که انجانی زین حادثه جگر خوش
 چندان که خواص و اعیان و طلب هر نفس که تسلی خاطر پادشاه بدل آن
 تواند شد سعی اجتهاد و بدبختیست حردمان با گشتند و ز لامر عنان ماکت
 و ز مام تما سک از قبضه اقتدارش بیرون رفت و خللی کلی با مملکتش راه یافت
 این حال ملوکست امام دومی را اگر سماعی شریف یا جوهری لطیف بدست آید
 متغلبان بطلب طمع آن بر خیزند و در اسراع آن از دستگیر نگار مساحت نماید
 بنعم چنین گراید و اگر جسد مانعت در آید در معرض ملامت در آمد از جان آید
 چرا حال اختیار خیزی کند که در غرضین سدا ز شدن آن هم به جانست

این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت آن ۱۰۰۰۰ است
 این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت آن ۱۰۰۰۰ است
 این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت آن ۱۰۰۰۰ است
 این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت آن ۱۰۰۰۰ است

این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت آن ۱۰۰۰۰ است
 این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت آن ۱۰۰۰۰ است

صلوات بر انبیا و آل ایشان
 صلوات بر ائمه و اولاد ایشان
 صلوات بر عترت پیغمبر
 صلوات بر مومنان و مؤمنات
 صلوات بر کائنات و مخلوقات
 صلوات بر زمین و آنچه در آن است
 صلوات بر آسمان و آنچه در آن است
 صلوات بر همه عالم و موجودات

اینست کلام در باب غضب و علاجش و هر که جلایه اعتدال تعالی باشد علاج غضب
 بر آسان نماید چنانچه جریست و خروج از صراط مستقیم عدالت که هیچ وجهی نیست
 و آنکه جماعتی توهم کنند که شدت غضب از فراط جری است باشد و باطل از شجاعت
 و پند خیال فاسد است چنانچه گفته که سبب ایوب قبیح شو چون فساد احوال نفس
 و حریم و اقارب و عبیدند و حمل حسرت و عقول حتمی باشد و کند حضرت
 صَلاَةُ عَلَیْهِمْ سَلَامٌ و شاعرین شجاعت است که حال غضب مالک
 نفس خود باشد چون از بعضی غزوات بازگشت فرمود رَجَعْنَا مِنَ الْجَهَادِ
 الْأَضْعَفِ إِلَى الْجَاهِدِ الْأَكْبَرِ یعنی بازگشتیم از غزای کوچک بغزای بزرگ گفتند که
 غزای بزرگ که هست فرمود جهاد با نفس خود که أعدای عدو توک نفس است
 اَلتَّوْبَةُ بَيْنَ جُنْدِيكَ وَاكْرَامِ اَظْغَابِ غَضَبِ دَارِ كَيْفِيَةٍ نِزْمِ مَشْمُودٍ حَمْدِ جَوَانِحِ
 تشبیه نموده با بهائم و جمادات چون ظروف و آلات استعدادهای طبیعی و
 بضرب تمام قتل اشکال کتب و دیگر تشبیه جوید اگر قلم ملامط طبع او نیاید قاصد

نیست بلکه محبت است و محبت است که هر که در حق خود
 قوت دارد و در مقابل حق است و در مقابل حق است
 دوران و در میان این دو حالت است که در مقابل حق
 در این دنیا و در آن دنیا است که در مقابل حق
 عاقبت است و در مقابل حق است که در مقابل حق
 این است که در مقابل حق است که در مقابل حق
 از حضرت ابی ایوب رضی الله عنه روایت است که
 غضب است و در مقابل حق است که در مقابل حق
 در غضب است و در مقابل حق است که در مقابل حق
 این است که در مقابل حق است که در مقابل حق
 غضب است و در مقابل حق است که در مقابل حق
 این است که در مقابل حق است که در مقابل حق

غضب است و در مقابل حق است که در مقابل حق
 این است که در مقابل حق است که در مقابل حق
 غضب است و در مقابل حق است که در مقابل حق
 این است که در مقابل حق است که در مقابل حق

کون انقام درین

تقریبات دران

کون ۱۱

یعنی دروان ادرا

غذایه و خوارانه از او

در روان حقوق

طبع گامده ۱۱

تبعات بزم

مشاوره و مقام اساس

کدام بیس از مقام و در زمانه کون

علاج بدلی و آن سکون نفس است از حرکت بانتقام در وقتیکه حرکت اولی باشد
 و آن ضد غضب است چه آن افطست در حرکت هرینه اعراض و نیازم این مرض
 باشد مثل بوان نفس و عیش و طمع فاسد هم و حقوق او و قلب ثبات کار با
 و کسل و حبت راحت که مشاخران از همه سعادت باشد و مکن ظلمه از ظلم برو و رضا
 بفضاح نفس و اهل استماع متعاجز اشته و قذ و ننگ ناشستن از آنچه عار و
 شنا آن ظاهر باشد تعطیل مهمات و علاج این مرض چنان سار امراض برقع سبب باشد
 و آن بنیدیه نفس بر شاعت این حال تواند بود و تحریک غضب تبه بیرات لغت
 چون غضب افزا و انسانی مرکز است چون نقص باشد تحریک متواتر چون آتش
 از سنگ بزرزند و بی لائق او خست گره و درین باب محاصمت با سکیه از عوا
 این باشد ملائمت و تعرض کسانیکه در شتم و استخفاف او مبالگه کند نافع
 و باین ساق نزدیک است آنچه منقولست که منصوب نوح را که والی ممالک خراسان بود
 و جمع مفاصله و می نمود که اطباء می آن زمان بان عمران بعد از علاج آن کشند

علاج بدلی و آن سکون نفس است از حرکت بانتقام در وقتیکه حرکت اولی باشد
 و آن ضد غضب است چه آن افطست در حرکت هرینه اعراض و نیازم این مرض
 باشد مثل بوان نفس و عیش و طمع فاسد هم و حقوق او و قلب ثبات کار با
 و کسل و حبت راحت که مشاخران از همه سعادت باشد و مکن ظلمه از ظلم برو و رضا
 بفضاح نفس و اهل استماع متعاجز اشته و قذ و ننگ ناشستن از آنچه عار و
 شنا آن ظاهر باشد تعطیل مهمات و علاج این مرض چنان سار امراض برقع سبب باشد
 و آن بنیدیه نفس بر شاعت این حال تواند بود و تحریک غضب تبه بیرات لغت
 چون غضب افزا و انسانی مرکز است چون نقص باشد تحریک متواتر چون آتش
 از سنگ بزرزند و بی لائق او خست گره و درین باب محاصمت با سکیه از عوا
 این باشد ملائمت و تعرض کسانیکه در شتم و استخفاف او مبالگه کند نافع
 و باین ساق نزدیک است آنچه منقولست که منصوب نوح را که والی ممالک خراسان بود
 و جمع مفاصله و می نمود که اطباء می آن زمان بان عمران بعد از علاج آن کشند

علاج بدلی و آن سکون نفس است از حرکت بانتقام در وقتیکه حرکت اولی باشد
 و آن ضد غضب است چه آن افطست در حرکت هرینه اعراض و نیازم این مرض
 باشد مثل بوان نفس و عیش و طمع فاسد هم و حقوق او و قلب ثبات کار با
 و کسل و حبت راحت که مشاخران از همه سعادت باشد و مکن ظلمه از ظلم برو و رضا
 بفضاح نفس و اهل استماع متعاجز اشته و قذ و ننگ ناشستن از آنچه عار و
 شنا آن ظاهر باشد تعطیل مهمات و علاج این مرض چنان سار امراض برقع سبب باشد
 و آن بنیدیه نفس بر شاعت این حال تواند بود و تحریک غضب تبه بیرات لغت
 چون غضب افزا و انسانی مرکز است چون نقص باشد تحریک متواتر چون آتش
 از سنگ بزرزند و بی لائق او خست گره و درین باب محاصمت با سکیه از عوا
 این باشد ملائمت و تعرض کسانیکه در شتم و استخفاف او مبالگه کند نافع
 و باین ساق نزدیک است آنچه منقولست که منصوب نوح را که والی ممالک خراسان بود
 و جمع مفاصله و می نمود که اطباء می آن زمان بان عمران بعد از علاج آن کشند

اشتعال یافت و بی اختیار از جامی حیرت محمد زکریا در جان بیرون و بدست موی
 بیکی از خواص سلطان ابو بوشان گفت پادشاه ایرون آرید و پیوسته می که
 اینجا نوشته عمل کنسید و حال بر مرکب تیز رسوا شد از خراسان بیرون آمد
 پس پادشاه را بهمان طریق تدبیر کرد و بصحت کلی یافت چو آلودگی سبب
 بود و بوجه حرارت غیبی و محدودت تمام تحلیل یافت و بعد از آن هر چند پادشاه
 او را طلبید ملاقات نمود و دست عذر کرد که هر چند رشت می که واقع شد بنا بر
 علاج بود شاید که چون پادشاه آن فرماید بر خاطرش گران آید و از سلامت
 هیچ حال آلمین نمیتوان بود عرض ازین حکایت آنکه تیغ ناز غضب اگر چه بواسطه
 برودت مزاج و غایت ضعف باشد مکنست و بعضی حکما جنگاها را با جامی خوف
 زنی بوقت اضطراب در یک رشت می تا آنکه اتمام مهاسل خطار او را حاصل آید
 علاج خوف و آن عبارت از استی نفسانیت است که نزو توقع مکر و بی که نفس دفع
 آن قادر باشد حادث شود و توقع نسبت مری با مستقبل تواند بود و آن امر با ضرر
 امید ۱۱

در آن روز که لاف می کرد
 با من مشهور بودم
 چون در کلاس می بود
 بجز شکر بود
 انعام نهانی بود
 تمام در اول دیدم
 از زندان نماند
 که بی بی با شکر

شفا حضرت زینت با خود
 یکی را در خواص سلطان پر کرده
 شد در آن وقت
 به جهت حرمت از این در
 مکن زینت که از طافات
 در او من نماند
 کسند از سینه پاکت فرستد

نام هر چه که گشت از غیبی
 سرش حال با خود با نماند
 بخت سلفت در باب تمام
 بنایت نصیب نیست در هر
 زمین و قبر سزاواران
 واجب است که در وقت
 نمود در وقت و طاعت
 اندیش با جامی
 که نفس را از غم دور
 اختیار بود از نظر آنکه
 نجات شدت را
 با جامی که در دست
 افتاد که در دست
 بود

۱۷۲
 این کتاب از ...
 در ...
 از ...
 در ...
 از ...
 در ...

<p>زود عطار قدم ز سر سره صغیر</p>	<p>بریده و بگلوت آاد ساز و شعر</p>
<p>قدسیان بهر تو آراسه عشرت گدایی</p>	<p>که در این کج حسا شده آر تکمیل</p>
<p>ایضا ترا که دولت وین چارشت</p>	<p>تودین ننگه چه نخج و گمان ندها</p>
<p>واما رابع چون عقاب بر جرم مرتب</p>	<p>در مساز اقامت دین سبج سرا</p>

میشود پس باید که اقدام بر عاصی نماید چو با و تحقیقت از فعال سیست
دیبری کوان
 و اما حاش اگر خوف از ضعیفان اهل اولاد آقارب عشا بر باشد باید که بداند که
 فیض بیت از بی مقتضای حکمت لم یزلی هر ذره از به در ات جو و اچنانچه لائین
 عالم میداند بجای بی که مقصود است از آن میرسانند چو کس تغیر میدیل آن نمیتواند
 بز فرض حیات او نشود و لادنه بطریق اولاد و بلکه بر ملو شیت الهی خواهد بود و چنانچه
 مشاهده می رود که من فیض ادر تربیت اولاد خود غایت سعی بمبدل میدارد و اصلها
 منع نمی آید اگر تا سفق تلمع بر تقطاع از ایشان ز اول ملک و مال باشد و آید
 حزن است و تهمال الم و کو رویه در سیه زین ادر آن سبج فائده است و علاج حزن

سبج حال بدیست چنانچه در ...
 تعلیق از ...
 باشد ...
 غالب ...
 در ...

در ...
 از ...
 در ...
 از ...

تو هم زیادتی در آن نمی فاسد اما کسی که تمنای او حیات جسمانی نکند و چون

از طول اهل آرزوی عمر در زیادت از حد اعتدال نماید باید که بیندیشد که همانا عمر

از استدا و عمر لذات مسترته بران تواند بود و معلومست که در پیری تمام قوی رود

با خطا طمانند و حس ظاهره بطن کلال یا بد لذت صحت که اصل

بیجمع لذائذت منقود گردد و مقتضای دامن نعمت و بنگلشنی از نجات

تمام احوال او مترشح شد قوت ضعیف و صحت بعثت عزت بدلت قبل

شود چنانچه اهل اولاد از طول شوند و علاوه بر هم نضراق مهدی و بطن نفوات

عمری و بهر ساعت بصیبه و بهر بزمی تنبلا شود پس در تحقیق هر که طالب در آن

زیادت از حد اعتدال کرده باشد طالب این تبعات که تابع آنست بوده باشد
چون معلوم شد که موت ضروریست و تحقیق آن خلاص نفس مجرد شریف از
تخل یا بد بدن کی کیفیت است نجات طاهره کتوی از نفس قالب ناسوتی و تحقیق
شده که قرارگاه نفس انسانی عالمی دیگرست پس عاقل باید که بسبب سعادت بدست آوردن

افضای زینت طبع
باید در انوار که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
باید در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
باید در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
باید در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
باید در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
باید در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

باید در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
باید در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
باید در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
باید در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

کلمات دشوار است و نیاز
تکرار دارد از آن جهت
برواجقه آنهاست که در
فردت و بخت جان را بداند
سعی افکار سالانه
دیندار که در شان پرورش
ندد اما از آن است

برای دفع و بخت خلاقیت است
که بخت خست در شرف خورشید است
بخت خست در شرف خورشید است
بخت خست در شرف خورشید است

دشوارات باشد ملاحظه زوالت آنها خست شرکا و تبعات و عاقله مرتبه بر
باید نمود مثل همان لذت و مقروط خست زوالت همانا بهر گونه زوالت از قوت
فطنت و ظهور بلاوت و حدوث منوع از علت کجسب و طبعی ان تررتب میشود
چنانکه اطبا گفته اند مشایبه امراض افراط و تفریط شرکت حضرت صدق
فرموده گفوانی بعضی لطیف تجمعه و وجدی دیگر فرموده الیظنه راس کل دارا
بسنگ شمشیه باشد که در معانی سابقه ملاحظه باید نمود که عظم اسباب ضعف بن
فساد عقل و نقصان عمر و تلف مال حرص مناسک است تا امام محمد الاسلام
غرالی علیه الرحمه من الملك للمعالی شمشیه این شهرت معال ظالم کرده اگر
او را مطلق العنان گذارد همه مال عیت بستاند و ایشان از بقرة فاقه ساند و بوجه
خزانة سلطان و اجرا لشکریان نشانند قوت شهرت نیز اگر مقهوران عقل بنا
تمام مواد صالحه و اخلاط محموده که مقسب رعایای خواری ذمیه است و وجود صرف نماید
و جمیع قوه اعضا امنه که ضعیف سازد چون حکم عقل به نهج عدل بقدر او

در هر دو عالم کمال بلا لافش بدین حال است
بماند که سخن از ذرات افکار و فکر است
بشرق آفت کجسب و کجسب است
بشرق آفت کجسب و کجسب است
بشرق آفت کجسب و کجسب است
بشرق آفت کجسب و کجسب است

در هر دو عالم کمال بلا لافش بدین حال است
بماند که سخن از ذرات افکار و فکر است
بشرق آفت کجسب و کجسب است
بشرق آفت کجسب و کجسب است
بشرق آفت کجسب و کجسب است
بشرق آفت کجسب و کجسب است

در بقای نوع اقتصاد کند چون عالمی باشد که خراج بطریق عدالت بستاند و در مصداق
 مملکت با دشمنان و اعدای خود صلح قاطع و اجرائی عساکر منصوره مصرف گردد
 و باید که تامل کند که قرب نامان هم دیگر دولت از رقعه بکند و در جهت شکر
 پر میچنانکه عقل قسح داند که طعامی همیاد خانه خود بگذارد و بگوید مثل آن طعام بگذرد
 دیگران روز نشین داند که حرمت شرع عقل بطرف کرده از جهت حلال خود
 تجاوز نماید بواقع حرمت که مقبت با اجنبیات خبیثات است در ایام وجود جنین
 مسافه که بجهت عقل بر است بر بست چنانچه در پیش مصطفویست که زنا نسبت
 برکت در عمر و زرق میشود و در بوسه مست که کمترین بلانی که بر زنی مسکط
 است که برکت زرق از او میشود اگر عنان نفس است او حصرن با گذارد و بر سر
 که اگر در هر علم فی مثل یک نماند که با او رسیده باشد تصور کند که در استماع
 لذت نیست که بر سر زن دیگر تصور نیست این صحنه حالت بلاهت تو اند بود چون
 بقدر اعتدال قوت شهوت با حرکت آورد این مفاسد محفوظ باشد قوم در

در بقای نوع اقتصاد کند چون عالمی باشد که خراج بطریق عدالت بستاند و در مصداق
 مملکت با دشمنان و اعدای خود صلح قاطع و اجرائی عساکر منصوره مصرف گردد
 و باید که تامل کند که قرب نامان هم دیگر دولت از رقعه بکند و در جهت شکر
 پر میچنانکه عقل قسح داند که طعامی همیاد خانه خود بگذارد و بگوید مثل آن طعام بگذرد
 دیگران روز نشین داند که حرمت شرع عقل بطرف کرده از جهت حلال خود
 تجاوز نماید بواقع حرمت که مقبت با اجنبیات خبیثات است در ایام وجود جنین
 مسافه که بجهت عقل بر است بر بست چنانچه در پیش مصطفویست که زنا نسبت
 برکت در عمر و زرق میشود و در بوسه مست که کمترین بلانی که بر زنی مسکط
 است که برکت زرق از او میشود اگر عنان نفس است او حصرن با گذارد و بر سر
 که اگر در هر علم فی مثل یک نماند که با او رسیده باشد تصور کند که در استماع
 لذت نیست که بر سر زن دیگر تصور نیست این صحنه حالت بلاهت تو اند بود چون
 بقدر اعتدال قوت شهوت با حرکت آورد این مفاسد محفوظ باشد قوم در

در بقای نوع اقتصاد کند چون عالمی باشد که خراج بطریق عدالت بستاند و در مصداق
 مملکت با دشمنان و اعدای خود صلح قاطع و اجرائی عساکر منصوره مصرف گردد
 و باید که تامل کند که قرب نامان هم دیگر دولت از رقعه بکند و در جهت شکر
 پر میچنانکه عقل قسح داند که طعامی همیاد خانه خود بگذارد و بگوید مثل آن طعام بگذرد
 دیگران روز نشین داند که حرمت شرع عقل بطرف کرده از جهت حلال خود
 تجاوز نماید بواقع حرمت که مقبت با اجنبیات خبیثات است در ایام وجود جنین
 مسافه که بجهت عقل بر است بر بست چنانچه در پیش مصطفویست که زنا نسبت
 برکت در عمر و زرق میشود و در بوسه مست که کمترین بلانی که بر زنی مسکط
 است که برکت زرق از او میشود اگر عنان نفس است او حصرن با گذارد و بر سر
 که اگر در هر علم فی مثل یک نماند که با او رسیده باشد تصور کند که در استماع
 لذت نیست که بر سر زن دیگر تصور نیست این صحنه حالت بلاهت تو اند بود چون
 بقدر اعتدال قوت شهوت با حرکت آورد این مفاسد محفوظ باشد قوم در

بویا که در دهن است
اوسته ۱۱ مسلم

بویا که در دهن است

بویا که در دهن است

بویا که در دهن است

بویا که در دهن است

بویا که در دهن است

بویا که در دهن است

بویا که در دهن است

بویا که در دهن است

بویا که در دهن است

بویا که در دهن است

عشق را از جهل احوال مرض و دت شمرده اند و بر آنکه تباه این انواع امراض این فریفت
 حکم کرده و آن صرف فتن است بطلب یک شخص معین جهت تهیله ای شهوت و صلاح
 آن صرف فکر است از انشخص و اشتغال بعلوم و صنعت و صناعات اینکه که در آن
 بزم و بازی و فرط تعمق احتیاج باشد و تسکین شهوت به تفریح موافق و مستعمل
 مطفیات چنانچه در کتب طب مشروح گشته اشراق این سخن در عشق همینست
 که فشا آن افراط شهوت باشد اما عشق انسانی که بعد از آن مناسب نیست
 و جدا در ذل نیست بلکه از فرودن بضاعت جسمانی لطیفه را با صورت نفع حکم
 جنسیت علت ختم است بعلی عظیم تواند بود و در طبع صحت ایامی بستر است
 رفت و آنچه مناسب خصوص اینجا باشد که هر چند نسبت اعتدال فراتر شخص از
 مشروب باشد میلان نفس در بصورت حسنه و نغمت زخمیه و شامل کریمه توی تواند بود
 به این جهت چون حال کمال هر دو یک است اسر نیز نژد و وجه اعتدال هر دو یک است
 میسر میشود پس با تمام آنکه حقیقت محبت جانست نظر خواهد شد چون این آدو

لا اله الا الله
 شعله از بیمار است و در کتب طب علل آن را از اوسته ای که در
 در کتب از اوسته ای که در کتب طب علل آن را از اوسته ای که در
 شعله از بیمار است و در کتب طب علل آن را از اوسته ای که در

شعله از بیمار است و در کتب طب علل آن را از اوسته ای که در
 در کتب از اوسته ای که در کتب طب علل آن را از اوسته ای که در

شعله از بیمار است و در کتب طب علل آن را از اوسته ای که در
 در کتب از اوسته ای که در کتب طب علل آن را از اوسته ای که در

در هر دو ظاهر شده و حکم اختلاف استعداد و خصوصیات محل هر این دو یکی بودیم
 و اعلیٰ خواهد بود و دیگری نقص و ادنی پس عاشقیست از طرف نقصان هر برزند و
 از طرف کمال جلو که اول استعدای خفا و انتحان کز ثانی اقتضای حلاوت
 و کسند و اعداد و متناهی آن و عدد است که کسور هر یک از آن و همین عدد دیگر میشود
 چون در است و است و است و است و چهار حکم گفته اند اگر دو شخص اتفاق
 افتد در امری این عدد را کولات یا غیر آن یا هر یک حق کی ازین عدد و ملوحی
 با خود از البتہ میان ایشان محبت التیام حاصل شود و عدد کثر را بر محبت تعیین
 کرده اند و عدد بیشتر برای محبت این عشق شعار حکمای الهین است و در طبیعت
 و تنویر روح مذلی تام دارد و چهره چاکه خورشید همان افروز چشم حکم و اشتیاق
 الارض و خورشید بنا از افق روح انسانی برای طلقات کشف طبیعت وی بجز
 انوار نموده اعدام چاید و هر کجا اش عالم سوزن که لا یسحق ولا تذرو
 اوست در صحرای وجود گیر و ارضیات طبیعت را بکلی بسوزاند طبیعت

۱۱	۱۲	۱۳
۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹

۱۱	۱۲	۱۳
۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹
۲۰	۲۱	۲۲
۲۳	۲۴	۲۵
۲۶	۲۷	۲۸
۲۹	۳۰	۳۱

در هر دو ظاهر شده و حکم اختلاف استعداد و خصوصیات محل هر این دو یکی بودیم
 و اعلیٰ خواهد بود و دیگری نقص و ادنی پس عاشقیست از طرف نقصان هر برزند و
 از طرف کمال جلو که اول استعدای خفا و انتحان کز ثانی اقتضای حلاوت
 و کسند و اعداد و متناهی آن و عدد است که کسور هر یک از آن و همین عدد دیگر میشود
 چون در است و است و است و است و چهار حکم گفته اند اگر دو شخص اتفاق
 افتد در امری این عدد را کولات یا غیر آن یا هر یک حق کی ازین عدد و ملوحی
 با خود از البتہ میان ایشان محبت التیام حاصل شود و عدد کثر را بر محبت تعیین
 کرده اند و عدد بیشتر برای محبت این عشق شعار حکمای الهین است و در طبیعت
 و تنویر روح مذلی تام دارد و چهره چاکه خورشید همان افروز چشم حکم و اشتیاق
 الارض و خورشید بنا از افق روح انسانی برای طلقات کشف طبیعت وی بجز
 انوار نموده اعدام چاید و هر کجا اش عالم سوزن که لا یسحق ولا تذرو
 اوست در صحرای وجود گیر و ارضیات طبیعت را بکلی بسوزاند طبیعت

در هر دو ظاهر شده و حکم اختلاف استعداد و خصوصیات محل هر این دو یکی بودیم
 و اعلیٰ خواهد بود و دیگری نقص و ادنی پس عاشقیست از طرف نقصان هر برزند و
 از طرف کمال جلو که اول استعدای خفا و انتحان کز ثانی اقتضای حلاوت
 و کسند و اعداد و متناهی آن و عدد است که کسور هر یک از آن و همین عدد دیگر میشود
 چون در است و است و است و است و چهار حکم گفته اند اگر دو شخص اتفاق
 افتد در امری این عدد را کولات یا غیر آن یا هر یک حق کی ازین عدد و ملوحی
 با خود از البتہ میان ایشان محبت التیام حاصل شود و عدد کثر را بر محبت تعیین
 کرده اند و عدد بیشتر برای محبت این عشق شعار حکمای الهین است و در طبیعت
 و تنویر روح مذلی تام دارد و چهره چاکه خورشید همان افروز چشم حکم و اشتیاق
 الارض و خورشید بنا از افق روح انسانی برای طلقات کشف طبیعت وی بجز
 انوار نموده اعدام چاید و هر کجا اش عالم سوزن که لا یسحق ولا تذرو
 اوست در صحرای وجود گیر و ارضیات طبیعت را بکلی بسوزاند طبیعت

در هر دو ظاهر شده و حکم اختلاف استعداد و خصوصیات محل هر این دو یکی بودیم
 و اعلیٰ خواهد بود و دیگری نقص و ادنی پس عاشقیست از طرف نقصان هر برزند و
 از طرف کمال جلو که اول استعدای خفا و انتحان کز ثانی اقتضای حلاوت
 و کسند و اعداد و متناهی آن و عدد است که کسور هر یک از آن و همین عدد دیگر میشود
 چون در است و است و است و است و چهار حکم گفته اند اگر دو شخص اتفاق
 افتد در امری این عدد را کولات یا غیر آن یا هر یک حق کی ازین عدد و ملوحی
 با خود از البتہ میان ایشان محبت التیام حاصل شود و عدد کثر را بر محبت تعیین
 کرده اند و عدد بیشتر برای محبت این عشق شعار حکمای الهین است و در طبیعت
 و تنویر روح مذلی تام دارد و چهره چاکه خورشید همان افروز چشم حکم و اشتیاق
 الارض و خورشید بنا از افق روح انسانی برای طلقات کشف طبیعت وی بجز
 انوار نموده اعدام چاید و هر کجا اش عالم سوزن که لا یسحق ولا تذرو
 اوست در صحرای وجود گیر و ارضیات طبیعت را بکلی بسوزاند طبیعت

۱۴۳
 دل از خنده شادمانی
 ز غم خویش ز یاد کردی
 ز غم خویش ز یاد کردی
 ز غم خویش ز یاد کردی

دل از خنده شادمانی ز غم خویش ز یاد کردی	از عشق تو ارم خمین پندار بخت بلای عشق جهان سو چه چیزی چو پای
ز غم خویش ز یاد کردی ز غم خویش ز یاد کردی	دینت حکما گفته اند که سپهر مزوجت دست هرین لطافت نفس است گیتی عشق
ز غم خویش ز یاد کردی ز غم خویش ز یاد کردی	در بند عشق ایشاد فرموده اند ازین بهتر چه باشد حسن ارشاد
ز غم خویش ز یاد کردی ز غم خویش ز یاد کردی	دو حدیث من عشق عفت و کم و مات مات شهید او در حدیثی دیگر آن گفته اند
ز غم خویش ز یاد کردی ز غم خویش ز یاد کردی	رحمت الجمال و شیخ ذوالنون مصری فرموده من استانس با ائمه استانس سخن
ز غم خویش ز یاد کردی ز غم خویش ز یاد کردی	شیخ یحیی و وجه و یحیی و سلطان اهل عشق و العرفان شیخ ابو محمد زریما
ز غم خویش ز یاد کردی ز غم خویش ز یاد کردی	میفرماید سر لاهوت بی رحمت جلوه از ناسوت و جمال ناسوت از عکس جمال لاهوت
ز غم خویش ز یاد کردی ز غم خویش ز یاد کردی	جائی نتوان یافت که از عکس جمالش بالاشجره جلال محبتی شکر نیست
ز غم خویش ز یاد کردی ز غم خویش ز یاد کردی	و حقیقت آنکه حکم الاصول نیشتری فی الفرق عسرت انلی در کمال طبعون
ز غم خویش ز یاد کردی ز غم خویش ز یاد کردی	حکماست ساریست پر تو نور عشق اولی که مضمون فاجبیت آن آن عرف است

دینت حکما گفته اند که سپهر مزوجت دست هرین لطافت نفس است گیتی عشق
 در بند عشق ایشاد فرموده اند ازین بهتر چه باشد حسن ارشاد
 دو حدیث من عشق عفت و کم و مات مات شهید او در حدیثی دیگر آن گفته اند
 رحمت الجمال و شیخ ذوالنون مصری فرموده من استانس با ائمه استانس سخن
 شیخ یحیی و وجه و یحیی و سلطان اهل عشق و العرفان شیخ ابو محمد زریما
 میفرماید سر لاهوت بی رحمت جلوه از ناسوت و جمال ناسوت از عکس جمال لاهوت
 جائی نتوان یافت که از عکس جمالش بالاشجره جلال محبتی شکر نیست
 و حقیقت آنکه حکم الاصول نیشتری فی الفرق عسرت انلی در کمال طبعون
 حکماست ساریست پر تو نور عشق اولی که مضمون فاجبیت آن آن عرف است

دینت حکما گفته اند که سپهر مزوجت دست هرین لطافت نفس است گیتی عشق
 در بند عشق ایشاد فرموده اند ازین بهتر چه باشد حسن ارشاد
 دو حدیث من عشق عفت و کم و مات مات شهید او در حدیثی دیگر آن گفته اند
 رحمت الجمال و شیخ ذوالنون مصری فرموده من استانس با ائمه استانس سخن
 شیخ یحیی و وجه و یحیی و سلطان اهل عشق و العرفان شیخ ابو محمد زریما
 میفرماید سر لاهوت بی رحمت جلوه از ناسوت و جمال ناسوت از عکس جمال لاهوت
 جائی نتوان یافت که از عکس جمالش بالاشجره جلال محبتی شکر نیست
 و حقیقت آنکه حکم الاصول نیشتری فی الفرق عسرت انلی در کمال طبعون
 حکماست ساریست پر تو نور عشق اولی که مضمون فاجبیت آن آن عرف است

بدرستی که در این عالم
نمی یابیم پند و اندرز
پند و اندرز را از
کتاب بیابان

۱۸۳

بر جماله ذرات ایمان کائنات ظاهر و جاری همان پر تو است که در خلایک
 بصورت میل ارادی که مبدی حرکت و ریست خاطر گشته و در عین مصنف
 میل طبعی برآمده در نباتات مبدی نشو و نماد شده در حیوانات بصورت نیت
 شوقی سر بر زده در نفوس کلامه انسانی بصفت عشق رونی تجلی کرده و اگر
 کسی دیده اعتبار بشاید اگر بر سر راهی جهان ایستاده اعلی که از لوث طباطبائی
 بعالم اخلاک آید و از انجا بر مرکز خاک منزل کنی هیچ ذره ازیر تو عشق لی نیاید

دراز از عشق قدحی و او	زان خلک جریخ زان کشت زمین
قدح بچک فی الاشیا یا جمعا	کافی الوجوه دوی شوقی عشق

و اما بر حکما سران عشق در موجودات اثبات نمودند و این کجاست تفرقه میان
 و همی شکست بر سر کشت قهر قوی شوقی دوی طبیعت نیست چه عصر
 هر دو سنای خود از جام و باغیان
 چالا کان طریقت که عشق با هم
 نامرادی توانند سپرد و بموت ابدی از رفعت جسمانی و لذت شهوانی توانند

بدرستی که در این عالم
نمی یابیم پند و اندرز
پند و اندرز را از
کتاب بیابان
 در این عالم
نمی یابیم پند و اندرز
پند و اندرز را از
کتاب بیابان
 در این عالم
نمی یابیم پند و اندرز
پند و اندرز را از
کتاب بیابان

در این عالم
نمی یابیم پند و اندرز
پند و اندرز را از
کتاب بیابان

عیب دارد و بی
 نامشروع کاران سنانی
 در کتب نوشته در علوم
 یعنی این جهان فخر
 است که او ای کرده
 به یکم زنانه و اصلاح
 ای سانی که در این جهان
 است که در هر یک از
 از یک مصلحتی است
 از یک مصلحتی است
 فقیه که در کتاب
 شکر نوری است

بیشتر از حیایات چون سخن عشق نازانی میست که به نظر او او ای این
 توان او بدین مقدار اقتصار نموده باصل سخن جمیع افکار لغوی است
 و اما علاج آن آن نیست نفسانی که از نقد جمعی فوجی مطلق می حاصل شود و
 آن حسن طبعست در حصول مشیفات جسمانی و مستلذات بی توقع بقای
 و نبوی و علاج آن آن نیست آن که شخاص عالم کون فسا قابل ثبات بقایستند
 چنانچه در طبع خوف مرگ اشارتی بان فیت آنچه ثابت باقی تواند بود عقلی و
 سعادت نصیبت که از حیطه زمان و حوزة مکان تصرف اضداد و تطریق
 استعالیست چون تقدیر کامل نامحیی حاصل شود طمع سید خیال محال را بنام
 دل را در اسباب نبوی که نظر نازل بر خیال طلست بنند و بلکه بهر هیئت کمال عقلی
 ملکات فاضله که باقیات مصاحات سوب اتصال بجوار تقدس حضرت جلالت
 مقصود دارد و از منزل حاصل که محل اخزان آمده الام تر که است خلاصت بقا صفا
 موطن بوحث حقیقی در هر دو است چون در چهارم مضمون کریمه الا ان اولی الامر

از یک مصلحتی است
 فقیه که در کتاب
 شکر نوری است
 از یک مصلحتی است
 فقیه که در کتاب
 شکر نوری است
 از یک مصلحتی است
 فقیه که در کتاب
 شکر نوری است
 از یک مصلحتی است
 فقیه که در کتاب
 شکر نوری است
 از یک مصلحتی است
 فقیه که در کتاب
 شکر نوری است
 از یک مصلحتی است
 فقیه که در کتاب
 شکر نوری است
 از یک مصلحتی است
 فقیه که در کتاب
 شکر نوری است

به خود را مطلق
 کمال معنی است
 فخرت خوان است
 تر که با تو خداوند
 بدستش خورشید
 در بعضی حکاست
 نیاز است حاجت
 یعنی در حقش
 سزاوار است
 صاحب زکی است
 آرزو

بانی بنی سیدان خدیجه
چو زری سیرت برایشان
رسیدن کلمه شادان
ایشان کند برنگار
توت حاکمیت حاکم
مراعات آن کس که در
اشیا کند کارهای
بشدارشان و عوان
بشدارشان و عوان

لا حروف علیهم السلام و لا ینم یختر لکم اشعار بران میفرمایند

و من سره ان لا یرحمی ما یشوق
علاء حین شیا سمان کافدا
جوشید حکایت جام از جهان
زنهار دل بستند اسبوی

و باید که نفس خود را بوجو خوشنود کند و آنچه در انباشدین نشود و با بسره و اقامت

چنانچه در حدیث است ان الله تعالی یحکمکم و جلاله جعل الرفع و الفرح فی

الرزق و الیقین یعنی الله تعالی حکمت جلال خود سرر و شایانی را در نما

یقین تعبیه فرموده اگر بر دوشوار نماید امل در احوال طبقات مردم نماید

و اگر چه اهل صنایع باشند مقتضای گل حزب با کد نیم و خون بطور طریقه

خود سرورند بلکه دیگر از امور مردم میداند پس طالب فضیلت باید که در

از اهل جمالت ضلالت کم نباشد و نظیر زخارف نبوی که درست گران

باشد نماید و یقین آن ملالت خود راه ندید چنانچه حضرت الله تعالی در کلام

عجاز نظام حضرت سالت پناه را میفرماید و لاتدرن عینیک الی ما استغنا

باید که نفس خود را بوجو خوشنود کند و آنچه در انباشدین نشود و با بسره و اقامت
چنانچه در حدیث است ان الله تعالی یحکمکم و جلاله جعل الرفع و الفرح فی
الرزق و الیقین یعنی الله تعالی حکمت جلال خود سرر و شایانی را در نما
یقین تعبیه فرموده اگر بر دوشوار نماید امل در احوال طبقات مردم نماید
و اگر چه اهل صنایع باشند مقتضای گل حزب با کد نیم و خون بطور طریقه
خود سرورند بلکه دیگر از امور مردم میداند پس طالب فضیلت باید که در
از اهل جمالت ضلالت کم نباشد و نظیر زخارف نبوی که درست گران
باشد نماید و یقین آن ملالت خود راه ندید چنانچه حضرت الله تعالی در کلام
عجاز نظام حضرت سالت پناه را میفرماید و لاتدرن عینیک الی ما استغنا

باید که نفس خود را بوجو خوشنود کند و آنچه در انباشدین نشود و با بسره و اقامت
چنانچه در حدیث است ان الله تعالی یحکمکم و جلاله جعل الرفع و الفرح فی
الرزق و الیقین یعنی الله تعالی حکمت جلال خود سرر و شایانی را در نما
یقین تعبیه فرموده اگر بر دوشوار نماید امل در احوال طبقات مردم نماید
و اگر چه اهل صنایع باشند مقتضای گل حزب با کد نیم و خون بطور طریقه
خود سرورند بلکه دیگر از امور مردم میداند پس طالب فضیلت باید که در
از اهل جمالت ضلالت کم نباشد و نظیر زخارف نبوی که درست گران
باشد نماید و یقین آن ملالت خود راه ندید چنانچه حضرت الله تعالی در کلام
عجاز نظام حضرت سالت پناه را میفرماید و لاتدرن عینیک الی ما استغنا

دو نوبت اول و دوم هر دو در وقت نماز است و در وقت اول که در وقت نماز است و در وقت دوم که در وقت نماز است و در وقت اول که در وقت نماز است و در وقت دوم که در وقت نماز است

طبع اختصاص بدان کند و خواهد که از دست نه چگون از دو باز گیرند و سر در چون بخورده و هر چه تمام اسباب نیاید اذیع الهی است که بتناوب و تبه اول بکیر از طبقات عباد میرساند و هر وقت که ارادت بی علت متعلق شود باز نیز بد چنانچه ایشام سعی رضی الله عنه فرموده **وَالْمَالُ وَالْأُلُوهَانُ لِلَّهِ** و لا یبقی فیما ن ترد الود اربع و در حال باید که در روایت شد که در وزن تا سفت در راه ندهد و بر رگی گفته اگر دنیا را همین عیب بیش نبود که عایتیت باستی که صاحب همت بران التفات نمودی تا سفت اولی که سبب فرط نشاط و قلت حزن تو چیست گفت که من آن چیزی نمی خورم که چون از من فوت شود اندوین شوم ما علاج حسد و آن ترقب ال نعمت غیرست خواه که تمنای حصول آن بخورد کند یا نه و آن معنی اگر باعث بران حرص و حصول آن نعمت با باشد به مشارکت تو ش شومی تو لذت بود اگر بران مجرد وصول کردی محمود باشد از زو امان قوت غضب علی و بی حسنت

از آن مانتی که از دست پیران است و در وقت اول که در وقت نماز است و در وقت دوم که در وقت نماز است و در وقت اول که در وقت نماز است و در وقت دوم که در وقت نماز است

و در وقت اول که در وقت نماز است و در وقت دوم که در وقت نماز است و در وقت اول که در وقت نماز است و در وقت دوم که در وقت نماز است

قوت شوی این مرض ترین امراض است چه حاشمت خیر دیگران طول شود
 و هرگز نفی از اهل علم منقطع نگردد پس آن الم حاشمتی هرگز نقطه انبیا بود
 الحسد یا کل الحسنت کما تا کل انار الحطب یعنی آتش حسد خزن حسنت را
 میسوزاند چنانکه آتش هیزم میسوزاند و بدترین انواع حسد است که در میان علما
 میباشد چه اموزنیان و حجج بنی امیه ضیق مجال محل تراحم است که باشد که وصول
 نعمتی کسی فی زوال از دیگری متصور نشود بخلاف علم که ازین شایسته تر است
 چه در آن تراحم نیست با نفاق و صرف ال نقصان آن او نباید بدنی انعم
 حسد این طایفه هم راجع با سباب نیوی میشود و علاج حسد قریب بعلاج حزن و غضب
 باشد و اما غمخت آنست که غربت کند و آنکه مثل آن نعمت که دیگری ایامند
 حاصل شود بی منی و ال نعمت غیر آن اگر در اموزنیوی باشد زائد بر کفایت
 مصدقیت هموم باشد و بت کفایت و صلاح محمود و امور اخروی و فضائل انفسا
 مطلقا محمود چون فطن لبیب درین مباحث مامل نماید جاوت آن بر جایگاهت

علم فی الفقه
 علم فی الطب
 علم فی الحکمه
 علم فی الفلسفه
 علم فی الفیاض
 علم فی السیاق
 علم فی السیاق
 علم فی السیاق
 علم فی السیاق

یکی از اقسام حسد است که در آن
 نفعی در آن نیست
 بلکه در آن زیان است
 و در این مورد
 باید که در آن
 احتیاط کرد

علم فی الفقه
 علم فی الطب
 علم فی الحکمه
 علم فی الفلسفه
 علم فی الفیاض
 علم فی السیاق
 علم فی السیاق
 علم فی السیاق

عنه صلوات الله عليه
مردمان که جان خود را در خطر
قرار میدهند و دست خود را بر
نار میزنند و غیره

نوعی است از کذب
که در آن شخص غرضی
ندارد و کذب را
صرفاً برای تفریح
و سرگشته شدن
میکند

در آن حالت که
شخص غرضی
ندارد و کذب
را صرفاً برای
تفریح و سرگشته
شدن میکند

امراض قادرند مثلاً در علاج کذب ملاحظه کند که عرض از نطق اعلام غیرت با خود
ضمیم است و کذب فی این عرضت پس صرف نطق در آن وضع الشیء فی غیره
باشد که ظلم عبارت از است باعث آن حرم مالی جاها باشد و زالت حرم
مطلوبست و برین قیاس سایر ذوال

لامع و دوم در تدبیر منزل و دوری شش معده است

لمعه اول سبب احتیاج بمنزل چنان انسان در بقای شخص بقضا احتیاج است
و غذای انسانی بی تدبیر صنایع چون گشتن و دردن خورد کردن پاک کردن
شستن و چمنین میانی میشود و همید این اسباب جز به عادت و مشارکت در
بخلاف غذای دیگر حیوانات که طبیعی است و صنایع در آن خل نیست و چون
تیمه آن مقدار غذا که ضرورت هر روز باشد و زبر و متعده است پس احتیاج با دیگر
اسباب معاش و حفظ آن از دیگر انبای نوع حاصل باشد و محافظت بی شک که
غذا و قوت آردن حفظ توان کرد و دست تغلب ظالمان از آن کوتاه باشد نیست

در آن حالت که
شخص غرضی
ندارد و کذب
را صرفاً برای
تفریح و سرگشته
شدن میکند
در آن حالت که
شخص غرضی
ندارد و کذب
را صرفاً برای
تفریح و سرگشته
شدن میکند
در آن حالت که
شخص غرضی
ندارد و کذب
را صرفاً برای
تفریح و سرگشته
شدن میکند
در آن حالت که
شخص غرضی
ندارد و کذب
را صرفاً برای
تفریح و سرگشته
شدن میکند
در آن حالت که
شخص غرضی
ندارد و کذب
را صرفاً برای
تفریح و سرگشته
شدن میکند

کلمه لا کلمه
بجای کلمات
نوعی است از کذب
که در آن شخص
غرضی ندارد و
کذب را صرفاً
برای تفریح و
سرگشته شدن
میکند

بنام خداوند متعال و در راه سعادت و نجات
این کتاب را به دست خداوند متعال
و در راه سعادت و نجات
این کتاب را به دست خداوند متعال
و در راه سعادت و نجات

پس منزل احتیاج باشد چون شخص را بتربیت صنایع که تحصیل خدا ضرورت
 احتیاج باشد پس البته او را معاونی باید که وقت غیبت اشتغال با ضروریات
 اقامت منزل نماید نیابت است بوظیفه اخذ اوقات مشغول گرد و این جا
 نظر بحال شخصست نظر بحال نوع لابد است از نزل که باز در اول او تواند
 حاصل شود پس حکمت الهی مقتضی آن باشد که بتاکم هم از منزل مضبوط ماند هم امر
 منتظم شود و چون فرزندان حاصل شود تدبیر او بر وجهی است که در جمیع
 مردوزن فرزندان شوم هر آنکه اصحاب ایشان و آن معاون و شواری باشد
 پس احتیاج به جوان خدمت باشد باین جماعت که ارکان منزلند انتظام معاش صورت
 بندگان پیش پدر مادر فرزند و خودم قوت چون نظام هرگز نمی توانی پس نیست
 نظام منزل نیز بتدبیر صنایع که موجب بطنه لغت باشد مربوط تواند بود و از
 اشخاص مذکور بدترین بیرون است پس ایست منزل است این موضوع
 باشد و برابر با انواع تدبیرات حاصله از غریب و تربیت و حدود و عیب تکلیف

بنا بر این که در این کتاب
 مطالبی است که در کتابهای دیگر
 نیامده است و این کتاب را
 در راه سعادت و نجات
 این کتاب را به دست خداوند متعال
 و در راه سعادت و نجات
 این کتاب را به دست خداوند متعال
 و در راه سعادت و نجات
 این کتاب را به دست خداوند متعال
 و در راه سعادت و نجات

این کتاب را به دست خداوند متعال
 و در راه سعادت و نجات
 این کتاب را به دست خداوند متعال
 و در راه سعادت و نجات
 این کتاب را به دست خداوند متعال
 و در راه سعادت و نجات
 این کتاب را به دست خداوند متعال
 و در راه سعادت و نجات

کتاب در لطافت اندیشه
جان افکندن گریز از دنیا
نفع و مصلحت گریز از دنیا
تجارت با دنیا و مادیات
فارسسیان بیعت با
استقلال ناپذیر نیستی
مصلحت کردن در دنیا
نزد حق بهر صورت در دنیا

درفش و مدارا و لطفت و عنفت قیام است
بکمال لائق رسد از خجلتال امین باشد و مراد از منزلت به مقام نه خایه است که از
و گل و سنگ و چوب باشد بلکه مراد انبی مخصوص است که میان شوهر زن و والد و اولاد و
خانم و خدمت و مسمول و اول واقع شود خواه در مسکن و بی مسکن سکون نماید خواه در
درگاه و خواه در سایر درخت و معارف و حکم بدین منزلت معرفت طریق استیصال
این طایفه باشد و هر چه که در خجل امین اند بود چون احتیاج با این اجتماع عموم خلایق
است پس هر چه تحصیل این علم باید نمود و فصل کلیه در بدین منزلت آنکه در نظر کند
در احوال ارکان منزلت هر یک را در محل خود بر آورد اگر در یکی خلل واقع شود اصلاح
و چنانکه طبیب قطع عضوئی از برهمنی عضو شریف جان بر لب چوب بیدارد
و در بدین منزلت نیز که اخس را خدامی کنان شریف باید داشت اگر چه خصوصیت منزلت
فردی محظوظ نیست چنانکه اشارتی بانفت حکما اشارتی تبذیر اشرف انواع
که بناست نبوده اند گفتند از فضل مساکن نیست که محکم باشد و سقف آن با تقاضا

نست بدین منزلت خلایق در حق
کذا فی تخب الحقائق
چنانکه شیخ سید علی طبریزی
میزان کمال در علم است
اینست بهر کس
بسیار بی نهایتی از کار و منزلت
پسوی توشه استمالش بهر بی نیایی
نایست شده و در عین همی گویند
در بیان است اولاد هر یک از
بیشتر بی کلان و گامی بی توکل
بسیار بی کلان باشد و بی کلان
اگر چه غایت است که است از دنیا
مصلحت بدین نوع نیست
که در که باشد
از کاران را در حالت کار
ذکر شده است
فصل در مصلحت و نفع
علائق ریاض و مصلحت
کفرین با کسی است

مصلحت بدین نوع نیست
که در که باشد
از کاران را در حالت کار
ذکر شده است
فصل در مصلحت و نفع
علائق ریاض و مصلحت
کفرین با کسی است

عقل و صنعت هر یک که بصناعت می رسد باید که در آن صناعت تقدیر کمال طلبند
بدان جهت ضعیف نشود بدین جهت نیز ضعیف و نیا نیکوتر از روزی فراخ نیست بهترین است
آن صناعتیست که بعد از اشتهال بر عدالت بصفت مروت و دین باشد و هر آن که
و کابره عار و نارت است آید اگر چه بسیار نماید قص و بی برکت باشد شرعاً و
هتنباب از آن اجتناب باشد هر چه کمیل حاصل شود اگر چه قلیل باشد میمون و برکت
بود رعایت اعدا در بدین حال فخر آن بی سرف و تفتیر و یا در میان است
و باید که خرج کمتر از دخل باشد و ملاحظه اوقات ضرور باشد ایام قسط و نکات و مرض
باید کرد و اولی آنکه بفضیله اموال تقوی و امان باشد و بفضیله اجناس و متعصب بفضیله
و ضیاع و روشی اگر در یکی خطای واقع شود دیگر چیزی آن حاصل گردد و مصارف مال
یکی آنکه حکم الهی و وضع شریعت باید در آن کوه و صدقات و نذر و هم آنکه بطریق
و ایام اگر ارام مند چون در ایام و نبراست مردم چنان از روزی فخر و بصفت جلب نفع یا هم

صنعت هر یک که بصناعت می رسد باید که در آن صناعت تقدیر کمال طلبند
بدان جهت ضعیف نشود بدین جهت نیز ضعیف و نیا نیکوتر از روزی فراخ نیست بهترین است
آن صناعتیست که بعد از اشتهال بر عدالت بصفت مروت و دین باشد و هر آن که
و کابره عار و نارت است آید اگر چه بسیار نماید قص و بی برکت باشد شرعاً و
هتنباب از آن اجتناب باشد هر چه کمیل حاصل شود اگر چه قلیل باشد میمون و برکت
بود رعایت اعدا در بدین حال فخر آن بی سرف و تفتیر و یا در میان است
و باید که خرج کمتر از دخل باشد و ملاحظه اوقات ضرور باشد ایام قسط و نکات و مرض
باید کرد و اولی آنکه بفضیله اموال تقوی و امان باشد و بفضیله اجناس و متعصب بفضیله
و ضیاع و روشی اگر در یکی خطای واقع شود دیگر چیزی آن حاصل گردد و مصارف مال
یکی آنکه حکم الهی و وضع شریعت باید در آن کوه و صدقات و نذر و هم آنکه بطریق
و ایام اگر ارام مند چون در ایام و نبراست مردم چنان از روزی فخر و بصفت جلب نفع یا هم

این را در صورتی که در آن صناعت تقدیر کمال طلبند
بدان جهت ضعیف نشود بدین جهت نیز ضعیف و نیا نیکوتر از روزی فراخ نیست بهترین است
آن صناعتیست که بعد از اشتهال بر عدالت بصفت مروت و دین باشد و هر آن که
و کابره عار و نارت است آید اگر چه بسیار نماید قص و بی برکت باشد شرعاً و
هتنباب از آن اجتناب باشد هر چه کمیل حاصل شود اگر چه قلیل باشد میمون و برکت
بود رعایت اعدا در بدین حال فخر آن بی سرف و تفتیر و یا در میان است
و باید که خرج کمتر از دخل باشد و ملاحظه اوقات ضرور باشد ایام قسط و نکات و مرض
باید کرد و اولی آنکه بفضیله اموال تقوی و امان باشد و بفضیله اجناس و متعصب بفضیله
و ضیاع و روشی اگر در یکی خطای واقع شود دیگر چیزی آن حاصل گردد و مصارف مال
یکی آنکه حکم الهی و وضع شریعت باید در آن کوه و صدقات و نذر و هم آنکه بطریق
و ایام اگر ارام مند چون در ایام و نبراست مردم چنان از روزی فخر و بصفت جلب نفع یا هم

مکون ای بود
بروزن منزل از بود
شده و غلط آب با
هسته که در آن
باید و اول چون تحت که بجهت انجام مهمات و قضای مطالب پین سلاطین
برند و اتفاق در جو آکل و مشارب ملا بس این منزل در چون مال نظر معنا
از جهت صیانت مال و عرض و در فروع اول چهار چیز رعایت باید کرد یکی آنکه آنچه
بفرض غبت طیب خاطر و در اصلا بر آن در ظاهر در باطن متلف باشد چه عا
سخاف بود که استعالی از خزانه گرم خود نمی یکی از زندگان از زانی فرماید اول آنکه
که حضری از آن در راه او صرف نماید و او آن خبر طر گر آن دید دیگر آنکه خالصا
صرف کند و اصلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان اجناس آن نشود
سوم آنکه معطن آن ریوشان نهفته حال در که تعالی در آن نشان منفیر ما بدیم
اجابا بل اغنیاء من التّعفف چهارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه آفا مشظنه
وضع منت است شاید که سبب انکسار خاطر مستحق گردد و حدیث نبویست که
صدقه نهفته غضب حق تعالی را بازمی نشاند و در حدیث دیگر آنکه بهترین صدقات است
که بدست راست هر چنانچه دست چپ را خیر بود و حضرت رسالت صلی الله

بروزن منزل از بود
شده و غلط آب با
هسته که در آن
باید و اول چون تحت که بجهت انجام مهمات و قضای مطالب پین سلاطین
برند و اتفاق در جو آکل و مشارب ملا بس این منزل در چون مال نظر معنا
از جهت صیانت مال و عرض و در فروع اول چهار چیز رعایت باید کرد یکی آنکه آنچه
بفرض غبت طیب خاطر و در اصلا بر آن در ظاهر در باطن متلف باشد چه عا
سخاف بود که استعالی از خزانه گرم خود نمی یکی از زندگان از زانی فرماید اول آنکه
که حضری از آن در راه او صرف نماید و او آن خبر طر گر آن دید دیگر آنکه خالصا
صرف کند و اصلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان اجناس آن نشود
سوم آنکه معطن آن ریوشان نهفته حال در که تعالی در آن نشان منفیر ما بدیم
اجابا بل اغنیاء من التّعفف چهارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه آفا مشظنه
وضع منت است شاید که سبب انکسار خاطر مستحق گردد و حدیث نبویست که
صدقه نهفته غضب حق تعالی را بازمی نشاند و در حدیث دیگر آنکه بهترین صدقات است
که بدست راست هر چنانچه دست چپ را خیر بود و حضرت رسالت صلی الله

مکون ای بود
بروزن منزل از بود
شده و غلط آب با
هسته که در آن
باید و اول چون تحت که بجهت انجام مهمات و قضای مطالب پین سلاطین
برند و اتفاق در جو آکل و مشارب ملا بس این منزل در چون مال نظر معنا
از جهت صیانت مال و عرض و در فروع اول چهار چیز رعایت باید کرد یکی آنکه آنچه
بفرض غبت طیب خاطر و در اصلا بر آن در ظاهر در باطن متلف باشد چه عا
سخاف بود که استعالی از خزانه گرم خود نمی یکی از زندگان از زانی فرماید اول آنکه
که حضری از آن در راه او صرف نماید و او آن خبر طر گر آن دید دیگر آنکه خالصا
صرف کند و اصلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان اجناس آن نشود
سوم آنکه معطن آن ریوشان نهفته حال در که تعالی در آن نشان منفیر ما بدیم
اجابا بل اغنیاء من التّعفف چهارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه آفا مشظنه
وضع منت است شاید که سبب انکسار خاطر مستحق گردد و حدیث نبویست که
صدقه نهفته غضب حق تعالی را بازمی نشاند و در حدیث دیگر آنکه بهترین صدقات است
که بدست راست هر چنانچه دست چپ را خیر بود و حضرت رسالت صلی الله

باید و اول چون تحت که بجهت انجام مهمات و قضای مطالب پین سلاطین
برند و اتفاق در جو آکل و مشارب ملا بس این منزل در چون مال نظر معنا
از جهت صیانت مال و عرض و در فروع اول چهار چیز رعایت باید کرد یکی آنکه آنچه
بفرض غبت طیب خاطر و در اصلا بر آن در ظاهر در باطن متلف باشد چه عا
سخاف بود که استعالی از خزانه گرم خود نمی یکی از زندگان از زانی فرماید اول آنکه
که حضری از آن در راه او صرف نماید و او آن خبر طر گر آن دید دیگر آنکه خالصا
صرف کند و اصلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان اجناس آن نشود
سوم آنکه معطن آن ریوشان نهفته حال در که تعالی در آن نشان منفیر ما بدیم
اجابا بل اغنیاء من التّعفف چهارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه آفا مشظنه
وضع منت است شاید که سبب انکسار خاطر مستحق گردد و حدیث نبویست که
صدقه نهفته غضب حق تعالی را بازمی نشاند و در حدیث دیگر آنکه بهترین صدقات است
که بدست راست هر چنانچه دست چپ را خیر بود و حضرت رسالت صلی الله

باید که در حدیث
در بیان این
در بیان این
در بیان این
در بیان این
در بیان این
در بیان این
در بیان این
در بیان این
در بیان این

عَلَيْهِ سَلَّمَ فَمَرُودٌ كَمَا أَنَّ حَضْرَتَ تَعَالَى زَمِنَ لِيُيَاوِدَ دُضْطِرَابَ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 نِيكَافَتْ لَيْسَ كُوهًا بِيَاوِدَ زَمِنَ آتَانَ اِرْدَا اَمَلَاكٍ تَعَجَّبُ نَعْمَ دُضْطِرَابَ كَمَا أَنَّ
 كَمَا بَارِئًا بِمَجِيعَ مَخْلُوقِي اِنَّ كُوهَ نَحْتٍ تَرِي بَارِي اَبِي اَلْنَسِّ دِكْرًا بِرَسِيدَةٍ كَمَا اِنَّ
 نَحْتٍ تَرِي سَمْتًا فَمَرُودٌ كَمَا اِنَّ اَبِي دِكْرًا كَلْتَنَ اِنْ اَبِي نَحْتٍ تَرِي بَارِي فَمَرُودٌ كَمَا اَبِي اَبُو
 كَلْتَنَ لِيَاوِدَ نَحْتٍ تَرِي بَارِي فَمَرُودٌ كَمَا اَبِي صِدْقَةٍ نَهَائِي كَمَا اَبِي اَدَمَ كَمَا اَبِي سَمِيحَةٍ رَاسِتٍ
 وَدِهِ وَتَرِي چَيْبِ اِزَانٍ خَيْرٌ نَبِي شَرِي اَنْ اَبِي خَيْرِ اَبِي شَرِي تَرِي كَمَا اَبِي سَمِيحَةٍ
 وَنَعْمَ مَيْكَنَدُ وَتَرِي دَوْمُ نَحْتٍ شَرَا عَايَتِ بَا اَبِي دِكْرًا وَتَرِي كَلْتَنَ اَبِي سَمِيحَةٍ
 شَائِدُ كَمَا اَبِي اَلْمِ اِنْتِظَارِ بَرَابَرٍ كَمَا تَرِي بَارِي وَتَرِي كَمَا اَبِي اَلْمِ اِنْتِظَارِ
 بَارِي سَمُومَ اَنَّ كَمَا اَبِي اَحْمِرَتِهِ وَتَرِي اَبِي كَمَا اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي
 چَا اَبِي مَهَلَتِ وَتَرِي اَبِي عَطَاكَ وَتَرِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي
 اِنْعَامَاتِ بَارِي نَحْتٍ وَتَرِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي
 اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي
 اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي
 اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي اَبِي

باید که در حدیث

در وقتی که در وقت است که لازم گیرید زین کرد اگر چه در پاره نشینید اما ضعیف باشد ز فاسقه ۱۲ موی و موی و موی
۲۰۰
معمولاً در وقت است که لازم گیرید زین کرد اگر چه در پاره نشینید اما ضعیف باشد ز فاسقه ۱۲ موی و موی و موی
معمولاً در وقت است که لازم گیرید زین کرد اگر چه در پاره نشینید اما ضعیف باشد ز فاسقه ۱۲ موی و موی و موی

دور چشم سوم چه چیز عاریت باید نمود اول اعتدال این دور چرخ بر می دفع ضرر است
انست که مسین یادت کنی که بقدر آنکه از نفس و مال و عرض این گرد و انصاف و عدالت
و اگر طبع منفق و طبع صاحب حسد و بغض در نفس کوز پس بنای انفاق بر تو
عرف حاشه ناس نهادن سلامت عرض دیگر است از بنا بسیرت اصل میل اکثر
بر تیزت لمع سوم سیاست این باید که عرض اصلی و مقصود کلیه
تا بل حفظ نفس از وقوع دزدی و طلب نسل و حفظ مال باشد داعیه شهوت و دود
اعراض بهترین مان است که بعقل و دیانت عفت و فطانت و حیاء و
قلب و ادب و ایثار و شامش و غیره قهار تحملی باشد و عقم نباشد بلکه لو بود و این حال
اگر کبر باشد تا تو اندو بود از قید که باشد که انانیت ایشان عقم نباشد و اگر شب باشد
با نکه و از فرزند شده با و از او از نیکوترین هر چه مشتمل حصول اتباع و استیجاب با آنها
و احوال اعدا و معاشرت اموعاش و احتراز از ذنات نسبت او لا دست بگردانید
اولی قبول ادب و ایقان و هر چه بیشتر متصرف است اگر با وجود این نسبت بشود

در وقتی که در وقت است که لازم گیرید زین کرد اگر چه در پاره نشینید اما ضعیف باشد ز فاسقه ۱۲ موی و موی و موی
معمولاً در وقت است که لازم گیرید زین کرد اگر چه در پاره نشینید اما ضعیف باشد ز فاسقه ۱۲ موی و موی و موی
معمولاً در وقت است که لازم گیرید زین کرد اگر چه در پاره نشینید اما ضعیف باشد ز فاسقه ۱۲ موی و موی و موی
معمولاً در وقت است که لازم گیرید زین کرد اگر چه در پاره نشینید اما ضعیف باشد ز فاسقه ۱۲ موی و موی و موی
معمولاً در وقت است که لازم گیرید زین کرد اگر چه در پاره نشینید اما ضعیف باشد ز فاسقه ۱۲ موی و موی و موی

در وقتی که در وقت است که لازم گیرید زین کرد اگر چه در پاره نشینید اما ضعیف باشد ز فاسقه ۱۲ موی و موی و موی
معمولاً در وقت است که لازم گیرید زین کرد اگر چه در پاره نشینید اما ضعیف باشد ز فاسقه ۱۲ موی و موی و موی
معمولاً در وقت است که لازم گیرید زین کرد اگر چه در پاره نشینید اما ضعیف باشد ز فاسقه ۱۲ موی و موی و موی

عشق نفسی کس که...
از شکر و ناز و پشیمانی...
از کجاست آن کس که...
از کجاست آن کس که...
از کجاست آن کس که...

و جمال سخن باشم تا کمال او اندو بخواه این نصیحت خطری چند نیست رعایت
احتیاط در آن یاد نمود چو سبب عجب است چون مانع نقصان عقل مومن
بدان اسطه از انقیاد شوهر افت نایند بلکه وقت باشد که شوهر از منزل خادم
و موجب انگاس امر و انعکاس حال جهلال مال گردد و در آن حال نیز همین خاکست
و حال انفساد می گیر مخصوصت چرن چمیله را از غلبه بسیار باشد و عقل که مانع از اقبال
در زمان کمتر از این مودی انفساد بی شمار شود و شوهر در سیاست زن سپهرت نماید
و از سپهرت اخر از یاد نمود آن سخن که رعایت باید کرد اول هدایت خود و نظارت
نماید تا و اطاعت او را در نهایت او نماید و این نوع سیاست نظام است
با ظلم فضائل و اخلاقی اول توان بود دوم است زن اگر اعمی از دیگری که موجب
موجب الفت و شوهر از خوف زوال حال اقدام برخلاف رشوه نماید یا مایه
در شر و عبادت غیر مجاز نگردد و با او بجا ملات محاورت نماید در میان امورها و مشورت
کند بر چو که او را در هیچ متابعیت نیکنند سوم آنکه خویشان متعلقان او طریقه

بزرگ شدن انقباض
توجه همه در سوسا که حرف و قضا
باید در همه از دست راند و بعد که شوهر
نخواست بر کرباب فعال این
لوگت علی نشسته است
سخن اول از هم داخر رقیه شریف
عشق در آن حال که از نیت
نعل در لایب و اجابت شود
با مال
مال در سوسا
باید در همه از دست راند
که چشم ز نمان از چنان دهان و جای
از نمان بسته دارد
اضافت می یازن با زنی و نیکو کند
کند ز نمان شوهرت و خویش
بجای نمان نیکو کرد

از لایب...
بمنی پوشیدن...
بمنی پوشیدن...
بمنی پوشیدن...

سفر از اسکی ...
وان شادان ...
را ...
سوال ...
تا ...

و سبب آنکه آن جناب هرگاه که امر ما مشور شود حاکم محکم هر آنکه ...
محبت او بماند و از منوی دارو اگر غلب نماید بعللاجی که در باب عشق گفت از بیغ
دوم آنکه در امور کلیم با مشورت نکند و بر او را خود او مطلع نگردد و مقدار آن خود
و ذخیره غیر قوت از او پوشیده و در حد نقصان عقل ایشان ابرمفاست با مشورت
تو اینج آورده اند که حجاج را حاجی بود که علاقه اختصاصیم با او داشت قتی در آنای
محاورت حجاج گفت از خود را از زبان ناید گفت و بر آن اعماد نشاید که در حجاب
مرا نیست بغایت زانا و شفق و بر می نماید بسیار دارم چه بگر تجارب و توفیق حاصل او
حاصل نموده ام و در آن زمان سر خود دستم حجاج گفت این صورت خلاف حسرت
و من این معنی بر تو روشن کنم و نام بعد از آن بفرموده هزار دینار کسب می نمودند و بر آن
خود نهاد و بواجب داد و گفت این بر تو بخشیدم مابهم بر من با این راجحانه و بر این
گویی که این سر از آن ملک زودیده ام برای تو او را در حجاب همچنان که بعد از
مدتی حجاج کینه زکی با پوشید حجاب او را راجحانه بردن حجاج گفت که از ای طمس

درست نام ...
بشاید ...
از آنست ...
بسیار ...
در آن ...
کسی ...
بناست ...
چیزی ...
در آن ...

را ...
را ...
را ...
را ...
را ...
را ...

تغذیه حضرت ابوزید
شهر ما ابراهیم
مدین من کبری
و ارمول ملاقات
مواضع احوال
ایمانت ابراهیم
سلاطین

این کبیر که را با درخت حاجب گفت کبیر کی که پادشاه خشمیده با چگونه با بدو
 زن از تنی خشم گرفت و چون پای از شب گذشت بر سر ای حاجب رفت پرده را گرفت
 گوی که زن جان حاجب آمد و بگریه افتاد چون دستوری یافت بقصد سلام خدمت
 عرض کرد که چندین سال است که شوهر من بیب نعمت درین حضرت است اکنون
 خیانتی در خانه خاصه نمود مرا حق نعمت پادشاه نگذشت که پنهان کردم و
 بیرون آورد و گفت که شوهر من را از خزانه در دیده و همچنان مهر پادشاه است حاجب
 را طلبیده و کیسه پریش او نهاد و گفت این زن انامی مشفق ستوده تو او را از
 کاخ خبر نویی سر تو ازین جدا شده است باز می گوید کان پیاپال ستوران دمی سوم
 زن را از ملاهی نظر با جانب و جماع حکایات مردان صحبت با زنان که حاصل
 مرسوم به منع کنند خصوصاً پیران که نفسا و افعال تمام باشند و از حد نقل کرده اند
 که زنان از خواندن قصه یوسف علیه السلام شنیدن آن منع باید کرد و بمبادا
 باخلاف ایشان از قانون عفت شود آنچه زنان اود حق شوهران عایت باید کرد

این کبیر که را با درخت حاجب گفت کبیر کی که پادشاه خشمیده با چگونه با بدو
 زن از تنی خشم گرفت و چون پای از شب گذشت بر سر ای حاجب رفت پرده را گرفت
 گوی که زن جان حاجب آمد و بگریه افتاد چون دستوری یافت بقصد سلام خدمت
 عرض کرد که چندین سال است که شوهر من بیب نعمت درین حضرت است اکنون
 خیانتی در خانه خاصه نمود مرا حق نعمت پادشاه نگذشت که پنهان کردم و
 بیرون آورد و گفت که شوهر من را از خزانه در دیده و همچنان مهر پادشاه است حاجب
 را طلبیده و کیسه پریش او نهاد و گفت این زن انامی مشفق ستوده تو او را از
 کاخ خبر نویی سر تو ازین جدا شده است باز می گوید کان پیاپال ستوران دمی سوم
 زن را از ملاهی نظر با جانب و جماع حکایات مردان صحبت با زنان که حاصل
 مرسوم به منع کنند خصوصاً پیران که نفسا و افعال تمام باشند و از حد نقل کرده اند
 که زنان از خواندن قصه یوسف علیه السلام شنیدن آن منع باید کرد و بمبادا
 باخلاف ایشان از قانون عفت شود آنچه زنان اود حق شوهران عایت باید کرد

تغذیه حضرت ابوزید
شهر ما ابراهیم
مدین من کبری
و ارمول ملاقات
مواضع احوال
ایمانت ابراهیم
سلاطین

مجلس فیاض

مجلس فیاض

مجلس فیاض

مجلس فیاض

مجلس فیاض

مجلس فیاض

مجلس فیاض

مجلس فیاض

مجلس فیاض

مجلس فیاض

مجلس فیاض

باید شد که با خلق میسر کند چه قابلیت ایشان کما است و میل طبیعت اول
 در نفوس مرکز است چنانچه سابقاً بیان رفت در تمیز با خلق او بر وجهی گفته شد
 تا سنی طبیعت نموده ترمیمگاه و دارد چون اول آثار قوت تمیز حیاست چنانچه گذشت
 غلبه حیا دلیل نجابت و فضیلت باشد پس چون این خصلت از مشاهد در یاد
 ابراهیم زیاد بود نمود اول تا دیات آنکه او را مخالفت باشد و که ذوال اسرار بود
 منع کلی نماید چه نفوس صبیان بمنزله لوح و باشد قبول صوت بسهولت نماید
 اذان او را شریع وین آداب سنن پیامو بمانند و طبیعت ان از او بر آموختن از آن
 زجر و تادیب نماید بعد طاعت مقدار قوت او چنانچه در احکام شرعی تفسیر شده
 درین هفت سالگی او را بنهارم کنند اگر در سن ه سالگی ترک کند او را ضرب تادیب کنند
 و او را بعد از ایجاب و بند مت اشراخیرات تحصیل مند و اثرش و تغییر نمایند اگر چه
 آیتان نماید محمد کنند و اگر چه جمعی بمبادرت نماید بمرت تحصیل کنند تا سیر باشد
 سزایش صریح کنند بلکه محل بره کنند تا موجب است او شود اگر پوشیده دارد
 در سن ه سالگی او را بنهارم کنند اگر در سن ه سالگی ترک کند او را ضرب تادیب کنند
 و او را بعد از ایجاب و بند مت اشراخیرات تحصیل مند و اثرش و تغییر نمایند اگر چه
 آیتان نماید محمد کنند و اگر چه جمعی بمبادرت نماید بمرت تحصیل کنند تا سیر باشد
 سزایش صریح کنند بلکه محل بره کنند تا موجب است او شود اگر پوشیده دارد

مجلس فیاض
 کس و طاعت میسر کند چه قابلیت ایشان کما است و میل طبیعت اول
 در نفوس مرکز است چنانچه سابقاً بیان رفت در تمیز با خلق او بر وجهی گفته شد
 تا سنی طبیعت نموده ترمیمگاه و دارد چون اول آثار قوت تمیز حیاست چنانچه گذشت
 غلبه حیا دلیل نجابت و فضیلت باشد پس چون این خصلت از مشاهد در یاد
 ابراهیم زیاد بود نمود اول تا دیات آنکه او را مخالفت باشد و که ذوال اسرار بود
 منع کلی نماید چه نفوس صبیان بمنزله لوح و باشد قبول صوت بسهولت نماید
 اذان او را شریع وین آداب سنن پیامو بمانند و طبیعت ان از او بر آموختن از آن
 زجر و تادیب نماید بعد طاعت مقدار قوت او چنانچه در احکام شرعی تفسیر شده
 درین هفت سالگی او را بنهارم کنند اگر در سن ه سالگی ترک کند او را ضرب تادیب کنند
 و او را بعد از ایجاب و بند مت اشراخیرات تحصیل مند و اثرش و تغییر نمایند اگر چه
 آیتان نماید محمد کنند و اگر چه جمعی بمبادرت نماید بمرت تحصیل کنند تا سیر باشد
 سزایش صریح کنند بلکه محل بره کنند تا موجب است او شود اگر پوشیده دارد

مجلس فیاض
 کس و طاعت میسر کند چه قابلیت ایشان کما است و میل طبیعت اول
 در نفوس مرکز است چنانچه سابقاً بیان رفت در تمیز با خلق او بر وجهی گفته شد
 تا سنی طبیعت نموده ترمیمگاه و دارد چون اول آثار قوت تمیز حیاست چنانچه گذشت
 غلبه حیا دلیل نجابت و فضیلت باشد پس چون این خصلت از مشاهد در یاد
 ابراهیم زیاد بود نمود اول تا دیات آنکه او را مخالفت باشد و که ذوال اسرار بود
 منع کلی نماید چه نفوس صبیان بمنزله لوح و باشد قبول صوت بسهولت نماید
 اذان او را شریع وین آداب سنن پیامو بمانند و طبیعت ان از او بر آموختن از آن
 زجر و تادیب نماید بعد طاعت مقدار قوت او چنانچه در احکام شرعی تفسیر شده
 درین هفت سالگی او را بنهارم کنند اگر در سن ه سالگی ترک کند او را ضرب تادیب کنند
 و او را بعد از ایجاب و بند مت اشراخیرات تحصیل مند و اثرش و تغییر نمایند اگر چه
 آیتان نماید محمد کنند و اگر چه جمعی بمبادرت نماید بمرت تحصیل کنند تا سیر باشد
 سزایش صریح کنند بلکه محل بره کنند تا موجب است او شود اگر پوشیده دارد

هنگام خوردن غذا، با دست چپ بر روی شکم خود دست بگذرانید تا سوراخ های معده منقبض شود و از نفوذ باد در معده جلوگیری کند. همچنین با دست چپ بر روی ناف خود دست بگذرانید تا از نفوذ باد در معده جلوگیری کند.

نمونه دیگر از اجناب و جلوت و التویج بیغ کنند و تویج ان فعل مبالغه نما و اورد
بترسانند اگر تویج و کاشفت اخر از نماند که مبادا ابلاست عادت کند وقتا
در و این شود و مقتضای کائنات نص علی مانع بر عادت در عیص دو بلکه حسن
بکار دارند باید که نطن اولت کل شهرت لباس فاحره و مستحق گردند خاش
قرار دهند که جامه های متقش و متون شیوه نمانست مردان باید که خود از این مرتفع دارند
و مطبخ نظراب علف ساختن عادت بهائم است اول آداب طعام خوردن چنانچه خواهد آمد
اوپر ایام نوزند و نفوس خویش کنند که عرض از خوردن و صحت است لذت آفندی داشته بپذیرند
است که بان نفع جوع و عطش کنند و همچنانکه او به ابقه ضرورت مصلحت نفع مرض
تناول باید کرد خذیه و شر بنیره مقدار سوخته و مع عطش باید در اول انقضای طعام
منع کنند و بقصار بر یک طعام ملل سازند و شتهای او را ضبط کنند بطعام قضا
تواند کرد و بلذاده شعوف نباشد گاه گاه از آن می دهند تا بوقت ضرورت بان گویند
و این آداب از غیر اغنیاست و از اغنیایکو تر باشد و شام را از چای بیشتر دهند در خواب

توجه داشته باشید که اینها
کلیت شهرت است
اسم ضعیف است
نمونه دیگر از اجناب و جلوت
در وقت خواب
نمونه دیگر از اجناب و جلوت
توجه داشته باشید که اینها
کلیت شهرت است
اسم ضعیف است
نمونه دیگر از اجناب و جلوت
در وقت خواب

در وقت خوردن غذا، با دست چپ بر روی شکم خود دست بگذرانید تا سوراخ های معده منقبض شود و از نفوذ باد در معده جلوگیری کند.

سکه مسکین کابل

سکه مسکین کابل

سکه مسکین کابل

سکه مسکین کابل

سکه مسکین کابل

سکه مسکین کابل

سکه مسکین کابل

سکه مسکین کابل

سکه مسکین کابل

سکه مسکین کابل

سکه مسکین کابل

سکه مسکین کابل

سکه مسکین کابل

سکه مسکین کابل

سکه مسکین کابل

وکالت برو طبقه کن که گوشت با جمدال هبت نام موجب نقل و بلاوت شود و در ادوات
 و یوه و طعمه سیرتق لاسماله و ارمغ کنند از آب در میان طعام خوردن منع کنند
 و هر چند همه کس از مسکرات تغریز و جاست که در کان بحسب عقل مبالغه بیشترست
 بنفس و در این اشیان مضرت و غضب تهور و قاحت پیش باعث شود و این
 ملکات دیده دستگیر گردد بلکه او را از مجالس این طایفه منع باید کرد و در نماز
 قیام نشیند منع باید شد تا در طایفه آب فارغ نشود و بقی تمام نکشد طعمه
 نه دهند و اگر کارهای پوشیده او را منع کنند تا بر قبائح دلیر نشود چه سینه جاست
 پوشیدن منع تواند بود که در آن فعل تصور کرد باشد و از خراب و زو خرابست
 در شب منع کنند از جانم نرم و سباب منع مثل غیش و سر راه درستان و انوش
 پوستین و نرستان اجتناب دهند و حرکت پیدا و قهرن سواری کردن و ریاضات
 او را عادت دهند تا آب بر جستن و سخن گفتن چنانچه خواهد بود بر جای مانده
 و تبریک موی تزیین و ملاس نان او را نیست کنند و گشتگری تا وقت حاجت سرد

از نون حاصل معجزه شد و در این عیال
 به خود قانع شری باست عقل است
 از اول ولایت فرعون که در آن زمان
 بهشت کس از ناله و گداز می کرد
 حسد و بغض و ظلمت در آن زمان
 و کینه و دشمنی و کینه با یکدیگر
 و کینه با یکدیگر و کینه با یکدیگر
 و کینه با یکدیگر و کینه با یکدیگر

و در این اشیان مضرت و غضب تهور و قاحت پیش باعث شود و این ملکات دیده دستگیر گردد بلکه او را از مجالس این طایفه منع باید کرد و در نماز قیام نشیند منع باید شد تا در طایفه آب فارغ نشود و بقی تمام نکشد طعمه نه دهند و اگر کارهای پوشیده او را منع کنند تا بر قبائح دلیر نشود چه سینه جاست پوشیدن منع تواند بود که در آن فعل تصور کرد باشد و از خراب و زو خرابست در شب منع کنند از جانم نرم و سباب منع مثل غیش و سر راه درستان و انوش پوستین و نرستان اجتناب دهند و حرکت پیدا و قهرن سواری کردن و ریاضات او را عادت دهند تا آب بر جستن و سخن گفتن چنانچه خواهد بود بر جای مانده و تبریک موی تزیین و ملاس نان او را نیست کنند و گشتگری تا وقت حاجت سرد

در این اشیان مضرت و غضب تهور و قاحت پیش باعث شود و این ملکات دیده دستگیر گردد بلکه او را از مجالس این طایفه منع باید کرد و در نماز قیام نشیند منع باید شد تا در طایفه آب فارغ نشود و بقی تمام نکشد طعمه نه دهند و اگر کارهای پوشیده او را منع کنند تا بر قبائح دلیر نشود چه سینه جاست پوشیدن منع تواند بود که در آن فعل تصور کرد باشد و از خراب و زو خرابست در شب منع کنند از جانم نرم و سباب منع مثل غیش و سر راه درستان و انوش پوستین و نرستان اجتناب دهند و حرکت پیدا و قهرن سواری کردن و ریاضات او را عادت دهند تا آب بر جستن و سخن گفتن چنانچه خواهد بود بر جای مانده و تبریک موی تزیین و ملاس نان او را نیست کنند و گشتگری تا وقت حاجت سرد

دستی که در این اشیان مضرت و غضب تهور و قاحت پیش باعث شود و این ملکات دیده دستگیر گردد بلکه او را از مجالس این طایفه منع باید کرد و در نماز قیام نشیند منع باید شد تا در طایفه آب فارغ نشود و بقی تمام نکشد طعمه نه دهند و اگر کارهای پوشیده او را منع کنند تا بر قبائح دلیر نشود چه سینه جاست پوشیدن منع تواند بود که در آن فعل تصور کرد باشد و از خراب و زو خرابست در شب منع کنند از جانم نرم و سباب منع مثل غیش و سر راه درستان و انوش پوستین و نرستان اجتناب دهند و حرکت پیدا و قهرن سواری کردن و ریاضات او را عادت دهند تا آب بر جستن و سخن گفتن چنانچه خواهد بود بر جای مانده و تبریک موی تزیین و ملاس نان او را نیست کنند و گشتگری تا وقت حاجت سرد

دینا سرتما گلی در دست
کب و اسب ننداریم
تافتن سحر از کار سحر
دینا سرتما گلی در دست
کب و اسب ننداریم
تافتن سحر از کار سحر

لائیق که تحریک حرارت مغزی کند و حفظ صحت نفسی کسل و بلاوت باشد
نماید چون صناعتی پیامزد کسب و معیشت از آن امرش کند چون جلاوت از آن
در کسب آن گوشت و زرقاق این صنعت سبقت گیرد زیندیش از کسب جمیل که
احراست عادت کند و برتری که از پدر مادر و برادرها رسد عتامد نماید چه اگر اولاد
که بشروت پدران مغرور بودند از علم صناعات محروم شدند و بعد از تقلب
در عرض ضیاع افغانند چون در کتاب همیشه این مستقل شود اول است که اول
مسابیل سازند و حاصل او را جدا کنند و موکوف فرزند آن در میان چندم چشم
ترتیب نگردوی بلکه بافتات بطرفی فرستادندی تا بخشوش عیش عادت
کردندی و عادت و ساسی نمی بود هر کسی که بصدیق طریق نشود و یا نشاید
اصلاح او مشکل بود خصوصاً که بسند آید باشد چون بی شک که راست است
آن دشواریست سقا و حکیم را چون پرسیدند که چرا مخالفت تو با جوانان است
همین جواب گفت و تربیت دختران با آنچه لائق ایشان باشند با کس است

نیز از سر نو در میان کسب و معیشت از آن امرش کند چون جلاوت از آن در کسب آن گوشت و زرقاق این صنعت سبقت گیرد زیندیش از کسب جمیل که احراست عادت کند و برتری که از پدر مادر و برادرها رسد عتامد نماید چه اگر اولاد که بشروت پدران مغرور بودند از علم صناعات محروم شدند و بعد از تقلب در عرض ضیاع افغانند چون در کتاب همیشه این مستقل شود اول است که اول مسابیل سازند و حاصل او را جدا کنند و موکوف فرزند آن در میان چندم چشم ترتیب نگردوی بلکه بافتات بطرفی فرستادندی تا بخشوش عیش عادت کردندی و عادت و ساسی نمی بود هر کسی که بصدیق طریق نشود و یا نشاید اصلاح او مشکل بود خصوصاً که بسند آید باشد چون بی شک که راست است آن دشواریست سقا و حکیم را چون پرسیدند که چرا مخالفت تو با جوانان است همین جواب گفت و تربیت دختران با آنچه لائق ایشان باشند با کس است

در دست
کب و اسب ننداریم
تافتن سحر از کار سحر
دینا سرتما گلی در دست
کب و اسب ننداریم
تافتن سحر از کار سحر

مقدور است که در این مقام باشد
مقام در تمام امور عالمی باشد
مقام در تمام امور دنیوی باشد
مقام در تمام امور اخروی باشد
مقام در تمام امور ظاهری باشد
مقام در تمام امور باطنی باشد
مقام در تمام امور مادی باشد
مقام در تمام امور معنوی باشد
مقام در تمام امور جسمانی باشد
مقام در تمام امور روحانی باشد
مقام در تمام امور طبیعی باشد
مقام در تمام امور فراطبیعی باشد
مقام در تمام امور انسانی باشد
مقام در تمام امور فراتر از انسانی باشد
مقام در تمام امور الهی باشد
مقام در تمام امور ربوبی باشد
مقام در تمام امور نبوی باشد
مقام در تمام امور رسالتی باشد
مقام در تمام امور انجیلی باشد
مقام در تمام امور قرآنی باشد
مقام در تمام امور حدیثی باشد
مقام در تمام امور تفسیری باشد
مقام در تمام امور فقهی باشد
مقام در تمام امور کلامی باشد
مقام در تمام امور فلسفی باشد
مقام در تمام امور علمی باشد
مقام در تمام امور ادبی باشد
مقام در تمام امور تاریخی باشد
مقام در تمام امور جغرافیایی باشد
مقام در تمام امور طبیعی باشد
مقام در تمام امور ریاضی باشد
مقام در تمام امور نجومی باشد
مقام در تمام امور کیهانی باشد
مقام در تمام امور کونیهی باشد
مقام در تمام امور ارضیهی باشد
مقام در تمام امور مریئی باشد
مقام در تمام امور سماوی باشد
مقام در تمام امور عالمی باشد
مقام در تمام امور کائناتی باشد
مقام در تمام امور ربوبی باشد
مقام در تمام امور نبوی باشد
مقام در تمام امور رسالتی باشد
مقام در تمام امور انجیلی باشد
مقام در تمام امور قرآنی باشد
مقام در تمام امور حدیثی باشد
مقام در تمام امور تفسیری باشد
مقام در تمام امور فقهی باشد
مقام در تمام امور کلامی باشد
مقام در تمام امور فلسفی باشد
مقام در تمام امور علمی باشد
مقام در تمام امور ادبی باشد
مقام در تمام امور تاریخی باشد
مقام در تمام امور جغرافیایی باشد
مقام در تمام امور طبیعی باشد
مقام در تمام امور ریاضی باشد
مقام در تمام امور نجومی باشد
مقام در تمام امور کیهانی باشد
مقام در تمام امور کونیهی باشد
مقام در تمام امور ارضیهی باشد
مقام در تمام امور مریئی باشد
مقام در تمام امور سماوی باشد
مقام در تمام امور عالمی باشد
مقام در تمام امور کائناتی باشد

و جالب حد و عداوت باشد اجتناب اجب اند و در هر مقامی کلام فرقی
مقتضای حال را ندود و مکالمه بست چشم و ابرو اشارت نکند بگر اشارتی لطیف
که مقتضای مقام باشد خواه حق و خوا به باطل اصلا با اهل مجلس صحابه
بایزگان و سفیمان بجاخ و خلاف نوزد و کبسی که مبالغه با وی مفید باشد
اصح نکند و در مناظره شرط انصاف نگاه دارد سخن دقیق کسی که فهم او بان
نرسد نگوید و با کسی بت در عقل او سخن کند چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم فرمود سخن معاشره الا نینیا را امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم و کسی
علیه السلام فرموده لا یضیعوا کلمه عندهم غیر انهما تظلموا هم و در هر حالت
ملاحظت مرعی وارد و حرکات و افعال و اقوال یکس را محاکات نکند سخن بزرگ
نگوید و چون پیش بزرگی سخن گوید ابتدا بچیزی کند که بفال مبارک باشد چون قطعی
دولت و دوام سعادت و نظائر آن و در نصیحت و نهامی و بهتان و در فرغ گفتن و
شنودن کلی احتراز و جب اند و با اهل آن منجلیت نکند و با یکدیگر شنیدن از گفتن

مقام در تمام امور کلامی باشد
مقام در تمام امور فلسفی باشد
مقام در تمام امور علمی باشد
مقام در تمام امور ادبی باشد
مقام در تمام امور تاریخی باشد
مقام در تمام امور جغرافیایی باشد
مقام در تمام امور طبیعی باشد
مقام در تمام امور ریاضی باشد
مقام در تمام امور نجومی باشد
مقام در تمام امور کیهانی باشد
مقام در تمام امور کونیهی باشد
مقام در تمام امور ارضیهی باشد
مقام در تمام امور مریئی باشد
مقام در تمام امور سماوی باشد
مقام در تمام امور عالمی باشد
مقام در تمام امور کائناتی باشد
مقام در تمام امور ربوبی باشد
مقام در تمام امور نبوی باشد
مقام در تمام امور رسالتی باشد
مقام در تمام امور انجیلی باشد
مقام در تمام امور قرآنی باشد
مقام در تمام امور حدیثی باشد
مقام در تمام امور تفسیری باشد
مقام در تمام امور فقهی باشد
مقام در تمام امور کلامی باشد
مقام در تمام امور فلسفی باشد
مقام در تمام امور علمی باشد
مقام در تمام امور ادبی باشد
مقام در تمام امور تاریخی باشد
مقام در تمام امور جغرافیایی باشد
مقام در تمام امور طبیعی باشد
مقام در تمام امور ریاضی باشد
مقام در تمام امور نجومی باشد
مقام در تمام امور کیهانی باشد
مقام در تمام امور کونیهی باشد
مقام در تمام امور ارضیهی باشد
مقام در تمام امور مریئی باشد
مقام در تمام امور سماوی باشد
مقام در تمام امور عالمی باشد
مقام در تمام امور کائناتی باشد

مقام در تمام امور کلامی باشد
مقام در تمام امور فلسفی باشد
مقام در تمام امور علمی باشد
مقام در تمام امور ادبی باشد
مقام در تمام امور تاریخی باشد
مقام در تمام امور جغرافیایی باشد
مقام در تمام امور طبیعی باشد
مقام در تمام امور ریاضی باشد
مقام در تمام امور نجومی باشد
مقام در تمام امور کیهانی باشد
مقام در تمام امور کونیهی باشد
مقام در تمام امور ارضیهی باشد
مقام در تمام امور مریئی باشد
مقام در تمام امور سماوی باشد
مقام در تمام امور عالمی باشد
مقام در تمام امور کائناتی باشد
مقام در تمام امور ربوبی باشد
مقام در تمام امور نبوی باشد
مقام در تمام امور رسالتی باشد
مقام در تمام امور انجیلی باشد
مقام در تمام امور قرآنی باشد
مقام در تمام امور حدیثی باشد
مقام در تمام امور تفسیری باشد
مقام در تمام امور فقهی باشد
مقام در تمام امور کلامی باشد
مقام در تمام امور فلسفی باشد
مقام در تمام امور علمی باشد
مقام در تمام امور ادبی باشد
مقام در تمام امور تاریخی باشد
مقام در تمام امور جغرافیایی باشد
مقام در تمام امور طبیعی باشد
مقام در تمام امور ریاضی باشد
مقام در تمام امور نجومی باشد
مقام در تمام امور کیهانی باشد
مقام در تمام امور کونیهی باشد
مقام در تمام امور ارضیهی باشد
مقام در تمام امور مریئی باشد
مقام در تمام امور سماوی باشد
مقام در تمام امور عالمی باشد
مقام در تمام امور کائناتی باشد

شرح اشیاء و ذواتی عجیبه
در شرح بعضی اشیا و ذواتی عجیبه
که فی طبیعت از خود میباشند
فرد از این شرحی که در
فرد از این شرحی که در
فرد از این شرحی که در

چون تا دایره هنر و صناعات با انواع شقت و تعب جمیع اسباب نبوی میاید
و برای ما و غیره میسازد از ارباب و زالی میندارد بلکه ایشان را و بر خویش نماید و تا در روز
وجوه و شریک پدر است تا آنکه تحمل شقت حمل و مقامات خطر ولادت و جوارح
طلق کرده اول قومی که سبب حیات فرزند شده خون بدن او است قومی در
خط و سیاست تربیت او نموده از فرط شقت خود را فدای او در سیاست
که محبت الدین فرزند بر محبتی طبیعتی است و ایشان را در حمایت حقوق فرزندان
احتیاج بکفایت نیست بخلاف محبت فرزندان ایشان را در شریک امور اولاد
با حسان بر والدین بیشتر عکس است پس مقضای حد است آن باشد که بر والدین
را تا ملی طاعت خالق و اند چنانچه آیات و احادیث و احادیث هدایت است
بیهوده از عقب آن مذکور شد و چون استغنی ساحت الهی از آن متعالی است که
مغسان گویستی و مقابله نعمت اسی او با دای شکر می ایستگانی تو خوانند آ
و نهایت اقدامها کارن این ااعتراف بعجز و صورت بخلاف پدر خود

اینکه یکسبب بر این نوعی است
بر اینصورت در تمام شقت آن است
درین شرحی که در روز اولاد
بند که در تمام شقت آن است
درین شرحی که در روز اولاد
بند که در تمام شقت آن است
درین شرحی که در روز اولاد
بند که در تمام شقت آن است
درین شرحی که در روز اولاد
بند که در تمام شقت آن است
درین شرحی که در روز اولاد
بند که در تمام شقت آن است

شرح
همه در دنیا موجب دوستی و هم در آخرت موجب عذاب است
لا یخلف من الله شیء
شرح
همه در دنیا موجب دوستی و هم در آخرت موجب عذاب است
لا یخلف من الله شیء
شرح
همه در دنیا موجب دوستی و هم در آخرت موجب عذاب است
لا یخلف من الله شیء

از زرشطاط کنندند از زری ملالت کرده و در اصلاح حال ایشان استبک با ییوست
ایشان با بلطف امیدوار و تر خائف باید ساخت اگر یکی از ایشان مع از تو
گناه رجعت نماید بقبوات الله و اگوشالی بایند و مجرین از نو نمیدانند
اگر تکرار تجارب معلوم شود که قابل اصلاح نیست و از بزودی طرح باید کرد بجای
و دیگر خدمت فاش شود و ندهند از از خدمت اولی است مهمل بتدبیر فقیه و اطاعت
و تادیب خلاق و آداب سید بیشتر است و هم قطع کمتر و طبقات خدام و سید
در عقل و منطق و حیا و جلالت بیشتر باشد برای خدمت نفس تعیین کنند آنکه
و کفایت کسب و بیشتر باشد برای تجارت آنکه قوی تر و بر اعمال شانه صدور
برای عمارت آنکه میدارند و بلند و از برای حرست اصناف بنده گان
یکی حریر طبع و دیگر عبود طبع و سوم عبودیه شهود اول را بنظر اولاد و تربیت
و دوم نیز که دواب و موشی و سوم را بقدر ضرورت بدام شتیمات نگاه باید داشت
و بحسب مصلحت کار یا نومو و از اصناف اعم عرب طلق و فصاحت و با هم سازنا

چون که در کتب معتبره در این باب آمده است که در اصلاح حال ایشان استبک با ییوست
از زرشطاط کنندند از زری ملالت کرده و در اصلاح حال ایشان استبک با ییوست
ایشان با بلطف امیدوار و تر خائف باید ساخت اگر یکی از ایشان مع از تو
گناه رجعت نماید بقبوات الله و اگوشالی بایند و مجرین از نو نمیدانند
اگر تکرار تجارب معلوم شود که قابل اصلاح نیست و از بزودی طرح باید کرد بجای
و دیگر خدمت فاش شود و ندهند از از خدمت اولی است مهمل بتدبیر فقیه و اطاعت
و تادیب خلاق و آداب سید بیشتر است و هم قطع کمتر و طبقات خدام و سید
در عقل و منطق و حیا و جلالت بیشتر باشد برای خدمت نفس تعیین کنند آنکه
و کفایت کسب و بیشتر باشد برای تجارت آنکه قوی تر و بر اعمال شانه صدور
برای عمارت آنکه میدارند و بلند و از برای حرست اصناف بنده گان
یکی حریر طبع و دیگر عبود طبع و سوم عبودیه شهود اول را بنظر اولاد و تربیت
و دوم نیز که دواب و موشی و سوم را بقدر ضرورت بدام شتیمات نگاه باید داشت
و بحسب مصلحت کار یا نومو و از اصناف اعم عرب طلق و فصاحت و با هم سازنا

منتهی به این حد که در کتب معتبره در این باب آمده است که در اصلاح حال ایشان استبک با ییوست
از زرشطاط کنندند از زری ملالت کرده و در اصلاح حال ایشان استبک با ییوست
ایشان با بلطف امیدوار و تر خائف باید ساخت اگر یکی از ایشان مع از تو
گناه رجعت نماید بقبوات الله و اگوشالی بایند و مجرین از نو نمیدانند
اگر تکرار تجارب معلوم شود که قابل اصلاح نیست و از بزودی طرح باید کرد بجای
و دیگر خدمت فاش شود و ندهند از از خدمت اولی است مهمل بتدبیر فقیه و اطاعت
و تادیب خلاق و آداب سید بیشتر است و هم قطع کمتر و طبقات خدام و سید
در عقل و منطق و حیا و جلالت بیشتر باشد برای خدمت نفس تعیین کنند آنکه
و کفایت کسب و بیشتر باشد برای تجارت آنکه قوی تر و بر اعمال شانه صدور
برای عمارت آنکه میدارند و بلند و از برای حرست اصناف بنده گان
یکی حریر طبع و دیگر عبود طبع و سوم عبودیه شهود اول را بنظر اولاد و تربیت
و دوم نیز که دواب و موشی و سوم را بقدر ضرورت بدام شتیمات نگاه باید داشت
و بحسب مصلحت کار یا نومو و از اصناف اعم عرب طلق و فصاحت و با هم سازنا

کلمه اول در بیان این است که... کلمه دوم در بیان این است که... کلمه سوم در بیان این است که... کلمه چهارم در بیان این است که... کلمه پنجم در بیان این است که... کلمه ششم در بیان این است که... کلمه هفتم در بیان این است که... کلمه هشتم در بیان این است که... کلمه نهم در بیان این است که... کلمه دهم در بیان این است که... کلمه یازدهم در بیان این است که... کلمه دوازدهم در بیان این است که... کلمه سیزدهم در بیان این است که... کلمه چهاردهم در بیان این است که... کلمه پانزدهم در بیان این است که... کلمه شانزدهم در بیان این است که... کلمه هجدهم در بیان این است که... کلمه نوزدهم در بیان این است که... کلمه بیستم در بیان این است که...

و اما بجای طبع و قوت شهوت موسوم از ایشان چشمه بونا و ثبات قدم محرومند
اما کبر و عدم تحمل بوان موصوف بحکم بعقل و سیاست و لطافت یک است ممتاز
اما به جلیت و حرص و نفاق و مجار و دم بونا و امانت و کفایت موسوم از ایشان
و کوم ملوم شهت بقوت حدس و دوهم چستی و چالاککی موسومند اما بجهت عجب و حقه
و مکر و موم و ترک شجاعت و جودت خدمت و حسن نظر مذکور اما بقدر فساد
قساوت و بی حفاظی مشهور

لامع سوم در سیرت در سوم پادشاهی در هفت کلمه است
لمعه اول در احتیاج انسان ببدن فضیلت این فن از حکمت پوشیده است
که موجودات بحسب کمال دو قسمند اول آنکه کمال ایشان مقارن وجود ایشان است
چون اجرام سماوی دوم آنکه کمال ایشان متاخر از وجود ایشان باشد چون
عنصری قریب بر این پایه حرکتی باشد از نقصان کمال آن حرکت بی منت
اسباب صوت بند و آن اسباب کمالات باشند چون صور که از مرتبه و فاض

کلمه اول در بیان این است که... کلمه دوم در بیان این است که... کلمه سوم در بیان این است که... کلمه چهارم در بیان این است که... کلمه پنجم در بیان این است که... کلمه ششم در بیان این است که... کلمه هفتم در بیان این است که... کلمه هشتم در بیان این است که... کلمه نهم در بیان این است که... کلمه دهم در بیان این است که... کلمه یازدهم در بیان این است که... کلمه دوازدهم در بیان این است که... کلمه سیزدهم در بیان این است که... کلمه چهاردهم در بیان این است که... کلمه پانزدهم در بیان این است که... کلمه شانزدهم در بیان این است که... کلمه هجدهم در بیان این است که... کلمه نوزدهم در بیان این است که... کلمه بیستم در بیان این است که...

کلمه اول در بیان این است که... کلمه دوم در بیان این است که... کلمه سوم در بیان این است که... کلمه چهارم در بیان این است که... کلمه پنجم در بیان این است که... کلمه ششم در بیان این است که... کلمه هفتم در بیان این است که... کلمه هشتم در بیان این است که... کلمه نهم در بیان این است که... کلمه دهم در بیان این است که... کلمه یازدهم در بیان این است که... کلمه دوازدهم در بیان این است که... کلمه سیزدهم در بیان این است که... کلمه چهاردهم در بیان این است که... کلمه پانزدهم در بیان این است که... کلمه شانزدهم در بیان این است که... کلمه هجدهم در بیان این است که... کلمه نوزدهم در بیان این است که... کلمه بیستم در بیان این است که...

بظرفه قانص شو و تا کمال انسانی رسید سعادت باشد که ماده او تا قبل قبول
 بصورت دیگر باشد چون حصول غذا نسبت با بدن تا کمال نما برسد مغز مطلقاً
 بر سه جهت اول مغز بل ماده او این است که معین آن شود چون مغز غذا
 حیوانات را دو مغز بالآله و آن یکی معین است فعل آن خیر شود چون آب
 قوت خاویه را سومین بالغه خود آن را یکی معین کاری کند که سبب کمال آن
 چیز شود و این قسمت یکی خدمت بالذات که غایت فعل او کمال آن چیز باشد
 دوم خدمت بالعرض که غایت فعل چیزی دیگر باشد و کمال تبعیت حاصل شود
 اول چنانچه معلم تالی شیخ ابونصر فارابی گفته اند معنی است که خادم بالذات اند
 عناصر را چنانچه ایشان را در سبع حیوانات که موجب فساد ترکیب و انحلال عناصر
 است بر نفسی نیست و مثال انانی سبع که ایشان او را قهر جمیع انات عرض
 خود است و انحلال بعناصر تبعیت لازم می آید و چون خادم بالذات است
 از خود پس نشاید که انسان که شرف کمونات است خدمت کی از ایشان کند

بظرفه قانص شو و تا کمال انسانی رسید سعادت باشد که ماده او تا قبل قبول بصورت دیگر باشد چون حصول غذا نسبت با بدن تا کمال نما برسد مغز مطلقاً بر سه جهت اول مغز بل ماده او این است که معین آن شود چون مغز غذا حیوانات را دو مغز بالآله و آن یکی معین است فعل آن خیر شود چون آب قوت خاویه را سومین بالغه خود آن را یکی معین کاری کند که سبب کمال آن چیز شود و این قسمت یکی خدمت بالذات که غایت فعل او کمال آن چیز باشد دوم خدمت بالعرض که غایت فعل چیزی دیگر باشد و کمال تبعیت حاصل شود اول چنانچه معلم تالی شیخ ابونصر فارابی گفته اند معنی است که خادم بالذات اند عناصر را چنانچه ایشان را در سبع حیوانات که موجب فساد ترکیب و انحلال عناصر است بر نفسی نیست و مثال انانی سبع که ایشان او را قهر جمیع انات عرض خود است و انحلال بعناصر تبعیت لازم می آید و چون خادم بالذات است از خود پس نشاید که انسان که شرف کمونات است خدمت کی از ایشان کند

بظرفه قانص شو و تا کمال انسانی رسید سعادت باشد که ماده او تا قبل قبول بصورت دیگر باشد چون حصول غذا نسبت با بدن تا کمال نما برسد مغز مطلقاً بر سه جهت اول مغز بل ماده او این است که معین آن شود چون مغز غذا حیوانات را دو مغز بالآله و آن یکی معین است فعل آن خیر شود چون آب قوت خاویه را سومین بالغه خود آن را یکی معین کاری کند که سبب کمال آن چیز شود و این قسمت یکی خدمت بالذات که غایت فعل او کمال آن چیز باشد دوم خدمت بالعرض که غایت فعل چیزی دیگر باشد و کمال تبعیت حاصل شود اول چنانچه معلم تالی شیخ ابونصر فارابی گفته اند معنی است که خادم بالذات اند عناصر را چنانچه ایشان را در سبع حیوانات که موجب فساد ترکیب و انحلال عناصر است بر نفسی نیست و مثال انانی سبع که ایشان او را قهر جمیع انات عرض خود است و انحلال بعناصر تبعیت لازم می آید و چون خادم بالذات است از خود پس نشاید که انسان که شرف کمونات است خدمت کی از ایشان کند

درین مطلبین گزینده مار که در غیره کافیه انکمال بر وزن انکشاف شده و در غیره شدن و ظاهر شدن از اوست
 درین مطلبین گزینده مار که در غیره کافیه انکمال بر وزن انکشاف شده و در غیره شدن و ظاهر شدن از اوست

بروید و بصیرت جلو کند و افراد بسیاری نیز بعضی معنوت بعضی کنند بطریق
 خدمت نه بطریق آلت و نه بطریق ماده بلکه آن بان طریق ما و معنوت هیچ چیز
 نتواند کرد لکن بنبات چه آوج هر چه مجربست پس انسان همچنانکه مجربست
 و مرکبات محتاجست معنوت از اود نوع خود نیز محتاج باشد هم در تقاضای شخص و هم
 تقاضای نوع تا بطریق خدمت یک دیگر معاوضت کنند و دیگر حیوانات بگناه
 مرکبات محتاجند اما در احتیاج نوع خود مختلف اند چه آنچه تولد حادث شود چون
 اگر حیوانات آبی نه در وجود شخص و نه در تقاضای نوع با فرد نوع خود محتاج نیست و آنچه
 توالدیت چون انعام غیر ما در حفظ نوع و حدود شخص و تربیت تا کمال این
 محتاج نوع خود باشند اما بعد از تربیت بجانوت نوع خود محتاج نباشند پس اجتماع
 ایشان در وقت جماع و ایام ماضوری باشد و بعد از آن هر یک منفرد توالد
 و بعضی دیگر چون کل و کلبه و بعضی انواع طیور معاوضت محتاج باشند هم در حفظ
 و هم در حفظ نوع بیان احتیاج آن معاوضت نوع خود و در تقاضای شخص آنکس

بزرگوار است که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب

و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب

و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب

و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب

و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب

بعضی صنایع است که در بعضی صنایع دیگر
موجود است و در بعضی صنایع وجود ندارد
و بعضی صنایع در بعضی جاهاست و در بعضی جاها
وجود ندارد و بعضی صنایع در بعضی زمانها
موجود است و در بعضی زمانها وجود ندارد
و بعضی صنایع در بعضی افراد موجود است
و در بعضی افراد وجود ندارد و بعضی صنایع
در بعضی احوال موجود است و در بعضی احوال
وجود ندارد و بعضی صنایع در بعضی اشیا
موجود است و در بعضی اشیا وجود ندارد

آبریک بصناعتی و همی میل کنند و دلیل آن گوشه نیک است که همه در وقت تنگ و در
همه بیک صناعت میل کرده می دیگر صناعات معطل مانده می سبب خلال شدی
و همچنین اگر همه در حال وقت و غنا تساو بود می همه بیک رعاوت نکردن می اگر
فقیر بودند می هیچ یک از نوع نفعی در مقابل خدمت بودی و اگر غنی بودی
بوسطه استغنا خدمت همه بیکه نکرد می اما چون حکم اخلاف هم هر بیک رعاوت
مستحق نمایند و در هر میل آن گشته بقضای اخلاف احوال هر بیک از جوی احتیاج
بیکری باشد و هر بیک برای بیکری نمی قیام نماید و تبعاً و نشان احوال چون
وقت منظم شود پس روشن شد که انسان محتاج است باجماع با بجزای نوع و از
تدن گویند آن مشتق است از مشتق اجتماع درین سه مراد بیدین مرتبه مقام
زاینیه و جد نسبت بلکه بران قیاس که در منزل گفته شد مراد اجتماع است که منوی تا تمام
امور بچو لائق تواند شد نسبت معنی آنچه حکما گفته اند که انسان فی بطبع است
یعنی محتاج است بطبع باجماع مخصوص که آنرا تمدن گویند چون در ادعای طبایع مختلف است

در وقت تنگ می همه بیک میل کنند و دلیل آن گوشه نیک است
ماست تنگ می در بعضی صناعات معطل مانده می سبب خلال شدی
بافت فساده می در بعضی صناعات وجود ندارد
موجود است و در بعضی زمانها وجود ندارد
و بعضی صنایع در بعضی افراد موجود است و در بعضی افراد وجود ندارد
و بعضی صنایع در بعضی احوال موجود است و در بعضی احوال وجود ندارد
و بعضی صنایع در بعضی اشیا موجود است و در بعضی اشیا وجود ندارد
و بعضی صنایع در بعضی افراد موجود است و در بعضی افراد وجود ندارد
و بعضی صنایع در بعضی احوال موجود است و در بعضی احوال وجود ندارد
و بعضی صنایع در بعضی اشیا موجود است و در بعضی اشیا وجود ندارد

بعضی صنایع است که در بعضی صنایع دیگر
موجود است و در بعضی صنایع وجود ندارد
و بعضی صنایع در بعضی جاهاست و در بعضی جاها
وجود ندارد و بعضی صنایع در بعضی زمانها
موجود است و در بعضی زمانها وجود ندارد
و بعضی صنایع در بعضی افراد موجود است
و در بعضی افراد وجود ندارد و بعضی صنایع
در بعضی احوال موجود است و در بعضی احوال
وجود ندارد و بعضی صنایع در بعضی اشیا
موجود است و در بعضی اشیا وجود ندارد
و بعضی صنایع در بعضی افراد موجود است
و در بعضی افراد وجود ندارد و بعضی صنایع
در بعضی احوال موجود است و در بعضی احوال
وجود ندارد و بعضی صنایع در بعضی اشیا
موجود است و در بعضی اشیا وجود ندارد

۲۳۲
 لغت خود را در لغت دیگر
 مبنی بر لغت خود
 از پیشتر می باشد
 این است که
 عبارت از لغت خود است
 لغت خود را در لغت دیگر
 مبنی بر لغت خود
 از پیشتر می باشد

و همه نفوس مجبورند بطلب نفع خود اگر ایشان را بطبع خود بازگردانند و بی آنکه
 هر دو چه هر یک برای نفع خود حاضر دیگران نماید و مورد بتنازع گردد و با فساد
 همدیگر مشغول شوند پس ایسته تدبیری باید که هر یک را بآنچه حق است ارضی دهند
 دوست تعدی از همدیگر کوتاوارند آن بی سیاست عظمی خوف دیدار با حجاب
 و باب عدالت گفته شد احتیاجت مونس و حاکم و دینار امام مونس صاحب
 شخصه باشد که با الهام وحی از دیگران ممتاز باشد تا در طاعت عبادت
 و احکام معاملات چنانچه مودی بصلاح معاش مساعد باشد تعیین نماید
 را حکما صاحب مونس اندو احکام او را مونس و عرف متاخران سی شارح
 و احکام او را شریعت و اطلاق شان ایشان گفت هم اصحاب القوس
 اعطيتهم الفائق یعنی ایشان صاحب تهمی بزرگ خالاب یعنی در توحی علمی
 از یک دیگر ممتازند چه بر فاق میخبات الهام الهی مطلع شوند و تصرف عالم کو
 و فساد توانند کرد و واسطاطا لیس در شان ایشان گفته هم الذین عنایتهم

که این است که
 هر دو چه هر یک
 همدیگر مشغول
 دوست تعدی از
 و باب عدالت
 شخصه باشد که
 و احکام معاملات
 را حکما صاحب
 و احکام او را
 اعطيتهم الفائق
 از یک دیگر
 و فساد توانند
 که این است که
 هر دو چه هر یک
 همدیگر مشغول
 دوست تعدی از
 و باب عدالت
 شخصه باشد که
 و احکام معاملات
 را حکما صاحب
 و احکام او را
 اعطيتهم الفائق
 از یک دیگر
 و فساد توانند

که این است که هر دو چه هر یک همدیگر مشغول دوست تعدی از و باب عدالت شخصه باشد که و احکام معاملات را حکما صاحب و احکام او را اعطيتهم الفائق از یک دیگر و فساد توانند

که این است که هر دو چه هر یک همدیگر مشغول دوست تعدی از و باب عدالت شخصه باشد که و احکام معاملات را حکما صاحب و احکام او را اعطيتهم الفائق از یک دیگر و فساد توانند

کتاب طب در معانی و معانی
 کتاب طب در معانی و معانی
 کتاب طب در معانی و معانی
 کتاب طب در معانی و معانی

و آنم در جواب آشوب جز در جسم لغت بان توان یافت آن نیز در آب است که
 خوششید که باش تا قیام قیامت از تهی زوال و وصیت کسوف و باطل محفوظ باشد
 و هرگز نه در عالم اول انحطاط احکام شریعت قیام نماید و در احتیاط تصرف جز در این
 امور باشد که بصحت قوت بر وجهی که موافق قواعد کلی شریعت باشد و چنین
 شخص بحقیقت ظل الصدوق است اما ناسب نبی باشد همچنانکه طبیب است هر خط
 مزاج انسانی کن این شخص نیز صحت مزاج عالم که از اعتدال حقیقه خوانند و
 چون انحراف آن را و یا با اعتدال آورد پس بحقیقت طبیب عالم باشد و صنعت او
 صنعت طب کلی همچنانکه اعضای انسان در بقا محتاج به دیگرند مثلاً اگر
 بدل در روح حیوانی و قوت حیات دل محتاج است بجز در روح طبیعی و فنیه و ان
 هر دو محتاجند ببلوغ در روح انسانی و قوت حس و باغ محتاج است باش آن دو
 در حیات تغذیه بچندین اشخاص انسانی نیز در بقا محتاجند به دیگر که کمال تمام هر شخص
 دیگر اشخاص حاصل شود بنا برین مخالفت با بنامی نوع بر وجه تعاون واجب باشد

و اینست در جواب آشوب جز در جسم لغت بان توان یافت آن نیز در آب است که
 خوششید که باش تا قیام قیامت از تهی زوال و وصیت کسوف و باطل محفوظ باشد
 و هرگز نه در عالم اول انحطاط احکام شریعت قیام نماید و در احتیاط تصرف جز در این
 امور باشد که بصحت قوت بر وجهی که موافق قواعد کلی شریعت باشد و چنین
 شخص بحقیقت ظل الصدوق است اما ناسب نبی باشد همچنانکه طبیب است هر خط
 مزاج انسانی کن این شخص نیز صحت مزاج عالم که از اعتدال حقیقه خوانند و
 چون انحراف آن را و یا با اعتدال آورد پس بحقیقت طبیب عالم باشد و صنعت او
 صنعت طب کلی همچنانکه اعضای انسان در بقا محتاج به دیگرند مثلاً اگر
 بدل در روح حیوانی و قوت حیات دل محتاج است بجز در روح طبیعی و فنیه و ان
 هر دو محتاجند ببلوغ در روح انسانی و قوت حس و باغ محتاج است باش آن دو
 در حیات تغذیه بچندین اشخاص انسانی نیز در بقا محتاجند به دیگر که کمال تمام هر شخص
 دیگر اشخاص حاصل شود بنا برین مخالفت با بنامی نوع بر وجه تعاون واجب باشد

از کمال این جنبه که محتاج
 است بر این جنبه که محتاج
 است بر این جنبه که محتاج
 است بر این جنبه که محتاج
 است بر این جنبه که محتاج

و قوت بران جز معرفت قواعد این علم حاصل نشود پس هر کسی را علم این علم
ضروری باشد تا معاملات و معاشرت ایشان بوجه عدالت متحقق گردد
خصوصاً سلاطین را که چنانچه سبق ذکر یافت طبیب مزاج عالم و برابری آن
و این علم عبارتست از قواعد متعلقه به مصلحت عاقله ناس آیین و که تیسراوند
بکمال حقیقی و معروض و فضیلت محبت چون معلوم شد که کمال
افراد انسانی منوط با جماع و تالف است آن بی محبت و الفت صورت نیست
و با وجود علاقه محبت احتیاج بعدالت نیست چنانچه از پیشرفت محبت
افضل از عدالت باشد چه محبت حدیث شنبیه به طبیعی و عدالت شنبیه صنایع
و محققست که طبیعه از صنایع اقدمست چون محبت متضمن رفع حکام است
ست با وجود آن احتیاج بعدالت نباشد و انصاف در اصل لغت و نیمه
کردن است یعنی منصف آنچه متنازع فیهست میان خود صاحب و نیمه سازد
و این معنی فرع کثرت است چون علاقه اتحاد مستحکم باشد احتیاج بان نفع گردد

علم
مگر هرگز در این علم
کسی که در این علم
حیث است
که بی غیبت و مزاحم
علم
و این علم عبارتست از قواعد متعلقه به مصلحت عاقله ناس آیین و که تیسراوند

و قوت بران جز معرفت قواعد این علم حاصل نشود پس هر کسی را علم این علم
ضروری باشد تا معاملات و معاشرت ایشان بوجه عدالت متحقق گردد
خصوصاً سلاطین را که چنانچه سبق ذکر یافت طبیب مزاج عالم و برابری آن
و این علم عبارتست از قواعد متعلقه به مصلحت عاقله ناس آیین و که تیسراوند
بکمال حقیقی و معروض و فضیلت محبت چون معلوم شد که کمال
افراد انسانی منوط با جماع و تالف است آن بی محبت و الفت صورت نیست
و با وجود علاقه محبت احتیاج بعدالت نیست چنانچه از پیشرفت محبت
افضل از عدالت باشد چه محبت حدیث شنبیه به طبیعی و عدالت شنبیه صنایع
و محققست که طبیعه از صنایع اقدمست چون محبت متضمن رفع حکام است
ست با وجود آن احتیاج بعدالت نباشد و انصاف در اصل لغت و نیمه
کردن است یعنی منصف آنچه متنازع فیهست میان خود صاحب و نیمه سازد
و این معنی فرع کثرت است چون علاقه اتحاد مستحکم باشد احتیاج بان نفع گردد

عقل در کمالات انسانی
عقل در کمالات انسانی
عقل در کمالات انسانی
عقل در کمالات انسانی
عقل در کمالات انسانی
عقل در کمالات انسانی
عقل در کمالات انسانی
عقل در کمالات انسانی
عقل در کمالات انسانی
عقل در کمالات انسانی
عقل در کمالات انسانی
عقل در کمالات انسانی

و قد مای حکما گفت اند که قوام موجودات محبت است و هیچ موجودی خالی نخواهد
چنانچه از وجودی وجودی خالی نباشد پس اگر کیفیات جسمانی مثل حرارت
انهم از ضد محسوسین و در طبقه نباتات و جمادات منع جسمی است
و از عناصر مریلیا یا طبیعت مشاهد میشود و در اطلاق خود حرکت دوری را در
ظاهر است که مبدء آن عشق جوهرست و شوق توجیب آن چنانچه در حکمت معتبرند
و حسب ظهور انوار محبت و خفای آن خلقت موجودات در مراتب کمال نقصان
ظاهر میشود و محبت که ظل و صورت مقتضی بقا و کمال است و غلبه که فرع
که در صورت نقص و خست ملال و این طائفه را با حکما اهل محبت و غلبه
و دیگر حکما بسیران محبت و جمیع کائنات قائل شده اند چنانچه سابقا نموده
بلیت حب ازلی و همه اشیا ستار
در نه برگل نزدی ملیس و سید سیریا
و به صلاح متناظران محبت در جانی که قوت عقل را مدخلی نباشد اطلاق میکنند
و میل عناصر برضیر طبعی و میل مرکبات بهبودیگرتا بنا سبب مزاجی مثل آهن چنان
طبیعی

که در هیچ اشیا وجودی عقل را که در ذرات انسانی است
تا این تاب این است درین قضا را که در ذرات انسانی است
و این طایفه از کیفیات غیر انسانی است
در قضا و کیفیت از ضد محسوسین و در طبقه نباتات و جمادات منع جسمی است
اینکست که این کیفیت از ضد محسوسین و در طبقه نباتات و جمادات منع جسمی است
در طبقه مریلیا یا طبیعت مشاهد میشود و در اطلاق خود حرکت دوری را در
ظاهر است که مبدء آن عشق جوهرست و شوق توجیب آن چنانچه در حکمت معتبرند
و حسب ظهور انوار محبت و خفای آن خلقت موجودات در مراتب کمال نقصان
ظاهر میشود و محبت که ظل و صورت مقتضی بقا و کمال است و غلبه که فرع
که در صورت نقص و خست ملال و این طائفه را با حکما اهل محبت و غلبه
و دیگر حکما بسیران محبت و جمیع کائنات قائل شده اند چنانچه سابقا نموده
بلیت حب ازلی و همه اشیا ستار
در نه برگل نزدی ملیس و سید سیریا
و به صلاح متناظران محبت در جانی که قوت عقل را مدخلی نباشد اطلاق میکنند
و میل عناصر برضیر طبعی و میل مرکبات بهبودیگرتا بنا سبب مزاجی مثل آهن چنان
طبیعی

کمال نقصان است و این طایفه را با حکما اهل محبت و غلبه
و دیگر حکما بسیران محبت و جمیع کائنات قائل شده اند چنانچه سابقا نموده
بلیت حب ازلی و همه اشیا ستار
در نه برگل نزدی ملیس و سید سیریا
و به صلاح متناظران محبت در جانی که قوت عقل را مدخلی نباشد اطلاق میکنند
و میل عناصر برضیر طبعی و میل مرکبات بهبودیگرتا بنا سبب مزاجی مثل آهن چنان
طبیعی

و با حاد ایشان از سیه یکبار بر تباين مزاجي مثل سنگ با غرض الخل و سرکه و نظائر آنرا
 محبت و منفعت نخواهند بلکه از امیل و هرب گویند و ملامت و منافات جویند
 عجم را الف و نفرت نامند و محبت و نوح اسان و گو نود بودگی طبیعی چون محبت
 مادر و فرزند را و دیگر ارادی چون محبت متعلم معلم را و محبت امادی چهار نوح است
 اول آنکه زود حادث شود و زود اول گردد و دوم آنکه دیر شود و دیر باید سوم آنکه دیر
 زود رود و چهارم آنکه زود آید و دیر باید چه غایت این محبت یا لذت است یا نفع
 یا خیر یا مرکب لذت سبب محبتی است که زود شود و زود و دیر اگر لذت حاصل
 است و سیر و تغیر و نفع سبب محبتی است که دیر حادث شود و زود و دیر نفع
 عسیر الحصول باشد و سیر و الاتصال و سبب محبتی است که زود شود و دیر رود
 زود شدن بنا بر آنست که میان اهل غیر مناسبت روانی و مومن نسبت حافی حاصل
 اما در وقت جهت اتحاد حقیقه که لازم خیرست اما مرکب علت محبتی است که
 بحد و دیر کشاید چه اجمل نفع خیر اقتضای هر دو حال کند این سخن برین وجه

بیاورد که از سیه یکبار بر تباين مزاجي مثل سنگ با غرض الخل و سرکه و نظائر آنرا
 محبت و منفعت نخواهند بلکه از امیل و هرب گویند و ملامت و منافات جویند
 عجم را الف و نفرت نامند و محبت و نوح اسان و گو نود بودگی طبیعی چون محبت
 مادر و فرزند را و دیگر ارادی چون محبت متعلم معلم را و محبت امادی چهار نوح است
 اول آنکه زود حادث شود و زود اول گردد و دوم آنکه دیر شود و دیر باید سوم آنکه دیر
 زود رود و چهارم آنکه زود آید و دیر باید چه غایت این محبت یا لذت است یا نفع
 یا خیر یا مرکب لذت سبب محبتی است که زود شود و زود و دیر اگر لذت حاصل
 است و سیر و تغیر و نفع سبب محبتی است که دیر حادث شود و زود و دیر نفع
 عسیر الحصول باشد و سیر و الاتصال و سبب محبتی است که زود شود و دیر رود
 زود شدن بنا بر آنست که میان اهل غیر مناسبت روانی و مومن نسبت حافی حاصل
 اما در وقت جهت اتحاد حقیقه که لازم خیرست اما مرکب علت محبتی است که
 بحد و دیر کشاید چه اجمل نفع خیر اقتضای هر دو حال کند این سخن برین وجه

تفاوت سوره خطاب از آنست
 قریب به حقیقت است اما از آنست
 بدین بیان است که از سیه یکبار
 بر تباين مزاجي مثل سنگ با غرض الخل
 و سرکه و نظائر آنرا محبت و منفعت
 نخواهند بلکه از امیل و هرب گویند
 و ملامت و منافات جویند
 عجم را الف و نفرت نامند و محبت و نوح
 اسان و گو نود بودگی طبیعی چون
 محبت مادر و فرزند را و دیگر ارادی
 چون محبت متعلم معلم را و محبت امادی
 چهار نوح است

اول آنکه زود حادث شود و زود اول گردد
 و دوم آنکه دیر شود و دیر باید سوم
 آنکه دیر زود رود و چهارم آنکه زود
 آید و دیر باید چه غایت این محبت یا
 لذت است یا نفع یا خیر یا مرکب لذت
 سبب محبتی است که زود شود و زود و
 دیر اگر لذت حاصل است و سیر و تغیر
 و نفع سبب محبتی است که دیر حادث
 شود و زود و دیر نفع عسیر الحصول
 باشد و سیر و الاتصال و سبب محبتی
 است که زود شود و دیر رود زود شدن
 بنا بر آنست که میان اهل غیر مناسبت
 روانی و مومن نسبت حافی حاصل اما
 در وقت جهت اتحاد حقیقه که لازم
 خیرست اما مرکب علت محبتی است که
 بحد و دیر کشاید چه اجمل نفع خیر
 اقتضای هر دو حال کند این سخن
 برین وجه

بیاورد که از سیه یکبار بر تباين مزاجي
 مثل سنگ با غرض الخل و سرکه و نظائر
 آنرا محبت و منفعت نخواهند بلکه از
 امیل و هرب گویند و ملامت و منافات
 جویند عجم را الف و نفرت نامند و
 محبت و نوح اسان و گو نود بودگی
 طبیعی چون محبت مادر و فرزند را و
 دیگر ارادی چون محبت متعلم معلم
 را و محبت امادی چهار نوح است
 اول آنکه زود حادث شود و زود اول
 گردد و دوم آنکه دیر شود و دیر
 باید سوم آنکه دیر زود رود و
 چهارم آنکه زود آید و دیر باید
 چه غایت این محبت یا لذت است یا
 نفع یا خیر یا مرکب لذت سبب
 محبتی است که زود شود و زود و دیر
 اگر لذت حاصل است و سیر و تغیر
 و نفع سبب محبتی است که دیر
 حادث شود و زود و دیر نفع
 عسیر الحصول باشد و سیر و
 الاتصال و سبب محبتی است که زود
 شود و دیر رود زود شدن بنا بر
 آنست که میان اهل غیر مناسبت
 روانی و مومن نسبت حافی حاصل
 اما در وقت جهت اتحاد حقیقه که
 لازم خیرست اما مرکب علت
 محبتی است که بحد و دیر کشاید
 چه اجمل نفع خیر اقتضای هر دو
 حال کند این سخن برین وجه

مدرسه علوم ادبیه و تاریخی
مدرسه فقهیه و اصولیه
مدرسه طبیه و جراحی
مدرسه هندسه و حساب
مدرسه نجومیه و اخلاقیه
مدرسه عقاید و معانی
مدرسه صنایع و حرفه‌ها
مدرسه لغت و ادبیات

از تغییر و زول مأمون و مصونست چون انسان از طبائع مختلفه که نیست
هر لذت جسمانی که ملایم طبیعی باشد مخالف طبیعی دیگر باشد بنا بر این لذت جسمانی
خالص از شوب اگر باشد چون نفس انسانی جوهری بسیطست که ارتضا نمود
میر است هر آنکه لذتی که مخصوص جوهر او باشد لذت خالص تواند بود آن لذت
حکمت است جمعی که نشاء آن انواع لذت باشد تا مرتب محبت بود آن لذت
و محبت الهی خوانند و اسطاحالین از اس نقل میکنند که چیزهای مختلف را با هم
الیهام و تالیف نام تو اند و ناما چیزهای متشاکل به دیگر مشتاق باشند و شرح
این گفته اند که چون جوهر بسیط متشاکل باشند و یکدیگر مشتاق براین میان
ایشان تالیفی روانی و اتحادی معنوی حاصل شود تباین مرتفع گردد چنان
از لوازم ماهوی است در مادیات این نوع تالیف تواند بود و تالیفی ایشان بدو
و حقائق تصور نباشد بلکه نهایت و سطوح تواند بود و این تالیفی بدرجه آن اتصال
و چون هر بسیط که نفس انسانی است اگر لذت پاک گردد و محبت لذت طبیعی از او

مدرسه علوم ادبیه و تاریخی
مدرسه فقهیه و اصولیه
مدرسه طبیه و جراحی
مدرسه هندسه و حساب
مدرسه نجومیه و اخلاقیه
مدرسه عقاید و معانی
مدرسه صنایع و حرفه‌ها
مدرسه لغت و ادبیات
مدرسه نجومیه و اخلاقیه
مدرسه عقاید و معانی
مدرسه صنایع و حرفه‌ها
مدرسه لغت و ادبیات

مدرسه علوم ادبیه و تاریخی
مدرسه فقهیه و اصولیه
مدرسه طبیه و جراحی
مدرسه هندسه و حساب
مدرسه نجومیه و اخلاقیه
مدرسه عقاید و معانی
مدرسه صنایع و حرفه‌ها
مدرسه لغت و ادبیات

عنه انما هو من قول
من كلفه من قول
عنه انما هو من قول
عنه انما هو من قول

مخوش و حکم مناسب به عالم قدس منجذب شود و بظرف بصیرت مشاهد جمال حق
نماید پروانه صفت هستی خود را در انوار قاهر تجلیات الهی محو گرداند و بمقام حجت
که نهایت مقام است سزا این مرتبه حق یقین است صاحبین مرتبه
و در تعلق ببدن تجرد از آن زیاده فرقی نباشد چه استعمال غمغمی فی او را از نظر جمال
حقیقه باز ندارد و سعادت آن که دیگران اندر شاه اخروی تشریف است این را بدین

نشا حاصل باشد	امروز دوان کوشش کنینا باشی
حیران جمال آن دلارا باشی	شمرمت با دواچو کوه کوه کان در شربت
تا چند با انتظار منرد باشی	لیکن بعد از مفارقت کلی لذت آوا صفی

باشد چه هر چند درین نشا بنور بصیرت از ذائق اسما و صفات مشاهد هر حد
ذات نماید فاما خالی از شوب ثنویت که مقتضای نشا به تعلق است نتواند
و شهود تام نمی دهد غده فرحمت قیبان جز در خلوتخانه تجرد میسر نگردد و بنام همیشه
فقط و مترصد رفع این حجاب کشف این نقاب بوده و حال غمغمی این مشا را در

برگزینان پذیرد و در وقت اولی که در کمال
مقام است که در عالم است
شود و در مرتبه این است
که گشت از عشق ذات کل انوار حق
آزان بودن غایت است سلوک نشود این
بزال صفت با وجود غایت ذات اولی
که در وقت که در انفعال آرزو بندد و آرزو
انفعال باشد و در این
انفعال آرزوست اولی
انفعال آرزوست اولی
عشق ذات حضرت واجب است غایت حق
صفت با انفعال آرزوست اولی
مجازیت است
توسل به جلال و جلال
در کتب هم و در بیان این
که تا وقت که در این

در بیان این
و در بیان این
یعنی نفس را در صفای تمام
بغضای تمام حاصل می شود
گرچه غمغمی نفس است
درین وقت که در این

کتاب الفقه العرفی
در بیان حدیث و روایات
از مؤلفان کرام
بکتابخانه کتبه خدیجه
تقدیر علی محمدی

مبدء محبت است که مقتضای آنست بآنکه بحسب حکم عقل مستحسن
شرع نیز در میان ما و عطفیم فرموده و آنرا کرده که بر روزی پنج بار نماز گزار
بجاعت ما اهل محبت بیامین این اجماع جمعیت شاعر جمله مومنست شملی گردید باز
امر کرده که در هفته یک نوبت اهل موضوع تمام در یک محل جمع شوند و نماز جمعه بجا
کنند و نماز مومنست میان اهل شهر تا حاصل شود و باز فرموده که در سالی دو نوبت اهل شهر
در سائیک در مسجدی جمع شوند و نماز عیدین بکنند از تائیمان ایشان
اجماع موافقت و مومنست حاصل شود و بعد از آن عموم امت او موقوف حج
در عمره بکار باز فرموده و از امتیذ می نمیشد تا سبب حج نشود و حکمت در
آنکه میان جمیع افراد امت مومنست حاصل شود و از آن سعادت که اهل محله و شهر
حکمت اصالت محفوظ نگردد و تعیین آن موقت بقعه که مقام صاحب شریعت بود
فرموده تا مشاهده آن موافق سبب تکرار شارع و مزید محبت تعظیم او شود و چه برآ
در عت انقیاد و احکام موقوف باشد از ملاحظه این احکام معلوم شود که در عرض شارع

کتابت از آنست که در حدیث آمده که هر کس نماز را در روزی پنج بار بخواند و نماز عیدین بکند و نماز مومنست میان اهل شهر تا حاصل شود و باز فرموده که در سالی دو نوبت اهل شهر در سائیک در مسجدی جمع شوند و نماز عیدین بکنند از تائیمان ایشان اجماع موافقت و مومنست حاصل شود و بعد از آن عموم امت او موقوف حج در عمره بکار باز فرموده و از امتیذ می نمیشد تا سبب حج نشود و حکمت در آنکه میان جمیع افراد امت مومنست حاصل شود و از آن سعادت که اهل محله و شهر حکمت اصالت محفوظ نگردد و تعیین آن موقت بقعه که مقام صاحب شریعت بود فرموده تا مشاهده آن موافق سبب تکرار شارع و مزید محبت تعظیم او شود و چه برآ در عت انقیاد و احکام موقوف باشد از ملاحظه این احکام معلوم شود که در عرض شارع

در کتاب الفقه العرفی
در بیان حدیث و روایات
از مؤلفان کرام
بکتابخانه کتبه خدیجه
تقدیر علی محمدی

اینکه در این علم وحدت و نفع عالم که هست بعد از ان قبلی که در همه احکام شرعیت
مثل این عرض علم خلقت و همچنانکه دعوت انبیا از حیثیت علم توحید است از در
عمل نیز راجع توحید میشود اینجا است که در فضیلت نماز جماعت ارادت است که
و چه فاضل تر از نماز تنه است حضرت شارح علیه السلام فرموده که تهنیت
که اگر نم که آتشی برافروزند تا هر کس که نماز جماعت نیاید آتش در خانه آوزد و هم
سیاست ترغیب و تهییب که در باب نماز جمعه وین وحج وارد است تمام احکام
آنکه چون اسباب محبت غیر الهی لذت و نصیبت که نزل را بایشان است
تواند بود که از هر دو طرف بیک بازمائل شود و آند بود که از یک طرف نزل پذیرد و از
دیگر باقی ماند باشد چون سبب محبت از طرف لذت باشد از دیگر طرف نفع در
محبت زیرا اخلاق سبب شکایت بسیار واقع شود چون محبت مطرب و مستمع که
مستمع مطرب را بجهت لذت دوست دارد و مطرب او را بجهت نفع و محبت عاشق و
معشوق که عاشق معشوق را بجهت لذت دوست دارد و معشوق او را بجهت نفع و

حجت از این جهت است که هر چه در علم خلقت و نفع عالم که هست بعد از ان قبلی که در همه احکام شرعیت
مثل این عرض علم خلقت و همچنانکه دعوت انبیا از حیثیت علم توحید است از در
عمل نیز راجع توحید میشود اینجا است که در فضیلت نماز جماعت ارادت است که
و چه فاضل تر از نماز تنه است حضرت شارح علیه السلام فرموده که تهنیت
که اگر نم که آتشی برافروزند تا هر کس که نماز جماعت نیاید آتش در خانه آوزد و هم
سیاست ترغیب و تهییب که در باب نماز جمعه وین وحج وارد است تمام احکام
آنکه چون اسباب محبت غیر الهی لذت و نصیبت که نزل را بایشان است
تواند بود که از هر دو طرف بیک بازمائل شود و آند بود که از یک طرف نزل پذیرد و از
دیگر باقی ماند باشد چون سبب محبت از طرف لذت باشد از دیگر طرف نفع در
محبت زیرا اخلاق سبب شکایت بسیار واقع شود چون محبت مطرب و مستمع که
مستمع مطرب را بجهت لذت دوست دارد و مطرب او را بجهت نفع و محبت عاشق و
معشوق که عاشق معشوق را بجهت لذت دوست دارد و معشوق او را بجهت نفع و

اینکه در این علم وحدت و نفع عالم که هست بعد از ان قبلی که در همه احکام شرعیت
مثل این عرض علم خلقت و همچنانکه دعوت انبیا از حیثیت علم توحید است از در
عمل نیز راجع توحید میشود اینجا است که در فضیلت نماز جماعت ارادت است که
و چه فاضل تر از نماز تنه است حضرت شارح علیه السلام فرموده که تهنیت
که اگر نم که آتشی برافروزند تا هر کس که نماز جماعت نیاید آتش در خانه آوزد و هم
سیاست ترغیب و تهییب که در باب نماز جمعه وین وحج وارد است تمام احکام
آنکه چون اسباب محبت غیر الهی لذت و نصیبت که نزل را بایشان است
تواند بود که از هر دو طرف بیک بازمائل شود و آند بود که از یک طرف نزل پذیرد و از
دیگر باقی ماند باشد چون سبب محبت از طرف لذت باشد از دیگر طرف نفع در
محبت زیرا اخلاق سبب شکایت بسیار واقع شود چون محبت مطرب و مستمع که
مستمع مطرب را بجهت لذت دوست دارد و مطرب او را بجهت نفع و محبت عاشق و
معشوق که عاشق معشوق را بجهت لذت دوست دارد و معشوق او را بجهت نفع و

سبب حدوث شکایت درین نوع محبت آنکه طالب لذت استعمال در استیفای آن نماید و طالب منفعت از امتزاج حصول مطلوب خود را در توفیق میان این دو کمتر متصور شود و اینجاست که پیوسته عشاق و تشاکی و مظلوم به پیوسته خود ظالم باشند چه استیفای لذت نظر وصال جمیع خواهند و در کافات آن به تأخیر کنند و این نوع را محبت تواریخ خوانند یعنی مقرون بسلامت و محبتی که میان پادشاه رعیت حاکم و محکوم یعنی فقیر و مالک و ملوک است هم بنا بر اختلاف باعث از طرفین خالی از شکایت نیست چه بر یک از صاحب و چیزی طلبند که در اگر اوقات منقود باشد و هر آنکه فقدان مطلوب سبب ملالت شود که ما و چه در وقت که مستلزم ضابطه است این غایب نفع نشود و اما محبت نیز چون نشانی ارتباط روحانی و اتحاد جانی است عارضه نفع و لذت و مقصد ایشان نیز محض تبدیل زبان ایمت از شوب مخالفت و منازعت و ملامت و شکایت خالی باشد نیست معنی آنچه حکما گفته اند که دوست تو کسی باشد که او چون تو باشد بجهت محبت تو

چون که در این نوع محبت آنکه طالب لذت استعمال در استیفای آن نماید و طالب منفعت از امتزاج حصول مطلوب خود را در توفیق میان این دو کمتر متصور شود و اینجاست که پیوسته عشاق و تشاکی و مظلوم به پیوسته خود ظالم باشند چه استیفای لذت نظر وصال جمیع خواهند و در کافات آن به تأخیر کنند و این نوع را محبت تواریخ خوانند یعنی مقرون بسلامت و محبتی که میان پادشاه رعیت حاکم و محکوم یعنی فقیر و مالک و ملوک است هم بنا بر اختلاف باعث از طرفین خالی از شکایت نیست چه بر یک از صاحب و چیزی طلبند که در اگر اوقات منقود باشد و هر آنکه فقدان مطلوب سبب ملالت شود که ما و چه در وقت که مستلزم ضابطه است این غایب نفع نشود و اما محبت نیز چون نشانی ارتباط روحانی و اتحاد جانی است عارضه نفع و لذت و مقصد ایشان نیز محض تبدیل زبان ایمت از شوب مخالفت و منازعت و ملامت و شکایت خالی باشد نیست معنی آنچه حکما گفته اند که دوست تو کسی باشد که او چون تو باشد بجهت محبت تو

سبب حدوث شکایت درین نوع محبت آنکه طالب لذت استعمال در استیفای آن نماید و طالب منفعت از امتزاج حصول مطلوب خود را در توفیق میان این دو کمتر متصور شود و اینجاست که پیوسته عشاق و تشاکی و مظلوم به پیوسته خود ظالم باشند چه استیفای لذت نظر وصال جمیع خواهند و در کافات آن به تأخیر کنند و این نوع را محبت تواریخ خوانند یعنی مقرون بسلامت و محبتی که میان پادشاه رعیت حاکم و محکوم یعنی فقیر و مالک و ملوک است هم بنا بر اختلاف باعث از طرفین خالی از شکایت نیست چه بر یک از صاحب و چیزی طلبند که در اگر اوقات منقود باشد و هر آنکه فقدان مطلوب سبب ملالت شود که ما و چه در وقت که مستلزم ضابطه است این غایب نفع نشود و اما محبت نیز چون نشانی ارتباط روحانی و اتحاد جانی است عارضه نفع و لذت و مقصد ایشان نیز محض تبدیل زبان ایمت از شوب مخالفت و منازعت و ملامت و شکایت خالی باشد نیست معنی آنچه حکما گفته اند که دوست تو کسی باشد که او چون تو باشد بجهت محبت تو

اینکه در این نوع محبت آنکه طالب لذت استعمال در استیفای آن نماید و طالب منفعت از امتزاج حصول مطلوب خود را در توفیق میان این دو کمتر متصور شود و اینجاست که پیوسته عشاق و تشاکی و مظلوم به پیوسته خود ظالم باشند چه استیفای لذت نظر وصال جمیع خواهند و در کافات آن به تأخیر کنند و این نوع را محبت تواریخ خوانند یعنی مقرون بسلامت و محبتی که میان پادشاه رعیت حاکم و محکوم یعنی فقیر و مالک و ملوک است هم بنا بر اختلاف باعث از طرفین خالی از شکایت نیست چه بر یک از صاحب و چیزی طلبند که در اگر اوقات منقود باشد و هر آنکه فقدان مطلوب سبب ملالت شود که ما و چه در وقت که مستلزم ضابطه است این غایب نفع نشود و اما محبت نیز چون نشانی ارتباط روحانی و اتحاد جانی است عارضه نفع و لذت و مقصد ایشان نیز محض تبدیل زبان ایمت از شوب مخالفت و منازعت و ملامت و شکایت خالی باشد نیست معنی آنچه حکما گفته اند که دوست تو کسی باشد که او چون تو باشد بجهت محبت تو

کتاب جامع فی شرح شرح
در بیان معنی و احوال
و احوال و احوال و احوال
و احوال و احوال و احوال

بعد از محبت حق تعالی او که در عمر مجتبا باشد و مانند حضرت حبیب است
بند حکیم و مود لایق من احدکم حتی اكون احب اليه من نفسه و اولیه و
و محبت خلفای راشدین و ائمه دین که مصابیح دجی و مفاتیح هدی اند و که تا
محبت شارع تواند بود و چنانچه در حدیث است من احب اصحابی بی محبتی است
بعض اصحابی من بعضه و در حدیث دیگر من احب العلماء فقد احب الله
و دیگر من اکرم عالما فقد اکرمه منی مرتبه سوم محبت رعایا سلطان او محبت سلطان
رعایا را و بعضی محبت رعایا سلطان او که داشته اند از محبت پدر و همانا این
بتحقیق آوست چه بدون سیاست سلطان انتفاع از پدر متصور نیست و چنانکه
سیاست فرزند میکند سلطان سیاست پدر و فرزند پدر و میکند مرتبه چهارم محبت
معارف و شرکا باید که هر یک را در مرتبه لائق یاد دارد و خلط مراتب محبت باید
چه اختلال مخطوق مراتب ظلمت موجب فساد و خیانت و صدقت از خیانت
و اموال محسوس باشد چنان خیانت باجمیع صفات نفسانیت که انشرف از جوار

بعد از محبت حق تعالی او که در عمر مجتبا باشد و مانند حضرت حبیب است
بند حکیم و مود لایق من احدکم حتی اكون احب اليه من نفسه و اولیه و
و محبت خلفای راشدین و ائمه دین که مصابیح دجی و مفاتیح هدی اند و که تا
محبت شارع تواند بود و چنانچه در حدیث است من احب اصحابی بی محبتی است
بعض اصحابی من بعضه و در حدیث دیگر من احب العلماء فقد احب الله
و دیگر من اکرم عالما فقد اکرمه منی مرتبه سوم محبت رعایا سلطان او محبت سلطان
رعایا را و بعضی محبت رعایا سلطان او که داشته اند از محبت پدر و همانا این
بتحقیق آوست چه بدون سیاست سلطان انتفاع از پدر متصور نیست و چنانکه
سیاست فرزند میکند سلطان سیاست پدر و فرزند پدر و میکند مرتبه چهارم محبت
معارف و شرکا باید که هر یک را در مرتبه لائق یاد دارد و خلط مراتب محبت باید
چه اختلال مخطوق مراتب ظلمت موجب فساد و خیانت و صدقت از خیانت
و اموال محسوس باشد چنان خیانت باجمیع صفات نفسانیت که انشرف از جوار

در بیان معنی و احوال
و احوال و احوال و احوال
و احوال و احوال و احوال

حساست و ابرطاطا لیس گفته مجتبت مشوق و در ترفع کرده همچنانکه در پیش
 زود تبا شود پس باید که با خالق خلق طریق عدالت سلوک در و با هر یک که
 حق اوست حاصل کند بمقتضای آن عمل نماید با خالق بطاعت طلب است با
 بطریق قربت با هیچا سیران اید ملت با تقیاد اسکاتم طاعات تنظیم حمت و با
 سلاطین با جلال و مطاوعت و با والدین با کرام خدمت و با هر یک از اعدا و با
 برفق و مخالفت و حکما گفت اند مجتبت منم منع علیه را بیشتر است که چون در بند
 واحسان کننده و سخاوه و خواهنده او دست دارند و حمت بقای ایشان مصروف
 دارند تا فرض منده چون از حمت تخلص حق خود سلامت و سخاوه خواهد تحقیقت
 مال خود را دوست داشته باشد بخلاص محسن که محسن را این توقع منفعتی
 دوست دارد بلکه از آن حمت که قابل اثر خیر است و محسن اید را این نوع محبت با
 محسن نباشد بلکه او بالذات احسان را دوست دارد و محسن با العرض و ایضا
 محسن جبهه سببی در ایصال نفع محسن اید نموده پس شکی نیست که بلی
 عشقت

چندان طریق عدالت سلوک در و با هر یک که
 حمت و تقیاد اسکاتم طاعات تنظیم حمت و با
 سلاطین با جلال و مطاوعت و با والدین با کرام خدمت و با هر یک از اعدا و با
 برفق و مخالفت و حکما گفت اند مجتبت منم منع علیه را بیشتر است که چون در بند
 واحسان کننده و سخاوه و خواهنده او دست دارند و حمت بقای ایشان مصروف
 دارند تا فرض منده چون از حمت تخلص حق خود سلامت و سخاوه خواهد تحقیقت
 مال خود را دوست داشته باشد بخلاص محسن که محسن را این توقع منفعتی
 دوست دارد بلکه از آن حمت که قابل اثر خیر است و محسن اید را این نوع محبت با
 محسن نباشد بلکه او بالذات احسان را دوست دارد و محسن با العرض و ایضا
 محسن جبهه سببی در ایصال نفع محسن اید نموده پس شکی نیست که بلی
 عشقت

و حمت استخلاص مال خود را دوست داشتن
 با ابرطاطا لیس گفته مجتبت مشوق و در ترفع کرده همچنانکه در پیش
 زود تبا شود پس باید که با خالق خلق طریق عدالت سلوک در و با هر یک که
 حق اوست حاصل کند بمقتضای آن عمل نماید با خالق بطاعت طلب است با
 بطریق قربت با هیچا سیران اید ملت با تقیاد اسکاتم طاعات تنظیم حمت و با
 سلاطین با جلال و مطاوعت و با والدین با کرام خدمت و با هر یک از اعدا و با
 برفق و مخالفت و حکما گفت اند مجتبت منم منع علیه را بیشتر است که چون در بند
 واحسان کننده و سخاوه و خواهنده او دست دارند و حمت بقای ایشان مصروف
 دارند تا فرض منده چون از حمت تخلص حق خود سلامت و سخاوه خواهد تحقیقت
 مال خود را دوست داشته باشد بخلاص محسن که محسن را این توقع منفعتی
 دوست دارد بلکه از آن حمت که قابل اثر خیر است و محسن اید را این نوع محبت با
 محسن نباشد بلکه او بالذات احسان را دوست دارد و محسن با العرض و ایضا
 محسن جبهه سببی در ایصال نفع محسن اید نموده پس شکی نیست که بلی
 عشقت

و تعب حاصل کرده باشد هر آینه از دوست دارد و در صورت آن صرفه رعایت
 نماید بخلاف کسی که بی شوقته مالی باورسد که قدر آن نداند و بول آن احتیاط
 مرعی ندارد و کند ما درین زنده دوست ترا نزد از دو چه مقاسات راجح و
 در بریت او بیشتر نموده هم ازین سیاق است آنکه شاعر شعر خود را دوست دارد
 و اعجاب او بان پیش از دیگران باشد و چون محسن الیه قابل است و او را
 در قبول نیست لاجمله محبت او محسن ادین مرتبه نباشد پس نایبین مقدار
 محبت محسن الیه را بیشتر او عکس باشد و بهترین انواع محبت نیست که
 نشا آن محبت خیر و کمال حقیقه باشد که آن لذت عقلی است و متعلق
 بجه نفس نه بخواص و این محبت است که قواعد این محبت از وحدت افعال
 امین و محفوظ است و سعایت و نمیده و اباحت آن راهی نیست بخلاف
 دیگر انواع محبت که بزول سبب زائل شود چنانچه مضمون آیه الا اظفار یومئذ
 لغصم لبعض عدو الا الشقیقین مشعر است آیین لذت به حقیقت و

و تعب حاصل کرده باشد هر آینه از دوست دارد و در صورت آن صرفه رعایت
 نماید بخلاف کسی که بی شوقته مالی باورسد که قدر آن نداند و بول آن احتیاط
 مرعی ندارد و کند ما درین زنده دوست ترا نزد از دو چه مقاسات راجح و
 در بریت او بیشتر نموده هم ازین سیاق است آنکه شاعر شعر خود را دوست دارد
 و اعجاب او بان پیش از دیگران باشد و چون محسن الیه قابل است و او را
 در قبول نیست لاجمله محبت او محسن ادین مرتبه نباشد پس نایبین مقدار
 محبت محسن الیه را بیشتر او عکس باشد و بهترین انواع محبت نیست که
 نشا آن محبت خیر و کمال حقیقه باشد که آن لذت عقلی است و متعلق
 بجه نفس نه بخواص و این محبت است که قواعد این محبت از وحدت افعال
 امین و محفوظ است و سعایت و نمیده و اباحت آن راهی نیست بخلاف
 دیگر انواع محبت که بزول سبب زائل شود چنانچه مضمون آیه الا اظفار یومئذ
 لغصم لبعض عدو الا الشقیقین مشعر است آیین لذت به حقیقت و

و تعب حاصل کرده باشد هر آینه از دوست دارد و در صورت آن صرفه رعایت
 نماید بخلاف کسی که بی شوقته مالی باورسد که قدر آن نداند و بول آن احتیاط
 مرعی ندارد و کند ما درین زنده دوست ترا نزد از دو چه مقاسات راجح و
 در بریت او بیشتر نموده هم ازین سیاق است آنکه شاعر شعر خود را دوست دارد
 و اعجاب او بان پیش از دیگران باشد و چون محسن الیه قابل است و او را
 در قبول نیست لاجمله محبت او محسن ادین مرتبه نباشد پس نایبین مقدار
 محبت محسن الیه را بیشتر او عکس باشد و بهترین انواع محبت نیست که
 نشا آن محبت خیر و کمال حقیقه باشد که آن لذت عقلی است و متعلق
 بجه نفس نه بخواص و این محبت است که قواعد این محبت از وحدت افعال
 امین و محفوظ است و سعایت و نمیده و اباحت آن راهی نیست بخلاف
 دیگر انواع محبت که بزول سبب زائل شود چنانچه مضمون آیه الا اظفار یومئذ
 لغصم لبعض عدو الا الشقیقین مشعر است آیین لذت به حقیقت و

کتاب سبب خصال از شیخ
جلال و صلوات علیهما
محقق فی نفس از شیخ
جلال و صلوات علیهما
که خصال از سبب خصال
و اینها با فغان شریف
خواهیم آنگاه که در این

<p>حاصل شود که از کسب ملکات فاضله فایز گردد و نفس در پرتو آرزوی او و عالم عقلی حجاب بین مرتفع نشود و به وحدت حقیقی صرف وجه محض و علم بر</p>	
<p>دلالت بر مدعی متحقق شود بهیئت</p>	<p>آن یار که در پرده اسرار زمان بود</p>
<p>از علم بعین آمد و از گوش باعشش و این مرتبه بلندترین کاتب کمال است و از ریخت حکما از افوق مراتب سعادات انسانی اعتبار کرده اند چه تا مراتب هستی از آثار تو ایمی طبعی نفسانی غیر تعلقات جسمانی صافی نگردد چنانچه این کمال نماند و تا سالک از خود می گوید که این منزل استحقاق حاصل است بگذرد بساحت و مسائل بهیئت</p>	
<p>و مثال دوست طلب میکند ز خود بگذرد</p>	<p>که در میان تو و او بجز تو به جانست</p>
<p>دیگر گویند سعادت وصل از چه یافتی</p>	<p>خود را گد اشتیم و تو دم بیشتر تویم</p>
<p>و از سلاطین گفت چون خدای تعالی کسی را دوست دارد تعالی با او کند چنانکه دوستان تعالی هم صانع دوستان کنند و در اخلاق ماضی می آرد که این لفظی که در لغت ماطلاق کنند آری سخن ظاهر است که نظائر آن در کتاب سبب خصال</p>	

یعنی از ذات و کیفیت خود در آن کسب
بخواهی من عرفان نفس مقصود
بسیار است ای عالم
تا چشم شود عالم عقل از او عالم
حکایت بنی الفیض بنی زین و
بیان در پیچ و کزبان غریبی
از باب سبب خصال
در بیان این مرتبه از پیچ و کزبان
کلمت نیست علی سبب خصال
بر کمال بر آید
شاید به عدالت و رطوبت در این
آنکه در خود نفس خود صفات
احوال آن غایب شود آید در
شاید در خصال آن آید در
و در آن زمان آن آید در

در کتب
در کتب
در کتب
در کتب

در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است و در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است

حال الله تعالی و هو یقول الصالحین و عشنا الله فیهم انکم بلکة و قد
 قدسی زیاده ازین واردست چنانچه فرموده اند تا آنکه نسبت به آنکه نسبت به آن
 آخر احادیث و در حدیث دیگر من آن حدیثی نقل کرده و من نقل کرده و من نقل کرده
 و بیته تا آنکه در بیته دوم اسطالیس گفته نشاید که گمت آویسی بود اگر چه عاقبت او
 اینست و در آنکه بهمت حیوانات مرده راضی شود اگر چه عاقبت او مرگ است
 بلکه مجموع فوی را امرت که شبهای الهی کند چه اگر چه بجهت خود بهمت بزرگ است
 و متصل شریف و عقل بر همه مخلوقات اشرف است چه او جریرت مستولی بر
 چیز با بار الهی تحقیق کلام در مقام آنست که با طابق اصحاب نظر و بران اتفاق
 ارباب شهود و عیان نخستین گوهر که با مرکن فیکون بوسید قدرت و ارات
 در یابی عیب کنون بساطل شهادت آمد جوهری بسیط نورانی بود که بر
 حکما از عقل اول خواهند و بعضی اخبار تعبیر از آن بعلم اعلی فرستد و اکابر لینه
 و تحقیق آنرا حقیقت محمدیه خواهند و آن جوهر نورانی خود را و بسود خود را و هر چه از بسود

در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است و در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است

در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است و در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است

در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است و در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است

در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است و در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است

در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است و در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است

در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است و در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است

در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است و در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است

در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است و در کتب بسیار در این مذهب است و در بعضی از کتب آمده که حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند که هر که در این مذهب است

توسط او معادرتواند شد تا او را موجودات چنانکه بود دست نخواهد بود
 تمام حقایق اعیان بر سبیل انطوائی علمی در حقیقت او مندرج و منج و هم چنانکه
 دانه شکست جمعی از اشغال بر خصان طوواق و آثار موجودات و مواد
 بر تلوه همان ترتیب که در آن جوهر شکنج است از کمن قوت بنظر فعل و اثر
 بعضی می شود می آیند بگویند اندک یا زیاد و بیشتر و غنچه دام الکتاب چون
 سلسله ایجا و بنا بر شمول رحمت رحانی بوجودات گیمانی یعنی عالم جسمانی
 که محقق تغییر و موطن تبدیل بنظر فنون تجلیات الهی و ظهورات نامتناهیست
 رسید حکمت کامله نظیر آن عالم را مگر اول بحر می ثابت الذاق تغییر الصفات
 آن ثابت بقدر اعجاب نماید

آن ثابت بقدر اعجاب نماید	از جامی خنوبد نام جامی
--------------------------	------------------------

احتمال فلک و دارگر و اندک تا حرکت دوریه او اوضاع غیریه از قوت بفعل آیه
 و بر وضعی حا و در همین که منوط و مربوط است زاید و بهر قوت از سبب قوت
 حوادث که از عقل فعال خوانند و نهایت از او قوت است در سلسله وجود

توسط او معادرتواند شد تا او را موجودات چنانکه بود دست نخواهد بود
 تمام حقایق اعیان بر سبیل انطوائی علمی در حقیقت او مندرج و منج و هم چنانکه
 دانه شکست جمعی از اشغال بر خصان طوواق و آثار موجودات و مواد
 بر تلوه همان ترتیب که در آن جوهر شکنج است از کمن قوت بنظر فعل و اثر
 بعضی می شود می آیند بگویند اندک یا زیاد و بیشتر و غنچه دام الکتاب چون
 سلسله ایجا و بنا بر شمول رحمت رحانی بوجودات گیمانی یعنی عالم جسمانی
 که محقق تغییر و موطن تبدیل بنظر فنون تجلیات الهی و ظهورات نامتناهیست
 رسید حکمت کامله نظیر آن عالم را مگر اول بحر می ثابت الذاق تغییر الصفات
 آن ثابت بقدر اعجاب نماید

از جامی خنوبد نام جامی

احتمال فلک و دارگر و اندک تا حرکت دوریه او اوضاع غیریه از قوت بفعل آیه
 و بر وضعی حا و در همین که منوط و مربوط است زاید و بهر قوت از سبب قوت
 حوادث که از عقل فعال خوانند و نهایت از او قوت است در سلسله وجود

توسط او معادرتواند شد تا او را موجودات چنانکه بود دست نخواهد بود
 تمام حقایق اعیان بر سبیل انطوائی علمی در حقیقت او مندرج و منج و هم چنانکه
 دانه شکست جمعی از اشغال بر خصان طوواق و آثار موجودات و مواد
 بر تلوه همان ترتیب که در آن جوهر شکنج است از کمن قوت بنظر فعل و اثر
 بعضی می شود می آیند بگویند اندک یا زیاد و بیشتر و غنچه دام الکتاب چون
 سلسله ایجا و بنا بر شمول رحمت رحانی بوجودات گیمانی یعنی عالم جسمانی
 که محقق تغییر و موطن تبدیل بنظر فنون تجلیات الهی و ظهورات نامتناهیست
 رسید حکمت کامله نظیر آن عالم را مگر اول بحر می ثابت الذاق تغییر الصفات
 آن ثابت بقدر اعجاب نماید

طیبه در کتب معتبره

در این کتب علمت است

عقل در این کتب است

عقل در این کتب است

عقل در این کتب است

عقل در این کتب است

عقل در این کتب است

صورتی جدید در این شبهه سوالی عما صرح نماید چون نوبت به اینجا می رسد
 نشانه شد حکمت حکیم غلامت قدره و وقت حکمته قهصنا چنین زود بود که مجموع
 کمالات مراتب سابقه در نشانه انسانی که اشرف انواع حیوانات است
 اجتماع و استیام یافته فضیلت عقل قدسی که مبداء ایجاد بود در این نوع گرای
 بصورت عقل مستفاد ظاهر شود تا چون نفس انسانی باین مرتبه تعلی گردد و عالم
 اعلی که تری عقل است متصل شود و نقطه نهایت بر این مرتبه منطبق شده
 دایره وجود بعبودیت دلی و معنوی تمام و سرانجام گردد و هست

این آن سر کوی بر که اول	ز اینجا همه جهان سوزگردد
-------------------------	--------------------------

پس روشن شد که همچنانکه فاتحه کتاب جو عقل قدسی بود خاتمه آن نیز عقل
 انسی است بنظره و آنه که از ابا بساط در صورت ان خصمان شعبه اوراق سیر در آن
 کثرت و مدارج نفوس و در آخر بصورت جمعیت شعار وحدت کردار اولی ظاهر
 شود و تران سیر دومی که در هیچ مراتب موجودات از حیوانات و گیاهات

باشند و این نیز با عقل است
 در این کتب هم اینک معلوم شود
 در این کتب هم اینک معلوم شود
 در این کتب هم اینک معلوم شود
 در این کتب هم اینک معلوم شود
 در این کتب هم اینک معلوم شود
 در این کتب هم اینک معلوم شود

عقل در این کتب است
 عقل در این کتب است
 عقل در این کتب است
 عقل در این کتب است
 عقل در این کتب است
 عقل در این کتب است



باید که در وقت نماز در سجده
و در وقت شستن پا در وضو
و در وقت شستن دست در وضو
و در وقت شستن صورت در وضو
و در وقت شستن سر در وضو
و در وقت شستن تن در وضو
و در وقت شستن پا در وضو
و در وقت شستن دست در وضو
و در وقت شستن صورت در وضو
و در وقت شستن سر در وضو
و در وقت شستن تن در وضو

باشد که کسی را آب در گلو گیرد و در آنجا آب و سبب حیلست متصور نباشد و
نیست که طائفه اولی اشرفند و این بهتر بر ابرار و نبیاست از بیجاست که
حضرت سالت پناه صلوات الله و سلامه علیه در شان صیبه که یکی از
اکابر صحابه بود فرمود بفرم الغنم صیبه کوم یحیف الله تعالی لم یخصه
نیکننده است صیبه که اگر رخصا او را ترس می بی بوی آن بر صیبه است
لمعه سوم در اقسام مدینه حکما گفته اند که تمدن دو قسم است یکی
آنکه سبب آن از جنس خیرات باشد و آن مدینه فاضله است دوم آنکه
سبب آن از جنس شرور باشد از این غیر فاضله خوانند و مدینه فاضله
یک نوع پیش نیست چه حق از وصیت مکر متعالی است و طریق خیرات معتد
نیست اما از غیر فاضله سه نوع است یکی آنکه سبب اجتماع ایشان غیر قوت
لفظی باشد چون قوت غضب و شوی و از این مدینه فاضله خوانند دوم آنکه
استعمال قوت لفظی خالی نباشد ولیکن این قوت را خادوم دیگر قوی دانند

باید که در وقت نماز در سجده
و در وقت شستن پا در وضو
و در وقت شستن دست در وضو
و در وقت شستن صورت در وضو
و در وقت شستن سر در وضو
و در وقت شستن تن در وضو
و در وقت شستن پا در وضو
و در وقت شستن دست در وضو
و در وقت شستن صورت در وضو
و در وقت شستن سر در وضو
و در وقت شستن تن در وضو

باید که در وقت نماز در سجده
و در وقت شستن پا در وضو
و در وقت شستن دست در وضو
و در وقت شستن صورت در وضو
و در وقت شستن سر در وضو
و در وقت شستن تن در وضو
و در وقت شستن پا در وضو
و در وقت شستن دست در وضو
و در وقت شستن صورت در وضو
و در وقت شستن سر در وضو
و در وقت شستن تن در وضو

بعضی از اینها را در این کتاب
 بیان کرده اند و بعضی از آنها را
 در کتاب دیگر بیان کرده اند
 و بعضی از آنها را در کتاب دیگر
 بیان کرده اند و بعضی از آنها را
 در کتاب دیگر بیان کرده اند

و همین معنی سبب اجتماع ایشان شده باشد و از این نه فاسقه خوانند سوم
 سبب اجتماع ایشان توافق در عقاید باطله باشد و از این نه ضاله خوانند
 و چون میامن دولت حضرت صاحبقرانی مدبر امور انبیا جمیع ممالک و سر
 اقبیل مدفن فاضله شد و ایضا حال مدفن عیبه فاضله حکم مضادات ارباب
 مدفن فاضله میتوان دست صرف عنان غرمت تفاصیل نیز فاضله
 اولی نمود آن درین است که اساس اجتماع اهل آن بر قواعد کسب سعادت و
 دفع شر و روسس باشد و هر آینه ایشان را در اعتقادات حقه و اعمال صالحه
 اشتراک باشد و با وجود اختلاف اشخاص و تباین احوال طریقه سیر ایشان متوافق
 باشد و هر یک غایت متاوی شوند و چون بنا بر حکمتی که سابقا ایمانی بان
 رفت نفوس انسانی در مراتب تعلق و تمیز متفاوتند و مرتبه اصلی که آن را
 نفس قدسیه خوانند بعالم عقول متصلست و مرتبه اسفل که بمید مناسبت مرتبط
 بر اربابها تمسک پس ادراک این جماعت در امور مبرور و معاد که اذوق اسرار کثرت و نور

در این کتاب بیان شده است
 و در کتاب دیگر بیان کرده اند
 و بعضی از آنها را در کتاب دیگر
 بیان کرده اند و بعضی از آنها را
 در کتاب دیگر بیان کرده اند
 و بعضی از آنها را در کتاب دیگر
 بیان کرده اند و بعضی از آنها را
 در کتاب دیگر بیان کرده اند

در این کتاب بیان شده است
 و در کتاب دیگر بیان کرده اند
 و بعضی از آنها را در کتاب دیگر
 بیان کرده اند و بعضی از آنها را
 در کتاب دیگر بیان کرده اند
 و بعضی از آنها را در کتاب دیگر
 بیان کرده اند و بعضی از آنها را
 در کتاب دیگر بیان کرده اند

اسما صفت شایسته
 بیان از زبان
 تزیینت از زبان
 سخن که در کتاب از زبان
 حال صفت شایسته
 غلامان از زبان
 غلامی از زبان
 ۲۶۲

و یک مرتبه تواند بود پس توافق در عقاید که بان اشارت نست برین جنبه
 صورت بندد که همه در امری محل شریک باشند اگر چه غیر محقق را بر تقابل
 آن اطلاع نباشد بمانش آنکه طبقه عالی که بتبیین الهی میوراند و از لوازم
 تعلقات طبیعی مجرد و مجرد حقیقی را بصفت جلال و سمات جمال دانستند
 کیفیت صد سلسله موجودات از مجرد بر ترتیب واقع مطلع باشند و معاد
 نفس را بر وجهی که مطابق نفس الامر باشد تصور نمایند و چون نفس را در این
 حقیقه تعلق بقوت چند هست که سبب آن دراک صورتی جهانی میکند
 چون حشر مشرک و وهم خیال و آن قومی را بحسب اختلاف امر چه در صفات
 مراتب است و در هیچ وقت هیچیک ازین قومی نه در خواب نه در بیدار
 معطل مطلق نیست پس در این حالت که نفس انسان بصورت آن حقایق متعین
 برآینه درآیند آن قومی صورتی مثالی ملایم آن معانی منعکس شود چه دراک معانی
 سازد جبری ثوب صورتی و وجهی در شاه تعلق بسیار راست و نسبت

بیان از زبان
 تزیینت از زبان
 سخن که در کتاب از زبان
 حال صفت شایسته
 غلامان از زبان
 غلامی از زبان
 ۲۶۲

بان معانی

در تمام اشیا
 سوره یونس
 چنانچه در حقیقت
 در آن صورت که در خود
 بدان که هر یک از این
 در آن صورت که در خود

بان حقائق نسبت مثل و خیالات است با ایمان آن اشکه اشرف و لطیف اشکه
 باشد که در جسامینات تصور شود و بوی بصیرت و اندک که آن حقیقت در ای صورت
 معانی موهوم است و این طائفه اعظم اولیا و اساطین حکما باشند و متصل
 طبقه است که اهل آن اولیاء صرف عاجز باشند و قایت سیر ایشان منتهی معانی و
 شود لیکن در آن حقائق و نفس خود را ندانند و نیز خود را ندانند و چنانچه
 طبقه اولی معترف باشند این طائفه اهل ایمانند و فروتر ازین مرتبه طائفه
 که بر بصورت همی نیز قادر باشند و سیر ایشان در معرفت مبدء و معاد از بصورت
 گذرد و با بر جهان طبیعت اولی و عجز معترف باشند این طائفه اهل تسلیم اند و
 ازین طائفه قاصر نظران باشد که صلا و رای مرتبه محسوسات مرتبه دیگر تصور کرد
 و بر اشکه در تصویر تصصا کنند و ایشان را تضعیفان خوانند و چون هر یک بقدر
 وسیع خود استغراق جمیع نماید و بنهایت استعداد خود وصل شود و تقصیر موسوم
 بلکه همه را روی در قلب حقیقت باشد و چون صاحب شریعت فکیره افضل تفضل

در تمام اشیا
 سوره یونس
 چنانچه در حقیقت
 در آن صورت که در خود
 بدان که هر یک از این
 در آن صورت که در خود

در تمام اشیا
 سوره یونس
 چنانچه در حقیقت
 در آن صورت که در خود
 بدان که هر یک از این
 در آن صورت که در خود

صفت آنست که در کتب معتبره
مذکور است که در کتب معتبره
مذکور است که در کتب معتبره
مذکور است که در کتب معتبره
مذکور است که در کتب معتبره
مذکور است که در کتب معتبره
مذکور است که در کتب معتبره
مذکور است که در کتب معتبره
مذکور است که در کتب معتبره
مذکور است که در کتب معتبره

در حقیقت و لایزال معانی را در مشرب حریفان بزم طلب یزید و قتی از جام
خجیلات شعری شربت معارف را بجام مسترشدان نو نیاز رسانند گویا ایشان
بخل و قفل افغانیات قناعت فرمایند تا هر کس را بقدر قدرت بهرست
نمود باشند و هر چند میان این طوائف در صور و حقاوی مخالفتی باشد فاما
بنابر اشتراک در امر جمالی و انقضا و تحت مدبر فضل میان ایشان تعصب و تعاند
واقع نشود و حکم مبر در توجیه کمالی که مستعدان باشند متصاعد شوند و آن
مدینه فاضله پنج طائفه اند اول افاضل و اشراف جمعی باشند که تدبیرند
بایشان منوط باشد یعنی علمای عمل و حکمای کامل که بقوت ادراک از ابناء
نوع ممتازند و صنعت ایشان معرفت حقائق موجود است دوم ذوالاستقامت
و ایشان طائفه باشند که عوام را بکمال انسانی دعوت کنند بوجوه عظم و
از ذائل منع کنند و بقیاسات جدلی و خطابی و عقاید اجمالیه ایشان
از اخراج بگناه دارند و صنعت ایشان علم کلام و فقه و خطابت و شعر است

در حقیقت و لایزال معانی را در مشرب حریفان بزم طلب یزید و قتی از جام
خجیلات شعری شربت معارف را بجام مسترشدان نو نیاز رسانند گویا ایشان
بخل و قفل افغانیات قناعت فرمایند تا هر کس را بقدر قدرت بهرست
نمود باشند و هر چند میان این طوائف در صور و حقاوی مخالفتی باشد فاما
بنابر اشتراک در امر جمالی و انقضا و تحت مدبر فضل میان ایشان تعصب و تعاند
واقع نشود و حکم مبر در توجیه کمالی که مستعدان باشند متصاعد شوند و آن
مدینه فاضله پنج طائفه اند اول افاضل و اشراف جمعی باشند که تدبیرند
بایشان منوط باشد یعنی علمای عمل و حکمای کامل که بقوت ادراک از ابناء
نوع ممتازند و صنعت ایشان معرفت حقائق موجود است دوم ذوالاستقامت
و ایشان طائفه باشند که عوام را بکمال انسانی دعوت کنند بوجوه عظم و
از ذائل منع کنند و بقیاسات جدلی و خطابی و عقاید اجمالیه ایشان
از اخراج بگناه دارند و صنعت ایشان علم کلام و فقه و خطابت و شعر است

در حقیقت و لایزال معانی را در مشرب حریفان بزم طلب یزید و قتی از جام
خجیلات شعری شربت معارف را بجام مسترشدان نو نیاز رسانند گویا ایشان
بخل و قفل افغانیات قناعت فرمایند تا هر کس را بقدر قدرت بهرست
نمود باشند و هر چند میان این طوائف در صور و حقاوی مخالفتی باشد فاما
بنابر اشتراک در امر جمالی و انقضا و تحت مدبر فضل میان ایشان تعصب و تعاند
واقع نشود و حکم مبر در توجیه کمالی که مستعدان باشند متصاعد شوند و آن
مدینه فاضله پنج طائفه اند اول افاضل و اشراف جمعی باشند که تدبیرند
بایشان منوط باشد یعنی علمای عمل و حکمای کامل که بقوت ادراک از ابناء
نوع ممتازند و صنعت ایشان معرفت حقائق موجود است دوم ذوالاستقامت
و ایشان طائفه باشند که عوام را بکمال انسانی دعوت کنند بوجوه عظم و
از ذائل منع کنند و بقیاسات جدلی و خطابی و عقاید اجمالیه ایشان
از اخراج بگناه دارند و صنعت ایشان علم کلام و فقه و خطابت و شعر است

مقدار اسم ناقص از دارا بی گمان

مقدار اسم ناقص از دارا بی گمان

مقدار اسم ناقص از دارا بی گمان

مقدار اسم ناقص از دارا بی گمان

مقدار اسم ناقص از دارا بی گمان

مقدار اسم ناقص از دارا بی گمان

مقدار اسم ناقص از دارا بی گمان

مقدار اسم ناقص از دارا بی گمان

مقدار اسم ناقص از دارا بی گمان

مقدار اسم ناقص از دارا بی گمان

مقدار اسم ناقص از دارا بی گمان

باشد سوم مقدار آن ایشان طائفه باشند که موازنه این عادت میان
 اهل مرینه نگاه دارند تعیین مقدار و برایشا برای ایشان موقوف شده
 ایشان حساب و استیفا و بهره طلب و نجوم باشد چهارم مجاهدان ایشان
 طائفه باشند که دست را از تعرض اعدا و متغلبان نگاه دارند و ضبط نفوس
 قلاع و مرسق بکفایت ایشان مربوط و صناعت ایشان شجاعت و قور
 باشد پنجم باب الاموال و ایشان جماعتی باشند که ترتیب ماکول و ملبوس این
 طوائف از ایشان متظن شود خواه از جهات معاملات و صناعات خواه
 از وجهه خراج و صناعت ایشان حرف مختلفه و کاسب مقتضی و عدالت
 است که هر طائفه از این طوائف را بل بر شخص از طائفه در مرتبه دارند
 باید که یک کس این صناعات مختلفه شنول نگردد اندر آنکه موجب تخریب طبیعت
 و هیچ کدام کمال معتدبه نتوانست سازند چه کسب کمال بر صناعتی را وقتی او تو
 لائق باید چون وقت و توجیه بر موزع شود همه در مرتبه مقصود مانند چنانچه گفته اند

صید و صیدان مصدوم
 عین تزیین است که با
 درین وقت پیروی بنیادت که درین وقت
 در این وقت کسب است که در این وقت
 در این وقت کسب است که در این وقت

در این وقت کسب است که در این وقت
 در این وقت کسب است که در این وقت
 در این وقت کسب است که در این وقت

در این وقت کسب است که در این وقت
 در این وقت کسب است که در این وقت
 در این وقت کسب است که در این وقت

در این وقت کسب است که در این وقت
 در این وقت کسب است که در این وقت
 در این وقت کسب است که در این وقت

در این وقت کسب است که در این وقت
 در این وقت کسب است که در این وقت
 در این وقت کسب است که در این وقت

بهر دولت شد در همه
استدای قلمی کرد آن
نوع در تاریخ بر نوبت
نقش از شاه آرد در صورت
عاقبت **ع** در جن
نیز از اسلم کاران عیال
نیز از اسلم کاران عیال

من طلب الکمل فاقه الکمل و اگر کسی چند صنعت اندا و را با پنجاهم یا شرف باشد
بلکه یا پنجاه واردان بصیرت پیش باشد مشغول دشتن و از دیگر صنایع منع نمودن
اولی است تا یک کار با اتقان تاق بجا آورد چه هرگز در نظام مصالح اولی
و غیر این طوائف از ارکان بدست فاضله خارج اند و از ایشان بعضی بمنزله
و ادوات این طوائف اند و اگر قابل فضیلت باشند شاید که تبریت فضلا بمالی
رسند و الا ایشان را باعمال که سبب مصالح تهذیب است مراض باید شد و بعضی منکر
گیا مان باشند که در مزایع و سائین پرید آیند و از جهت ایشان از اوقات خواب
اینان هم پنج صنعت باشند که مزیان که بافعال فضلا و شعرا ایشان تزلزل
و لباس نرگان مبتلیس گردن با بان تلبیس باغراض فاشده و واعراض کاوی
جویند دوم مخرفان که هوسیل ذرا بل برایشان غالب باشد و تا برین قواعد را
بجمله و تاویل خواهند که موافق ششوی طبع خود سازند سوم باغیان که احکام پاد
عادل را که بر قاجار طلبه نام طاعت و انقیاد واجب است گردانند و سبیل

دارت به خوبی که در علم حصوله بود
در تاریخ منع مضمون است
بجای کاوشت که یک است
بفتح معین استان سبب است
در ضمن نوشت که فقط نیست
از بست کبخی گوار و یک
دران بشود ان ذوق از در نگاه
شادان اگر است غیث افغان
بهری مصروفی اولیایم
تزلزل اسم خلیل از در ان معنی نموده
چون می نویسد در این امر خاص
بهری پس از این نام
مبوس از این پند همان است
تا به ایندی که در کتاب
کسب روزانه در آن
تعمیر گردیدند
از نظام خلاف
کونانی
بفرمان
کلان در انظار
بهران
نوع نوبت
نوع نوبت
نوع نوبت

بهری مصروفی اولیایم
تعمیر گردیدند
از نظام خلاف
کونانی
بفرمان
کلان در انظار
بهران
نوع نوبت
نوع نوبت
نوع نوبت

کتاب حکایات

کتابت حضرت علامه

کرگزار پناه پادشاه

انجام یافته در

در اردبیل در روز

سید هادی قزوینی

سازد تا همه را علی اختلاف المراتب و حی حاجت بقبله بارگاه گردوشن تا او
 باشد و در حدیث واردست که پادشاه ظل الله است در زمین که هر مظلومی
 آسیب نوار حوادث زمان پناه باو آورد و شکر این نعمت عظمی و عطیه کبری
 رعایت عدل است میان احد بر ایا و افراد عایا چنانچه فرماید کریمه یاد او
 بختناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس ما نزلت فی انما انما
 و بعد از تمیز این مقدمه کاشته میشود که همچنانکه بدین حسب قسمت
 منقسم بقاضی و غیر فاضله میشود سیاست ملک نیز منقسم بر دو قسمت
 سیاست فاضله که آنرا امامت خوانند و آن نظم مصاح عبادت است
 معاش و معاد تا هر یک بکمالی که لائق اوست برسد هر آینه سعادت معنی
 لازم او تواند بود و صاحب این سیاست بحقیقت خلیفه الله و ظل الله باشد
 تکمیل سیاست مقتدی بصاحب شریعت لاجرم سایر ارباب و اموال نوار آن به عباد
 در بلاد و اصل خود ابر بود و مقتضای سیاست
 خدا را راه و دفع شیایا سمعت

کتابت حضرت علامه
 کرگزار پناه پادشاه
 انجام یافته در
 در اردبیل در روز
 سید هادی قزوینی

کتابت حضرت علامه
 کرگزار پناه پادشاه
 انجام یافته در
 در اردبیل در روز
 سید هادی قزوینی

این قسم از امثال روزگار است که با برادر کشت و بخت
 بیشتر بطور تباشیر آنین در کار خسته اما که صبح صادق یوم علی است از طوبی
 منظر موجود است و مود و اندر چه باندک زمانی ملک دولت وار فوق بخت هر چه
 افزوده و طوائف امام در امان از حوادث زمان آسوده گرگ میش از یکجا
 خورده و شایهین در لاج و در یک آشیان جواب کرده آمد تعالی آفتاب بختش
 لاکه شهادت احسان مشرق و غرب عالم رسانیده در لاج ارتفاع روز افزون اراد
 عین الگمال زوال و صحت مبوط و بول مصون نامون دوم سیاست ناقصه
 و از اغلب خوانند و عرض اصحاب آن سخمام عبادا و آمد و تخریب بلاد آمد باشد
 و ایشان را دومی نباشد و باز که متی بیکت و نیومی متصل بقاوت است و این
 چه پادشاه ظالم چون تائی است عالی که بروی برف نهند هر آنینه اساسی آن
 بتاب آفتاب عدالت الهی که راخته گردد و بنا نهدم شود و بزنگان خروید آن

این قسم از امثال روزگار است که با برادر کشت و بخت

بیشتر بطور تباشیر آنین در کار خسته اما که صبح صادق یوم علی است از طوبی
 منظر موجود است و مود و اندر چه باندک زمانی ملک دولت وار فوق بخت هر چه
 افزوده و طوائف امام در امان از حوادث زمان آسوده گرگ میش از یکجا
 خورده و شایهین در لاج و در یک آشیان جواب کرده آمد تعالی آفتاب بختش
 لاکه شهادت احسان مشرق و غرب عالم رسانیده در لاج ارتفاع روز افزون اراد
 عین الگمال زوال و صحت مبوط و بول مصون نامون دوم سیاست ناقصه
 و از اغلب خوانند و عرض اصحاب آن سخمام عبادا و آمد و تخریب بلاد آمد باشد
 و ایشان را دومی نباشد و باز که متی بیکت و نیومی متصل بقاوت است و این
 چه پادشاه ظالم چون تائی است عالی که بروی برف نهند هر آنینه اساسی آن
 بتاب آفتاب عدالت الهی که راخته گردد و بنا نهدم شود و بزنگان خروید آن

این قسم از امثال روزگار است که با برادر کشت و بخت
 بیشتر بطور تباشیر آنین در کار خسته اما که صبح صادق یوم علی است از طوبی
 منظر موجود است و مود و اندر چه باندک زمانی ملک دولت وار فوق بخت هر چه
 افزوده و طوائف امام در امان از حوادث زمان آسوده گرگ میش از یکجا
 خورده و شایهین در لاج و در یک آشیان جواب کرده آمد تعالی آفتاب بختش
 لاکه شهادت احسان مشرق و غرب عالم رسانیده در لاج ارتفاع روز افزون اراد
 عین الگمال زوال و صحت مبوط و بول مصون نامون دوم سیاست ناقصه
 و از اغلب خوانند و عرض اصحاب آن سخمام عبادا و آمد و تخریب بلاد آمد باشد
 و ایشان را دومی نباشد و باز که متی بیکت و نیومی متصل بقاوت است و این
 چه پادشاه ظالم چون تائی است عالی که بروی برف نهند هر آنینه اساسی آن
 بتاب آفتاب عدالت الهی که راخته گردد و بنا نهدم شود و بزنگان خروید آن

این قسم از امثال روزگار است که با برادر کشت و بخت
 بیشتر بطور تباشیر آنین در کار خسته اما که صبح صادق یوم علی است از طوبی
 منظر موجود است و مود و اندر چه باندک زمانی ملک دولت وار فوق بخت هر چه
 افزوده و طوائف امام در امان از حوادث زمان آسوده گرگ میش از یکجا
 خورده و شایهین در لاج و در یک آشیان جواب کرده آمد تعالی آفتاب بختش
 لاکه شهادت احسان مشرق و غرب عالم رسانیده در لاج ارتفاع روز افزون اراد
 عین الگمال زوال و صحت مبوط و بول مصون نامون دوم سیاست ناقصه
 و از اغلب خوانند و عرض اصحاب آن سخمام عبادا و آمد و تخریب بلاد آمد باشد
 و ایشان را دومی نباشد و باز که متی بیکت و نیومی متصل بقاوت است و این
 چه پادشاه ظالم چون تائی است عالی که بروی برف نهند هر آنینه اساسی آن
 بتاب آفتاب عدالت الهی که راخته گردد و بنا نهدم شود و بزنگان خروید آن

که هر چه در کتاب است
مستحق است که در کتاب
که در کتاب است

در این کتاب است
که در کتاب است

در این کتاب است
که در کتاب است

در این کتاب است
که در کتاب است

سازو تا همه را علی اختلاف المراتب و حی حاجت بقبله بارگاه گردوش تا او
 باشد و در حدیث واردست که پادشاه ظل الله است در زمین که هر مظلوم
 آسیب نوار حوادث زمان پناه باو آورد و شکر این نعمت عظمی و عطیه کبری
 رعایت عدل است میان احد و برابرا و افراد عیال چنانچه فرماید کریمه یاد او
 بختناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس ما نزلت فی اناسی بان تواند بود
 و بعد از تمیید این مقدمه نکاشته میشود که همچنانکه بدین حسب قسمت
 منقسم بقاضیه و غیر فاضله میشود سیاست ملک نیز منقسم بر دو قسمت
 سیاست فاضله که آنرا امامت خوانند و آن نظم مصاح عبادت است
 معاش و معاد تا هر یک بکمالی که لائق اوست برسد هر آینه سعادت معنی
 لازم او تواند بود و صاحب این سیاست بحقیقت خلیفه الله و ظل الله باشد
 تکمیل سیاست مقتدی بصاحب شریعت لاجرم سایر ارباب و اموال نوار آن به عباد
 در هر بلاد و اصل خود ابر بود و مقتضای سیاست
 خدا را راه و دفع شیایا سمعت

در این کتاب است
که در کتاب است

در این کتاب است
که در کتاب است

در این کتاب است
که در کتاب است

در این کتاب است
که در کتاب است

در این کتاب است
که در کتاب است

در این کتاب است
که در کتاب است

در این کتاب است
که در کتاب است

در این کتاب است
که در کتاب است

در این کتاب است
که در کتاب است

در این کتاب است
که در کتاب است

در این کتاب است
که در کتاب است

در این کتاب است
که در کتاب است

در این کتاب است
که در کتاب است
در این کتاب است
که در کتاب است
در این کتاب است
که در کتاب است
در این کتاب است
که در کتاب است
در این کتاب است
که در کتاب است

و طریقی علاج آن بشناسد چون عبارتست از اجتماع مابین طوائف مختلفه
 پس مادام که هر یک ازین طوائف متمسک به خود باشند و مشغول که طغیانه ایشانست
 قیام نمایند و نصیب که ایشان الاونق باشد از نزاع و کرات یعنی جاجلال
 ایشان رسد هرگز مزاج هرگز منجم عتدال باشد و بموجب انتظام رسوم
 چون این قانون منحرف گردد هرگز مزاج مودی با اختلاف شود که موجب اختلاف
 رابطه بقوت و سبب فساد و اختلاف چه مقررست که مبدی هر دو اتفاق
 آرامی جماعتیست که در تعاون منزه از اعضا شایخص احد باشند چه برین بریم چنان
 باشد که شخصی در عالم پیدا شده باشد که قوت این همه اشخاص در او باشد
 هیچ کس از احاد با او مقاومت نکند و اشخاص بسیار نیز چون مختلف الارباب
 بجز طلبه برودتوانند کرد و اگر آنکه میان ایشان تالفی بهمین طریق حاصل شود بمنزله
 واحد باشند که قوت او بیش از قوت این جماعت باشد و چون امر بیخ کثرت
 تالفی قنط نشود و آن حدت است چنانچه از پیش گذشت پس ما دام که مملکت

در این جماعت هر یک از اعضا شایخص احد باشند چه برین بریم چنان
 باشد که شخصی در عالم پیدا شده باشد که قوت این همه اشخاص در او باشد
 هیچ کس از احاد با او مقاومت نکند و اشخاص بسیار نیز چون مختلف الارباب
 بجز طلبه برودتوانند کرد و اگر آنکه میان ایشان تالفی بهمین طریق حاصل شود بمنزله
 واحد باشند که قوت او بیش از قوت این جماعت باشد و چون امر بیخ کثرت
 تالفی قنط نشود و آن حدت است چنانچه از پیش گذشت پس ما دام که مملکت
 در این جماعت هر یک از اعضا شایخص احد باشند چه برین بریم چنان
 باشد که شخصی در عالم پیدا شده باشد که قوت این همه اشخاص در او باشد
 هیچ کس از احاد با او مقاومت نکند و اشخاص بسیار نیز چون مختلف الارباب
 بجز طلبه برودتوانند کرد و اگر آنکه میان ایشان تالفی بهمین طریق حاصل شود بمنزله
 واحد باشند که قوت او بیش از قوت این جماعت باشد و چون امر بیخ کثرت
 تالفی قنط نشود و آن حدت است چنانچه از پیش گذشت پس ما دام که مملکت

در این جماعت هر یک از اعضا شایخص احد باشند چه برین بریم چنان
 باشد که شخصی در عالم پیدا شده باشد که قوت این همه اشخاص در او باشد
 هیچ کس از احاد با او مقاومت نکند و اشخاص بسیار نیز چون مختلف الارباب
 بجز طلبه برودتوانند کرد و اگر آنکه میان ایشان تالفی بهمین طریق حاصل شود بمنزله
 واحد باشند که قوت او بیش از قوت این جماعت باشد و چون امر بیخ کثرت
 تالفی قنط نشود و آن حدت است چنانچه از پیش گذشت پس ما دام که مملکت

بر قانون عدل رود و هر یک از طبقات مردم در مرتبه خود وارد ایشان را از ج
 تعدی و طلب یا دینی منع نماید آینه مملکت با نظام باشد اگر بخلاف این باشد
 بر طائفه را و اعیانه نفع خود غالب آید با ضرر دیگران بر خیزند و بواسطه احواط و
 رابطه الفت انحلال یا بدستبرد معلوم شد که هر وقتی تا میان اصحاب آن به وقت
 و سلوک سیرت است نمونند و از در زاید بود و چون سلم و عدان بر میان ایشان
 شده وی بزوال نهاد چه بمقتضای مقدمات سابقه اهل مان طریق سلاطین باشد
 پس چون پادشاه اتباع او در ظلم کوشند کسی را نیز و اعیانه ظلم که در فطرت کنون
 بحرکت آید و میل بغلبه کند و چنانچه تقریرت وحدت علیه جمع نگردد پس بر
 مودی بفساد مزاج عالم شود و گند گفته اند که الملک بتقی مع الکفر و الا تقی مع
 انظلم حکما گفته اند دولت را بد چیز نگاه توان داشت یکی بتالف اتحاد میان انصاف
 و دیگر بناعت و اختلاف میان دشمنان چه گاه که دشمنان به دیگر مشغول باشند
 ایشان را ذواغت قصد دیگری نباشد از جهت چنان اسکنند بر مملکت را اطلاق و

اینکه در مملکت هر یک از طبقات مردم در مرتبه خود وارد ایشان را از ج
 تعدی و طلب یا دینی منع نماید آینه مملکت با نظام باشد اگر بخلاف این باشد
 بر طائفه را و اعیانه نفع خود غالب آید با ضرر دیگران بر خیزند و بواسطه احواط و
 رابطه الفت انحلال یا بدستبرد معلوم شد که هر وقتی تا میان اصحاب آن به وقت
 و سلوک سیرت است نمونند و از در زاید بود و چون سلم و عدان بر میان ایشان
 شده وی بزوال نهاد چه بمقتضای مقدمات سابقه اهل مان طریق سلاطین باشد
 پس چون پادشاه اتباع او در ظلم کوشند کسی را نیز و اعیانه ظلم که در فطرت کنون
 بحرکت آید و میل بغلبه کند و چنانچه تقریرت وحدت علیه جمع نگردد پس بر
 مودی بفساد مزاج عالم شود و گند گفته اند که الملک بتقی مع الکفر و الا تقی مع
 انظلم حکما گفته اند دولت را بد چیز نگاه توان داشت یکی بتالف اتحاد میان انصاف
 و دیگر بناعت و اختلاف میان دشمنان چه گاه که دشمنان به دیگر مشغول باشند
 ایشان را ذواغت قصد دیگری نباشد از جهت چنان اسکنند بر مملکت را اطلاق و

اینکه در مملکت هر یک از طبقات مردم در مرتبه خود وارد ایشان را از ج
 تعدی و طلب یا دینی منع نماید آینه مملکت با نظام باشد اگر بخلاف این باشد
 بر طائفه را و اعیانه نفع خود غالب آید با ضرر دیگران بر خیزند و بواسطه احواط و
 رابطه الفت انحلال یا بدستبرد معلوم شد که هر وقتی تا میان اصحاب آن به وقت
 و سلوک سیرت است نمونند و از در زاید بود و چون سلم و عدان بر میان ایشان
 شده وی بزوال نهاد چه بمقتضای مقدمات سابقه اهل مان طریق سلاطین باشد
 پس چون پادشاه اتباع او در ظلم کوشند کسی را نیز و اعیانه ظلم که در فطرت کنون
 بحرکت آید و میل بغلبه کند و چنانچه تقریرت وحدت علیه جمع نگردد پس بر
 مودی بفساد مزاج عالم شود و گند گفته اند که الملک بتقی مع الکفر و الا تقی مع
 انظلم حکما گفته اند دولت را بد چیز نگاه توان داشت یکی بتالف اتحاد میان انصاف
 و دیگر بناعت و اختلاف میان دشمنان چه گاه که دشمنان به دیگر مشغول باشند
 ایشان را ذواغت قصد دیگری نباشد از جهت چنان اسکنند بر مملکت را اطلاق و

اینکه در مملکت هر یک از طبقات مردم در مرتبه خود وارد ایشان را از ج
 تعدی و طلب یا دینی منع نماید آینه مملکت با نظام باشد اگر بخلاف این باشد
 بر طائفه را و اعیانه نفع خود غالب آید با ضرر دیگران بر خیزند و بواسطه احواط و
 رابطه الفت انحلال یا بدستبرد معلوم شد که هر وقتی تا میان اصحاب آن به وقت
 و سلوک سیرت است نمونند و از در زاید بود و چون سلم و عدان بر میان ایشان
 شده وی بزوال نهاد چه بمقتضای مقدمات سابقه اهل مان طریق سلاطین باشد
 پس چون پادشاه اتباع او در ظلم کوشند کسی را نیز و اعیانه ظلم که در فطرت کنون
 بحرکت آید و میل بغلبه کند و چنانچه تقریرت وحدت علیه جمع نگردد پس بر
 مودی بفساد مزاج عالم شود و گند گفته اند که الملک بتقی مع الکفر و الا تقی مع
 انظلم حکما گفته اند دولت را بد چیز نگاه توان داشت یکی بتالف اتحاد میان انصاف
 و دیگر بناعت و اختلاف میان دشمنان چه گاه که دشمنان به دیگر مشغول باشند
 ایشان را ذواغت قصد دیگری نباشد از جهت چنان اسکنند بر مملکت را اطلاق و

لعل در بیان حق
معدنی است که
کبریا را در
مؤمنان است
فخرت است
تعداد کبریا
در این دنیا
را در این دنیا
یکبار است

و حارسان تلاح و لغو که نظام مصباح انام نبی آمد و شد اندیشه تیغ صولت عیار
 کینه گذار ایشان صورت بنده و مواد فساد و ابلغی و عناد بی آتش عقیم اما
 ایشان اخلال و محال نه پذیرد ایشان بمنزله آتش اند و وجه مناسبت
 ازان مشرق ترکه بسیل احتیاج است چه آتش را پس بر این طلبیدن کار اولی الا
 نیست سومر بل معامله چون تجار و اصحاب بضاعات و ارباب حرف صناعات
 که بوسیله ایشان مبادی اسباب فقیات و ماصصاع مرتب شود اطراف با
 از خصوصیات امتعه از اراق یکدیگر متمتع و مخلوط شوند و مناسبت ایشان با
 که مده نشود و نامی نباتات و مروح روح حیوانات است و متوسط موج و حرکت گوهر
 تحت و نفاس از راه ماصعه در اخلاقه بنیه انسانی میرد و غایت ظهور است
 چهارم اهل راعت چون بزرگان و باقین اهل خلاصت که در بزانات و اقوال
 اندوبی و طر مسماعی ایشان بقاعی اشخاص انسانی در خیر استماله و تحقیق گاهان
 معدوم ایشان چه دیگر طوائف در وجود چهری زیاد نمی کنند بلکه نقل موجود

لعل در بیان حق
معدنی است که
کبریا را در
مؤمنان است
فخرت است
تعداد کبریا
در این دنیا
را در این دنیا
یکبار است
سومر بل معامله
چون تجار و اصحاب
بضاعات و ارباب
حرف صناعات
که بوسیله ایشان
مبادی اسباب فقیات
و ماصصاع مرتب
شود اطراف با
از خصوصیات
امتعه از اراق
یکدیگر متمتع
و مخلوط شوند
و مناسبت ایشان
با
که مده نشود
و نامی نباتات
و مروح روح
حیوانات است
و متوسط موج
و حرکت گوهر
تحت و نفاس
از راه ماصعه
در اخلاقه بنیه
انسانی میرد
و غایت ظهور
است
چهارم اهل راعت
چون بزرگان
و باقین اهل
خلاصت که در
بزانات و اقوال
اندوبی و طر
مسماعی ایشان
بقاعی اشخاص
انسانی در خیر
استماله و تحقیق
گاهان
معدوم ایشان
چه دیگر طوائف
در وجود چهری
زیاد نمی کنند
بلکه نقل موجود
است

تعداد کبریا
در این دنیا
را در این دنیا
یکبار است
سومر بل معامله
چون تجار و اصحاب
بضاعات و ارباب
حرف صناعات
که بوسیله ایشان
مبادی اسباب فقیات
و ماصصاع مرتب
شود اطراف با
از خصوصیات
امتعه از اراق
یکدیگر متمتع
و مخلوط شوند
و مناسبت ایشان
با
که مده نشود
و نامی نباتات
و مروح روح
حیوانات است
و متوسط موج
و حرکت گوهر
تحت و نفاس
از راه ماصعه
در اخلاقه بنیه
انسانی میرد
و غایت ظهور
است
چهارم اهل راعت
چون بزرگان
و باقین اهل
خلاصت که در
بزانات و اقوال
اندوبی و طر
مسماعی ایشان
بقاعی اشخاص
انسانی در خیر
استماله و تحقیق
گاهان
معدوم ایشان
چه دیگر طوائف
در وجود چهری
زیاد نمی کنند
بلکه نقل موجود
است

از کس که می یاز بجای یا از صورتی بصورتی میانند و قرب ایشان با خاک که
 قبله کا به باران فکلاک و مطبج اشعه انوار عالم پاک و سطر عراب مصنوعات
 حجاب کوناست نهایت وضوح همچنانکه در کربات تجاویزی از عناصر از
 وجب موجب زوال اعتدال و فساد انحلاست در اجتماع فی نیز فله یک از این اصناف
 بر سه صنف دیگر سبب بطلان نظام حدث اختلال شود و بعد از حایت
 میان اصناف اربعه در احوال هر یک از احوال نظر باید نمود و مرتبه هر یک است
 استحقاق تعیین فرموده بودی دیگر طبقات مردم پنج است اول کسانی که بطریق
 باشند و خیر ایشان متعدی بغير شود چون علمای شریعت و مشائخ طریقت و
 عرفای حقیقت و این طائفه غایت ایجاد و خلاصه عبادانند و فیض از سطرها
 کمزری ایشانند و تحقیقت دیگر طبقات بفضیل ایشان در معانی وجود آمده اند و
 بیا که مآله لطف کردگار حصن را تو سیمانی عالم درین مایه طبیعت
 و حکما گفته اند که پادشاه این طائفه را باید که نزدیکترین موالف او و خود ایشان را

از کس که می یاز بجای یا از صورتی بصورتی میانند و قرب ایشان با خاک که
 قبله کا به باران فکلاک و مطبج اشعه انوار عالم پاک و سطر عراب مصنوعات
 حجاب کوناست نهایت وضوح همچنانکه در کربات تجاویزی از عناصر از
 وجب موجب زوال اعتدال و فساد انحلاست در اجتماع فی نیز فله یک از این اصناف
 بر سه صنف دیگر سبب بطلان نظام حدث اختلال شود و بعد از حایت
 میان اصناف اربعه در احوال هر یک از احوال نظر باید نمود و مرتبه هر یک است
 استحقاق تعیین فرموده بودی دیگر طبقات مردم پنج است اول کسانی که بطریق
 باشند و خیر ایشان متعدی بغير شود چون علمای شریعت و مشائخ طریقت و
 عرفای حقیقت و این طائفه غایت ایجاد و خلاصه عبادانند و فیض از سطرها
 کمزری ایشانند و تحقیقت دیگر طبقات بفضیل ایشان در معانی وجود آمده اند و
 بیا که مآله لطف کردگار حصن را تو سیمانی عالم درین مایه طبیعت
 و حکما گفته اند که پادشاه این طائفه را باید که نزدیکترین موالف او و خود ایشان را

دانش روزی در حال تمام حقایق است
 تکان نماند انسان را به کفایت کند
 بکمال احوال خود می رسد و این
 مراتب که در آفرینش است در هر یک
 ندرت است اما از این اصناف
 احوال آن است که در هر یک
 استحقاق تعیین فرموده بودی دیگر
 طبقات مردم پنج است اول کسانی
 که بطریق باشند و خیر ایشان
 متعدی بغير شود چون علمای
 شریعت و مشائخ طریقت و
 عرفای حقیقت و این طائفه غایت
 ایجاد و خلاصه عبادانند و فیض
 از سطرها کمزری ایشانند و
 تحقیقت دیگر طبقات بفضیل
 ایشان در معانی وجود آمده اند و
 بیا که مآله لطف کردگار حصن
 را تو سیمانی عالم درین مایه
 طبیعت و حکما گفته اند که پادشاه
 این طائفه را باید که نزدیکترین
 موالف او و خود ایشان را

از کس که می یاز بجای یا از صورتی بصورتی میانند و قرب ایشان با خاک که

قبله کا به باران فکلاک و مطبج اشعه انوار عالم پاک و سطر عراب مصنوعات

حجاب کوناست نهایت وضوح همچنانکه در کربات تجاویزی از عناصر از

وجب موجب زوال اعتدال و فساد انحلاست در اجتماع فی نیز فله یک از این اصناف

بر سه صنف دیگر سبب بطلان نظام حدث اختلال شود و بعد از حایت

میان اصناف اربعه در احوال هر یک از احوال نظر باید نمود و مرتبه هر یک است

بر طبقات دیگر حاکم گردانید گفت اندک بهرگاه که ارباب علم و کیا شخصیت
 پادشاه تهرود باشند نشانه ترقی دولت و مزایدت او باشد و حکایت کرده اند
 که حسن بویه که در عهد خویش دالی مملکت رسی بود و محبت حکما و علما از سلاطین
 خود ممتاز توبی بغزای روم رفت و در مبادی مقال غلب لشکر اسلام را
 و بر کفار استیلا می تمام میسند بعد از آن تغییر اهل روم هم مایفت و از اطراف
 لشکر جمع کرده روی به لشکر عراق نهادند و ایشان انهم از مایفتند بعضی بقید
 بتلاشدند ملک روم شست و سپه از انزد خود اندر آن میان شخصی نصر نام
 از اهل رسی بود چون معلوم کرد که او از رسی است گفت اگر ترا پیغامی دهم سپاه
 خود برسانی گفت بلی خدمت کنم گفت حسن بویه را بگو که اقساط طینتین قصد آمد کم
 عراق را خراب سازم ما چون از سیرت و احوال تو فحوص نمودم امر معلوم شد که قنات
 دولت تو هنوز متوجه اوج کما است و تترقی در اوج اقبال چنانکه اگر آن آفتاب
 دولت وی محض زوال و مغرب افول او انتقال دهد و یگان حضرت حکما

کتاب فی الحقیقه
 بنام مولانا عبدالرحمن
 صاحب
 کتب
 مطبوعه
 در
 شهر
 قزوین

کتابخانه
 مجلس
 شورای
 عالی
 قزوین
 شماره
 ثبت
 کتاب
 ۱۳۴۵
 تاریخ
 ثبت
 ۱۳۴۵

کتابخانه
 مجلس
 شورای
 عالی
 قزوین
 شماره
 ثبت
 کتاب
 ۱۳۴۵
 تاریخ
 ثبت
 ۱۳۴۵

ببینی حال را درستی
سزاوارت که در پیشگاه
سزای که در پیشگاه
بخواند از آن خوشتر
بگردد از آن خوشتر
تسلی که در پیشگاه
تسلی که در پیشگاه

عالمی مقدار فضیلتی ندارد چون بن عمید و ابو جعفر زین علی بن کاسم و
ابو علی ربیعی نباشند چه اجتماع این طائفه در قنابار گاه تو دلیل بر دوام قبال و از یاد
جاه و جلالت باشد از جهت تعدد در ملک تو نشدند مگر دوم کسانی که بطبع
و اما خیر ایشان متعددی بغیر نباشد و در این طبقه از طبقه اولی ادنی است چه
کمال ایشان بخال ارشاد و کمال آراسته جماعتی بخلق با خلاق الهی نیستند
و این طبقه اگر چه بزیر کمال متعجب باشند اما از درجه اول قاصدند و این طائفه اگر که
باید داشت مصالح و منونت ایشان کفایت طبقه سوم کسانی اند که بطبع خیرند
و نه شتر و این طائفه را در ظل انجمنی باید داشتن و نه خفا و نه از ایشان
تا از فساد استعدا محفوظ ماند و لغت امیرکان کمال لائق بر این طبقه چهارم
کسانی اند که شیر باشند اما شتر ایشان متعددی بغیر نشود و این جماعت تحقیر و اما
باید فرموده و بزوجه موعظ و وادع نصاح ایشان را از فصاحت منع باید نمود و
چون آنکه با شتر ارتقی شتر ایشان متعددی بغیر نشود و این طائفه حسن خلقند

حق نمودن آن که در آن
بخواند از آن خوشتر
بگردد از آن خوشتر
تسلی که در پیشگاه
تسلی که در پیشگاه
ببینی حال را درستی
سزاوارت که در پیشگاه
سزای که در پیشگاه
بخواند از آن خوشتر
بگردد از آن خوشتر
تسلی که در پیشگاه
تسلی که در پیشگاه

ببینی حال را درستی
سزاوارت که در پیشگاه
سزای که در پیشگاه
بخواند از آن خوشتر
بگردد از آن خوشتر
تسلی که در پیشگاه
تسلی که در پیشگاه

عقلم بر جا باشد و اگر بازمی جو بسیار عقوبت اندک کند ظلم بر اهل بیعت باشد و
 از حکما برانند که جو بر هر یک از اشخاص جو بر اهل بیعت است پس بعنوان شخص که
 بر جو جز قسبه عقوبت ساقط نشود و با وجود عفو و سلطانرا که ولی و برکست
 عقوبت او جاز باشد و بعضی دیگر بخلاف این قسند و چون عرض این است
 بر حکم حکم عدل شریعت سید الانام علیکم و علی آلکم التیمه و است لام میرود برین وجه
 فیصل میاید که هر چه از جنس حدود و الهست چون حد سرقه و زنا و قطع طریق بعمفو
 ساقط میشود بلکه بر سلطان قامت عقوبت جو است آنچه از جنس حق است
 اگر قصاص یا حد قذف است بعمفو مستحق ساقط میشود و اگر تعزیر است همچنانکه در
 صورت ضرب اندا و امانت بسیاری از محققان این مذمب شافعی بر آنند
 که با وجود عفو مستحق سلطان از جرم تا دیب تعزیر او میرسد و همانا حکمت درین
 احکام آنکه بعضی شرور از ان قبلیست که ضرر آن بامل بلد مسری است مثل زنا
 سرقه و نظائر آن و مسامحت در مثل آن موجب اختلال نظام است لاجرم عفو را

عقوبت بر اهل بیعت است که در حد سرقه و زنا و قطع طریق
 ساقط میشود و با وجود عفو و سلطانرا که ولی و برکست
 عقوبت او جاز باشد و بعضی دیگر بخلاف این قسند و چون
 عرض این است بر حکم حکم عدل شریعت سید الانام علیکم و
 علی آلکم التیمه و است لام میرود برین وجه فیصل میاید
 که هر چه از جنس حدود و الهست چون حد سرقه و زنا و
 قطع طریق بعمفو ساقط میشود بلکه بر سلطان قامت
 عقوبت جو است آنچه از جنس حق است اگر قصاص یا حد
 قذف است بعمفو مستحق ساقط میشود و اگر تعزیر است
 همچنانکه در صورت ضرب اندا و امانت بسیاری از محققان
 این مذمب شافعی بر آنند که با وجود عفو مستحق سلطان
 از جرم تا دیب تعزیر او میرسد و همانا حکمت درین احکام
 آنکه بعضی شرور از ان قبلیست که ضرر آن بامل بلد مسری
 است مثل زنا سرقه و نظائر آن و مسامحت در مثل آن
 موجب اختلال نظام است لاجرم عفو را

عقوبت بر اهل بیعت است که در حد سرقه و زنا و قطع طریق
 ساقط میشود و با وجود عفو و سلطانرا که ولی و برکست
 عقوبت او جاز باشد و بعضی دیگر بخلاف این قسند و چون
 عرض این است بر حکم حکم عدل شریعت سید الانام علیکم و
 علی آلکم التیمه و است لام میرود برین وجه فیصل میاید
 که هر چه از جنس حدود و الهست چون حد سرقه و زنا و
 قطع طریق بعمفو ساقط میشود بلکه بر سلطان قامت
 عقوبت جو است آنچه از جنس حق است اگر قصاص یا حد
 قذف است بعمفو مستحق ساقط میشود و اگر تعزیر است
 همچنانکه در صورت ضرب اندا و امانت بسیاری از محققان
 این مذمب شافعی بر آنند که با وجود عفو مستحق سلطان
 از جرم تا دیب تعزیر او میرسد و همانا حکمت درین احکام
 آنکه بعضی شرور از ان قبلیست که ضرر آن بامل بلد مسری
 است مثل زنا سرقه و نظائر آن و مسامحت در مثل آن
 موجب اختلال نظام است لاجرم عفو را

عقوبت بر اهل بیعت است که در حد سرقه و زنا و قطع طریق
 ساقط میشود و با وجود عفو و سلطانرا که ولی و برکست
 عقوبت او جاز باشد و بعضی دیگر بخلاف این قسند و چون
 عرض این است بر حکم حکم عدل شریعت سید الانام علیکم و
 علی آلکم التیمه و است لام میرود برین وجه فیصل میاید
 که هر چه از جنس حدود و الهست چون حد سرقه و زنا و
 قطع طریق بعمفو ساقط میشود بلکه بر سلطان قامت
 عقوبت جو است آنچه از جنس حق است اگر قصاص یا حد
 قذف است بعمفو مستحق ساقط میشود و اگر تعزیر است
 همچنانکه در صورت ضرب اندا و امانت بسیاری از محققان
 این مذمب شافعی بر آنند که با وجود عفو مستحق سلطان
 از جرم تا دیب تعزیر او میرسد و همانا حکمت درین احکام
 آنکه بعضی شرور از ان قبلیست که ضرر آن بامل بلد مسری
 است مثل زنا سرقه و نظائر آن و مسامحت در مثل آن
 موجب اختلال نظام است لاجرم عفو را

باز از آنکه اگر آن
باید که بگذارد
بسیار عالی نمود
که در وقت جنگ
بسیار چو جنگ
سه جملات مندا
زیاد کرد که تا در دیوان

در آن با شیری تواند بود و بعضی مخصوص شخص احد است از غیر سرایت میکنند چون
قدت پس هر یک به منوط بطلب عنوان شخص باشد بعضی که در آن حال است
و عدم آن هر دو قائم است منوط بظرف و برای سلطان اند بود آنچه محاسب
صائب اولی و اصلح دانند اعمال فرماید و آیرنج است که اگر مقتول را وارث
نباشد و ورث او متعلق به بیت المال باشد حکم آن منوط بهجت سلطان است
اگر خواه قصاص فرماید اگر خواه عفو نماید و رعایت عدالت وقتی قتل گردد
که سلطان بنفس خود بقتل احوال رعایا فرماید هر یک را بحق خود از زرا
و کرامات فاخر و اندر تحقیق بمنحی آن تواند بود که رعایا و مظلومان را در وقت حاجت
راه بسطغان باشد و اگر همه وقت میسر نشود و زری معین ارباب حوائج را ببردند
تا بی وسطه عرض حوائج و رفع سوائج حضرت سلطان نمایند و لو که عجب راقمی
معین بوده که طوائف عوام را بارعام بوده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و آله سلم فرموده که هر کس که احدی تقا و لایت امری از امور مسلمانان یا توفیق نشا

بمسأله اصل
جمع حاجت خلافت با
جمع افتخار
فصل حال عقوبت حکم
مدان سخن معنی
بمنحی عیال که تا شوق
که از آن
که هر چه در انوار در دست
آورد و فضائل بسیار
حقا ارباب را شاد در کمال
شوبات تا با عاف و امان
زندانان بر روی انوار
بجوب سه تا چهارمین
نقست از این وقت اول
انبار از آن
باشان از آن
فرا از آن
منفای از آن

رایج که را
الشیان
الکلس

ماستی کد که در و بیرون
تا که در دیده انصاف
موی و با کفایت
بسیار در صفت
تو که در دیده انصاف
موی و با کفایت
بسیار در صفت
تو که در دیده انصاف
موی و با کفایت
بسیار در صفت

که هر روز انواع خسبیه که لائق طبقات ناس از اصحاب در بر می توان بود و در
و هر کس آنچه مناسب حال او باشد برساند چون رایع عوصف جلال الهی از
تقریب منتهای ذرین گرفت و مشیت نافذ از لب طلوع وقع و متعلق شد مقتضا
آن است که تغییر با تغییر حق تغییر و با تغییر هم هر دو فصلت را بصد آن تبدیل کرد
و تمشیر بر سر رسید در روز روشن چون شب تاری در حجاب تویی ماند چون
عقاسی مغرب در مغرب از او احتفا بلکه چون خفاش بر برج ادبار و انتفا
گرفته و تغییر از ابلین وجود او چرخ رحال ملاقات از جناب چه حضرت موسی علیه
چون بشارتین تکلم مشرف شد در همان شب با الهی بدر قصر او آمد و یکسال
بران درگاه و بیو دو مجال ملاقات نیماقت تا روزی یکی از نمای مجلس او بقصد
عرض کرد که صورتی غریب ساخته شده کسی باین صفت بردار استاده و گوید که
فرستاده خلاصم و پنهانی چند دارم فرعون گفت او را باید طلبید که او تصاحف
اینهمه چون طلب نمود بعد از مناظره و ملاحظه که کلام حقائق اعلام زبان اخباری نماید

نزدیک است که در و بیرون
تا که در دیده انصاف
موی و با کفایت
بسیار در صفت
تو که در دیده انصاف
موی و با کفایت
بسیار در صفت
تو که در دیده انصاف
موی و با کفایت
بسیار در صفت

چون که در دیده انصاف
موی و با کفایت
بسیار در صفت
تو که در دیده انصاف
موی و با کفایت
بسیار در صفت
تو که در دیده انصاف
موی و با کفایت
بسیار در صفت

تو که در دیده انصاف
موی و با کفایت
بسیار در صفت
تو که در دیده انصاف
موی و با کفایت
بسیار در صفت
تو که در دیده انصاف
موی و با کفایت
بسیار در صفت

سجده مراتب در کتب معتبره
جوانان در آن کتب معتبره
جوانان در آن کتب معتبره

داری در آن کتب معتبره
اعتاد در آن کتب معتبره
اعتاد در آن کتب معتبره

مجلس در آن کتب معتبره
مجلس در آن کتب معتبره
مجلس در آن کتب معتبره

مجلس در آن کتب معتبره
مجلس در آن کتب معتبره
مجلس در آن کتب معتبره

اسرار خود را پوشیده دارند تا بر اجالت فکر و لطف قادر باشند و از کید اعدا
محفوظ و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چون بغیر عزم فرمود
مردم را بگمان انداختی که بجای دیگر میرود تا آنکه مساحت قدسیه آنحضرت از غباها
کذب بری بود بگمان این طریق سلوک فرمودی که اگر مثلاً بجایی میل داشتی
از مردم متنفسا منازل جانب دیگر فرمودی و تحقیق احوال آنجا نمودی تا مردم
بگمان افتادند و می که هر قصه آن جانب از تو حکما گفتند که طریق محافظت
اسرار با احتیاج بمشاورت نیست که با صاحب عقل و یکاست مشورت کند از
ارباب عقل ضعیفه مستودار و بعد از تصمیم غریبت با فعالی که ظاهر اصدان می باشد
اقدام نماید و در آن نیز مبالغه نکند تا موجب تهمت نشود بلکه از با فعالی که مقتضا
همان عزم باشد خلط نماید و در آن تعویض حال دشمنان هیچ حال تغافل نفرماید و نهی
و جستجاستان تفحص امور ایشان گماشته در آن احوال ظاهر ایشان استنباط
احوال باطنه نماید و در اطلاع عیون ایشان استفسار از حاشی که تعلقت عقل

تا حضرت مجانی تو فرمودی که کفایت فرمودی
و با بر سلطت باین وجه سلوک کند و در خصوص
در عمارت این افغان هستی
بیتها که تمام اسرار را با نغمه بنام
فنا لا کذب بری بود بگمان این طریق سلوک فرمودی
از مردم متنفسا منازل جانب دیگر فرمودی و تحقیق احوال آنجا نمودی تا مردم
بگمان افتادند و می که هر قصه آن جانب از تو حکما گفتند که طریق محافظت
اسرار با احتیاج بمشاورت نیست که با صاحب عقل و یکاست مشورت کند از
ارباب عقل ضعیفه مستودار و بعد از تصمیم غریبت با فعالی که ظاهر اصدان می باشد
اقدام نماید و در آن نیز مبالغه نکند تا موجب تهمت نشود بلکه از با فعالی که مقتضا
همان عزم باشد خلط نماید و در آن تعویض حال دشمنان هیچ حال تغافل نفرماید و نهی
و جستجاستان تفحص امور ایشان گماشته در آن احوال ظاهر ایشان استنباط
احوال باطنه نماید و در اطلاع عیون ایشان استفسار از حاشی که تعلقت عقل

استفسار از حاشی که تعلقت عقل
استفسار از حاشی که تعلقت عقل
استفسار از حاشی که تعلقت عقل

استفسار از حاشی که تعلقت عقل
استفسار از حاشی که تعلقت عقل
استفسار از حاشی که تعلقت عقل

کلمه کبیر یعنی شایسته
تا کلمه شریف را بشناسد
در بیان معنی و لغت
که در این کتاب است
که در این کتاب است
که در این کتاب است
که در این کتاب است

دو کار پادشاهی لائقند و اگر در دفع باشد و قوت مقاومت داشته باشد جهد
باید کرد که بطریق کمین یا سخون بسرم دشمن رود چه اگر پادشاهان که محاربه ایشان
در بلا و ایشان واقع شود مغلوب باشد اگر قوت مقاومت نداشته باشد در بدست
حصون خند قضا است سیاط تمام عمری باید در دشت و بهمان همانا و باید نمود چه حکما گفته
کل مخصوص با خود بلکه در مسرع باب صلح ببدل امول استعمال حیل توسل باید
و از برای تدبیر امورش که کسی اختیار نماید که در وسعت باشد بلی اشتها و رعایت
دوم حسن تدبیر و یکاست سوم تجربه حروب و مهارت مهم شر الطرب تقط
و استعلام احوال خصمست بجا سوسان کاوان و رعایت غبطه و صرفه در آن چه
بی ترقب نفعی ظاهر شکر یا آلات را در معرض هلاک و تلف آوردن مستحسن عقل
نیست و حکما گفت اندک بصر و خندق توسل بنا حیرت الا در وقت خصم
باید شد چه آشنای این معمول بر سر میشود و موجب جرأت دشمن چون کسی در
بشاعتی ممتاز گردد و در انعام و اکرام و مبالغه بسیار باید نمود و مکتوبات حسن
صفت

در این سخن روشن کرد که در یک فصل از کتاب
نظریست در صورت ملک کبریا و انانیت
یکبار از صفات و صفات الهیه است که در کتاب
فصلت شعری باشد نیز چه در آثار مشهوره است
در صورت نام است اسی که صفا کرده
مردان را که با تمام حواس غفلت از آری
مت است از اگر گفته اند که چون کز
قدرت دشمن ظاهر گردد در وقت آن باشد
نار و خیلای اورد که
در وقت در صورت آن در وقت
نزد صاحب اسباب و در این کتب بسیار
در این کتب بسیار در این کتب بسیار
فصلی است که در این کتب بسیار
در این کتب بسیار در این کتب بسیار
در این کتب بسیار در این کتب بسیار

در این کتب بسیار در این کتب بسیار
در این کتب بسیار در این کتب بسیار
در این کتب بسیار در این کتب بسیار
در این کتب بسیار در این کتب بسیار

سید احمد امین

علی بن عثمان

بزرگ پسر پسر امام

سید شمس الدین

علی بن عثمان

بزرگ پسر پسر امام

سید احمد امین

علی بن عثمان

بزرگ پسر پسر امام

سید شمس الدین

علی بن عثمان

بعطای حزیله و محامد جمیله واجب دانست و ششمین تحمیر استخفاف بنیاد کرد چه
 کم من فیه قلیلیه علیت فیه کثیره تا چون الله و بعد از نظر ترک تدبیر نباید نمود
 ممکن باشد که کسی را زنده اسیر کنند قتل نشاید کرد چه در آنجا بسیار است
 مثل استرقاق و من و فدا که متضمن استمال قلوب اعدا تواند بود چنانچه قرآنی
 بان طاعت و بعد از نظر بر اعدا قتل ایشان جایز نباشد مگر آنکه از شر ایشان
 بدون قتل ایمن نتواند بود و بعد از استیلا عداوت و تعصب آنجا طحال نماید
 چه در حال اعدا محکوم و رعیت باشند و قصد مالیک و رعایای خود کردن خلا
 قاعده عدالت است و در آنجا حکما ماثور است که چون اسکندر بعد از نظر بر شهر
 شمشیر از اهل آن باز گرفت ارسطاطالیس کتابی مشحون بعتاب با و نوشت
 مضمونش آنکه اگر پیش از نظر در قتل دشمنان خود معذ و ر بودی بعد از
 ترا در قتل زیر دستان خود چه عذر استعمال عفو اخصال را کار بر مکت
 و موجب نیست معاقده دولت و استکام قواعد حشمت و اہت چه هر چند

موتان فایزین
 برادری از اهل کربلا
 بعد از آن وقت در دهه های خداداد
 تفسیر حسینی علی بن عثمان
 شمس الدین علی بن عثمان
 چه بسیار آنرا شده که مکاره و ترفند
 شده و توبت از شر ایشان
 بطلب برسانند
 بندگان از آن
 در آن
 بفتح کوشش و زور آن
 کردن است و آنچه از آنجا
 و حضرت حق بجای آنجا
 در میان خود و اصل اهل کربلا
 چون صلوات کرد که توفیق
 در کسبت عفو و توبه از آنجا
 در کسبت توبه باشد و ت
 از آنجا که بگویند بین بر کسبت و توبه
 روشن در صلوات اسد صلوات علی

از آنجا که بگویند بین بر کسبت و توبه روشن در صلوات اسد صلوات علی
 فتح کوشش و زور آن کردن است و آنچه از آنجا و حضرت حق بجای آنجا
 در میان خود و اصل اهل کربلا چون صلوات کرد که توفیق در کسبت عفو و توبه از آنجا
 در کسبت توبه باشد و توبه از آنجا که بگویند بین بر کسبت و توبه روشن در صلوات اسد صلوات علی

کتابخانه جامع مسجد
مسجد جامع اصفهان
تاسیس در سال ۱۳۰۵
موسسه پژوهش و تحقیقات
اسلامی و اجتماعی
مقره کربلا در کربلا
کتابخانه جامع مسجد
اصول و فروع

قوت اتم باشد حسن عفو بیشتر ظاهر گردد و مأمون که در همه عقد خلافت در لطف
نظم جلالت بود گفت که اگر اهل جرائم بدانند که مراد عفو کردن چه لذت
جرائم را تخفیف پیش من آوردند و بحق کمال انسانی در خصلت بصفت بانی است
و مقتضای لذلک خلقم غرض اصلی از ایجاد عالم و آدم ظهور و جود حق تعالی است
و رحمت و عفو الهی مقتضی جلوه ظهور در مطاوع بر قصور بشری است چنانچه
در حدیث است که اگر شما گناه کنید حضرت حق تعالی طائفه دیگر یا ونید که گناه کند
رحمت بی علت او در مرات عفو تجلی نماید پس تجلی حکمیه عفو شهبه بر حسب آیتی
که منبغ خیر است تواند بود و چون رای برمان نمانی ظلمت و ای حضرت سلطانی
بانی اساس جهان بانی ثانی حضرت صاحبقرانی مشید قوا حد کشورستانی را
و قانق رسوم سلطنت و حقائق آداب مملکت و ایالت و عوامض اسرار حکمت و
غرائب احکام ملت از تلقین مهم قدسی فیض فضل نبوی بی و عا طت تعلیمات
کسی و تعلیمات انسی حاصلت و نفس مقدسش بر سر بنده پاینده و کلماتش در دنیا

شده در باره اهل جرائم عفو است
حق تعالی در این عفو رحمت است ای
شیخ حسین بن علی صاحب کمال مکارم
را از آنکه گفت عفو در حق
حکومت است در وقت عدالت
عفو در حق مکارم
مراد از شایسته اوست
کلمه ای که ثانی است از هر دو
آیات که هر یک است در عفو
تو را عفو از عفو است ای امام
باید که از آن بی خبر نبوی نادان
نهانند و حق در آن کلمات است
در آن عفو و عفو است ای امام

در این کتاب
توسعه
در این کتاب
در این کتاب

و عظمت صاحبقرانی باین فر و شکوه شنید الهند تعالی این رفیع ملک مملکت
و سعیدین سپهر سعادت و رافت را که بمن انظار عنایت فیض انوار مر
ایشان مین زبان روشن و بی ط جهان گشای گشته در اوج قبال و نور
چنان فیض مال و هو ط زوال مصلون دارا و و و سعادت جنود و ایشا
چون سلسله زبان ثوابی با اول متصل مقرون بحق و کلماته و تعاریرین امه و
لمتخمس در آداب خدمت و رسوم مقربان سلاطین ارباب لرت
طریق عامه مردم در معاشرت با سلاطین و حکام آنکه بدل با ایشان محبت
ورزند و بر ایشان شاد و مدحت گویند و بارکان بر طریق طاعت و خدمت
و در امثال او امر و نوایی چون خلاف امر الهی نباشد بقدرت مقدرت
نمایند و حقوق ایشان از اجزای خرج و غیره بر وجه رضا دانمانند و از سنی ا
انقباض بخاطر انده و در تعظیم و تجلیل ایشان ظاهر و باطناً هیچ قسمت
اهمال ننمایند و در وقت ضرورت جان و مال فدای ایشان کنند چه در
حفظ آن

صلوات بر خاندان رسالت
مهری است بندگان را از آن
جلالت من انجلیت
در هیچ عجزت گزیند
ای ای امانی حقن از خلق
زیب و در تمام ای احکام
حق و در حقیقت زیارت
عالمی شریف
عالمی صلوات بر سید عالم
است ای حق

۳

در این کتب
کتاب اول
کتاب دوم
کتاب سوم
کتاب چهارم
کتاب پنجم
کتاب ششم
کتاب هفتم
کتاب هشتم
کتاب نهم
کتاب دهم

ص ۳۰۰
توجه به این است که در وقت نهی بر او از اهل بیت
ظهور نماید و آنرا بفرماید که ما را خبر
نماند و بفرماید که ما را خبر نماند
در این وقت که در وقت نهی است
توجه به این است که در وقت نهی بر او از اهل بیت
ظهور نماید و آنرا بفرماید که ما را خبر
نماند و بفرماید که ما را خبر نماند

و دنیا و اهل دولت و جود عالی ایشان مربوط است و گمانیکه در حداد و حداد ایشان
باشند باید که بخورد و بزادتی و نسبت تجانس نمایند چه صحبت سلاطین این سخن
در آتش و مخالفت با سیر تشبیه کرده اند و الحق رعایت آداب ملازمت سلاطین
کاری صعب است و کس را کنت اریاض آن نیست بعضی مشاع طریقت
گفته اند که کسی که خدمت سلاطین نکند باشد تعلق نوزید از سلوک طریقت
نیاید چه مقتضای الشطان ^ع اهل هدایت آداب مجلس خاص نمودن است
نفس و رعایت رسوم طریقت گردد و هر که در حضرت ایشان مجال تقرب یابد
باید که بجاری که با نموضست مشغول باشد و بفضول در دیگر کارها داخل نکند
و آنرا ملازمت بر جمعی کند که هر وقت که او را طلبند حاضر باشد و اول حضور
که نموی ایستادست محترم باشد هر چه از ایشان صادر شود آزار و صدق
مع گویند نه بجز نفاق چه در چه وقوع یابد البته آزار و جمعی میل خواهند بود
استباط آن چه نماید و آزار و استحسان کند و اگر کسی امری به نصیحت ایشان باشد

توجه به این است که در وقت نهی بر او از اهل بیت
ظهور نماید و آنرا بفرماید که ما را خبر
نماند و بفرماید که ما را خبر نماند
در این وقت که در وقت نهی است
توجه به این است که در وقت نهی بر او از اهل بیت
ظهور نماید و آنرا بفرماید که ما را خبر
نماند و بفرماید که ما را خبر نماند

توجه به این است که در وقت نهی بر او از اهل بیت
ظهور نماید و آنرا بفرماید که ما را خبر
نماند و بفرماید که ما را خبر نماند

این کتاب در بیان کلیات و احوال
 و احوال ظاهره استنباط می توان نمود زیرا که امور عالم تا ما بهر گیر متصلند
 و باید دانست که ملوک را بهر تهای بلندست و بدین سبب خلق را با ایشان متما
 بندی باید بود و هیچ وجه در هیچ امر حل جرم و تقصیر بر ایشان نباید کرد و اگر
 در رعایت تقریب باشد و در هر امر که در بار باشد میان آنکه گناه با ایشان با جا
 شود گناه بر خردید گرفت و ساحت ایشان از نقص و عیب متبرک گردید و بعد
 بطائفت تدبیر بر ابرت ساحت و بر ایشان ظاهر کرد و در تحری رضای
 ایشان مبالغه نماید نمود و مطلقا حفظ نفس بر طرف باید کرد و در جمیع و هیچ
 مرتبه تبرک خط نفس نمیرسد چون این قاعده مقرر گرداند هر که متضمن حظ او با
 خط مخدوم تواند بود خط مخدوم تحصیل نماید که هر آینه در ضمن آن خط او نیز
 حاصل شود و در آنجا مقاصد از ایشان بطاعت تدبیر توسل باید نمود و در
 و بالغه و آرزو اجتناب باید کرد و وقایع که شید چو دنیا خود میل کسی کند
 که از معرض باشد و اگر کسی بر او اقبال کند دنیا از او باز باید چنانچه در حدیث
 است

این کتاب در بیان کلیات و احوال
 و احوال ظاهره استنباط می توان نمود زیرا که امور عالم تا ما بهر گیر متصلند
 و باید دانست که ملوک را بهر تهای بلندست و بدین سبب خلق را با ایشان متما
 بندی باید بود و هیچ وجه در هیچ امر حل جرم و تقصیر بر ایشان نباید کرد و اگر
 در رعایت تقریب باشد و در هر امر که در بار باشد میان آنکه گناه با ایشان با جا
 شود گناه بر خردید گرفت و ساحت ایشان از نقص و عیب متبرک گردید و بعد
 بطائفت تدبیر بر ابرت ساحت و بر ایشان ظاهر کرد و در تحری رضای
 ایشان مبالغه نماید نمود و مطلقا حفظ نفس بر طرف باید کرد و در جمیع و هیچ
 مرتبه تبرک خط نفس نمیرسد چون این قاعده مقرر گرداند هر که متضمن حظ او با
 خط مخدوم تواند بود خط مخدوم تحصیل نماید که هر آینه در ضمن آن خط او نیز
 حاصل شود و در آنجا مقاصد از ایشان بطاعت تدبیر توسل باید نمود و در
 و بالغه و آرزو اجتناب باید کرد و وقایع که شید چو دنیا خود میل کسی کند
 که از معرض باشد و اگر کسی بر او اقبال کند دنیا از او باز باید چنانچه در حدیث
 است

این کتاب در بیان کلیات و احوال
 و احوال ظاهره استنباط می توان نمود زیرا که امور عالم تا ما بهر گیر متصلند
 و باید دانست که ملوک را بهر تهای بلندست و بدین سبب خلق را با ایشان متما
 بندی باید بود و هیچ وجه در هیچ امر حل جرم و تقصیر بر ایشان نباید کرد و اگر
 در رعایت تقریب باشد و در هر امر که در بار باشد میان آنکه گناه با ایشان با جا
 شود گناه بر خردید گرفت و ساحت ایشان از نقص و عیب متبرک گردید و بعد
 بطائفت تدبیر بر ابرت ساحت و بر ایشان ظاهر کرد و در تحری رضای
 ایشان مبالغه نماید نمود و مطلقا حفظ نفس بر طرف باید کرد و در جمیع و هیچ
 مرتبه تبرک خط نفس نمیرسد چون این قاعده مقرر گرداند هر که متضمن حظ او با
 خط مخدوم تواند بود خط مخدوم تحصیل نماید که هر آینه در ضمن آن خط او نیز
 حاصل شود و در آنجا مقاصد از ایشان بطاعت تدبیر توسل باید نمود و در
 و بالغه و آرزو اجتناب باید کرد و وقایع که شید چو دنیا خود میل کسی کند
 که از معرض باشد و اگر کسی بر او اقبال کند دنیا از او باز باید چنانچه در حدیث
 است

کتاب الفوائد العظمی

جلد اول

فصل اول

در معرفت کتب معتبره

کتاب الفوائد العظمی

جلد اول

فصل اول

در معرفت کتب معتبره

کتاب الفوائد العظمی

جلد اول

فصل اول

در معرفت کتب معتبره

اکثر کتب که در دنیا تا تکمیل عمر آدمی در دست او آید و در دست او آید
 دنیا آید من صد مرتبه و لا تخدعنی من حد تک و باید که سلاطین را سبب
 منافع اول همیاد و در دو وسیله ایشان تحصیل آنها نماید خاصه مال ایشان
 نکند تا هم از اول سوال مصون باشد بتم نفع بسیار یا بتم نفع ایشان محرم
 و مقبول باشد با ایشان چنان اظهار کند که باندک التفاتی که فرمایند جمیع اموال
 و ذخائر خود را بنماید چه اگر اظهار منافقست درین باب کند مقتضای آنست
 حریص علی مانع حرص ایشان یاده گردد و حکما گفته اند الممنوع محرر و حریص
 و البذل مملول بنده باید که سجاه مال زینت ایشان خواهد بود بخل خود و صلا
 و چیزیکه مخصوص ایشان و شباه ایشان باشد از مروت و ملبوس و غیر آن
 مشارکت نماید چه بواسطه سواد ب آن چیز را در معرض زوال و خود را در صدمه و
 آرد و باشد در هیچ امر اگر چه مستحق بود استغنا از ایشان اظهار نکند و در مجال
 رضا با حکام ایشان شعار خود سازد و در صحیفه سلیمان بن اود علی بنی اعلیه السلام

نقد حکما گفته اند از افسانیه
 منافع بچشمی و در نفع
 حاجی علی که در جیب
 اسرار باشد از اسرار
 باشد بتم نفع
 پیوسته ندم که از افسانیه
 انسان من کند
 بدین چیز که از نفع
 حریص علی مانع حرص
 و البذل مملول بنده
 بنی منافع حاصل که در
 بنی منافع حاصل که در
 در زمان یادگیری طلبه
 محاسبه انصاف در نفع

در معرفت کتب معتبره
 کتاب الفوائد العظمی
 جلد اول
 فصل اول

بدرست درم گوش با تمام قوت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

مسئورت که بر سبیل خطاب نفیس جو میفرماید نفس بلوک را خواهد رسوخ
ایشان قبول کن و هیچ وجه نزنایشان بقولی که متضمن شرمی باشد نسبت یا تو
یا با دیگری اقدام نمایی چه اگر نسبت با تو باشد خود را معرض غضب پادشاهان
مجازی آورده باشی و اگر نسبت با دیگری باشد خود را طعمه غضب پادشاه حقیقی
ساخته باشی در آداب ابن المتفعم می آورده که اگر سلطان ت را برادر گوید و از خداوند
خواند هر چند ترا قربت زیاده شود و دریم افروسی چون ترا زود و قوی باشد در اثنا
مجاوزه خلوت تلق و تضرع بسیار نمایی که علامت وحشت و بیگانگی است و اصلا
با او اظهار کن که مرا با تو حقیقت سابقه خدمت بلکه بلوا حق خدمت سوار کن
را مجد و میدار چنانکه آخر آن اول را ایچانکه چه سلاطین بلکه اکثر الناس حق که آنرا
از اول منقطع باشد فراموش کنند و هیچ کار خطرناک تر از وزارت سلاطین
و وزیر ایهیج معاون چون مانند و اگر بخدمت موسوم باید که از شرم و سب
مخدوم برنجند و اصلا از آن نسبت بی بخاطر راه ندهند اگر دیار بد که حساد او و مقام کنند

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت
بدرستی که در کمال عفت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
فان كنا لنكونن من الخاسرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
فان كنا لنكونن من الخاسرين

بسیخ فضیلت از شکر نعمت ممدوح تر نه و بر او شکر نه مجرد و کافاست چاکا باشد که
بسبب فقر از قیام بکافات عاجز آید یا بدل لا محبت در زود زبان و در حیرت یو
کس مقصربا شایس نامن نماید در حال سبیل و بلذات جمع اموال مستقنیات و اگر
برو غالب باشد صداقت را نشاید پس نظر کند در سبیل او ترغیب و تغلب اگر
مفطر باشد هم مردود بود و با داعیه تغلب انصاف مخلوب باشد زیاد از حرج و
ماخر الامر مودی بر ال مودت گرد و دیگر ملاحظه باید کرد که شغف با انواع لود
و اتعاب باغابی و معاشرت با عوانی او را از رعایت جانب دوستان حقیقی باز دارد
رغبت نباید که چون در هیچ این صفات از بونه امتحان تمام عیار و در آن
صدیقی کامل و شقیق فاضل نماید نیست و جوهر محبت او را با نقد جان در محبت
مکام باید داشت چه لا فقه الا بالصدیقین الکامل و بعضی حکما گفته اند این کاتب
عزیز سخن سخن و له صدیق فاضل است لیکن سخن این کس از کبریت امر است و اگر
بریک است حقیقی اختصار اولی باشد چه قیام بر اسم حقوق شخاص متعدد نماید

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
فان كنا لنكونن من الخاسرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
فان كنا لنكونن من الخاسرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
فان كنا لنكونن من الخاسرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
فان كنا لنكونن من الخاسرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
فان كنا لنكونن من الخاسرين

بخار و صحران و ...

انزلیت آسمان ...

فکر صدق ...

فکر صدق ...

فکر صدق ...

فکر صدق ...

فکر صدق ...

فکر صدق ...

و اگر درین باب با معان نماید مودعی حدت و حشمت حرامان از فصیلت صدق
 گردد درین امر تامل در عیوب خود مدعی عظیست چنانچه در حدیث نبویست طوطی
 لمن شغلته عیبه عن عیوب الناس و چون تین و طائف موافقت نماید
 خالص مستحکم گردد بآن سبب غر و با کسانیکه با ایشان سبق معرفت داشته باشند
 بجانب او بخندند و از او طائف صداقت آنکه آصد قرار با خود و نعمتها بر او
 شریک گردانند و از اظهار اختصاص بآن محترمانه و مقصد کرامت از شوق
 محفوظ دارد و چون بر ایشان مصیبتی واقع شود با ایشان بنفس مال ملسا کند و
 احزان با ایشان مشارکت نماید بلکه مشارکت در نظر از مساهمت همراه او که انفع

و در نفوس وقع علیت

بل فی الیست کدیر یعرف الایحوا

و دعوی الایحوا علی الرخا کثیرة

و در مراعات ایشان انتظار التماس

ایشان نماید بلکه از امات شوق معرفت احوال ایشان کند و اگر صدیق بابت
 مشا و کنه اسباب حائز بر او بکده و مخالطت و آسمانیت مبالغه بیشتر کند چه اگر او غیر
 از این است

در این وقت تو در کمال
 که در در و از عیب او در عیب او ان
 این در این خصوص از عیب او ان
 فاعلم و ستان آنکه فی نفس الایحوا
 باشد غرض دوست خود در عیب او ان
 غرض خود نماید
 انزلیت آسمان
 فاعلم و ستان آنکه فی نفس الایحوا
 باشد غرض دوست خود در عیب او ان
 غرض خود نماید
 انزلیت آسمان
 فاعلم و ستان آنکه فی نفس الایحوا
 باشد غرض دوست خود در عیب او ان
 غرض خود نماید
 انزلیت آسمان

فکر صدق ...
 فکر صدق ...
 فکر صدق ...
 فکر صدق ...
 فکر صدق ...
 فکر صدق ...

عقود و غیره که مستند
گردد آن مناسبت
تحت عدل است
دو مرتبه از آن مناسبت
بدرستی است
دو مرتبه از آن مناسبت
بدرستی است

چشم شکر خیر باشد و فرج شکر بر سر است و اعدا لغات ناید کرد
 و در اشعار خود باید ساخت و از مناعت و مخیصت احتراز باید کرد و سپیدال
 نعمتها و فساد و لهت و فکرم و بهم تنواری گردد و بکه بملک نفوس ضیاع ال
 و دیگر مفاسد منقضی شود و گر نمایه از ان عزیز تر که تبدیر معارضه اعدا گذرد و از
 شرط اخرم آنکه از احوال دشمنان متغصن باشد و اطلعن بر امور ایشان جهد تبلیغ نماید
 چون بر احوال ایشان اطلاع باید و در حفا آن سعی کند و اصلا فشا جان ز ندرت ال
 بوقت ضرورت چه شرمعاب دشمن عقیاد و بان شود عدم تر از ان
 شاید که به نسیسی به نفع عامله آن مشغول شود چون غرضی دارد بوقت مصلحت ظاهر کند
 کسر دشمن حاصل شود ما اگر بعضی از ان حسب مقتضای وقت با او طهارت کند
 چون از بکه عیب او مطلع شد شکسته دل و محزون گردد و را کار نباشد و صلما
 بهرستان خو و اولویش نسا زود کذب جبوت و استیلا می خصم باشد و فزود
 و حکام شکایت از اعدا نماید با حقیقت حال او مطلع شوند و اگر سعایتی یا و می کنند

بداشتیم و هم از آن مناسبت
منتهی بهر عمل که بجا
دو مرتبه از آن مناسبت
بدرستی است
دو مرتبه از آن مناسبت
بدرستی است
دو مرتبه از آن مناسبت
بدرستی است
دو مرتبه از آن مناسبت
بدرستی است

تاریخ و فواشش
منتهی بهر عمل که بجا
دو مرتبه از آن مناسبت
بدرستی است
دو مرتبه از آن مناسبت
بدرستی است
دو مرتبه از آن مناسبت
بدرستی است
دو مرتبه از آن مناسبت
بدرستی است
دو مرتبه از آن مناسبت
بدرستی است

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
اصول و مبانی
تاریخ و جغرافیا
ادبیات و فنون
فلسفه و منطق
تاریخ و جغرافیا
ادبیات و فنون
فلسفه و منطق

<p>باخبر نیز شهادت کرده باشد و نشادی کن که با تو مسلم این جا برود</p>	<p>ای دوست جزا که دشمن بگذری جا که دشمن با و پناه آورد و یاد و عمار نماید</p>
---	---

باید که از عهد و خیانت محترز بود و شرط گرم مروت بجای آورد چنان کند که حسرت
و عداوت همه کس معلوم شود و ز اول و دهم دشمن باز گردد و دشمنی بقضای تقدیر
کمان گم نمی رسول الله استوه حسنه مانی بسیرت مطهره حضرت مسم مکارم خلا
صلی الله علیه و آله و سلم واجب از چنانچه نقله اندر دست کرد و مانند کوفت
رضی الله عنک که او فصیحی بود قبل از آنکه بشرف اسلام فاضل گرد و زبان به بعضی از
خادم قدسه سالت و عاکفان کعبه جلالت طوشت کرده بود و حضرت سالت پناه خون او را
پساخته چون کعب از بعضی خبر یافت دست که از اسب قرآن حضرت بظلال
بیدیع او که حکم ما ارسلناک الا رحمة للعالمین قرأت عالم را شامت پناه آورد
قصیده غمناکه بر زینت کمال حضرت ختمیت شاعر محلی است ترتیب نمود و هم
اعراب بهتر ترتیب رسو سوار شده طی فیانی کرده در آستان مالک آشیان سا

نیز در سال ۱۲۰۳
است این خانان
پسندیدند و تالیفات
از کتب و خطب و کلام
تالیفات در ادب و تاریخ
تاریخ و جغرافیا
ادبیات و فنون
فلسفه و منطق
تاریخ و جغرافیا
ادبیات و فنون
فلسفه و منطق

تاریخ و جغرافیا
ادبیات و فنون
فلسفه و منطق
تاریخ و جغرافیا
ادبیات و فنون
فلسفه و منطق

بعد از سلام قیام با نشاء و قصیده نموده در آنامی آن تمسید حضرت دستخط
 مندرج بود چون حضرت استماع فرمودم غصوب بریده به غصوت او کشید و در
 که بمن آن استبحاح امانی توان نمودن من روح پرورد جسد مطهر برین کرده
 باحواله فرمود و او را در سلک بندگان مقبل منظر گردانید و فرمود مرا در
 ست کی صلح ایشان فی انفسهم اگر میسر نباشد اصلاح ذات لبین دوم
 احترام از شر ایشان با اختیار بعد منزل با ارتجاب سفری در رسوم و توسع
 و آن آخرت بهر بیست و اقدام بر آن وقتی نماید که دشمن شهرت لذات باشد و آخر
 از شر او هیچ وجه دیگر متصور نباشد و اندک اگر دشمن بر وظیفه میاید پیشتر ازین خبر
 باو میسر و همانند که از اقامتی مذموم در دنیا و آخرت نیست با وجود از حد و حیا
 تماشای باید نمود اگر انگیز قهر او بدست دشمن دیگر نماید اولی باشد اما حضور را
 نعم و ادرت فضائل و دیگر اسباب سعادت داخل خارجی که موجب تفریق او
 و بیجان مواد الام نفسانیه باشد ایضا باید نمود و همگ تشراب باید کرد و در ضمن هر
 روز یکبار از آن فرمودند که در روزهای اولی باشد اما حضور را

بعد از سلام قیام با نشاء و قصیده نموده در آنامی آن تمسید حضرت دستخط
 مندرج بود چون حضرت استماع فرمودم غصوب بریده به غصوت او کشید و در
 که بمن آن استبحاح امانی توان نمودن من روح پرورد جسد مطهر برین کرده
 باحواله فرمود و او را در سلک بندگان مقبل منظر گردانید و فرمود مرا در
 ست کی صلح ایشان فی انفسهم اگر میسر نباشد اصلاح ذات لبین دوم
 احترام از شر ایشان با اختیار بعد منزل با ارتجاب سفری در رسوم و توسع
 و آن آخرت بهر بیست و اقدام بر آن وقتی نماید که دشمن شهرت لذات باشد و آخر
 از شر او هیچ وجه دیگر متصور نباشد و اندک اگر دشمن بر وظیفه میاید پیشتر ازین خبر
 باو میسر و همانند که از اقامتی مذموم در دنیا و آخرت نیست با وجود از حد و حیا
 تماشای باید نمود اگر انگیز قهر او بدست دشمن دیگر نماید اولی باشد اما حضور را
 نعم و ادرت فضائل و دیگر اسباب سعادت داخل خارجی که موجب تفریق او
 و بیجان مواد الام نفسانیه باشد ایضا باید نمود و همگ تشراب باید کرد و در ضمن هر
 روز یکبار از آن فرمودند که در روزهای اولی باشد اما حضور را

بعد از سلام قیام با نشاء و قصیده نموده در آنامی آن تمسید حضرت دستخط
 مندرج بود چون حضرت استماع فرمودم غصوب بریده به غصوت او کشید و در
 که بمن آن استبحاح امانی توان نمودن من روح پرورد جسد مطهر برین کرده
 باحواله فرمود و او را در سلک بندگان مقبل منظر گردانید و فرمود مرا در
 ست کی صلح ایشان فی انفسهم اگر میسر نباشد اصلاح ذات لبین دوم
 احترام از شر ایشان با اختیار بعد منزل با ارتجاب سفری در رسوم و توسع
 و آن آخرت بهر بیست و اقدام بر آن وقتی نماید که دشمن شهرت لذات باشد و آخر
 از شر او هیچ وجه دیگر متصور نباشد و اندک اگر دشمن بر وظیفه میاید پیشتر ازین خبر
 باو میسر و همانند که از اقامتی مذموم در دنیا و آخرت نیست با وجود از حد و حیا
 تماشای باید نمود اگر انگیز قهر او بدست دشمن دیگر نماید اولی باشد اما حضور را
 نعم و ادرت فضائل و دیگر اسباب سعادت داخل خارجی که موجب تفریق او
 و بیجان مواد الام نفسانیه باشد ایضا باید نمود و همگ تشراب باید کرد و در ضمن هر
 روز یکبار از آن فرمودند که در روزهای اولی باشد اما حضور را

در حدیث آمده است که هر کس با من در راهی باشد و مرا از راه دور نداند و مرا از راه دور آید و مرا از راه دور آید...

واقف شوند نسبت با تو هم دانند و از راه عدالت می دانند که ضارب با حق است که بماند

مهر گل اعدا قوت قدرتی با ما آشتا

الاعداوة من عداک من حسد

و اما معاشرت با کسی که دوست باشد و دشمنی به حساب آید ایشان مختلف باشد

چرا با سخنان که نسبت به جرم مقاصد و خطای آنها شده تامل باید نمود و ایشان را

بشاشت قلمی باید کرد و قبول قول کسی مسامحت نباید کرد و بطاهر الحال

زینت نباید شد بلکه تامل بر عرض هر کس اطلاع باید گرفت بعد از آن آنچه صورت

باشد رفت و صلح را یعنی جماعتی که با مصالحات این مشغول باشند اعظام اگر با هم

و با سخنان معاشرت باید کرد مسامحت و شرم ایشان را اعتبار نباید نمود و در

مقام مکافات نباید آمد بلکه سکون و نسی و عفو از ایشان نجات باید

و با این مکرر باید کرد تا از آن ساقی و متفرخ شود چنانچه در حدیث است که

الکفر صدقه چه تو اضع با این طائفه موجب تادیب ایشان در ضلال میشود

چون با ایشان مکرر کند شاید که متناسب شود و فضلا از احترام است و استفاد

در حدیث آمده است که هر کس با من در راهی باشد و مرا از راه دور نداند و مرا از راه دور آید و مرا از راه دور آید...

در حدیث آمده است که هر کس با من در راهی باشد و مرا از راه دور نداند و مرا از راه دور آید و مرا از راه دور آید...

از اینست که بخواهی با خوی و خویشان صبر بایزد و حکما گفته اند که لیسان
 بدن صابر باشند و گریان نفس اما زبیر و ستان اگر متعلم باشند ایشان همچون
 فرزندان گرامی بیدارند و بصیرت و طبیعت ایشان نظر باید کرد و آنچه ایشان را
 استعدا و آن بیشتر باشد مشغول باید ساخت و بقدر امکان مدد ایشان باید کرد
 و بینه آن را با آنچه لغیر ایشان نزدیک تر باشد ترغیب یا تنوید از توضع عمر
 منع نمود مسلمان را اگر احاجح نمایند زجر باید نمود و اجابت توقف کرد که کلمه
 احاجح او از فوطضطر باشد میسران محتاج و طامع تمیز باید کرد محتاج را اجابت داد
 و ما دام که خطی با و رسد یثار کند و طامع را طمع با بر دود و ضعیفا را دستگیری کند
 و مظلومان امانت باید بخت در امکان غیر مطلق که منبع حیرت وین کمال است
 تعالی و تقدس شایسته که بعضی وجه بنیایت در کم مبی نهایت سبحان فیض و رحمت
 از حاجت قدرت ارادت بی علت ارضی قوایل ایمان مایض گردانید و بسا هم
 تربیت برانی گلهای کمالات آسمانی و چهرن استعداد ایشان نگنایند بی توقع

در جواب کسی که میگوید که بخواهی با خوی و خویشان صبر بایزد و حکما گفته اند که لیسان
 بدن صابر باشند و گریان نفس اما زبیر و ستان اگر متعلم باشند ایشان همچون
 فرزندان گرامی بیدارند و بصیرت و طبیعت ایشان نظر باید کرد و آنچه ایشان را
 استعدا و آن بیشتر باشد مشغول باید ساخت و بقدر امکان مدد ایشان باید کرد
 و بینه آن را با آنچه لغیر ایشان نزدیک تر باشد ترغیب یا تنوید از توضع عمر
 منع نمود مسلمان را اگر احاجح نمایند زجر باید نمود و اجابت توقف کرد که کلمه
 احاجح او از فوطضطر باشد میسران محتاج و طامع تمیز باید کرد محتاج را اجابت داد
 و ما دام که خطی با و رسد یثار کند و طامع را طمع با بر دود و ضعیفا را دستگیری کند
 و مظلومان امانت باید بخت در امکان غیر مطلق که منبع حیرت وین کمال است
 تعالی و تقدس شایسته که بعضی وجه بنیایت در کم مبی نهایت سبحان فیض و رحمت
 از حاجت قدرت ارادت بی علت ارضی قوایل ایمان مایض گردانید و بسا هم
 تربیت برانی گلهای کمالات آسمانی و چهرن استعداد ایشان نگنایند بی توقع

در وقت بیاضی که بر کلهای
 از وقت بیاضی که بر کلهای
 گوید از حدیث که در بیاضی است
 سینه خویش را در صورت که در بیاضی است
 چنانچه در صورت که در بیاضی است
 چنانچه در صورت که در بیاضی است
 چنانچه در صورت که در بیاضی است
 چنانچه در صورت که در بیاضی است
 چنانچه در صورت که در بیاضی است
 چنانچه در صورت که در بیاضی است

در جواب کسی که میگوید که بخواهی با خوی و خویشان صبر بایزد و حکما گفته اند که لیسان

کتاب فلسفه متفکرین حضرت امام علی (ع) شرح
بیت است اولش که معنی است از جمله
مهر کوه گشته کوه کوه
بیت است اولش که معنی است از جمله
مهر کوه گشته کوه کوه

مختصی است طلبی من غایتی تعالی عن ذلک پس ستمکن باید که در جمیع خبرات
در چه تصدیق و طلب و محض خیر باشد تا بر به جلیب خلافت الهی رسد
والله اعلم بقرین الحکیم چه یکمال و بیدر و تحقیق المطالب و الآمال

در ستم مکر حکمت و شاد و فطرت
بیت است اولش که معنی است از جمله
مهر کوه گشته کوه کوه
بیت است اولش که معنی است از جمله
مهر کوه گشته کوه کوه

مغرب در بعضی لواحق

حکیم محقق و فیلسوف مدتی نصیر الملتة والدین محمد الطوسی که اکثر این لواحق
از پر تو اشتراق انوار فواید است ختم کتاب اخلاق ناصری ابوصفا با افلاطون
نموده که شاگرد و ارسطاطالیس بنیان فرموده است عمومی نفع آن لطائف حکم
در رعایت حکم بر هر چیست که سز که از بجا دسواد و سبب بیاض او را ترقی حد اقل
رقم زند بلکه با قلام فہام بر الواح ارجح ثبت کنند چون از میسر تطلو است
و لطائف حسن اتفاقات که آنم از آثار دولت حضرت سلطانی سلیمان حکما
تواند بود درین فرصت نسخه کتاب سز که ارسطاطالیس بجمت سکنند و و انظر
که شاگرد او بوده تصنیف نموده نظر قاصر سیده و مشتعل بر بی نصائح آرزو

بیت است اولش که معنی است از جمله
مهر کوه گشته کوه کوه
بیت است اولش که معنی است از جمله
مهر کوه گشته کوه کوه
بیت است اولش که معنی است از جمله
مهر کوه گشته کوه کوه

بیت است اولش که معنی است از جمله
مهر کوه گشته کوه کوه
بیت است اولش که معنی است از جمله
مهر کوه گشته کوه کوه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲
مکتب اهل بیت
کتابخانه کربلا
کتابخانه اصفهان
کتابخانه قم
کتابخانه تبریز
کتابخانه مشهد
کتابخانه اهواز
کتابخانه ارومیه
کتابخانه زنجان
کتابخانه کرمان
کتابخانه شیراز
کتابخانه اراک
کتابخانه همدان
کتابخانه ایلام
کتابخانه کرمانشاه
کتابخانه خراسان
کتابخانه گیلان
کتابخانه مازندران
کتابخانه گلستان
کتابخانه قزوین
کتابخانه سمنان
کتابخانه اذربایجان
کتابخانه کردستان
کتابخانه ایلیان
کتابخانه لرستان
کتابخانه خوزستان
کتابخانه کهگیلویه و بویراحمد
کتابخانه بوشهر
کتابخانه فارس
کتابخانه هرمزگان
کتابخانه مازندران

لا تق چنان بود که خلاصه آن فصیح که بسیارست مکن خصیصتی تمام دارد
در آخرین سال الحاق و در مضمون این خاتمه را در دو قسمت از شیئت هر دو در این مضمون
سمت اولی در صیای ای افلاطون میگوید ای منی رشناس و حق اوست
و همیشه خود را بر تعلیم و علم مقصود دارد و اهل علم را بکبرت علم استخوان
بلکه با جتناب از شر و فساد اختیار کن و از حق تعالی چیزی نخواه که زوال را
آن او باشد بلکه از بقیات صحاح طلب کن همیشه بیدار باش که شر و ارباب
بسیارست آنچه نباید کرد بیزد و نخواه بدانکه نتحام الهی از بنده بر طریق غضب
بلکه بطریق تادیب و تندیب است تمنای حیاتی بایستغاث باش تا موتی
بان منضم نباشد و حیات را شایسته مشرک آنکه وسیله اکتساب خیر باشد بخیر
و آسایش میل مکن الا بعد از آنکه در سه چیز محاسبه نفس کرده باشی یکی آنکه تا کنی
که در آن در هیچ خطا از تو واقع نشده یا نه دوم آنکه اندیشه کنی تا در آن در هیچ
خیر اکتساب نموده یا نه سوم آنکه هیچ عمل تقصیر فوت کرده یا نه یاد کن پیش از حیات

دعوت اهل بیت
توسعه یافتن کتب
کتابخانه اصفهان
کتابخانه قم
کتابخانه تبریز
کتابخانه مشهد
کتابخانه اهواز
کتابخانه ارومیه
کتابخانه زنجان
کتابخانه کرمان
کتابخانه شیراز
کتابخانه اراک
کتابخانه همدان
کتابخانه ایلام
کتابخانه کرمانشاه
کتابخانه خراسان
کتابخانه گیلان
کتابخانه مازندران
کتابخانه گلستان
کتابخانه قزوین
کتابخانه سمنان
کتابخانه اذربایجان
کتابخانه کردستان
کتابخانه ایلیان
کتابخانه لرستان
کتابخانه خوزستان
کتابخانه کهگیلویه و بویراحمد
کتابخانه بوشهر
کتابخانه فارس
کتابخانه هرمزگان
کتابخانه مازندران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲
مکتب اهل بیت
کتابخانه کربلا
کتابخانه اصفهان
کتابخانه قم
کتابخانه تبریز
کتابخانه مشهد
کتابخانه اهواز
کتابخانه ارومیه
کتابخانه زنجان
کتابخانه کرمان
کتابخانه شیراز
کتابخانه اراک
کتابخانه همدان
کتابخانه ایلام
کتابخانه کرمانشاه
کتابخانه خراسان
کتابخانه گیلان
کتابخانه مازندران
کتابخانه گلستان
کتابخانه قزوین
کتابخانه سمنان
کتابخانه اذربایجان
کتابخانه کردستان
کتابخانه ایلیان
کتابخانه لرستان
کتابخانه خوزستان
کتابخانه کهگیلویه و بویراحمد
کتابخانه بوشهر
کتابخانه فارس
کتابخانه هرمزگان
کتابخانه مازندران

کتاب در توحید و معرفت
 در بیان صفات خداوند
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات

که ترا آواز دهند و آلات استماع و نطق محروم باشی شنونی و مگوئی توانی
 یا کرد و تعیین آن که متوجه بجائی شده که آنگاه دوست شناسی نه شنوی پس
 اینجا کسی بقصص آن موسوم از جانی خواهی شد که خداوندگار بود و پیکار
 باشند پس اینجا نگه کن نوشته میمان که چه دانی که حیل کی خواهد شد بدانکه از
 عطیای الهی هیچ چیز بهتر از حکمت نیست و حکیم کسی است که فکر قول عمل او
 متوافق باشند نیکی را مکافات کند بدی را در گذارد هیچ کار از کارهای
 بزرگ آن عالم ملالت منهای و در هیچ وقت تهاون مکن و آخرت تجاوزه
 جائز در هیچ سینه را در کتاب حسنه و سلبه مساز و ک اولی بخت سرور
 زائل مکن که از سروری دائم احراص کرده باشی حکمت و کورست در سخن حکما
 بشنود هوامی نیا از خود و گرن آزا داب ستوده امتناع مکن در هیچ کاپش از وقت
 شروع مکن چون کاری مشغول شوی از روی فهمی و بصیرت منتعال
 کن توانگری محب بمباش از مصائب شکستگی و خواری نمود راه دیده

کتاب در توحید و معرفت
 در بیان صفات خداوند
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات

کتاب در توحید و معرفت
 در بیان صفات خداوند
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات

کتاب در توحید و معرفت
 در بیان صفات خداوند
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات
 در بیان احوال و حالات

حیث در امور بخاطر راه میاید با جمله دین صورت و عظمت مضائق می نویزید
 خاطر شرف حکیم بروشنی تعذرت بر وجه که می باشد سعی و نظر اسباب
 ملاقات فرما از سراطا لیس در جواب نوشت که همانا زامی فرزند سلطان
 نبیل را معلوم شد که تخلف از خدمت بنا بر عدم برت صحت است بلکه
 بنا بر پیری و ضعف بنیه فتور قوی است و چون مصاحبت میسر نیست درین ساله
 دستور می بیان کنم که در جبرئیات بان رجوع کنی بان از صحت من مستغنی شو
 اما امرای عجم و فضلا می ایشان بلکه اگر توانی که ایشان اهل کونی تغییر
 ایشان نمیتوان کرد بر آینه شیبه ایشان پیدا شود پس عهد کن ایشان را
 با حسان بنده و سازمی تا هم مخلص شوند از بهر بنده کان تو طبع تر باشند
 بعد از آن میگویند پادشاهان چهار صنف اندکی آنکه با خود ویرت هر سوخی باشد
 دوم آنکه با خود سوخی باشد با عیت لیم سوم آنکه با عیت سوخی باشد با خود لیم چهارم
 با خود و عیت هر دو لیم باشد و قسم اول با اتفاق محمود است قسم دوم و هم سوم

کلیه امور می باشد
 صورت و عظمت مضائق می نویزید
 خاطر شرف حکیم بروشنی تعذرت بر وجه که می باشد سعی و نظر اسباب
 ملاقات فرما از سراطا لیس در جواب نوشت که همانا زامی فرزند سلطان
 نبیل را معلوم شد که تخلف از خدمت بنا بر عدم برت صحت است بلکه
 بنا بر پیری و ضعف بنیه فتور قوی است و چون مصاحبت میسر نیست درین ساله
 دستور می بیان کنم که در جبرئیات بان رجوع کنی بان از صحت من مستغنی شو
 اما امرای عجم و فضلا می ایشان بلکه اگر توانی که ایشان اهل کونی تغییر
 ایشان نمیتوان کرد بر آینه شیبه ایشان پیدا شود پس عهد کن ایشان را
 با حسان بنده و سازمی تا هم مخلص شوند از بهر بنده کان تو طبع تر باشند
 بعد از آن میگویند پادشاهان چهار صنف اندکی آنکه با خود ویرت هر سوخی باشد
 دوم آنکه با خود سوخی باشد با عیت لیم سوم آنکه با عیت سوخی باشد با خود لیم چهارم
 با خود و عیت هر دو لیم باشد و قسم اول با اتفاق محمود است قسم دوم و هم سوم

تو که از بیجانان است
 است از آن سلطان تمام
 اعضا در است کسب
 بر او اسلافان کل
 بقیه کار خود را در میان
 کرد و در میان آنکه آنکه
 در میان بقیه است
 از بیجانان تمام
 با اتفاق

مستطاب و مستطاب
 مملکت و مملکت
 مملکت و مملکت
 مملکت و مملکت
 مملکت و مملکت

اینست که باید که پادشاه بخدمت صاحب‌امی و صیخ شریفین بان و
 باشد سخن کم گوید و بار اول نشیند چون بیرون آید بیزت لاتی منصب سلطنت
 بکار دارد چنانچه از دیگران ممتاز باشد رعایت بزرگانان که از بلا بعید و
 بمملکت آید واجب اند ما سوجب انتشار صیحت جمیع میل و صل قلوب و کثرت
 تجارت و بدان سبب مملکت معمور گردد و بدانکه مساحت بایشان کند نفع بسیار
 یابد و خنده بسیار کند چه کثرت خند همیشه و قار را از دلهما ببرد و میر پیروز
 وضعف حرارت غریزی شود ای اسکندر در شهرت حریفین سببش که آن خوا
 خنازیست چه فخر باشد در چیزی که حیوانات خسیسه در آن توراج باشند آفر
 دران مودی بضعف بدن نقصان عمرست سبب کسب اخلاق زنجان
 از احوال سکینان و ضعیفان غافل بمباش و تقه احوال ایشان واجب آن
 که موجب ضایع خلق و جذب قلوب خلایق است جوب غلات و خمر که تا
 خشک سال بومده شیند چنان کن اهل صلاح از تو بمن باشند اهل فساد

چون این منصب را بدست یابی که
 سلطان و منصب بدارد و در پیش
 رعایت بزرگان از غلظت
 زشتی را بگذرد و در غلظت
 چنانچه در مقام و در مقام

خالف
 این دو صفت است که
 از جوب قلوب و خالی از
 مملکت و مملکت
 مملکت و مملکت
 مملکت و مملکت
 مملکت و مملکت

توضیح
تفسیر
تفسیر
تفسیر
تفسیر

خائف آبی کند ترا بار با وصیت کرد و دام باز ناید میگنم که در خون سخن دلبر
 میباشد که اهلک حیوانات مخصوص سخن است حقیقت حال خبر غلام الغیر
 معلوم نیست و شاید که بسبب تهمت که شخصی از آن می باشد او را در اتم
 بدان جرم عیسی نداری باشد قتل او را در اتم چه صعب این باشد
 و از هرس که بعین آدرس علیه السلام من رسیده که چون مخلوق قتل گوئی
 کند ملائک آسمان و حضرت باری زاری کنند که فلان بنده تو را قتل بنده دیگر
 بتوشبه کرد اگر آن قتل بقصاص باشد حضرت حق فرماید که او را حکم سخن
 قصاص شسته و اگر نظلم باشد فرماید بغیرت جلال من که خون کشنده را
 مباح کردم پس ملائک تسبیح استغفار و عامی بر کنست زانی که بقصاص
 و این بهترین حال او باشد و اگر خود میر و نشانه غضب خدا تعالی باشد چه بعد
 مدید و عقاب شدید و اصل شود نکث عهد مکن سوگند اصلا یا کون چون
 کردی هیچ وجه از آن مگرد که مملکت بسی از مسلاطین بونان است گند رخ

تغایم نام تمام کتب
 ساری سنه سی و شش
 از زبان مبارک
 را بنظر اول
 برین آینه
 زنت که سبب
 بر دست
 کوشش
 در زبان
 ت در زمان
 تعالی از
 با عظمت
 یک گوی
 که از

تغایم نام تمام کتب
 ساری سنه سی و شش
 از زبان مبارک
 را بنظر اول
 برین آینه
 زنت که سبب
 بر دست
 کوشش
 در زبان
 ت در زمان
 تعالی از
 با عظمت
 یک گوی
 که از

کتب معتبره
 معتمدین
 یکتا
 استناد
 جلیله
 کتب معتبره

و بعد از آن زمین قائم شده و بعد از زمین بر سر آن معلوم شده اند و دل عدل و حقیقت
 و بعد از آن کتب و عقوبت و بطن آن شده و اهل بختند از عدل سلطان بهرست از
 نصب نمانند و سلطان عدل نفعست از نظر و اهل و نفعند از اجاب سیرانی و
 که ملک عدل و برادرانند که هیچ کدام از آن دیگر نتوانند نیست از آن میگوید که
 کیفیت ارتباط سباب نظام عالم بهیچ وجه در صورت از هر نفع و وضع کنیم تا صورت
 توالی و تشابک ایشان محسوس است و مشاهد کرد و زنده این کتاب و خلاصه
 مطالب آن این در است و اگر بغیر آن متن و ستاد می گانی میبود صورت دائره ا
 عالم
 عدل در اصلاح عالم است
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت

از غیب
 اخبار
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت

ح

حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت

حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت

حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت

حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت
 حقیقت

در حکم روباہ و مسخر خوریدہ دل اور ان از صولت قلب شتا قلب شتا چنانچه صفت سما
 از تفسیر ہوا اسباب سحاب برگرفته زیر کان خطا اعتدال مزاج التزام قانون
 لازم دستہ نئی نی چگونیم کہ با پاس عدالت سلطانی طبیعت را چہ مجال کہ
 از اعتدال تجاوز نماید از انحراف دم زندیادہ بساط افراط و تفریط قدم نمند
 بلکہ حکم عدل کہ در طبع زبان راسخ شدہ ہوا ہر حسرت و غم کی کہ ہمہ و ریا ام آرزو
 کسب کردہ بود اکنون او ایکنہ آبر بہ بخاری کہ او با خصص نمودہ در عرض
 در و انہا بار میدہ ہر عمار از لی بخت ہمیس عمارت عالم آب در گل میریزد
 علوی پیرانہ سر نشاط جوانی از سر گزشتہ بخت طلب نسل نبات قطرات
 نطفہ در اجام امہات سفلی ایداج میکنند مواد آمان در جن جہان از نور ظلم و
 عدوان محرق شدہ ہوا و طبیعت حسرت الہی بجا فو تسکین حرارت مر میسند
 مزاج زمان از یہوست اودت دوران منور شدہ ہوا طبیعت شتر تہامی
 علائش میناید نہال آمال اہل فارس کہ از شر خشک سال فتنہ خوشیدہ بود

تفسیر این شعر
 در حکم روباہ و مسخر خوریدہ دل اور ان از صولت قلب شتا قلب شتا چنانچه صفت سما
 از تفسیر ہوا اسباب سحاب برگرفته زیر کان خطا اعتدال مزاج التزام قانون
 لازم دستہ نئی نی چگونیم کہ با پاس عدالت سلطانی طبیعت را چہ مجال کہ
 از اعتدال تجاوز نماید از انحراف دم زندیادہ بساط افراط و تفریط قدم نمند
 بلکہ حکم عدل کہ در طبع زبان راسخ شدہ ہوا ہر حسرت و غم کی کہ ہمہ و ریا ام آرزو
 کسب کردہ بود اکنون او ایکنہ آبر بہ بخاری کہ او با خصص نمودہ در عرض
 در و انہا بار میدہ ہر عمار از لی بخت ہمیس عمارت عالم آب در گل میریزد
 علوی پیرانہ سر نشاط جوانی از سر گزشتہ بخت طلب نسل نبات قطرات
 نطفہ در اجام امہات سفلی ایداج میکنند مواد آمان در جن جہان از نور ظلم و
 عدوان محرق شدہ ہوا و طبیعت حسرت الہی بجا فو تسکین حرارت مر میسند
 مزاج زمان از یہوست اودت دوران منور شدہ ہوا طبیعت شتر تہامی
 علائش میناید نہال آمال اہل فارس کہ از شر خشک سال فتنہ خوشیدہ بود

تفسیر این شعر
 در حکم روباہ و مسخر خوریدہ دل اور ان از صولت قلب شتا قلب شتا چنانچه صفت سما
 از تفسیر ہوا اسباب سحاب برگرفته زیر کان خطا اعتدال مزاج التزام قانون
 لازم دستہ نئی نی چگونیم کہ با پاس عدالت سلطانی طبیعت را چہ مجال کہ
 از اعتدال تجاوز نماید از انحراف دم زندیادہ بساط افراط و تفریط قدم نمند
 بلکہ حکم عدل کہ در طبع زبان راسخ شدہ ہوا ہر حسرت و غم کی کہ ہمہ و ریا ام آرزو
 کسب کردہ بود اکنون او ایکنہ آبر بہ بخاری کہ او با خصص نمودہ در عرض
 در و انہا بار میدہ ہر عمار از لی بخت ہمیس عمارت عالم آب در گل میریزد
 علوی پیرانہ سر نشاط جوانی از سر گزشتہ بخت طلب نسل نبات قطرات
 نطفہ در اجام امہات سفلی ایداج میکنند مواد آمان در جن جہان از نور ظلم و
 عدوان محرق شدہ ہوا و طبیعت حسرت الہی بجا فو تسکین حرارت مر میسند
 مزاج زمان از یہوست اودت دوران منور شدہ ہوا طبیعت شتر تہامی
 علائش میناید نہال آمال اہل فارس کہ از شر خشک سال فتنہ خوشیدہ بود

تفسیر این شعر
 در حکم روباہ و مسخر خوریدہ دل اور ان از صولت قلب شتا قلب شتا چنانچه صفت سما
 از تفسیر ہوا اسباب سحاب برگرفته زیر کان خطا اعتدال مزاج التزام قانون
 لازم دستہ نئی نی چگونیم کہ با پاس عدالت سلطانی طبیعت را چہ مجال کہ
 از اعتدال تجاوز نماید از انحراف دم زندیادہ بساط افراط و تفریط قدم نمند
 بلکہ حکم عدل کہ در طبع زبان راسخ شدہ ہوا ہر حسرت و غم کی کہ ہمہ و ریا ام آرزو
 کسب کردہ بود اکنون او ایکنہ آبر بہ بخاری کہ او با خصص نمودہ در عرض
 در و انہا بار میدہ ہر عمار از لی بخت ہمیس عمارت عالم آب در گل میریزد
 علوی پیرانہ سر نشاط جوانی از سر گزشتہ بخت طلب نسل نبات قطرات
 نطفہ در اجام امہات سفلی ایداج میکنند مواد آمان در جن جہان از نور ظلم و
 عدوان محرق شدہ ہوا و طبیعت حسرت الہی بجا فو تسکین حرارت مر میسند
 مزاج زمان از یہوست اودت دوران منور شدہ ہوا طبیعت شتر تہامی
 علائش میناید نہال آمال اہل فارس کہ از شر خشک سال فتنہ خوشیدہ بود

تفسیر این شعر
 در حکم روباہ و مسخر خوریدہ دل اور ان از صولت قلب شتا قلب شتا چنانچه صفت سما
 از تفسیر ہوا اسباب سحاب برگرفته زیر کان خطا اعتدال مزاج التزام قانون
 لازم دستہ نئی نی چگونیم کہ با پاس عدالت سلطانی طبیعت را چہ مجال کہ
 از اعتدال تجاوز نماید از انحراف دم زندیادہ بساط افراط و تفریط قدم نمند
 بلکہ حکم عدل کہ در طبع زبان راسخ شدہ ہوا ہر حسرت و غم کی کہ ہمہ و ریا ام آرزو
 کسب کردہ بود اکنون او ایکنہ آبر بہ بخاری کہ او با خصص نمودہ در عرض
 در و انہا بار میدہ ہر عمار از لی بخت ہمیس عمارت عالم آب در گل میریزد
 علوی پیرانہ سر نشاط جوانی از سر گزشتہ بخت طلب نسل نبات قطرات
 نطفہ در اجام امہات سفلی ایداج میکنند مواد آمان در جن جہان از نور ظلم و
 عدوان محرق شدہ ہوا و طبیعت حسرت الہی بجا فو تسکین حرارت مر میسند
 مزاج زمان از یہوست اودت دوران منور شدہ ہوا طبیعت شتر تہامی
 علائش میناید نہال آمال اہل فارس کہ از شر خشک سال فتنہ خوشیدہ بود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

از فیض امطار افاضت سلطان سبرات انبار بی بجمی باز آمد و چرخ در لهای بکمان
که از دوماهی سدر اهل طغیان تو تو گر بسته بودیم معدلت آنحضرت
گرفت و از نظار و اشکال این سیاق تواند بود که بعد از آنکه سلسال رود
اثر برودت حوادث مجرب شده بود و کلین طبیعت بسبب هموم هموم خود شنیده مقتضای
فانظر الی انبار رحمة الله کیف یحی الارض بعد موتها چمن فکرت از عصاره
فطنت نور این حقائق از که گون منفق شده با آنکه ظلمات که درت لایق
روزگار آفاق و جان فرو گرفته نور این قاق از عیامت خفا منطلق گشت
و هم از پر تو آن این رای روشن از مشرق خاطر سر بر زد که همچنانکه مطلع سار
بانوار آفتاب همایون حضرت صاحب زبانی و لمعات اوصاف میمون سلطان
سلیمان مکانی منور شده مغرب آن نیز از پر تو نام سعادت و جام ایشا
مستفیر گرد و تا همچنانکه مشرق مغرب عالم از انوار سلطنت ایشان رسوخ
مطلع مغرب این سار نیز میسران آفتاب نهایت انتساب ایشان کرد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

اعمی تیرین خاک جهانزای سعیدین سپهر کامکاری که یکی خورشیدوار
 بترغ شعاع کرد و از شرق مغرب عالم را فرو گرفته و یکی ماه صفت بفرغ
 نصف ظلمت ظلم و عدوان از ملک سلیمان محو کرده اگر دگر ممالک افلاک از
 پر تویسات خورشید ماه عزاله در کنار سعیدی گرفته و تو با شیر یک تیغ جمع
 شده و چنین توانان یک لستر آرمیده در عرصه خاک از اثر حالت این پادشاه
 گیتی سپاه از طبیعت اضا و مطلقاً لغت رفت گریش راشانی کرده و آن
 جزیره را دیده بانی نموده ایم رفت ایشان گریبان ریده جزو سب مشغول
 و چون آغشته غیر از شفق بچراغ نتوان طلبیده و چشم روشن سلطنت اند که
 روشنی دیده ایم از دیدار ایشانست دوست زورمند خلافت اند که قوت اسلام
 از زور بازوی اقتدار ایشان هر که سر از طوق عبودیت این خلیفه خدای سزاند
 بپس و اطوق لغت مگردن و دید آنکه پامی از جاده اطاعت ایشان کن نهاد
 پای بند شعاوت ابدی گردید که با چون گای بقصب رض بر کاهی کسند

به نیران فرود آمدی در
 که زیست خویش تو که
 در کنار سد که میست از بوی در دره
 در کنار سد که میست از بوی در دره
 بهی که از نیکین و خوشنصیبین
 بهی که از نیکین و خوشنصیبین
 بهی که از نیکین و خوشنصیبین
 بهی که از نیکین و خوشنصیبین

در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز

کتابت در سنه ۱۰۱۰ هجری قمری
تاریخ کتبه در سنه ۱۰۱۰ هجری قمری
تاریخ کتبه در سنه ۱۰۱۰ هجری قمری
تاریخ کتبه در سنه ۱۰۱۰ هجری قمری
تاریخ کتبه در سنه ۱۰۱۰ هجری قمری

از بیم سیاست ایشان چهره کاهی کرده متفاطمین از آنکه بوسطه جذب سوزن
 بتیغ کشیدن مهم گشته سبطت ایشان چون نبردن سو سیا براهه
 ایشان فیا دید و برانداخت بنامی فایست و استقامت اساسی از نوسا لاجرم
 ولیالی ای مدافع تویست و از اطراف عالم و اکناف بجزیم اقبال آرزو می بران
 بندگی و انقیاد و بندند از تعالی تا ساکنان مساکن و بحر برهنانی خورشید ماه از
 و طات ممالک بیرون می آیند بر عجب همان بانوار محمدت این جمشید
 خورشید انبیا و این دو خورشید عالم پناه که یکی نقطه و ابره خلافت و یکی وسطه طلا
 سلطنت و فرقت منور از او جهانی را از میاسن آرزو قران سحیدین فلک جهاندار
 و نظائرین سپهر کارگاری بقضای مطالب سانا و اللهم کما تانا عبادک فی
 ظلال الرافیه فکلینما علی سیریر الخلافة و کما افاضنا علی بی نوع الانسان سجال
 و الاحسان فایده ما بیدار تانیند الاثمنان بحق عین الاخیان محمد و آل محمد
 من ذریه الامیر المؤمنین

تاریخ کتبه در سنه ۱۰۱۰ هجری قمری
تاریخ کتبه در سنه ۱۰۱۰ هجری قمری
تاریخ کتبه در سنه ۱۰۱۰ هجری قمری
تاریخ کتبه در سنه ۱۰۱۰ هجری قمری
تاریخ کتبه در سنه ۱۰۱۰ هجری قمری

تاریخ کتبه در سنه ۱۰۱۰ هجری قمری
تاریخ کتبه در سنه ۱۰۱۰ هجری قمری
تاریخ کتبه در سنه ۱۰۱۰ هجری قمری
تاریخ کتبه در سنه ۱۰۱۰ هجری قمری
تاریخ کتبه در سنه ۱۰۱۰ هجری قمری

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين
بعثهم
على
الافان
من
الانبياء
والمرسلين
الذين
جاءوا
بالحق
والهدى
والرحمة
والبركات
والغياث
والنصرت
والعون
والتمكين
والعاقبة
الخير
والجنت
التي
لا
يغيب
عنه
شئ
من
الشيء
والذي
هو
الغياث
والنصرت
والعون
والتمكين
والعاقبة
الخير
والجنت
التي
لا
يغيب
عنه
شئ
من
الشيء

خاتمه اربع طبع بلنبد فكر آسپان جامع كمالات وفضائل محصور
جناب مولوی محمد عبدالغفور سلمه اللہ شکر
آریش نفوس نی آدم نیایش خداوند عالمست که مودب لطفش طایبان علوم عزت را
در بوستان ازل لوح مخلوق با خلاق اشد و کتا جان بناده و محصلان سرور ابد
و سعادت سرمدی را در کمال تهذیب انجلاقی جلالی جمالی اوده و پیرش ارواح
زس و جان ستایش سلاله سلمه که کانت که لغت لاترم زکارم الاخلاق لفظی از
کتاب سطوت جلال اوست و اینک لعلی خلق عظیم کلمه اصحفه عظمت و کمال او
صلواته علیکم و علی آله و صحابه اجمعین و آله اما بعد بنو انوار شید مناظر
ارباب دیک و در مخفی و متورسا و کسخه حلاوت بخش اقمه ما وید و عذوبت از
کام تهذیب سیر انفس و آفاق بسنی بلو امع الاشراف فی مکام الاخلاق کما بیست که از
غایت ترفیق ادراک معانی عبارش از فهم عوام و در از نهایت تحقیق مکشف حیات
مضامینش از زبان امام غزالی مخصوص بفضای مطلعش تا آخر لامع اول

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين
بعثهم
على
الافان
من
الانبياء
والمرسلين
الذين
جاءوا
بالحق
والهدى
والرحمة
والبركات
والغياث
والنصرت
والعون
والتمكين
والعاقبة
الخير
والجنت
التي
لا
يغيب
عنه
شئ
من
الشيء
والذي
هو
الغياث
والنصرت
والعون
والتمكين
والعاقبة
الخير
والجنت
التي
لا
يغيب
عنه
شئ
من
الشيء

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين
بعثهم
على
الافان
من
الانبياء
والمرسلين
الذين
جاءوا
بالحق
والهدى
والرحمة
والبركات
والغياث
والنصرت
والعون
والتمكين
والعاقبة
الخير
والجنت
التي
لا
يغيب
عنه
شئ
من
الشيء
والذي
هو
الغياث
والنصرت
والعون
والتمكين
والعاقبة
الخير
والجنت
التي
لا
يغيب
عنه
شئ
من
الشيء

تفاتی شکرده
بنی کمان با
تیب افغان
بنی سنده
کرید و بر
کار علی
زین منی

طاهر و در آن خواص هم تا یک زبون اردو در هوا اوج فرست مطالبش با کشتن
خارج از خیر امرکان میسار و نظر بر آن طبع والای گوهر درج لطف و مروت آن خیر
برج خلق و نفوت خرد و پیرود صاحب فیم و شعور شنی نول کشور دیکه خوا
طبعش منوع و محل معضلاتش حاله انا فیض شامل علامه زبان مقبول حضرت سبحان
عمده و علمای شریعت پناه زبده کلمای طریقت و تنگه و قله ارباب تحقیق کعبه
اصحاب یقین مولائی و استادوی جناب اموی ادرعی صاحب انکساره اللہ
و اقامه مقام الرحمة و الارضوان فرمود حضرت شان اولایک نسبه بمقابلہ
سطب و مکتوبه تصحیح فرموده و از اخلاف الفاظ و عبارات هر چه لیاقت صحت
و صواب داشت آنرا بر جاشیه بطور نسخه مثبت نمود پس از نوزاد صیبه روشن بیانی
دست و خامه ای بجلیه عمر اس بن معانی کشیدند و کشف نقاب از وجود پر این
مضامین قفیه آغازیدند همین شوارق تحقیق از عنوان کتاب تا ابتدای ملحه دوم
در شید آفتاب عم شریف حضرت شان آنفل مغرب عدم گردید عالم تصحیح و

باز از کوه کوه افغان
سمن خول
مکن دم کر
بنی شکر افغان
زاد افغان
کسب بستی
محققان این مجله
است ۱۲
سازگار کوه افغان
پرواز این زمین
نظام وقت
ع
کوه
بجای
و

مشتاقان
تالی برادر
غایت افغان
مغز افغان
و

در بیان شش ماهه که در این کتاب است
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تعمیر و مرمت شده است
شماره ثبت کتابخانه: ۱۱۱۱
تاریخ ثبت: ۱۳۰۰
محل ثبت: تهران

خاتمه الکتابت از سیکه بر سر فرو آورده است پشت
 کرد و غمت شربت سودا کاکا پشاد و خیال فاسد متخلص به خود
 سارق جلال حضرت ذوالجلال جل جلاله که لوامع شریح محیط سطح گویا
 چشمها از عمون ایمان محمول کشاده ذرات کوب نقاط خطوط شعاعی او
 و قرمچال جناب قیوم کمال تم حاکم که لوح اقرار جاوید می آید به شمس روان
 احداق ارکان مفهوم بنبارین پاش شیشات افلاک زوایای منازل ابقاعی است
 بهر لامعه آن خفاشان کوه ماهه چشمه انظار انسانی از غلظت گنجی ظنوتیت
 مجبول نو آرد شبید و حیرانی را چراغ از دید میجد و بهر لامعه این گنگان
 است حرکات و اوضاع ضعیف البنیانی آتشخوری جهولیت منطوب بال و پر سوخته را
 را آتش از چشم سپرد لاجرم منتهای بصورت وضع انعکاسات مخلق با خلافت
 که مصقلات نفوس کیت لبیای عظام اولیای که ام نذوست ادب ابرو
 گرفته دیده افروختن وفایت نظر برزمای شبتبات شبتبیه بصرف آیه که

این کتاب در سال ۱۳۰۰ در تهران چاپ شده است
 و در سال ۱۳۰۱ در مشهد چاپ شده است
 و در سال ۱۳۰۲ در تبریز چاپ شده است
 و در سال ۱۳۰۳ در اصفهان چاپ شده است
 و در سال ۱۳۰۴ در شیراز چاپ شده است
 و در سال ۱۳۰۵ در کتایب چاپ شده است
 و در سال ۱۳۰۶ در اهواز چاپ شده است
 و در سال ۱۳۰۷ در بروجرد چاپ شده است
 و در سال ۱۳۰۸ در همدان چاپ شده است
 و در سال ۱۳۰۹ در کرمان چاپ شده است
 و در سال ۱۳۱۰ در یزد چاپ شده است
 و در سال ۱۳۱۱ در خراسان چاپ شده است
 و در سال ۱۳۱۲ در سیستان چاپ شده است
 و در سال ۱۳۱۳ در بلوچستان چاپ شده است
 و در سال ۱۳۱۴ در گیلان چاپ شده است
 و در سال ۱۳۱۵ در مازندران چاپ شده است
 و در سال ۱۳۱۶ در گلستان چاپ شده است
 و در سال ۱۳۱۷ در قزوین چاپ شده است
 و در سال ۱۳۱۸ در زنجان چاپ شده است
 و در سال ۱۳۱۹ در سمنان چاپ شده است
 و در سال ۱۳۲۰ در یمن چاپ شده است

مجموعه کتب خطی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران
 شماره ثبت کتابخانه: ۱۱۱۱
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۰
 محل ثبت: تهران

مجموعه کتب نفیسه
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲

جمالیات ذوات قدسیه حکمای فقام و علمای اعلام اندر عینک شش پیش آورده
 چشم دو سخن ستیا بگیرینه صفا آیین که لوحه حدوش سر ایا احتوای خوش قدم
 گزیده و منبع بارالهیوتی که صفحه تقدیدش با تمام مستغرق بر تو اطلاق گردید
 در حدی محدود کنار روشنائیش مقوم دراک مانع محوص نظر لعل بی قنای فعل
 روشنائیش ظل علمانی رشب بر و رابشارق انوار حکمت یانیش انترقیا
 نسبت صبح اول ثمانی زان میان محشره ملاجلال الدین محقق دوان
 از اشعه افادش لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق بزوغ شمس باغنه
 و شروق حکمت الاشراف باوصف تنصارت مکاتب عالمین مستنار
 مدارس حاکمین اصحاب مطالع از شکاف عطای مفضلات فاصول
 وارباب طالع از رفع عشای مشکلات فایز النعمه الیوم بتوفیقات سماوی
 از ارق مبین این مطبع نویر طالع و فیض صحنه خدا و بر صافی المعاملات
 صادق المقالاتش بر او شمع ساطع در او از گدازش حشره پر او شمع
 نذر توفیق کتاب : پر کاتب ۱۱

این کتاب در حدی محدود کنار روشنائیش مقوم دراک مانع محوص نظر لعل بی قنای فعل
 روشنائیش ظل علمانی رشب بر و رابشارق انوار حکمت یانیش انترقیا
 نسبت صبح اول ثمانی زان میان محشره ملاجلال الدین محقق دوان
 از اشعه افادش لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق بزوغ شمس باغنه
 و شروق حکمت الاشراف باوصف تنصارت مکاتب عالمین مستنار
 مدارس حاکمین اصحاب مطالع از شکاف عطای مفضلات فاصول
 وارباب طالع از رفع عشای مشکلات فایز النعمه الیوم بتوفیقات سماوی
 از ارق مبین این مطبع نویر طالع و فیض صحنه خدا و بر صافی المعاملات
 صادق المقالاتش بر او شمع ساطع در او از گدازش حشره پر او شمع
 نذر توفیق کتاب : پر کاتب ۱۱

این کتاب در حدی محدود کنار روشنائیش مقوم دراک مانع محوص نظر لعل بی قنای فعل
 روشنائیش ظل علمانی رشب بر و رابشارق انوار حکمت یانیش انترقیا
 نسبت صبح اول ثمانی زان میان محشره ملاجلال الدین محقق دوان
 از اشعه افادش لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق بزوغ شمس باغنه
 و شروق حکمت الاشراف باوصف تنصارت مکاتب عالمین مستنار
 مدارس حاکمین اصحاب مطالع از شکاف عطای مفضلات فاصول
 وارباب طالع از رفع عشای مشکلات فایز النعمه الیوم بتوفیقات سماوی
 از ارق مبین این مطبع نویر طالع و فیض صحنه خدا و بر صافی المعاملات
 صادق المقالاتش بر او شمع ساطع در او از گدازش حشره پر او شمع
 نذر توفیق کتاب : پر کاتب ۱۱

اصول و مبانی
در فنون
و صنایع
و تجارت
و حساب
و کسب و معاش
و اخلاق
و توحید
و نبوت
و امامت
و معاد
و غیره

بیشتر از ظلم نقطه لمعانی مهره مار ظلم حاکم بر جمیع مخلوقات مختص این شرفستان کمال
که آستان سامانیش از توالب بر وجه مناسب بعد از صورت مرصوده فلک الافلاک
و محاسن طرب و قمار شمار اجرام ثوابت تا بناک با دیگر راق برین سابق الظهور من است
بل بر روز طلوع چنین نیری عظم متعوض و فضل لایزال که روز بار بار در روز
خدا یگان سحر جبین سپهرت را تابنده بود جناب منشئی نوال کشود امسال
از نیایش مطالع سگانه مصداق حکمت علی تجارت این من الماس قلم ترزیا
دین مقام اگر شرح او صفا سخن میگردد و خرد حکمت دانیم شکست با را علم اخلاق
دست در زمین میگردد که به استماع مصاحبت علی عنه از خریداری حکایت چشم
پیشونده است فاده مشاهدت نشاء انتراع به شترع استغنا فروشد ندک اخرا
حلت تادی این کتاب فریده لقمه لب اللباب عظم آن تفسیر عالم عدیل است
مش قاضی کشاف اخلاق مولوی محمد باطی اما اندر بر ماده لامع اول که آن اولین
اشکال است این آخرین انحالان قصص مراتب دقیق به بعضی مشکو و بعضی به بعضی
مجموعه

در شرح این کتاب
و کسب و معاش
و اخلاق
و توحید
و نبوت
و امامت
و معاد
و غیره
در شرح این کتاب
و کسب و معاش
و اخلاق
و توحید
و نبوت
و امامت
و معاد
و غیره
در شرح این کتاب
و کسب و معاش
و اخلاق
و توحید
و نبوت
و امامت
و معاد
و غیره

در شرح این کتاب
و کسب و معاش
و اخلاق
و توحید
و نبوت
و امامت
و معاد
و غیره

چنانکه در باب اعداد و اشیاء و اقسام آنکه در کتابت که نشان بر این سخن کرده شد «است خرافانه بود و مستحق است
چنانکه در باب اعداد و اشیاء و اقسام آنکه در کتابت که نشان بر این سخن کرده شد «است خرافانه بود و مستحق است
چنانکه در باب اعداد و اشیاء و اقسام آنکه در کتابت که نشان بر این سخن کرده شد «است خرافانه بود و مستحق است

از ان سرلج بر کرده به ممالکت سنا سر کرده و کاشانه افروز مصابرت آن مبر و لوتی اشک
استاغفور جاب لوی محمد عبده الغفور اظمه بللی مدیج تحقیق و جهد و نور و این
تکمیل به استحقاق تنبی بل بعد تاشی علما مان از تخیلی کتبات که اطراف ابعالی بر منصبه
قیاس با تفتاش الفاطر و قواسم مستلزم دیدند خط بر خاک کشیده حرف برین
راگزیدند که مجلس خطاطان پائین نشین آمد و مگر رخ توجه کار فرما چون حرف
پایان مگر کسبش بالاتر نهاد و در چراغی که ازان سواد علم روشن کرده بود
مداد س که در سواد خط روشنائی آورده مگر کب افتاد قطع تضمین

از خار خط پای کلاغی چون نقش است	صداع کرد گل بدل از پاشی رنج خویش
طواس را نقش و نگاری که هست خلق	تحسین کنند و او نجل از پاشی رنج خویش

فلمند المومسن الضمعی در کف کرم شب تاب تافت و بدر الدجی بر دست سوسیل
اتمام یافت یا خالق الاخلاق لوامع الاشراف الموان کمال راشقی یکشف
انظار هم و انحن کمال را بر بی یحلف ابصار هم

چنانکه در باب اعداد و اشیاء و اقسام آنکه در کتابت که نشان بر این سخن کرده شد «است خرافانه بود و مستحق است
چنانکه در باب اعداد و اشیاء و اقسام آنکه در کتابت که نشان بر این سخن کرده شد «است خرافانه بود و مستحق است
چنانکه در باب اعداد و اشیاء و اقسام آنکه در کتابت که نشان بر این سخن کرده شد «است خرافانه بود و مستحق است

چنانکه در باب اعداد و اشیاء و اقسام آنکه در کتابت که نشان بر این سخن کرده شد «است خرافانه بود و مستحق است
چنانکه در باب اعداد و اشیاء و اقسام آنکه در کتابت که نشان بر این سخن کرده شد «است خرافانه بود و مستحق است
چنانکه در باب اعداد و اشیاء و اقسام آنکه در کتابت که نشان بر این سخن کرده شد «است خرافانه بود و مستحق است

وله قطعه تراخی بصریح بی کم و بیش و من نام اخلاق جلالی و طبع با لطف شعری

<p>در عالم ارواح و در اجسام مثالی بست سه صد و شش و صد آیتوالی دوزر گشته ز چینش ستم لالی بس در و نافع چون آیات جلالی در شرطیه عهد مقدم شده تالی کز دست و زبان و قلم افشاند لالی او گشته ز کین طرف قطب شمالی این گنبد گردان شده فانوس خیالی حال دل مردم بدل او شده حالی آهسته نهد پا بسر صورت قالی در یافته با میت هر سافل و عالی در قالب طبع آمده حسلاق جلالی</p>	<p>آن ز شیئ پیش که مشکش آن یفت بهش بود نگاه که چاه و شش و سر بر زده لطف و گرم و شان و جفا رست از نم ابر کرم او بس رنگ از بسکه و فایشن همو اعیه سرت یارب چه قدر لو لوش آمده گنجت چون با و شمالی شده خلقش ز رواج از راج گرائی خیالات ملتش عکس از پس صدر پرده گرفت آینه پامال نخواهد چه کس را ز ترشم و الا نظری کز نگه زرف و بلندش چون عام شد از صحت او کسب فضال</p>	
<p>موجود پی تاریخ بعد حسن پاکت</p>	<p>اخلاق جلالی شده با طبع جمالی</p>	<p>منقول و کتب ۸۳ ۱۲</p>

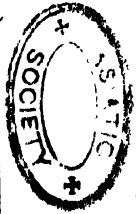
ع
 بحر درون دولت خالق
 شیرازه داشتن ابرار
 با زبان چو لاله زار
 بهس با بجزان
 در نظر تو چون در
 در نظر تو چون در
 اول این حدیث است
 کلمه خلد نام
 حاصل از کز کزین
 عبات نعمت
 تین داد آید
 نور کافیه
 کاتصال
 داد در
 آنچه
 ضعیف
 در

ع
 بی استنات کدر کربان
 بهی ایام
 سزای تو
 مری
 در



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد اوس کریم کار ساز کو سزاوار ہے کہ جسے جو اہر اخلاق حمیدہ کو اپنے دریا و کرم سے
نوا احسان بحر کمال کو بخشا اور باقوت خصائل پسندیدہ کے تئیں اپنے خزانہ احسان سے
طالبان مخزن فضائل کو عنایت فرمایا وہ ایسا حکیم ہے کہ اپنے فضل سے بیت المقدس
حکمت کو شیا طین جہلا سے محفوظ رکھا سبحان اللہ کیا عادل ہے کہ غایت انصاف و
عفت گاہ عدالت کو عدوانِ ظلم سے بچایا اور ثنا ایو پاک بے نیاز کی ہے کہ جسے
دامن عفت کے تئیں لوٹ شر و بدکاری سے پاک رکھا اور جنود شجاعت سے عساکر
جبین کو مقهور کیا تیری زبان کو کیا طاقت ہے جو اسکی فضیلت نکمت کو بیان کرے
اور اس دہان کی وہ لسان کھان کہ اسکی شرافت عدالت کا نام ہیوے بالفرض اگر
ناطقہ بشری دریا سے عفت سے ہزار ہزار بار منہ دہوے پھر وہ منہ کھانسی لاوے
کہ اسکے دریا سے سخاوت ہی لب تر کرے اور شجاعت انسانی کو کیا امکان جو اسکی
ڈنٹا کے میدان پر اقدام کرے + اپنیات کی کتاب بچکو اور ہری اس زبان کو +
مدونہ ثانی اسکی کریں ٹیکے گفتگو + اک حرف اسکی وصل کا ہرگز نہ ہو سکا + گہر زبان میرے
ہن میں ہر ایک سو + صورت کا انفصال ہیوے + سو ہو تو ہو + لیکن کسی سو صفت کا
اسکی بیان نہو + ہزار ہزار حکم اوس کار ساز حقیقی کا ہے جسے اس عالم کون و فساد کو نندوبت
جزوی کو نندابیر منزل سے حکم اور مالک ایجاد کو تو انین کلی کو سیاست مدن سے غم کیا



اور بہت بہت آرزو خالق بڑی نیاز سے ہے کہ اوستے اپنی خواص مخلوقات کو زبور تہذیب الاخلاق
 مہذب اور عوام موجودات کو تین نامی تعینت سے مادہ کیا پس میں لازم ہے کہ مقلد ہر اس
 نعمت عطی کے سجدہ شکر کرے جیسا کہ اور ہمیشہ اپنی اوقات کو درستی اخلاق میں مصروف
 رکھیں تاکہ ظلمات صفات رذیلہ سے نجات پا کر حسن اعمال کی صراط مستقیم پر جو موجب وصول مکان
 مقصود کا ہے آویں لیکن پیمان اس راہ کی نہایت اینسا در سل کو نہیں ہو سکتی پھر او میں چلنا
 بغیر روشنی شمع نبوت کو ممکن نہیں علی الخصوص تجلی انوار مشکوٰۃ ایوان رسالت کو اور پر تو
 نورانی سے چراغ خاندان نبوت کے ہدایت کر ڈوالے راہ اسلام کے بتاؤ تا رہی معنی کنت کثر
 معنی و مضمون مخلقت خفا کا باعث ایجاد عالم موجب افتخار بنی نوع آدم خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ
 و آلہ وسلم اور رسول ہمارے محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم سے جو اس راہ سے شکر پورہ کبھی +
 یہ پہنچ گیا منزل کو اور معنی + بحق رسول و بنی فاطمہ + خدا مبرا ایمان پر کھاتہ + مدح بزرگ صاحب
 و ام اقبال کی بعد اسکی بنا کلام کی اس امیر کبری مدح سے کہ شمع عدالت سے جسکی
 شہستان عالم کی روشن ہوئی اور خاستان تعلیم کا گلشن او سکی سیاست کی دہشت سے
 وز دو پاسان ہو رہا اور قضا کی نگہبان فتنہ ایکبارگی جہان سے مگر کیا اور امن و آمان عالم
 اسکان میں جی اور مظلوموں کو زما زمین جمہوری اور عدل او سکے دور میں سرور مخالف او سکی
 دولت کو مقہور میں تھمب او سکی اقبال کو شکوہ جس جگہ او کو نشان ایالت کو ملند ہو دین
 فتح و نظر او پیر آسیر گرین بلکہ وہ خود ایک فتح مجسم ہے کہ غنیمت اور دیکھتے ہی اہل کو کوئی دین چہ
 اور جہان او سکے تقاریر ریاست کے بحین حکومت و ہانگی سامنے حاضر ہو دے بلکہ وہ
 عین حکومت ہے کہ عدد کو نظر پڑے ہی دل غلامی کا اپنی پیشانی پر کینچنچ یہ بائین فقط دعوتین
 بلکہ سب پر ہو رہا ہے ایسے کہ ایک ہی سال کو درمیان سلطان بیپوزمان روادکن کا باوجود
 اس جاہ و ثروت کو بر نہ آسکا اور مرہٹوں نے ساتھ اس شہمت کو لاچار ہو صلح اختیار کی
 باقی اور امر او ہندو بھی اسکی اطاعت تو قبول کیا تاں یہ دولت خدا داد ہے اور اقبال
 روز افزوں کس کا مقدر ہے جو دعوا مقابلہ کا کرے اور کس کو تاب ہے جو اسپر غالب ہو دے
 مثنوی کہنے اگر اس سے دو گیا ہے پھر آخر کو خود و پیمان ہوا ہے بلکہ اسکی کنتی کی کیا استیجاب +

خدا جسکو چاہے اور سچا کرے راجہ بدر گاہ حق جو کہ مقبول ہے۔ یہ بھی سامنے اور سکر مقبول ہے۔
 خدا کی اوستے اسٹیو سروری ہے جو بخشی کہ عالم کو بہتری ہے۔ یہ سچ ہے کہ اعلیٰ ہندوستان ہے ہوئی
 اوستے اقبال کے ہونستان ہے جہاں تک اس ملک کا انتظام ہے بقانون حکم کیا سب تمام ہے جو کچھ
 ہو اسکو ہونی سب تمام ہے رہا یہاں سب اس کے راضی تمام ہے شاخو ان میں اسکو صغیر و کبیر
 ہر مومن احسان امیر و فقیر ہے پنہا اسکی دولت کی جتنی سولی ہے وہ میں ہو گیا دم میں سب سے غنی ہے
 کسی پر کرے جو کرم کو نظر ہے غلامی کرے اسکو آسیم زہر ہے شاہد کہ وہ جو اسہول ہے کہ واسطے انتظام
 جزوی و کمالی اس عالم غیبی کو عالم علوی ہے اسکو نزول فرمایا ہے کہ وہ رب النوع ہے کہ اس مبدی
 حقیقی فی بنی نوع انسان کی پرورش کو لیے بیجا الحمد للہ جب ایسے شخص کو تسلط ہو تو نفاہیت
 خلاق کی کیوں ہو اور کھشن امید صغار و کبار کے کس لیے نہ ہو میں اور خاص وہام کی
 خوشوقتی کے درخت کو واسطے نہ چھلین بیت خدا اسکو سر سبز رکھے مدام ہے میں اوستے
 سایہ میں سب خاص عام ہے۔ وہو الامیر الکبیر لہما رالغریبا ملاؤ الفقرا دارہ مدار العلماء
 باب الفضل الذی بیدہ مقاید انتظام الوری و کجفہ مفایج رفق و تفق البسرایا
 صامی الرعیایا و ارفع البلیایا الامیر ابن الامیر الذی لقبہ بالانصار سیتہ ہے
 زبده نوینان عظیم الشان مشیر خاص کیوں ان بارگاہ انجمنستان مارکوس ڈی گورنر جنرل بہادر دام ظلہ ابد
 بیت نہت نمبر ہر صبح دولت ہو جو ہے شام غم دشمن کی قسمت ہو جو ہے صاحب مدرس تفریق
 ہندی مدرسہ عالیہ دام اقبال کی عابدین جنی سبحانہ تعالیٰ ذات خجستہ صفات مدرس صاحب عالی
 جناب کی ہمیشہ اپنی سایہ فضل میں رکھو حاجت روا سے ارباب اجتناب کرے اور اسکی آستان فیض
 نشان کو جو معاش اہل فضائل کو معاد اہل فواضل کا کر کہ عمدتہ آفات سے محفوظ رہے اور مدام خیر اقبال
 اسکا اوج ترقی پر ہو انقلاب جھینس سے محفوظ رہے آفتاب دولت اسکا ہموارہ مشرق شمت سے
 طالع ہو دے اور ہمتاب سعادت کا علی الدوام مطلع جلالت سے صلح تاکہ قرآن السعدین ہو کر کے مشتری
 بخت اسکا زہر اقبال کو قرین رہے جب تک کہ علامت کسوف و خسوف کی دکھائی دے دشمن اسکا
 محاق غم میں گرفتار ہو دے تا بان نفاع و وائرا فلاک کو آیا وی اسکو مخالفوں کو موقوف ہو میں
 جب تک محیط اعظم محدود عالم رہے بہ اندیش اسکا صحابہ زندان آفت کا ہو وی صاحب دوا منشس

معدن فرہنگ و دانش جامع الاخلاق نادر الافاق نیک طینت صفا لہیت عالی ہمت
 والا رتبت آئین آئین دوست خائن دشمن ضابطہ قوانین فارسیہ ادیب کامل محیط فضائل خدایگانی
 کپتان جس موٹ صاحب مدرس تفریق ہندی مدرسہ عالیہ کہین دام اقبالہ ایسات فلک
 نارہی خوشیداد سادہ بہری نایبندہ اوسکا اختر جاہ بہرین جب تک کہ انجمنین درخشان بہ اجبا او کو
 خوش اللہ پریشان بہری اقبال براوسکا حکم غلامی اگرین غرضتم ہم می گفتم عشرت کا جو نام
 تو ہو دین اوسکا سردار ہر جام بیان اوسکا مروت کا گردن کیا وہ اک دریا ہر خوشخونی کا ستارہ
 کلین عشرت کر گل اوسکا چین بین بہریت عیش اوسکی انجمن ہن بہ الی آسمان جب تک ہم
 قائم بہری ذات اوسکی دینا چچ قائم ہم جو کیا تاب ہو جو اوسکی شنا کروں اور اوسکی مدح میں دم
 بگردن بیت جو گردن اوسی میں شامین کلام بہری یقینا ہنوز ہونہ تمام بہ کتاب و ترجمہ
 اور مصنف کو احوال کا بیان یہ دو تنخواہ سرکار فیض آثار کینی بہادر دام اقبالہ کا شیخ امانت اللہ
 مترجم تفریحی ہندی مدرسہ کا ہے جب اس بندے کی فتنہ ہدایت الاسلام کی جلد اول کی فراغت کی اور
 صاحب مدوح کی خدمت میں اظہار کیا ارشاد ہوا کہ تو اخلاق جلالی کا ترجمہ زبان ریختہ میں کر
 اگرچہ یہ کتاب بغایت مغلق اور دقیق المضمون اول ہی آخر تک تمام مسائل حکمی اور تہذیبات
 علمی و شعور کی اور ترجمہ کرنا اوسکا مستلزم تجرید مادہ جسمانی اور اسقاط قوائیسانی کا ہے لیکن تہذیب
 ممکنہ آری کہ صورت انکار کی مناسبہ دیکھی اور فضائل حقیقی پر توکل کر کے اوسین اقدام کیا لیکن
 اوسکو خطبہ کے بدلہ دوسرا خطبہ علیحدہ لکھ کر تمہیں اس ترجمہ کا کر کے حکمت عملی کی تقسیم کی شروع کیا اور
 حق المقدور اوسکی تسبیح کرنے میں کوتاہی نہیں کی مگر ان اصطلاحوں کا بجا ترجمہ اس زبان میں گنا
 نہیں انشاء اللہ تعالیٰ بعد اتمام کے ان اصطلاحوں کی تفسیر اشاری و کنایہ کر کے جامی الکتب ہند
 مختصر تمہینا مقدار دو تین جو کہ آخر کتاب میں ملتی کجا بیگی جس کی کو کسی لفظ میں شہد ہو تو اوس
 فرہنگ میں دیکھ لیوسے اور جا بجا کی زیادتی کر کے ترجمہ لفظی چھوڑ سہل ہونے کے لیے مبالغہ
 بیان کر دیا ہے پر ترتیب اس ترجمہ کی باعتبار ابواب و فصول کی مطابق اصل کتاب کے
 باقی ہر نام اسکا جامع الاخلاق رکھا لیکن اون بزرگوں کی جو مذاق علمی رکھتے ہیں یہ عرض کیا کہ
 کہ صورت اسکو لا حظ کریں تو بمقتضی الانسان مشتق من النیان کو اگر کہیں سہو یا غلط دیکھیں

تو مہربانی ہو اور سبکی اصلاح پرستی کریں اور زبان طعن کی اس قبیل بالبعثت کو اور نہ کہ موافقین
 فرودہ کو ناسا بشیر کہ جس سے خطا نہ ہو، بالفرض اگر کمال میں وہ بولیں بھی ہے تو کلمت علی التقدیر ہو
 جس سے لغو الوکیل تقسیم ہے کہ مقاصد اس کتاب کو قواعد حکمت عملی کو زمین اور وہ عبارت ہی احوال
 نفس ناخلاقہ انسانی کو جاننے سے اس اعتبار پر کہ اسے بائز و افعال اس سے ہو سکیں تا اس علم کے
 مسبب بڑی مہنت و محنت کرنا ہی ضلالتوں کی آرائش سے آراستہ ہو کر اور جس کمال کی طرف وہ
 متوجہ ہو اور جو حاصل ہو دے افعال دو قسم کے ہیں ایک ہے جو ہر ایک شخص سے علاقہ رکھ کر اور علم اخلاق
 و فرہنگ کے زمین دوسرے وہ جو ایک جماعت سے تعلق رکھ کر اور سبکی بھی دو قسمیں ہیں ایک ہے کہ علاقہ دون
 لوگوں سے رکھ کر جو ایک جو ملی ہیں ایک ساتھ گذران کر زمین اور سب کو علم کہ خدائی اور بند و بست خانہ و کمال
 کہتے ہیں دوسرے وہ کہ تعلق رکھ کر اور آدمیوں سے جو ایک شہر یا ایک ملک میں رہتے ہیں اس علم کا
 نام ملک داری اور سیاست مدنی ہے پس بالفرض مقاصد اس کتاب کہ کہ موسوم بلوامع الاشراف
 فی مکارم الاخلاق ہے زمین قسموں کو درمیان منحصر ہو کر ہر گاہ کہ طریقہ تدوین کے مقتضی اس کو زمین کہ مقصد
 جو شش و ستون ہی سی ایسی یقینی باتوں پر کہ فن مخصوص سے علاقہ رکھیں اور شروع کرنا اور ان کی تکمیل اور نئی
 کمال جائیں اور مقاصد کے تحصیل کرنے کے لیے اسکی اعانت ہو مطلب کہ اوپر مقدمہ کہیں ہو اسکی
 ترتیب اس کتاب کی ایک مطلع پر جو عبارت ہے مقدمہ سے بیچ بیان کر ڈان باتوں کو اور زمین لایع
 ان تینوں مقصدوں کے مقرر ہوئی اور ابواب و فصول کی تفسیر لایع اور مانند اسکے سے کی گئی لیکن
 توفیق اسکی اللہ ہی سے ہے اور ہم اسکو سوا کسی کی عبادت نہیں کرتے اور لگ نہیں جاسکتے اور وہی ہے
 مطلع حق سبحانہ تعالیٰ فرمایا ہے کہ میں نے آسمانوں اور زمین کو اور انکو جو اون دونوں کے
 درمیان میں بھری بازی کی پیدا نہیں کیا اور فرمایا ہے کہ کیا تم کمان کرتے ہو کہ ہمیں کو جو بٹ پیدا کیا
 حالانکہ ہماری طرف رجوع کر دے یہ خلاصہ تفسیر اور یہ ترجمہ بدون تصرف کے ہے ان دونوں
 نیز ترجمہ سے کہہ کر تو سونظر تحقیق کر دیکھنے والوں کو یہ معنی نظر آتی ہیں کہ عالم کون و خدا کو درون ہوا
 جہاں اسکان کی حیثیتوں کو جنہیں شہرستان عدم سے لاکر کر سی وجود پر جلوہ دیا اور ایک آیت ہے کہ
 لنگونہ سے جسکے معنی یہ ہیں رنگ خدا کا ہے اور کون شخص خدا سے رنگ نری میں بہتری آراستہ
 کر کے معرض ظہور میں لایا ہو جب اس آیت کے جس کا مضمون یہ ہے ہر شی کو اسکی پیدا اسکی

پھر ہدایت کی ہر ایک کی ایک نہایت اور ایک مصلحت ہے جو اس کے نتیجے کو برابر کرے اگرچہ فعل جو اطلاق اور فعال برحق کا معنی بالقرض نہیں ہے پر حکمت و مصلحت اور نہایت نتیجے سے خالی بھی نہیں چنانچہ یہ دونوں مقدمی علم الہی میں یعنی دلیلون اور روشن جہتوں سے ثابت ہو رہیں اور انسان کے پیدا کرنے کی غرض جو خلاصہ اسکان اور صین ایمان اور غامہ جہان کا ہے خلافت الہی ہے چنانچہ معنی آریہ کر ہی کہے کہ اس شہد میں زمین پر طینت پیدا کر ڈنگا اور مضمون اوس آیت کا جس کے معنی یہ ہیں وہ خدا البتہ ہے جسے مخلوق میں خلیفہ کیا خبر اوس دینی ہیں اور اوس آیت کے درمیان جس کے معنی یہ ہیں کہ تحقیق میں نے امانت کو آسمانوں اور زمین اور پہاڑوں کے نزدیک ظاہر کیا اور انہوں نے اوس کو اوصال سے انکار کیا اور اوس سے ڈری پراوٹھا اور اسکو انسان نے تحقیق وہ اپنی اور بہت ظلم کرنے والا اور بڑا نادان تھا اگر امانت کو عقل با تکلیف شرعی سے تعبیر کریں جسے مشہور تعبیروں میں مذکور ہے نو اول صورت پر فرشتے اور جن انسان کو سزا عجل میں شہد یک میں اور ثانی وجہ پر تکلیف شرعی میں جن آدمی برابر ہیں پس بار امانت کا اوصال مضمون انسان ہی سے نہیں حالانکہ آیت کو روش کو تخصیص انسان کی مضموم ہوتی ہے جیسا کہ یہ ظاہر ہے پس اولیٰ یہ ہے کہ تعبیر اوسکی خدا کی نہایت سزا کو کہو کہ اس بار عظیم کے اوصالی کے لائق انسان ضعیف البینان کو سزا کوئی نہیں ہدایت ہستی کا اپنی بوجہ نہ میں اگر اوصالی سکون ہے بار عشق سے بھو انکار ہی نہیں ہر وہ آملن بار امانت کا اوصالی شہد سکا ہے قرعہ شہد نام سے پہنچا کہ نبی آدم کے ہر تہہ خلافت میں انسان کا مستحق ہونا اسلئے ہے کہ وہ کمال کی جہت سے ہر طرح کی صفت کو قابل اس طور سے ہے کہ خدا کو ہر ایک قسم کے وصف کا جو اس عالم کو بند و بست کا مدار ہے مظهر ہو سکتا ہے اور عالم صورت و معنی کا انتظام کر سکتا کیونکہ فرشتوں کو اگرچہ قوت روحانی اور اوسکو لازم ہے الزوار علی اور نوالج اور اسکی لذات عقلی کو بہ حسب پیدائش کو حاصل ہیں پر آلات جسمانی اور اسباب مدنی سے جو مدار تحمل خلافت کی میں بالکل و نصیب ہیں اور اجسام ظہری کے اگرچہ قواعد حکمت کو رو سے نفوس ناظرہ میں لیکن کلمات اور فطری اور بدن اور کیفیت اور طبیعت مختلف سے خالی ہیں اور ایک ہی مقام اور ایک ہی ہر ہر کہ سواد دوسرے مقام اور مرتبہ کو نہیں پہنچ سکتے اور نقص و کمال کی صفت سے بھی عاری ہیں اور احوال اور ایک ہی طور کو سوا نہیں اور عالم علوی و سفلی کی سب حقیقتوں کا اساطہ بھی نہیں کر سکتے

بجلاف پیدائش انسانی کے کیونکہ وہ جمیع اطوار پر قادر اور ہر مقام کا سائبر ہے ہمارا تبار وجود میں
 وہ مرتبہ جمادی سے مرتبہ ثلثہ اور ثانی سے مرتبہ جمادی کو پھر وہ ان سے درجہ انسانی میں پہنچ
 پھر جب لباس اعتدال فراجی اور علیہ تعدیل قوا و جسمانی اور نفسانی سے آرایش باو
 تو بدن اور روح کی جہت سے اجرام فلکی کے ساتھ مشابہت پیدا کرے کیونکہ وہ وجودوں کے
 درمیان آنا اور نہ چھوٹ جانے کے برابر ہے پھر اسباب اس تقیضہ روحانی کے مانند نفوس فلکی کی
 آئینہ دل میں صورت حال و ماضی و استقبال کی مشاہدہ کرے یہ مرتبہ یا ایسے ہے کہ وہ عالم
 مثال سے جو اس طین کما کے نزدیک حکمت بیانی و عیانی کی ثابت ہے آگاہ ہو جاتا ہے یا اسے پہنچا
 کہ پر تو صورت قدسی کا نفس نامطوری شمع روشن سے اور کس چراغ جناب میں آتا ہے پھر تمثیل اسکی
 بطور صورت جسمانی کی آئینہ کی درمیان عکس نظر آتا ہے چنانچہ بعض حکیموں کی رائے اس طرف گئی ہے
 مشاہدہ کرنا ہے اور جب اس مرتبہ سے ترقی کر کے نفی ماسو المد کا یقین حاصل کرے اور جہت کے
 پاؤں سے معراج تقدس پر جاوے اور ثابہ حقیقی کے جمال کو مشاہدہ کرے تب مقررہ فرشتوں کو
 زمرے بلکہ برتر گمانوں کی صف میں داخل ہوے ساتھ اسکو مقصود ایک مقام میں بھی نہ رہے
 بلکہ جان چاہے وہ ان بار اوتار سے ایجاب ہو اور دل میرا قابل ہر ایک صورت کو کہ نہیں ہے
 فرق یہاں دیر اور حرم کے بیچ ہے قبول میں نے کیا جب سے عشق کا ذہب ہے خدائی میں نے
 یہاں دیکھی ہے منم کے بیچ ہے اور اسی سبب سے اہل سنت اور جماعت کو اماموں نے جو گردہ خلق اللہ
 مالک ہیں اسپر اتفاق کیا ہے کہ خواص آدمی خواص فرشتے سے افضل ہیں ہر بیت ہو آدمی جو
 کسی تو ملک سے درگزر سے ہے کہ سجدہ ہے فرشتوں کی آدم خاکی ہے لیکن عوام بشر اور عوام فرشتوں
 درمیان اختلاف کیا بعض کہتے ہیں کہ عوام آدمی افضل ہیں چنانچہ علم کلام کے مشہور کتابوں میں
 مذکور ہے اور بعض برعکس اسکو کہتے ہیں پر خواص فرشتوں کو افضل ہو تو میں عوام آدمی سے
 کچھ شک نہیں اور حضرت مرتضیٰ علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے جو حدیث علم کو دروازہ ہیں اور دروازہ
 انکا یقین کو طلب کرنے والا حکام پر مشتمل ہے کہ اللہ تعالیٰ نے فرشتوں کو عقل بدون خواہش اور
 غضب کو دی ہے اور حیوانوں کو خواہش اور غضب بغیر عقل کی عنایت کی اور انسان کو دونوں
 پس اگر انسان اپنی حرص اور غصہ کو تابع عقل یا اگر کمال عقلی کو مرتبہ کو پہنچو تو مرتبہ اسکا فرشتوں کو

جسے سب سے بہتر ہوے کیونکہ انسان باوجود اتنی موانع کو اپنی سعی اور کوشش اختیار کر کے مرتبہ کمال کو پہنچا بخلاف فرشتوں کو اس لیے کہ مرتبہ کمال میں انکا کوئی مزاحم نہیں بلکہ آسمان پر انکا اختیار نہیں اور جو عقل کو مغلوب ہوا جس اور غضب کا گری تو چار یا پون کر مرتبے سے بھی اوتر جاو اسواسطے کہ دوسے بسبب کم عقلی کو فرما بہر وار شہوت و غضب کو ہو سکتی ہیں بنا بر اس کے تحصیل کمال کو معذور ہیں بلکہ آدمی کے قطعہ آدمی زادہ طرفہ مجنون ہے وہ ہوا پیدا ملک و حیوان سے ہر کر کے خواہش اسکی اوس سے گئے ہر جو کر میسٹ اسکی اس کی مرتبے ہر فرشتوں پر انسان کو ترجیح دینا چکیوں نے جو خلاف کہ منقول ہے اوسکو اور ٹھانڈا اور فریقین کو باتوں کی تطبیق دینا کو لیے صاحب اصطلاحات یعنی شیخ عبدالرزاق صوفی نے یہ تقریر کی ہے کہ شرافت غیر کی کمال کی کیونکہ سلسلہ ایجاد میں شرافت ہر ایک شخص کی بحسب قرب مرتبے کے ہے اس سبب اور حقیقی کو ساتھ اور مطابق غلبہ روحانی اور مغنا قلبی کے جو لازم اوسکے ہے اور کمال بسبب جامعیت کو ہے پس فرشتے اگرچہ بنا بر قلت اسباب اور کثرت احکام تجرد کے انسان سے شرف میں لیکن انسان جامعیت اور احاطہ کمال کی جہت ان سے افضل ہے اور دونوں فریقوں کی باتوں کو اگر ایک ہی نظر پر یہ قیاس کریں تو اختلاف اتفاق سے بدل جائے اور نزاع در میان سے اوسے لیکن توفیق اوسکی اللہ تعالیٰ ہی ہے تنویر انسان کی خلافت کی تحقیق دو چیز پر موقوف ہے ایک حکمت بالغہ جو عبارت ہے کمال علمی سے دوسری قدرت فاضلہ کہ عبارت کمال علمی ہے لیکن یہ بات اوس صورت میں بنتی ہے کہ حکمت کی تعمیر اس طور سے کریں کہ وہ فقط علم ہے احوال موجودات کا اور عمل کو اوسکی حقیقت سے خارج رکھیں لیکن اوس صورت پر جو توہین اوسکی کرنا کہ وہ عبارت ہی نفس ناطقہ کے ہو چنچے سے اس کمال کو جو علم و عمل کی دونوں جانب میں اوسے ممکن ہے تو امتیاز دوسری قید کی نہیں اس لیے کہ اس صورت میں عمل حکمت کی حقیقت میں داخل ہے اور سبھی تفسیر بہتر ہے کیونکہ وہ اصل معنی کو موافق ہے اسواسطے کہ اصل لغت کو رو سے حکمت کو معنی سچ بولنا اور اچھا کام کرنا اور نص قرآنی بھی جسکو معنی ہے میں کہ جس شخص کو حکمت عطا کی جائے تو بوشبہ اوسے بہت بہتری دی جائے اس معنی سے مناسبت رکھتی ہے اور تفسیر اول پر ماخذ اوس آیت کو جسکا مضمون یہ ہے کہ تحقیق بوشبہ ہی

علم حکیم ہے الفاظ مترادف کو صحت کی قسم سے ہے اور شک نہیں کہ قیاس کرنا اور سگانا سب سے
 تاکید سے ادلی ہے اور حکیموں کی حکمت کی تعریف میں جو کہا ہے کہ وہ اللہ کی مشابہت پیدا کرتی ہے
 سو تفسیر ثانی ہے کیونکہ بدون اخلاق الہی کے تشبیہ نام نہیں ہوتی اور یہ بات ثابت ہے
 کہ آدمی فقط علم سے بغیر عمل کے درجہ کمال کو نہیں پہنچتا چنانچہ حدیث نبوی علیہ افضل الصلوٰۃ
 والسلام ہے کہ علم بدون عمل کو وبال ہے اور عمل بدون علم کو ضلال اور غیر خدا علیہ الصلوٰۃ
 والسلام کو علم و عمل سے خدا کی پناہ مانگی اور فرمایا ہے یا پروردگار میں اس علم سے تیری پناہ مان
 جو شخص نہ بخیر پر مراد اس علم کی جو حکمت کی تطبیق میں نہ گورے صرف ہاد کرنا اودن ہا لہو کا نہیں جو کہ ذہن
 مشہور میں بلکہ اصل مطالب کی تفتیش کرے خواہ نظر ظاہری اور استدلال سے حاصل ہو ورنہ جو وہ نظر
 اہل نظر کا ہے اذکو علمائے میں یا تصفیہ باطنی اور اسکمال کی رہی حاصل ہووے چنانچہ یہ راہ
 اہل فقر کی ہے اذکو عرفا اور اولیا کہتے ہیں پر حقیقت کی مدد دونوں فریق حکیم ہیں لیکن فریق
 ثانی جب کہ محض بخشائش زبانی سے درجہ کمال کو پہنچا اور کتب سے اس کو کہ سکا یا میں ڈاوسکو
 اپنی علم میں سے سبق پڑھا اور اوس راہ میں شک کے کاٹو اور گولڈو ہم کے گتر میں اور یہ راہ
 بیوں کی وراثت کی طرف کہ دو لوگ برگزیدی خلاق کو ہیں بہت ہی نزدیک ہے اسلئے وہ
 سب سے اشرف اور اعلیٰ ہیں غرض وہی دونوں را میں مقام مقصود میں پہنچنا ہو اچھی میں اسکی
 طرف سبکی بازگشت ہے پر محققوں کے نزدیک اودن دونوں طریقوں کو بیچ کچھ اختلاف نہیں ہے
 چنانچہ مشہور ہے کہ شیخ عارف محقق پیشوا ارباب مشاہدہ کو برگزیدی میں الانسان کو شیخ ابو سعید
 بن ابوالخیر کو مشائخ میں حکیموں کے امام شیخ ابوعلی بن سینا سے قدس اللہ تعالیٰ روحہما اتفاقاً
 ہمعہمتی کا ہوا بعد انقضا و مجلس ایک ڈکما جوہ جانتا ہے سو میں دیکتا ہوں دوسری ڈکما
 جوہ دیکتا ہے سو میں جانتا ہوں حکیموں میں سے کسی نے اس طریق کا انکار نہیں کیا بلکہ
 اوسکو ثابت کیا ہے چنانچہ اسطالیس کہتا ہے یہ مشہور باتیں مرتبہ مقصود کو کیے زبے کی
 مثال میں ہیں جنی ارادہ کیا کہ اوسے حاصل کرے چاہیے کہ اپنی واسطی دوسری فکر پیدا کرے
 اور اخلاطون الہی ڈفرمایا ہے کہ مجھے ہزار شے ایسے حاصل ہووے کہ اوپر کوئی دلیل نہیں ہے
 اور شیخ ابوعلی اشارت کو مقامات العارفین میں فرماتا ہے میں جو چاہے کہ اوٹھیں بیجانے

۱۱

پس چاہیو کہ درجہ بدرجہ ترقی کسے یہاں تک کہ صاحب مشاہیر سے ہو کر صاحب مشاہیر اور مشاہیر
 پہنچو والوں میں کہ ہوسے نہ قطعاً کر سنے والوں میں سے اور حکیم شیخ شہناشہ کو اور نہایت
 قدیم حکیموں کی رسومات کو زندہ کرینو الیہین تو بیجا ت میں نفل کرے زمین کہ پہلی جو
 میں جو اس فریق کی استطلاع میں نسبت کہتی ہیں اسطو کو دیکھا اور ادراک کی تحقیق میں
 حکمت کو مشکل مسئلوں میں سے کئی باتیں اس میں نے پوچھیں اور اپنے استاد و افلاطون کی
 مدح شروع کی اور بہت سی تعریفیں اور کمال کی کرنی لگا تو میں نے پوچھا کہ متاخرین حکیموں میں سے
 کوئی اوسکے برابر نکالنا کہ نہیں بلکہ ستر ہزار کلوں میں سے ایک کلو بھی نہیں پھر اہل اسلام کے
 بعض حکیموں کی پوچھی کہ کسی کی طرف اس وقتاقت نہ کیا پھر احوال اور باب کشف و مشاہدہ کا میسر
 جنید بغدادی و ابو یزید بلطامی و سیبیل بن عبد اللہ تسری میں مذکور ہوا کہ اس کو دعویٰ مشہور
 حکیم ہیں لیکن اوس راہ کو درمیان بہت سے خوف اور خطر میں کیونکہ دوسو سو اور فریب و جنال
 فاسد طلب کو بیابان کو چلنے والو کو جبران اور سرگردان رکھتی ہیں اور بڑا فساد یہ ہے کہ شہوڑی
 ناپائش سے جس طرح میدانوں میں سراب نظر آتا اور پیاسا اوسکو پانی سمجھتا ہے یہاں تک کہ چلے کر
 نزدیک آتا تو کچھ پنا یا طلب کی راہ کو رہ جاتی ہیں پھر جب اوسکو اصل حقیقت پر تنبیہ ہوتی ہے تو ستر
 اور زدامت کو سوا کوئی چیز اوسکے ہاتھ نہیں لگتی ہیئت اس وقت میں بس در لب آب سے
 طالب ہے ہیشا رہتے غول بیابان کا نہ بھگائے ہد میدان کو طر کرنے والے بہت ہیں پھر
 پہنچو ہارے شہوڑے اور اس راہ کو دکھانی والو جو عبارت مرشد کامل سے ہی کہ ہونے میں اور
 ہونے سے بھی پہچان اونکی مجال باشکل ہے کیونکہ کمالات انسانی کو سوا صاحب کمال کے
 نہیں پہچانتا اور جو ہر کی قیمت بدون جو ہری کے کون جانتا ہیئت ہند و سمرقند کے فقرو سے
 واقع کون ہے ہان مگر جو اون پر ندوں کے سمجھتا ہے کلام ہے اور اکثر آدمی تصور میں ہر
 ہول جاتی ہیں ایسے اس معشوق اصلی کے جمال سے محروم رہتی ہیں ہیئت فرہرے کو
 مقابل یا قوت دے کرین ہد شگب سیر سے جا میں کہ سونا خرید لین ہد اور کبھی ایسا اتفاق ہوتا
 کہ ہندی فریب کھا کر اپنی نقد کو کسی نافر کی خدمت میں اوسکو کامل جان کر لیا جان کر تہیز
 نادان گراہوں کو ہم خدا کی پناہ چاہو اسوا سوا اکثر ملّا آدمیوں کو نظر و فکر طریقوں کی ترغیب دیتے ہیں

صاحب مشاہیر

حالات کہ نفس امارت کی کوئی طرح میں بھی اعتدال اور سکی ہے کیونکہ سالک اگر علم رسمی سے باطل یا نصیب ہو تو اور
 وقتاً بوقتاً گرا کر داب سے بچ نہیں سکتا اور شریعت و حکمت کو برخلاف سے خالی نہیں رہتا اور نہ چاہیے
 کہ بسبب اپنی نادانی کے ریاضت کی حد اعتدال توڑے جاوے یا بڑھ جاوے یا نہ تک کہ اسکے فراج میں
 خلل لازم آوے اور اعتدال اور سکی باطل ہو تو اسبوا سطح جن والسان کو ہدایت کرنا واسلہ
 علیہ وآلہ افضل التختیہ والسلام فرماؤں ہیں کہ خدا تعالیٰ جاہل کو ہرگز اپنا دوست نہیں کرتا اور دوسری
 حدیث میں آیا ہے کہ میری نیت کو دو آدمیوں نے توڑا عابد جاہل اور عالم فاسق بصرہ جب کہ معلوم
 ہوا کہ انسان کے پیدا کرنے سے غرض خلافت الہی ہے اور تحقیق اسکی علم عمل پر موقوف ہے
 پس جو علم کہ وسیلہ اس کا ہو سکتا ہے وہ اور سب علموں کی نسبت بہ نہایت مفصود ہو گا حکمت
 علی ہے کہ اسکی طلب روحانی کئے ہیں کیونکہ اسکی پہچان سے اعتدال خلقی پر جو صحت بدنی کے
 برابر ہے قادر ہو سکتا اور اسکو سب بری خصلتوں سے چھوڑتا ہے جیسو صحت بدنی کی احتیاط سے
 مرض و بیماری سے بچ رہتا ہے اور تفصیل کلام کی اس مقام میں اسطور سے ہے کہ شرافت
 ہر ایک علم کی اسکے موضوع یا اسکی غرض منفعت کی شرافت یا اسکی دلیل کی استواری ہے
 اور یہ علم ان تینوں اعتبار سے اشرف ہے کیونکہ موضوع اسکا نفس ناقہ انسانی ہے اس رو سے
 کہ اچھو یا بڑے کام اس کے ارادے سے اس سے ہو وین اور نفس انسانی کی شرافت
 سابق تقریروں کو فحوا سے معلوم ہوئی ہے اور غرض اوسکی کمال نفس انسانی کا ہے اور دلیل اس
 منفعت کی زیادہ اوس سے ہے کہ نفس انسانی جو چار پاسے اور درندوں کے مرتبہ بلکہ اوس سے بھی
 فروتر ہے اس علم کے وسیلے سے خوشتر سے بھی رتبہ عالی کو پہنچتا ہے اسبوا سطح بعض بزرگوں نے
 اسکو اکثر اعلم کہا کیونکہ انسان جو سب سے نافع ہے اس علم کو سبب اس مرتبہ کو پہنچتا ہے جو سب
 موجودات امکانی سے اشرف ہے اسبوا سطح اوں قدیم حکیموں نے جنہوں نے پر تو حکمت کا بنوت کی
 روشن شمع سے لیا تھا فضیلت کو طلب کرنا لوں کو پہلے علم اخلاق کو پڑھنے کے لیے پھر علم سنی
 کو بعد اسکو علم ریاضی اور علم طبی کے زمان بعد علم الہی کے واسطے ارشاد فرمایا ہے حکیم بولے سکویہ نے
 ریاضی کو سنی پر مقدم رکھا ہے اور یہ راہ مطلب کی طرف بہت نزدیک ہے کیونکہ علم ریاضی کی
 ششاقی سے نفس انسانی خوشگین کا ہوتا اور قوت استقامت اور استقلال کی اسکو حاصل ہوتی ہے

اور تکلف و تحقیق و تعسف و تدقیق کو درمیان تفرقہ کرنا شمارا و سکا ہوتا ہے اور اکثر منطقی جو علم پر باطنی سے
 ناواقف ہیں اور ن مستنون کو برعکس موسوم ہوتے ہیں بلکہ شعور و شغب اور جنگ و جدل ہی کو کمال
 جانتے اور نہایت تحقیق کو مخالفت اور شک خیال کرتے ہیں اور اسی سبب افلاطون نے اپنی دروازے پر
 لکھ دیا تھا کہ جو شخص علم ہندسہ بخائے وہ میرے گھر نہ آوے غرض سب حکیموں کو نزدیک علم
 تہذیب الاخلاق کا نام علموں پر مقدم ہے اور لفظ حکیم لکھا ہے جو بدن کہ اخلاط ناسدہ سے
 خالی نہیں جتنا تو اس کو کما نیکو دیوے اتنی ہی اوسکی بیماری بڑھاوے یہ اشارہ اوسکی
 طرف ہے کہ جو شخص بدخلقی سے چھوٹا نہیں سیکھنا اوسکا علم حکمت کو سبب اوسکو زیادہ فساد کا
 ہوتا ہے اسبواسطے اوسکو فرانس میں غور اور نگہ کرتا ہے اور بچھاؤ دیون کی ایذا اور بڑے
 فاضلوں سے لڑنے کو تیار ہوتا تحقیق اوسکی یہ ہے کہ اکثر طالب العلم جو جنگ و جدل و حیلہ جو اوزار
 بازی میں رہتے سبب اوسکا یہ ہے کہ اس آئینہ کریمہ پر جسکے معنی یہ ہیں کہ تم اپنی گردن میں اسکے
 دروازے سے آؤ عمل نہیں کرتے اور پہلی ہی سے درستی اخلاق کی سعی نہیں کرتے اور انھوں نے
 فقط سنا ہے کہ حکمت تقلید کی قید سے چھوڑاتی اور پانہ تحقیق کو چھوٹاتی ہے پر اوسکو مننے کو
 نہ سمجھتا ہے خیال باطل سے کہتے ہیں کہ حکمت شرع کا احکام اور دین و مذہب کو تو انہیں سے
 باز رہتی اور وی ہوا و حرص اور اپنی طبیعت کی خواہشوں کے تابع ہو کر شرع کی رسوائی سے
 جو راہ طلب کر چلنے والوں کو ہتھیار میں بولے صیب ہو کر منہ کھل چار پالوں کی مثال آب واد کی
 طرف دوڑتی ہیں اور درندوں کو مانند اپنی ہمسردگی ایذا کر لے اور سلف کو بزرگوں کو اوپر
 طعن کرتے نیکو جنگی لشکر گذاری طلب کر نیوالوں پر واجب ہے و انت پیسو اور منہ کہولتے ہیں
 اور اپنی عقل کی کوتاہی سے اصل حقیقت کو نہ سمجھ کر مانند اون لوگوں کے ضمیمین شیطانوں
 دینا میں گمراہ کیا ہے حیران رہتے وڑے سکے تھے سو نہ ادھر کرتے ہیں نہ ادھر کر اور اوسکی کا
 غرہ ہے کہ حکمت جو خیرہ تہذیبانی اور چشمہ زندگانی ہے اور قرآن و حدیث کو اکثر موضع میں بھی
 اوسکی تعریف پر اون کوتاہ مہنوں کی بدخونی سے مصرع بدنام کر ڈی والی بن دیوے کینام کر
 محل طعن کی ہوتی حق تعالیٰ ہمیں اور سب مسلمانوں کو اوزار و کونکھل اور غشاو
 کی نغزش سے بچا کر اور ہر بات کی لگ خدایہی سے ہے کشف غطا یعنی شک کا پر اوٹھانا

شاید کہ پر وہ شبہ کا حلگاروں کی چشم نیا کو مجھارتا کی ان دو شیرہ عروسوں اور پاکیزہ و خوشی
 دید کا مالع نگار اس جو پہلے واجب ہو کہ تقریر شبہ کی کیجیے ہر ادس کے اوٹھاؤ کی سنی تقریر شبہ کی
 اسطورہ ہے کہ منقعت اس فن کی اس وقت متحقق ہووے کہ اخلاق نیکو تبدیل کی بقاقت یکسین
 لیکن ظہور اسکا پر وہ ظاہرین مستور اور غیر کی ادس حدیث سے جسکو منسے یہ ہیں کہ جب سنو تم کہ ہزار
 اتر مکان سے مل گیا تو یقین جائید اور اگر سنو کہ مرد اپنی خود بلزنا تو باور نہ کیجیو کیونکہ جس خبر کے
 ساتھ وہ پیدا ہوا ہے جلد اسکی طرف رجوع کر لیا مرج معلوم ہوتا ہے کہ اخلاق زوال پذیر نہیں
 اور قوانین حکمت سے بھی معلوم ہوتا ہے کہ خلق تابع مزاج کہ ہے اور مزاج مبتدلی نہیں ہوتا اگر کوئی
 اسباب سے انکار کرے اور کہے کہ مزاج قابل تبدیل ہے کیونکہ ہم دیکھتے ہیں کہ مزاج ایک ہی شخص کا ہر سال
 بلکہ ہر وقت میں مختلف ہوتا ہے تو خواب اور سجاہ ہے کہ ہر ایک شخص کو ایسے ایک عرض مزاج
 متوسط اور افراد کی ایک حد معین اور تقریباً کی ایک حد معین کو بیچ چاروں کیفیتوں میں سے
 ہر ایک کیفیت میں اور ممکن ہے کہ او سکے عرض مزاج کو ہمیشہ ایک ایسی خواہ لازم ہو کہ او سکے طرف مزاج
 شخصی اسکا جاتا ہے کیونکہ ہرنا اسکا بغیر اسکا محال اب اس خود کو دور کرنے کا قصد کرنا نہ اس
 عیب ہو مصرع کہ دہونے سے زنگی نہو دے سفیدہ اور حدیث نبوی میں واقع ہے کہ آدمی سوتا

روپڑ کی کھان کے برابر ہے جو ایام جاہلیہ میں اچھو میں سوزمان اسلام میں بھی اچھو میں جب
 سببیں ہیں کہ معلوم ہوتا ہے کہ اصل نفیلت کی سرشت کی پاکیزگی اور جو ہر خلقی کی معنائی ہے
 اور کثافت ذاتی اور خاست اصلی کو ساتھ اسکی تکمیل کی سی کرنی ویسی ہے جسکو کوئی شیئہ کو بلا کر
 چاہے کہ لعل یا قوت کر دے کو پوچھا دے یا لوہو کو میغل کر کے سونڈ اور روپڑ کے مرتب میں لاوے
 اور یہ چنان محال ہے ہیئت جام جم کا جو ہر طینت ہے اور ہر کان سے پد تو توقع کوڑہ کر کو گل ہے
 کیونکہ رکھتا ہو بس پد ہی تقریر شبہ کی تفصیل کی رو سے اس کے اوٹھاؤ کر پے تمہید ایک
 مفرد کی ضرور ہے وہ یہ ہے کہ خلق نام ہے ایک ملک کا جو نفس انسانی میں ہے کہ یہ سبب ہے کہ
 صدور فعل کا اس سے بطریق سہل بغیر فکر و اندیش کے ہوتا ہے اور ملک نام ہے ایک کیفیت راسخ کا
 جو نفس انسانی میں ہے پر حکمت نظری سے معلوم ہوا ہے کہ کیفیت نفسانی اگر سرع الزوال ہوا تو
 حال کہتے ہیں اور جو بطی الزوال ہو تو ملک اور خلق جو نفس انسانی میں پیدا ہوتا ہے اسکا سبب

دوسرا

دو چیز میں پہلی طبیعت چنانچہ مزاج شخصی اصل پیدائش میں اسوجہ پر ہے کہ استعداد کیفیت ظاہری
 اس میں زیادہ ہوتا کہ ادنی سبب سے اس کیفیت سے وہ تکلیف ہو دے جیسا مزاج شخصی
 غضب گلگرم و خشک اور شہوت کا گرم تر و نسیان کا سرد و ترا و بلاد کا سرد و خشک ہے
 تفصیل اسکی حکمت اور لب کی کتابوں میں ظاہر ہے دوسری عادت وہ اسطر ہے کہ کوئی شخص تہ میں
 اپنی اختیار کے ساتھ ایک فعل کی بار بار کرے تو گو کہ ایسا ہوا ہے کہ وہ کام بغیر فکر و اندیشی کے آسانی
 اس سے ظاہر ہوا ہے اور جب فعل کو باطنی ہو گیا اور بعضی یہ کہتے ہیں کہ سب اخلاق طبیعت میں بغیر
 طبیعت کی خواہش سے اور قابل زوال کہ نہیں چنانچہ شہو کی تقریر میں مذکور ہوا اور ایک گروہ
 اسپر ہے کہ بعض خلق طبیعت کی اقتضا سے وہ قابل زوال کے نہیں اور بعض بطور عادت کے
 اور قابل زوال کی اور ایک فریق یہ کہتا ہے کہ کوئی خلق نہ طبیعت کی خواہش سے ہے اور نہ اس کے
 مخالف بلکہ نفس انسانی پیدائش ہی میں تضاد کی دو فوجاں کو قبول کرتا ہے جسکو اپنی مزاج کے
 موافق پاتا ہے اور آسانی قبول کرتا ہے اور جسکو مخالف اسکو بدشوار ہی اور ایک جملت اسکی
 قائل ہے کہ آدمی اصل فطرت سے بہتر اور نیک ہے لیکن ہوا جس اور شہوت پرستی اور برے
 کاموں سے بدخوا اور شریر ہوتا ہے پر قدیم حکیموں نے ایک گروہ بر خلاف اسکو ہے اور یہ کہتا ہے
 کہ انسان اپنی سرشت میں طبیعت کے گردی سے پیدا ہے اور نفس انسانی اپنی ذات میں ایک نوبہ
 تاریکی سے ملبوس اسکی طینت ہی میں شر لگا ہوا ہے لیکن بسبب تعلیم و تادیب کو اچھا ہوتا ہے اگر
 تاریکی اسکی روشنی بر غالب ہو اور جالبینوس یہ کہتا ہے کہ بعض آدمی اپنی پیدائش میں نیک ہیں
 اور بعض بد اور بعض دو فوجوں کو قابل اور وہ اپنی ذمہ بے گناہت کر کے لینے یہ دلیل لانا ہے
 کہ اگر تمام آدمی اپنی سرشت ہی سے نیک ہوتے اور شرارت ان میں عارضی ہوتی تو وہی
 یا آپ ہی سے شرارت کو سیکھنے یا غیر سے اول صورت پر انکی طبیعت میں ایک ایسی استعداد
 پائی جاتی کہ وہ سبب ہوتی شر کا تو لازم آتا کہ وہ اپنی سرشت میں نیک نہ ہوں اور یہ خلاف
 مفروض ہے اور جو ان میں استعداد اسکی و بدی دونوں کی ہوتی اور قوت شرکی غالب تو بھی ہی
 لازم آتا ہے اور دوسری صورت پر بھی لہذا اگر شرارت غیر سے سیکھیں تو بھی خلاف لازم آتا ہے
 کیونکہ وہ غیر اس اعتبار سے اصل طینت میں اپنی شر بر حتم اور دونوں اس سے سیکھا اور یاد کر

باطل کر کے پھر کہ سب آدمی اصل پیدا بشی و شریعت میں نہیں دیکھتوں کو لانا پھر ان دونوں وجہ کو
 باطل کر کے یہ کہتا ہے کہ میں اپنی آنکھوں کو دیکھتا ہوں کہ طبیعت بعض آدمی کی نیکی کو جاستی ہے اور
 وہ آدمی کبھی باز نہیں رہتا جو لوگ شوڑی میں اور بعضوں کی طبیعت بری کو دیکھ کر نیکی کی خواہش
 نہیں رکھتے اور وہ بہت میں باقی متوسط ہیں کہ وہ سے نیکیوں کی صحبت سے بیک ہو جاتے ہیں اور بدوں کی
 صحبت سے بد یہ دلیل جالبینوس کی وہ ہے کہ اخلاق نامری میں مشغول ہوتی ہیں لیکن دانوں کو نزدیک
 مضمناً آتے ہیں لہذا چاہتا ہوں کیونکہ جب قوانین حکمی کے نوح انسان کے افراد کو لیے زمانہ تبار کا
 نہیں پس اس صورت میں ممکن ہے کہ شرارت اسکی ہر ہر فرد کو ماری ہو بسبب اسکی غیر کے
 اسی طرح کو غیر تنہا ہی زمانہ میں اس طور سے کہ انتہا اس عود میں کا کسی شریر باذات تک ہو اگر
 کوئی تک یہ موجب تسلسل کا ہے اور وہ باطل تو جواب اسکا یہ ہے کہ اسطور کا تسلسل مضمناً یہ نہیں کہ
 یہ تسلسل اسباب میں ہے اور وہ کما کر نزدیک درست ہے اور دوسری وجہ کو پھر بھی ہی تقریباً کافی ہے
 کیونکہ جائز ہے کہ عروس غیر کا بسبب غیر کے ہو دے غیر تنہا ہی زمانہ میں لیکن بوعلی نے اپنی مشقاکے
 بیچ یہ کہا ہے کہ سب سے بہتر یہ ہے کہ طوفانوں کی سبب جو بڑی مدتوں میں ہو دین یا فلک البروج اور
 فلک اطلس کے دونوں منطفی کو ملجانی یا قریب ملجانی کر اگر ہو دین یا اوج و حنیض کو بدل جانی یا کسی
 اور سبب سے اکثر موضع زمین میں سے آبادی ہو سکتی اور جاندار جانور و دان رہ سکتے ہیں
 اور وہ مکان دائرہ معدل النہار سے قریب میں ایک انداز بھر جزائی زمین کی پانی کو درمیان دوپ
 جاتی ہے اس صورت میں زمین کو دو حصے ہوتے ہیں ایک جو ڈوبتا ہے اور باقی دو سواہ جو نکلا ہوا لیکن
 وہ ان آبادی ہونے سکتی بہت جزائی کے سبب یعنی بسبب اسکا کہ وہ دائرہ معدل النہار سے دور اور
 قطب شمالی کو نزدیک ہے اس لیے سب جاندار اور گھاس پھوس ضائع ہو جاتی ہیں پھر خود بخود پیدا
 ہونے اور جو زمین اور انواع کے از خود پیدا ہونے پر کوئی دلیل ہی نہیں اس لیے کہ انہیں سے
 ہنوں کو دیکھا ہے کہ از خود پیدا ہونے اور جنسی بھی مشابہت آدمی کی ہاں سے سانپ پیدا ہونے اور
 چھوٹی اینٹ اور مینڈک پانی سے اور باز روج یعنی خفاش گھاس اور چوہے مٹی سے اور جو ایک
 مدت دراز تک کوئی اونٹین سے پیدا ہونے تو اس سے لازم نہیں آتا ہے کہ کبھی ہنوں کیونکہ شاید کسی نہ
 موجود رہے کہ برسوں تک ہو کر ہی لیکن اولیٰ یہ ہے کہ عالم کو درمیان سب سے غیرین برسوں کے

۱۰

بعد پیدا ہو تو زمین جسکو قبامت غلط کہتے بلکہ جسوقت پیدا لیں ہر ایک شے کی حرکت ارادی ہاں تاہل ہر
 مثلاً موقوف ہر اور غیر ارادی سے ضروری نہیں تو بالضرور اسکو قابل ہوا چاہی کہ وہ سے خود بخود
 بھی پیدا ہوتے زمین نا سلسلہ ہر ایک نوع کا باقی رہے کیونکہ ہر ایک شخص سے خلقت کا رہنا
 کچھ ضروری نہیں اور نہ کسی شخص سے اس کے بعد پھر کہا کہ ہر ایک شیہ اور صنعتوں میں اگر کوئی نامل
 کرے تو اس سے معلوم ہونے کہ سب حادث ہیں یعنی نو پیدا کسی شخص معین کی فکر سے حاصل ہو
 میں دلیل اسکی یہ ہے کہ وہ روز بروز زیادہ ہوتی جاتی ہیں اور انکا حادث ہونا اسپر دلالت
 کرتا ہے کہ انسان کا بھی بعد تو نئے سلسلہ حدود شکر کوئی مبداء کیونکہ اکثر ان صنعتوں سے ایسی ہیں
 کہ بغیر اختصاص بشر کو ساتھ خاصیت آسمانی اور الہام ربانی کے جو طور متعارف سے باہر ہے
 ہونے میں سکتیں پس ہر ایک شخص نے اوکو اختراع کیا ہو وہ اپنی ذات میں اور نہ بڑی نیاز ہو گا تاکہ وہ
 واسطی اختراع کرے ہاں تک کہ شیخ کی بات ہے اور اسی پر بنا ہے جالینوس کے مذہب کی لیکن اسکا
 بہت سی باتیں ہیں اور مناقشہ کو دخل جانا چاہیے جالینوس کے مذہب کی بنا کی وجہ شیخ کے کلام پر ہے
 کہ خلاصہ تقریر شیخ کا تاہی زمان کی ہے جو موجب ہر امتدادی عروض چیز باشکر کا لگتی ہے بشر بالذات تک
 پر حکم امتناخیزن نے اختیار کیا ہے کہ کوئی خلق نہ طبیعت کی خواہش سے ہے اور نہ اسکو بر خلاف
 تقریر اول کی یہ ہے کہ ہر ایک خلق قابل تغیر ہے اور جو قابل تغیر ہے وہ طبعی نہیں اس سے
 یہ نتیجہ نکلتا ہے کہ کوئی خلق طبعی نہیں مندر کا بیان اس طور سے ہے کہ میں آنکھوں کو دیکھتا ہوں
 کہ آدمی شہر کی صحبت سے شہرت سکتے ہیں اور نیکوئی مجلس سے بکی چنانچہ کو کو کو حضورنا اونکے
 احوال سے کہ جبین غلام کر کے ایک مکان سے دوسرے مکان میں لیجاتی ہیں معلوم ہوتا ہے کہ تا دیبا
 اوکو بہت اثر کرتی اور وہ سے موافق استعداد کے خواہ آسانی یا دشواری تک خوبی اختیار کرتی ہیں
 اور اخلاق اگر قابل زوال کے ہوتی تو آدمیوں میں ایسا زور اور فکر کی استعداد پیدا نہ ہوتی اور قاعدہ
 سیاست و تادیب کے بحث اور شریعت و دین کے احکام جھوٹ ہوتی حکیم ارسطو طالیس نے
 بھی کہا ہے ہر لوگ ادب و تعلیم سے اجہی ہوتی ہیں پر بیان او سکا کہ جو قابل زوال کے ہوتے وہ طبعی نہیں ہوتا
 ظاہر ہے کیونکہ پانی کی خاصیت ذاتی ہے کہ بظرف جتا ہی ہر چند اوسے باندہ سے بند کر کہی ہر جسوقت
 ٹوٹ جائیگا تو وہ زمین وہ اوس کی طرف رجوع کرے گا ایسی ہی آگ کی خاصیت ذاتی اور بظرف

شکلا کسی طرح جو بطین ہوئی اس بات کو بلای ہوئی کے سبب مثالین تبتیبہ کی بلو مذکور ہوئیں اور افراقی
 میں بھی اسی طرح بیان ہو لیکن جو مشاقی علم نظر کیا ہو سوجاتا ہے کہ یہ دلیل بھی اقامتی ہے کیونکہ اگر کوئی
 تو کہہ سکتا ہے کہ جسے دیکھو تو معلوم ہو کہ بعض اخلاق قابل زوال کر رہے ہیں معلوم ہوتا ہے جو بعض
 خلق بعض شخص سے اصلاح نہیں چھوڑتا ہے علی الخصوص قوت فکری کے کمال مثلاً حدیس یعنی جلدی
 سے مطلب کا دل میں آنا اور یاد رکھنا اور اچھا سوچ اور ادنی مثالوں سے معلوم ہوتا ہے کہ بعض آدمی
 ہر چند ادنی سی کرتے ہیں پر کچھ فائدہ نہیں کرتی چنانچہ یہ حالت اس وقت کہ اکثر غالب العلماء میں
 پائی جاتی ہے پھر صرف اس دلیل کو رد کر دے کیونکہ یہ بات کہی جائے کہ کوئی طلبی نہیں اور سب
 خوبیں چھوڑ دالی ہیں غرض استقرار تام یعنی مطلوب کی سرزد کر احوال میں غرض کہ ناہوش نہیں ہوتا
 اور استقرار ناقص بھی یقین کا فائدہ نہیں دیتا کیونکہ جائزہ لگوانی فرد بر خلاف او کو ہر دے
 جیسے میں نے تقریر کی دلیل میں ثابت کیا پھر بدایت کا دعوا بے فائدہ ہے اور جو کوئی کہو کہ ان
 مثالوں کا ذکر کرنا تشبیہ کر لے ہے سو ممنوع لیکن قوت تمیز کا بیچارہ رہنا اور سیاست ادا دیکھ
 عبث اور احکام دینی کا جھوٹ ہونا تب لازم آدے کہ اگر ایک خود بھی قابل زوال کے ہونے
 اور کسی تشبیہ میں یہ کہہ نہیں کہ اگر کوئی بیماری علاج سے دور ہوتی تو علم طب جھوٹ ہوتا بلکہ اس بات
 جھوٹ ہونے میں کچھ شک نہیں حاصل کلام یہ ہو کہ اشرار سیاست و نادیب سے کچھ ایسی ہوتے ہیں
 چنانچہ سطرطاطیس کہہا ہے اگرچہ یہ حکم علی الاطلاق نہیں لیکن بار بار کہ سزا دینے سے تک اثر اون میں
 پیدا ہوتا ہے گو اس سے بد ذاتیاں ادنی بالکل نہیں جاتیں پر کچھ کم ہوتی ہیں ہمیں سے معلوم ہوتا ہے
 کہ اس علم کی منفعت کا بیان اس دعوی کا محتاج نہیں جو کہیے اگر تمام جو جھوٹ سے بلکہ کچھ اون میں
 گھٹ جانا کافی ہے جس سے علم طب کی منفعت بالفرض اگر باقی کہ بعض خنہنیں چھوٹی ہے وہ نہایت کم ہے
 اور دیکھ لوگ بہت تھوڑے ہیں اون میں بھی اس علم کا فائدہ شرک گھٹ جانے کے طریق سے ہے
 پس کیسی عبث ہونا سیاست کا اور تکلیف شرعی کا جھوٹ ہونا لازم نہیں آیا کیونکہ اگر ایک
 شخص کی کسی بیماری میں دوا اثر نہ کرے تو اس سے علم طب کا کچھ نقصان نہیں اگر کوئی کہو
 کہ اس سے معلوم ہوتا ہے کہ ہر ایک شخص کی تکلیف شرعی اور کسی بد خوئی چھڑانے کے مقابل ہے
 اور جائز ہے کہ کوئی خواہیسی ہو کہ وہ ایک شخص سے نہیں چھوٹی پس چاہے کہ وہ تکلیف شرعی سے

۱۱۱

ہائے تو جواب ادا کیا ہے اگرچہ اس کا بنیاد کا مقصد نہیں ہے پس شرع اور عقل کو حکم سے واجب ہے کہ وہ اس کو چھوڑا کر کسی کوشش کرے چنانچہ پیغمبر علیہ السلام کو کلام میں اس کا اشارہ ہے کیونکہ حضرت علیہ السلام نے فرمایا تم عمل کرو کیونکہ ہر ایک چیز آسان ہے جس کو آپ نے حکم دیا ہے وہ پیدا ہوا ہے اور ان کے لئے معلوم ہوتا ہے کہ ان کی باتوں کی بنا اس فن میں مسامحت پر ہوا انشاء اللہ تعالیٰ اس کے بعد اس سے یہی تفصیل کر سنا ہے اور اس مسامحت کو ارتکاب کرنے کے عذروں کی تمہید کا بیان ہو گا پہلا لامع دینی اخلاق میں اور میں دس مہینے پہلا لامع ہی خصلتوں کی تعداد میں حکمت طبیعی کی مشیون کو علم نفس کی بحث میں مقرر ہوا ہے کہ نفس ناطقہ انسانی میں دو قوتیں ہیں ایک قوت اور ایک جس کو سبب ہر ایک شے کو جان سکے دوسری قوت تخریبی جس کو سبب ہر ایک طرح کا کاروبار کر کے ہر قوت اور ایک کو دوسری میں پہلا عقل نظری وہ سبب ہے صورتیہ کہ قبول کرے بجا برداشت و دوسرا عقل عملی جس کو سبب ہر ایک آدمی اپنی بدن کو کاروبار میں مشغول کرتا ہے یہ سبب یعنی عقل عملی باعتبار ملائکہ رکھتا ہے اور اس قوت نفسی اور قوت شہوی کو سبب ہوتا ہے فعل کا جسے مارنا کہنا یا پینا یا قبول فعل کا جسے شرمندگی ہنسی رونا اور باعتبار اس کو کہ وہ ہم جیساں اوس سے استعمال کرینے سبب ہوتا ہے جزوی فکروں اور جزوی مشیون کا اور باعتبار نسبت کرنے اوس کے عقل نظری کو سبب ہوتا ہے اور اس فکر کلی کا جو سبب کاموں سے ملائکہ کو جسے معلوم کرنا اور اس کا سبب کھانا اچھا اور جھوٹ کھانا بڑا ہے اور ہائے اور اس کے ہر قوت تخریبی کو دوسری میں سے ایک قوت نفسی ہے اور وہ سبب ہے تخریبی چیزوں کے وقوع کرنے کا طریق غلبے کے دوسری قوت شہوی کہ وہ سبب ہے اچھی چیزوں کے لینے کا لیکن قوت نفسی کو چاہیے کہ بدن کی سبب قوتوں پر غالب رہے اس طور سے کہ ہرگز کسی سے کم زور نہ ہو بلکہ سبب اوس کے حکم کو تابع اور اوس سے مغلوب رہے اور یہ قوت جس کو جس کام میں متعین کرے وہ اوس کو بخوبی انجام دیا کرے تاکہ آپس کی موافقت اور اوس کی حکومت سے آفرین آسانی کا پادشاہت کا بند و بست یہی طرح سے انجام پادے اور کسی وجہ سے اس انتظام میں خلل کا دخل نہ ہو دے اگر اسی طرح ہر ایک قوت اپنے کام میں جس طرح سے عقل کو موافق ہوا قدم کرے تو عقل نظری کی صفائی سے جو پہلا شعبہ قوت اور ایک کا ہر حکمت حاصل ہو دی اور عقل عملی کی صفائی سے جو دوسرا شعبہ ہے اسی قوت کا عدالت پیدا ہو دی اور قوت نفسی کی

درستی و شہادت اور قوت شہوی کی صفائی و پارسائی اسی کا نام کمال قوت عملی ہے اس تقریر
کی رو سے اور دوسرے لائق کو گو کہ کہا کہ نفس الانی بین جدی جدی تین قوتیں ہیں کہ سبب
اس کے علیحدہ علیحدہ کام اس کو ظاہر ہو تو یہ تین حسب ارادے کے جس وقت ایک اور تین کو
دوسرے پر غالب ہو کر وہ دوسری مغلوب یا معدوم ہو جاتی ہے اور تینوں میں سے ایک
قوت ناخلاقہ ہے اس کو نفس ملکی و نفس مطہینہ کہتے ہیں وہ سبب ہے فکر و تخیل کا اور موجب
اس شوق کا ہے کہ جس سے اشیاء کی حقیقتوں میں تکرار کچھ دوسری قوت نفسی اس کو
نفس حبیبی یعنی شیران اور نفس لواتہ یعنی ملائمت کہ نوالا کہتے ہیں وہ سبب ہے غضب اور
دیوری کا اور پر خطر کاموں پر اقدام کرنے کا اور جاہ و شہمت کو پیدا کرنے اور دشمنی پر
غالب ہونے کے شوق کا نیرسری قوت شہوی اس کو نفس ہیمنی یعنی چار پایا خواہ اور نفس
امارہ یعنی فریبش کہ نوالا کہتے ہیں وہ موجب ہے شہوت اور طلب روزگار کا اور شوق
اس کا اچھا اچھا کماؤ پیڑ اور بیاہ شادی کرنے کا پس درجہ فضیلت کو باعتبار اونچے نیچے
ہیں کیونکہ اگر کاروبار سب نفس ناخلاقہ کو برابر ہیں اور اس سے شوق تفصیل یعنی نیات کا ہر
قواسم ہے اس کو علم حاصل ہوتا ہے اور بہتیت اس کی حکمت اور اگر کاروبار نفس ہیمنی کے
سبب برابر ہیں اور وہ نفس ملکی کے تابع ہوا ہے کہ جو قوت عاقلہ اس کو حقیقت میں اس کو دیوری
صبر کرے تو نفس ناخلاقہ کو اس کی فضیلت علم کی حاصل ہو کر اور بہتیت اس کی شجاعت
اور اگر نفس ہیمنی کو کاروبار تمام موافق رہیں اور قوت عاقلہ کے مطیع ہو کر اس پر قناعت
کرے جو موجب غش کے قسمت اس کی ہے تو اس سے فضیلت پارسائی کی حاصل ہوتی اور یہ تینوں
سماوت جس وقت یہ تینوں فضیلتیں نفس انسانی میں پیدا ہو دین اور دیو آپس میں ایک دوسرے
کو ملکر ایک ہو جاوے تب ایک حالت ایسی اس میں پیدا ہوتی ہے کہ کوئی اور تینوں کو پہچان نہ جائے نام
اس کا تشابہ ہے ہی کمال اور تمامی سے فضیلتوں کی اسی کا نام فضیلت عدالت ہے یہ تقریر تینوں
کی ہے اور پہلی تقریر اجمالاً بیان ہوئی لیکن ہوشمند و انا سے چھپانے میں کہ تقریر اول کی رو سے
عدالت ایک قوت بسیط ہے جو مرکب نہیں اور تقریر ثانی کی رو سے احتمال بساطت و ترکیب
دونوں کا ہے لیکن باعتبار لفظ کے بسیط ہونا اقرب ہے کیونکہ ظاہر عبارت کا یہ ہے کہ عدالت

تقریر

جو عبارت ہے اعتدال مطلق و اعتدال قمری کو برابر سے لکھو وہ جہر جہر و چاند و غیرہ کے باہم
 قوت سے ہوا ہے لیکن حکمت کی دلیلوں و ثبوت ہوا ہے کہ قمری ایک کیفیت بسیط کا نام ہے
 قمری اس مقام میں اونکی باتوں کو مفہوم ہوتا ہے کہ عدالت امر بسیط ہے پراور مقاصد سے
 مرصحا معلوم ہوتا ہے کہ وہ مرکب ہے اور تقریر اول سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ عدالت خاص کمال قوت
 علی کا نام ہے اور ثانی تقریر مفہوم ہوتا ہے کہ اختصاص اوس کے نہیں رکھتی ہے بلکہ قوت نظر لکھا
 کہ جب کہیں کہ ہر ایک قوت کو اوسکا کام میں متعین کرنا اگرچہ وہ قوت نظری ہی ہو مطلق قوت
 علی کے کہتا ہے پھر تقریر ثانی سے یہ سمجھا جاتا ہے کہ دسے تینوں قوتیں عدالت کو نہیں بانٹتا ہر
 جز کو جسوی چاروں عنصروں کی کیفیتیں قمری اور اوس میں یعنی کیفیت عناصر میں وہ دونوں خاص ہیں
 لیکن حکیموں نے اسکی بساطت اختیار کی ہے اور تقریر اول سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ وہی
 تینوں قوتیں موقوف علیہ عدالت کی منزل شرطوں ہیں جنہیں کیونکہ کمال قوت علی کا وہ ہے
 کہ ہر ایک قوت اوسکا حکم کے تابع رہے تاکہ تصرف ہر ایک کا جو عبارت عدالت سے ہے پراور ہر
 اور ظاہر ہے کہ ہر ایک قوت کو اپنی اپنے مقام میں متعین کرنا اور طریقے حکم و احکام کو جاری کرنے
 موافق تدبیر و مصلحت و اعتدال کے بغیر قوت علی کے اونہیں کو کوئی سنا دار نہیں ہو سکتی
 تفصیل کلام کی اس مقام میں اسطور سے ہے کہ جب وہی تینوں قوتیں نفس انسانی میں
 پیدا ہووین تو ہر شبہ مفضل علی کو بدن کی سب قوتوں پر بڑائی حاصل ہونگی یہاں تک کہ
 سب قوتیں اوسکو تابع اور فرمانبردار ہیں اور وہ کسی کو مغلوب نہووے چنانچہ مقدم
 میں اوسکی طرف اشارہ ہوا ہے پس اگر اس قوت کا نام عدالت رکھیں تو بسیط ہونی اور
 چنانچہ نام حجت الاسلام کو کلام سے بھی سبھی مفہوم ہوتا ہے کیونکہ احیاء علوم میں اوسکو
 عدالت کی تصریح میں یہ کہا ہے کہ نفس انسانی میں عدالت ایک حالت اور ایک قوت
 ایسی ہے کہ بسبب اسکی نفس انسانی غضب و شہوت کو سیاست کرتا ہے اور وہ قوت
 اون دونوں کو موافق حکمت کو اوشعانی اور ضبط کرتی ہے اپنی خواہش کو مطابق بند و ستیز
 اس سے مرصحا معلوم ہوتا ہے کہ عدالت امر بسیط ہے اور مذہم اون تینوں کا اور وہی اوسکو
 لازم میں اور عدالت کمال مفضل علی ہے اور جانا چاہیے کہ یہ قوت ایک وجہ سے مطلقاً نہیں ہے

اور دوسری قوتیں مثال خادم کی کیونکہ ہر ایک قوت کو اپنی ایک کام میں مجب مسلط سگس کہ قوتیں
 اور کس کس طرح مامور کرنا اگرچہ وہ قوت نظری بھی ہو اسی قوت سے تعلق رکھتا ہے پس یہ قوت نہیں
 اونکی ہوئی اور دوسری وجہ کو نہیں مطلق قوت نظری کی اور قوتیں ادنیٰ خادم ہیں کیونکہ ہر ایک
 شے کی حقیقت کو جاننا اور تمام موجودات کی نہایت کو سمجھنا جو عبارت ہے تفہیم غایت سعادت سے
 کمال اس قوت کا ہے جو ضرور ہوا کہ قوت نظری بدن کی سب قوتوں پر حاکم ہے اور وہ محکوم
 تا یہ کمال نفس انسانی کو اس انتظام سے حاصل ہوے اور اگر میں اونہیں مینون قوتوں کو
 عدالت کہیں تو وہ مرکب ہونی ہے لیکن اس صورت پر فضیلت کی قسموں میں احتیاج تھا دو کی
 ترتیب ایسی کہ مجموعہ سب قسموں کا دوسری قسم نہیں ہے جیسو وہ مشہور ہے اعتبار کر کے
 جہد و عدت کی مقسم کے درمیان اور ذیل صفتوں کو اوس کے مقابل کہنا اور انواع معینہ کو
 اوس کے تحت میں مقرر کرنا بھی مناسب نہیں کیونکہ اس صورت پر اوس کو اور اوس کے اجزاء کے
 انواع ایک ہی ہیں اور مقابل اوس کے بعد اوز کے مقابل کیونکہ عروض ایک ایسی صورت کا
 کہ سبب اوس کے نوع حقیقی ان مینون قوتوں سے بڑی ظاہر نہیں اس واسطے شیخ رئیس نے
 رسالہ اخلاق میں کہا ہے کہ عدالت کہ انہیں مینون قوتوں سے ہے پر اوس کی
 انواع اور مقابل کا کچھ تعرض نہیں کیا ہے بلکہ فقط اونہیں مینون قوتوں کی انواع اور اوز کے
 مقابل پر اختصار فرمایا اور وہ جو دوسروں کی عدالت کی انواع میں مذکور کیا ہے اکثر کو اوس کے
 حکمت و تحت میں درج فرمایا ہے میں سے معلوم ہوتا ہے کہ جو اس فن کی کتابوں میں
 مذکور ہے کہ عدالت میں ہے ان مینون قوتوں کی اور اوس کے واسطے مقابل اور انواع
 مستقل بھی ثابت کی ہیں وہ مصلح کا ہے والد علم بجایق الامور اور بیان لوگوں کی
 ایک اعتراض کی ہے اور کہا ہے کہ حکمت کو پہلے نظری اور عملی کی طرف تقسیم کیا ہے
 عملی کی تین قسمیں کین اونہیں سے ایک علم اخلاق ہے کہ کشتن ہے اور پر فضائل چہا کہ
 اونہیں سے ایک حکمت بھی ہے پس حکمت اپنی قسم آپ بنونی اور یہ درست نہیں
 کیونکہ اس سے لازم آتا ہے کہ حکمت اپنا جز آپ ہی ہو دے یہ محال ہے جواب اس
 اعتراض کا اس طور سے ہے کہ جس حکمت کی تقسیم کی ہے وہ علم ہے احوال موجودات کا

۲۰

اخلاق

ہر گاہ وہ بھی موجودات سے جو تو اس علم میں اوسکی احوال سے بھی بحث ہوگی اس سے لازم نہیں آتا
 کہ وہ حکمت کا جز ہو جاوے کیونکہ اجزا اوسکے مسائل اوسکی ہیں بلکہ اگر لازم آیا تو یہ آیا کہ حکمت موضوع ہے
 لہذا کسی مسئلہ کی جو جز اوسکا ہے اسکا کہ مضائقہ نہیں بلکہ نظیر اوسکی علم الہی میں بھی موجود ہے کیونکہ حکمت میں
 موجودات سے جو اور علم بھی موجودات میں سے ہے پھر یہ ہو سکتا ہے کہ وہ خود اپنی کسی شکل کا جز ہو اس سے
 لازم نہیں آتا کہ وہ اپنا جز آپ ہووے اور وہ محال نہیں کیونکہ علم عبارت تقدیقات سے
 یا اون قضایا سے کہ جو متعلق تقدیقات کے ہیں جس حیثیت سے کہ وہ متعلق ہیں اور تقدیقات
 یا ذات مسائل اس حیثیت سے کہ وہ مشہور ہیں نہ اوس حیثیت سے کہ متعلق تقدیق کے ہیں
 موضوع مسئلہ کا واقع ہوا، بان قباحہ تب لازم آتی کہ مسائل علم حکمت کے بال تقدیقات متعلق ہیں
 اس سے جو بعض مسائل سے حکمت عملی کے بال تقدیقات متعلقہ سے اسکی ہونے اور یہ بات بیان
 لازم نہیں آتی ہے یہ جواب دہ ہے کہ زبان اعتراض کو بند کرتا ہے اور معترض کو گولہ کھانا چاہیے
 کہ یہ غلام ہے اخلاق جلالی کی تقریر کا لیکن عبارت اوسکی جا سجا منتشر واقع ہوئی اسلیو
 خاطر اسکا ضد غور میں پڑتا ہے پر جو شخص کہ طریقہ علم سے ضرور اسکی اوسے مقدمات دلیل کو مطلوب پر
 انطباق کرنا اور نتیجہ مقصود کو حاصل کرنا کہ شکل نہیں دوسروں نے جواب اسکا اس طور سے
 دیا ہے کہ مراد اس تفسیر سے حکمت عملی سے مطلق حکمت نہیں اور بسبب اختلاف معنی کے اختلاف تفسیر سے
 دفع ہوتی ہے لیکن اس سے لازم آتا ہے کہ عدالت جامع ہنوسب فضیلتوں کی حالانکہ برخلاف
 اوسکی تصریح کی ہے لیکن انصاف یہ ہے کہ حکماؤں نے بنا کلام کی عقل عملی پر ہنوسب معنی
 اور اس فن کے طلبگار کو اوسکے سب مقصدوں کی تحقیق کو لیے تکلیف نہیں فرمائی بلکہ جس
 انداز سے کسی نشیانی عمل کی ہووے اور طلب کر نیوالا اوسکا بری مصنفوں سے نجات پانچ
 اوسی پر اکتفا کیا اسلئے کہ اونہوں نے مبتدی کو آغاز تحصیل میں اس فن کی طرف راہ دکھائی
 پھر اگر اوسکو تحقیق مطالب کے لیے تکلیف دینے تو باعث حیرت طبیعت اور قوت مقصود کا ہونا
 کیونکہ تحقیق اوسکی حکمت کی دوسری کتابوں پر موقوف ہے اور مبتدی کو اصلا اون میں نہ
 سبغہ مصنفوں نے بھی اوسکی تصریح کی ہے اور شیخ رئیس نے اسلئے اخلاق نو سجدی میں اسکی
 طرف اشارہ فرمایا اور شغالی نے جو جگہ میں مذکور کیا ہے کہ کمال عقل عملی یہ ہے کہ اجمعی ہنوسب

اور بڑی نگردوں کے اپنے کام کو بڑی کام سے جہاں لینا اسطورہ کہ فی الواقع مطالبہ برائے کے ہووے
 لیکن تحقیق اوس برائگی کمال عقل نظری سے تعلق رکھتی ہے والدہ اعلم باللہ صواب دوسرے المع
 اون فضیلتوں کی فخرین میں کہا ہے کہ حکمت عبارت ہے احوال موجودات کو علم سے مطابق طاقت
 بشریہ اور اون موجودات کے احوال یا وجود اون کے انسان کی قدرت و اختیار میں انہوں تو علم
 اونسو ملاکہ رکھو وہ حکمت نظری ہے اور جو اسکی قدرت و اختیار کو تحت میں ہیں جو علم متعلق اسکا
 سو حکمت عملی ہے اور شجاعت وہ ہے کہ نفس سب سے تابع اور نفس ماطعی کا ہو کہ اسی خوف و خطر کے
 مقام پر نہایت رکھ اور کسی طرح کی فتنوں کو او سمین دخل نہ دے اور حوائج عقل کے اہم کاموں پر
 اقدام کرے عفت وہ ہے کہ توہ شہوت تابع نفس ماطعی کے رہے تاکہ تصرف اوسکا چھی
 تدبیروں سے انتظام پاوے اسطور سے کہ نفس ماطعہ ہو اور حس اور ہر طرح کی خواہشوں کی قید سے
 چھوٹ کر خلعت آزادی سے مخلص ہووے بہت غلام اپنے غلاموں کا تو نوزنارہ جہاں
 تیرا غلام اور تو ہے شاہ جہاں پس عدالت وہ ہے کہ در قوتیں باہم متفق ہو کر قوتہ مبینہ کی
 فرمانبرداری کریں تاکہ صاحب قوتہ ہر ایک خواہش اور تمنا کی کشاکشی سے چیرانی کے گرداب میں
 نہ پڑے اور علامت داد و دہش دینے کی او سمین پیدا ہووے یہاں تک تحقیق ہے
 عدالت کی اور حکیموں نے کہا ہے کہ جب تک اون فضیلتوں سے ہر ایک کا فائدہ دوسرے کو
 نہ پہنچے تو صاحب فضیلت ہرگز لایق مدح کے نہوے اسی واسطے بہت خرچ کر کے لیکھو
 جب تک اوس سو کچھ اور نہ کو نہ پہنچے سخی نہیں کہتے ہیں بلکہ متفق یعنی بہت خرچ کر کے لایق
 طور سے صاحب غضب کو شجاع نہیں کہا جائے گا بلکہ عینور یعنی غیرت والا اور داناکو مینا کہیں کہیں
 پر جب کہ انرا اوسکا غیر کو پہنچے گا تب صاحب فضیلت اوس غیر کو خوف ورجا کا موجب ہووے
 اور اوسکی ریاست اور بڑائی دونوں خوب تاثیر کرگی کہ لوگوں پر اوسکی مدح اور شکر ہووے
 ہو جائیگی کیونکہ ہر چند کوئی ہر ایک قسم کے کمال میں طاق ہووے لیکن جب تک اوس
 توقع نفع کی اور خوف نقصان کا نہوے ہرگز عقل نہیں چاہتی کہ اوسکی مدح کسی پر
 واجب ہو اور صیقت اون دونوں سے ایک پائی جائیگی تو فائدہ کی طرح اور انداکی
 خوف سے ہر ایک شخص اوسکی خوب پوز کا ذکر اور اوسکی خوش آمد کوئی اپنا اور پر واجب جانے گا

۱۰

بیس المعدادوں چاروں قسموں کی ہر ایک قسم کی حرکت میں بہت سی انواع میں اور میں ہی جو مشہور ہے
وہی نہ کہ وہ ہونے پر حرکت کی نوعیت میں سے مشہور است نوع میں دکا سے حرکت فہم صفائی ذہن
سہولت تعلیم حسن عقل تحفظ تندرستی پر دکا وہ قوت ہے کہ سبب اور اسکی قیاس کے مقدموں سے
نیم چون کو باسانی محال ہے لیکن یہ موقوف ہے ان مقدموں کی مشافی پر جو نتیجہ میں سے حرکت فہم
نام ہے اور قوت کا جسکو سبب ملزومات سے اور انکو لازم کی طرف انتقال ذہن کا ہووے
بلانوف پر اور دونوں میں یہ فرقی ہے کہ پہلے سرعت حرکات فکری میں ہوتی ہے اور
دوسری اوسکے غیر میں جیسے ملزومات تصور یہی اور انکو لازم کی طرف انتقال کرنا یا تقضیات سے
انکی عکس مستویہ یا عکس نقیض کی طرف صفائی ذہن اور اس بلکہ استمداد کو کہتے ہیں کہ سبب
اوسکے بغیر بیخ و تعب کو استخراج مطالب کر کے سہولت تقم نام سے اس ہندو اور کا جسکی
سبب توجہ کلی مطلوب کی طرف کیجئے تاکہ بخاطر ہی آسانی سے اوسکو حاصل کرے یہ حسن نظر
وہ ہے کہ بحث و مناظرے میں مطلب کو توضیح کرنے کے لیے حقائق کو نگاہ رکھنا سبب
غفلت کو کہہ اوسپر واجب ہو جائے اور نہ کسی شیئی زائد کو استعمال کرے تندرستی کو خلیفہ یا کرنا
اون چیزوں کا جو قوت حافظہ میں ہیں جب چاہے تحفظ اوس ملکہ کا نام ہے کہ جس سے
معمولات یا محسوسات کی صورتوں کو ضبط کرے اور شجاعت کو تحت میں جو لوہین مندرج ہیں
اور میں مشہور گیارہ ہیں کہ نفس سجدت علوہمت ثبات علم سلون شہامت تحمل
نوامع حمیت رفت پر کہ نفس وہ چیز ہے کہ نفس انسانی بری اور نامعقول چیزوں کی طرف
التفات نہ کرے اور شکل و آسان کہہ پروانز کے بلکہ خوش آمد یا ہمد اور تو گری نظر
خوش یا مغموم ہونے اور احوال کے ہر چہرے کہ سبب کسی وجہ سے انتقال کو اپنی طرف نہ
یہ قوت شریف ایسی ہے کہ سوا کی چالاک طبیعت اور عالی ہمتوں کو اسکی پالی کو نہیں پہنچے
اسی واسطے اہل تصرف کو مشائخون فرما ہے آخر جو چیز کل آتی ہے راست بازوں کو
سرون سے وہ محبت ماہ و مشتم کی ہے اور فہمی کی وہ لذت نہیں پڑتا ہی جیکو نزدیک خوشامد
و برآمد برابر نہیں سجدت استحکام نفس السلی کا ہے ثابت قہمی سے اس طور پر کہ انکو کوئی
بڑی مشکل پڑے یا سخت بلا سامتی آویز نہ ہر گز اس سے ہمد سے اور اسوقت کہ بیجا

اوس کو سارے نمودے موتیت وہ چیز تو کہ اچھی چیزوں کو طلب کرنے اور کمالات کو پیدا کرنے پر
 اس جہان کے نفع و نقصان پر نگاہ کرے کہ اوس کے پاؤں سے خوش ہووے اور پناہ سے
 بیزار ہووے وہاں تک کہ موت تو بھی نہ ڈرے چنانچہ اس میدان کو سالکوں میں تو بعضی نے کہا ہے قطعہ
 وہ نہیں ہوں جو عدم زمین ڈرون ہم در زمینہ سدا میں خوش رہوں ہم جان رب فی اک بھجی
 ماریت ہم بھب وہ پھر مانگے وہیں آگے دمرون ہم بیت یہ جان ماریت کہ جو حافظ کو دوستی
 سونپی ہم پر اکٹن اور وہ بھون بین دون وہیں اوسکو بہ ثبات قوت مقابلی کی پر پشانیوں
 اور سختیوں کے ساتھ تا بسبب زیادتی کو اوس میں کچھ تاثیر نہ کر سکیں اور اوس کے آڑ سے کسی مرکی
 شکستگی کو دخل اوس میں نمودے علم عبارت ہو بر دباری سے کہ بسبب اوسکا صاحب ہم جلد بکہ
 کبھی مغلوب غضب کا نمودے سکون وہ ہے کہ حرمت اور دین و مذہب رائے با جاہ و شمس کے
 واسطے لڑائی اور جھگڑی میں جو در کار ہووے اوس میں سستی نہ کرے شہامت وہ شوق ہو نفس
 انسانی کا بڑے کاموں کو حاصل کرنے کے لیے تاکہ اوس سے نیک نامی اور بڑا اجر پاوی تحمل اور
 قوت کا نام ہے جسکے سبب آلات بدنی یعنی ہاتھ پاؤں وغیرہ کو اچھی فضیلتوں اور نیک فضیلتوں کو
 تحصیل کرنے کے لیے استعمال کریں قواعد وہ چیز ہے کہ اپنے تئیں ان لوگوں پر جو پائین مرتبے
 میں ہیں زیادہ بخاؤ اور اوس قوت کو حاصل کرنے کی اصل یا ور کھنا اس بات کا ہے کہ افراد
 انسانی امور عقلی اور نفس و امتیاز کی علامتوں اور عجز و جاری کی صفاتوں میں مشرک ہیں باعتبار
 وحدت اصلی اور قرابت جمعی اور جو مضمون ایک کریمہ کا جسکو سنو یہ بین اور آویو تو ہم اپنی اس پروردگار
 اور جو شخصیں ایک ہی شخص سے پیدا کیا ہو اور مضموم اوسکا کہ شخصیں پیدا نہیں کیا اور مضموم نہیں سمجھا
 گئے برابر شخص واحد کو نصیح کرتا اور اوسکا چہرہ حقیقت کی پردہ خاک کو اٹھا دیتا ہے جسیت وہ ہے
 کہ دین و مذہب اور حرمت کی حفاظت کو واسطے کاہلی نہ کرے اور اوسکے لیے جان مال و
 سعی کرنی لازم ہے چنانچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمایا ہے کہ اللہ تعالیٰ عنور ہے اور اپنی نوریت
 سبب ہم کاموں کو حرام لیا اور فرمایا ہو ہم نے کہ دست بند نیک آدمی صاحب غیرت ہوتا ہے اور میں
 نیک آدمی ہو صاحب غیرت ہوں اور تحقیق اللہ تعالیٰ مجھ سے عنور ہے وقت وہ ایک ملک ہو جس سے
 اہل بھیسوں کی پریشانی کو دیکھو تو سے نرم دل ہو جاوی اور وہ سبب ہے شفقت و مہربانی کو نیک چھت کو

تعمیر

تحت میں جو نوین مندرج میں مشہور اولین سے بارہ بین جلو حیا وہ اپنی تین بڑی کامیوں
 بچار کھنا تاکہ لوگوں میں شہم اور بدنام نہ ہو سے چنانچہ پیغمبر علیہ السلام فرمایا ہے کہ حیا ہر
 بتر کی دوسری رفیق وہ کسی پر احسان کرنا کسی کام میں بطریق تبرع یا تیسرے میں ہی وہ عمارت
 انسان کی نہایت خواہش کمالات کو حاصل کرنے کے واسطے جو صحیح حالت وہ صلح و امیر شہنشاہ
 او سوقت میں ہے کہ جب بسبب اختلاف فراخ و آس کے درمیان فساد واقع ہوا چھوڑ
 وعت وہ اپنی تین تمامانہ ہے وقت غلبہ شہوت کو چھوڑے تیرہ ہوا جس کو ساتھ لڑنا ہے
 اس لیے کہ بڑی کام اوس کو صادر نہوں عنی سبحانہ تعالیٰ نے فرمایا ہے جو اپنی پروردگار کی نیت

ڈرا اور اپنے تین ہوا جس سے بچا یا پس کتبہ بہشت او سکا مکان ہے بعضوں نے
 صبر کی دو قسمیں کی ہیں ایک مقصود صبر کہ نادوسر و مکروہ پر لیکن دوسری قسم وقت نفسی سے
 علاقہ رکھتی ہے صبر کے زیور پیغمبری اور جو افرادی کو گلے کی زیب و زینت میں چنانچہ پیغمبر علیہ السلام
 جو مکارم اخلاق کی بانی اور طریق توفیق کو ہادی ہیں فرمایا ہے تم صبر اختیار کرو شیخ صاحب فرم
 پیغمبروں نے صبر کیا ہے یعنی جو اوقات زمانی اور مشکلات ناگمانی میں پیغمبروں کو ساتھ جو اوس
 پاک درگاہ کو مقرب اور اوسکی دوستی و اخلاص کے خلعت فاخرہ سے مخلص ہیں موافقت کرے
 تاکہ دونوں جہان کی خوشوقتی کے دروازے او سکو آگے کھل جائیں اور شاہ مطلوب حجاب

مستوری سے دکھانی دین چنانچہ حدیث مشہور میں واقع ہے کہ صبر خوشوقتی کی کنجی ہے
 اور دوسری حدیث میں بھی ہے کہ فتح صبر کے ساتھ ہے اور صحیفہ صغریٰ میں جو پارس کو حکموں نے
 ہیکلون اور عبادت خانوں میں لگا دیا تھا یہ لکھا تھا کہ جیسے لوٹا اپنی سرشت سے عاشق
 مقناطیس کا ہے ایسی ہی لطف خواہ خواہ طالب ہے صبر کی ساتویں قناعت وہ کھانہ پینے
 اور کپڑے وغیرہ میں تخفیف کرنی اور جس قدر کہ درکار ضرور ہووے اسپر کتفا کرنی بظرفت
 اون چیزوں پر نہ جمع مال کی آرزو سے جو شرع کو رو سے نشانی بخل کی ہے اور عقل کی رو سے
 بخلاف پہلی صورت کو کیونکہ وہ سب کو نزدیک بہتر ہے چنانچہ حضرت علیہ السلام کو کلام میں
 واقع ہے کہ قناعت وہ ایسی دولت ہے جو میں صحت ہونی انموین وقار وہ خاطر معی ہے
 نفس انسانی کی اور جلدی سے اپنی تین ہی نا حضرت پیغمبر خدا علیہ السلام نے جو خاتم میں محمود

خوش خلقی کے فرمایا ہے کہ جلدی کرنی سلطان کی طرف سے اور آہستگی رحمان کی طرف سے ہے اور سید الانام علیہ الصلوٰۃ والسلام کی شہادت میں جلدی کی نبی مینا تھا اسطور سے کہ امام اور سچا جو بڑے مجتہدوں میں سے ہیں تصریح کی ہے کہ اگر کسی کو ناخوشی کے وقت ہونے کا خوف ہو تو باوجود اسکے راہ چلنے میں شتابانی نہ کرے اور آہستگی اور میاں قدمی کی راہ سے نحوں ہو تو یہ دروغ و مدادست کرنی نفس انسانی کی ہے اچھا اور پسندیدہ کاموں پر حق تعالیٰ نے کہا ہے کہ خدا کو دوست پرہیزگار ہی میں دوستوں اتظام وہ بند و بہت اور اندازہ کرنا ہے ہر ایک کام کا موافق لیاقت و مرتبہ اور مطابق اپنی قوت کے کیا رہوین حریت یعنی آزادی وہ عبارت ہو اچھو پیشوں سے مال کو حاصل کرنا پھر اوسے بڑے بڑے مطرفوں میں صرف کرنا لیکن بڑے کام اور بچا صرف سے احتراز کرنا واجب ہے بارہویں سخاوت و وقار ہے اوسے ملنے کا جو سبب ہے سکندر دولت کو خرچ کرنے میں دریغ نہ آوے اسطور سے کہ جبکو جتنا دار کار ہو اسکو اتنا دے اور پیغمبر خدا علیہ الصلوٰۃ والسلام کے کلام میں واقع ہے کہ خدا تعالیٰ نے دین اسلام کو اپنی لیے قبول کیا اور سخاوت و خوشخونی کے برابر کوئی شے دین کو رونق نہیں دیتی ہے پس خدا تعالیٰ نے اپنے دین کو اون دونوں سے فرین کیا اور دوسری حدیث میں فرمایا ہے کہ قیامت کے دن پہلے جس چیز کو نیکو کی ترازو میں توں گے وہ خوش خلقی اور سخاوت ہو اور جب خدا تعالیٰ نے ایمان کو پیدا کیا تھا اور نے بالہی محکو قوی کر حق تعالیٰ نے اوسکو خوشخونی اور سخاوت سے قوی کیا اور جو وقت کفر کو پیدا کیا اوسو کہا یا بارالہ میرے شین زور آور کر خدا تعالیٰ نے اوسکو بد خلقی اور بخیلی سے زور دیا امام غزالی روایت کی ہے کہ کفار بنی ہنر میں سے ایک گروہ کو اسیر کر کے حضرت رسالت پناہ کے پاس لائے حضرت نے فرمایا او میں سے ایک کی جان بخشی کرو بانی بکو مار ڈالو اوسوقت امیر المؤمنین علی کریم اللہ وجہہ فرمایا کہ خدا ایک ہی ہے اور دین بھی ایک اور گناہ اون سبوں کا برابر پس اس میں کیا حکمت سے جو ایک او میں سے نجات پائے پیغمبر علیہ السلام نے فرمایا کہ میری تین جہتیں نے خبر دی کہ سبکو مار ڈالو اور اوسکو چھوڑ دو کیونکہ وہ سخی ہے اور سخاوت اور بخیلی ہمارے نزدیک مقبول ہوئی اور اخبار میں واقع ہے کہ اللہ تعالیٰ نے موسیٰ پیغمبر کو بھیجی

کہ سامری کو ملت مارا سیکھے کہ وہ سخی ہو اور دوسری حدیث میں ہے کہ بہشت سخی کو کون کا گھر ہے
 اور سخاوت کہ تخت میں بہت سی ذہن میں تفصیل اسکی بڑی کتابوں میں ہے جانا چاہیے کہ بہشت بہت
 سخاوت لازم ہوتی ہے کیونکہ جب کوئی بڑی مشکل کو اٹھائے اور خوف و خطر کے کامکھنوں میں
 جو احتمال ہلاکی کا ہے شہر ذکی پر دامنیں رکھتا اور اپنی جان پر کھیلتا تو ہر آمینہ اور سزا دیکھ
 مال اموال کو چھین نہیں ہے اور برعکس اسکے بہت کم ہے کیونکہ بہت سخی میں کہ او میں سخاوت کا
 بوجہ نہیں پائی جاتی اور جس عدالت کہ تخت میں جو نو میں مندرج میں مشہور اور نہیں ہے بارہ میں
 صداقت الفت وفا شفقت صدر رحم مکافات حسن شرکت حسن قضاء و ود تسلیم توکل
 عبادت لیکن صداقت عبارت ہوگی دوستی اور علامت اسکی یہ کہ از رو غریبت و عقل کے
 واسطہ دونی کا درمیان سے اتحاد یوں اور دون نہایت اتحاد کی ایک ہو جاوین اسطہ سے
 کہ جو اپنا اور پسند کرے وہ اپنے دوست کو اور بھی پسند کرے اور جس چیز کو اپنی چاہت
 اسکو اپنی دوست کو اپنی چاہت چنانچہ پیغمبر علیہ السلام فرمایا ہے کہ تم میں سے کوئی
 مومن نہیں ہو سکتا ہے جب تک سچا اپنی دوست کو لے جو چاہے اپنی واسطہ اور الفت
 وہ ہے کہ سب کی رائے اور عقیدے اپنے ایک دوسرے کی ملک میں برابر رہیں اور سب
 ایک ہو کر مخالف کو توڑیں اور اتفاق کریں اور وفا و خیر ہے کہ موافقت و اتفاق کی راہ
 سے ہر دو چیز پر بعضوں نے تعبیر اسکی اسطورہ کی ہے کہ جس سے جو وعدہ کرے اسکو اپنی
 اقرار کے موافق بجلا دے اور کسی کا حق اگر اپنا ہو تو اسکو بخونی ادا کرے اور شفقت
 عبارت ہو مہربانی اور رحم دلی سے جب کسی پر مصیبت دیکھو پھر اس سے ڈھونڈنے کے پہلے
 کسی وجہ سے کوتاہی نہ کرے کیونکہ دشمنوں کے نزدیک ظاہر ہے کہ ہر ایک ذمہ اس عالم کا
 اس آفتاب جنتی کا ہے تو ہے اور اوسے تجلی کی کینہ اور سب ذمہات اوسکا پیغمبر نہیں
 سیراب اور اس کے خوان نعمت سے شاداب میں حضور صائفان کہ سر شہتہ اتحاد کا انڈ
 درمیان از بسکہ استوار ہو شومی میں اسپمیں چون حضور آدم کی نسل ہے کہ خلفت میں ہے
 ایک ہی اونکی اصل ہے کسی حضور کو در دہو پڑا اگر نہ سیرایت کرے دوسری میں اثر ہے
 مصیبت سے اور کوئی ذمہ ہو جو پھر آدمی نام تیرا تو ہے غرض اس مقام میں بہت ہی ہیں

چنانچہ شبلی رحمت اللہ علیہ سے منقول ہے کہ کسی ذرا کبھی چٹ پائی کو سونٹا مارا پرچوٹ اوسکی اس کو بدن میں لگی مقررہ کی عبارت حیف ہے کہ باوجود تمام نوعی کو اثرالم کا پیدا ہوا اور جہان قرابت نوعی کے ساتھ اتحاد فطری تحقیق ہی کچھ بھی نہ تو تعجب ہے کہ اسے کیا کیا تاکہ اس درجہ کو پہنچا اور اسے کیا نہ کیا کہ اوس سے محروم رہا بیت چھوڑ دی ای سے عروت اپنی خود بینی کو تو بہ پھر یہ ظلمت تیری آنکھوں میں سراہا نہ رہے یہ اگرچہ راز اسکا ان لوگوں سے جو رسمی گفتگو کرتے خالی میں بند ہیں اور نظر انکی آئینہ کی کنہ کو نہیں پہنچتی ایسے شاہد مطلوب کو جمال سے محروم رہ کر رسمی کتابوں میں ظاہر جھلکا اوس پر اکتفا کر کے ان مصنفوں کی بات کر رہ جاتی پوشیدہ رہ گیا لیکن اون دانوں پر خشکی آنکھیں اقلید کی جالی سے خالی ہیں اور انکی انصاف کو دامن غبار بگروی سے پاک ظاہر ہے کہ وہم امور خفی میں بہت تاثیر کرنے والا ہے اسبوا سطر تشریحی کے خیال سے منہ میں پانی سمیٹا ہے اور اونچی دیوار کو اوپر آمد و رفت کرنے سے وہم کرنے کا ہوتا ہے اگر زمین میں اتنی مسافت پر چلے پھرے تو اسکا گمان بھی نہیں ہونا یقین ہے کہ اس تقریر کے بعد جو یہاں محال دکھائی دے متعلق اوس سے کبھی انکار نہ کرے لیکن یہ تقریر بیان بطور تنزیل کو مذکور ہوئی بیت اس سے بالاتر زبان کچھ اور ہے یہ عشق کو غم کا بیان کچھ اور ہے یہ بیت شمع بجلی کو لبر جا ہے یہ دیدہ قلبی سے نظر جا ہے یہ اور صلہ رحم وہ چیز ہے کہ جب کوئی جاہ و شہمت کو پہنچے تو اقربا کو اوسکے شریک کرے اور حسین انکی بہتری ہووے اوس کی سعی یہ قرابت ظاہری ہے قرابت باطنی کو لہو بھی کہ جو نسبت روح کو ساتھ رکھتی ہے اور اسکو قرابت الہی کہتی ہیں اسی طرح سرعایت حق کی واجب ہے بلکہ اوس سے بھی زیادہ چنانچہ امیر المؤمنین ابن خطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے فرمایا ہے کہ ایک قرابت گوشت و لہو کی ہے دوسری جان و دل کی اور اوکو درمیان برافون مصرع آب و گل سے جان و دل تک یاں بہت ہی فرق ہے یہ اور نکافات وہ چیز ہے کہ بہ قدر فائدہ اپنی نہیں غیر سے پہنچا ہی اتنا ہی یا اُس سے زیادہ اوسکو بہنے اوسے پہنچا وے اور جو کچھ ایذا پہنچا پہنچتی ہو تو اُس سے کم بہ لاکرے اور حسن شکت وہ ہے کہ آپس میں کارہ بار اسبوی سے اختیار کرے جو شہر کیوں کر دل نہ پھر جائیں بوجب اسکاں اور اشرطہ محفلت عدالت کو طرہا و رسن قضا وہ ہے کہ لوگوں کو حق کو ادا کرے اور اپنی تین نہ دست ملامت سے بچا کرے

اور تودہ اپنے ہسرون کے ساتھ دوستی کرنی چاہی اور فاضلون کو اپنی بات اور ان کو ساتھ دلوں میں
کرنی اور ان چیزوں کو اختیار کرنا ہو جو حب کشش محبت کو مین اور تسلیم وہ ہو کہ خدا کو احکام اور قوانین شری
اور طریقہ پنجمیری اور ان کے امتثال پر جو شریعت کو اماموں اور طریقت کے مشائخوں کو مسموم میں رہنا
ہے اور ان کو اچھی نیت قبول کرے اگر وہ کسی طبیعت کو موافق ہوں حضرت رب العزت نے
کلام مجید میں تسلیم کو موقوف علیہ ایمان کا کیا اور فرمایا ہے کہ قسم تیرے رب کی کہ میں مومن ہو سکتا ہوں
جب تک تم مجھ اپنے درمیان حکم کریں پھر جو حکم کرے اسے اپنے دلوں میں کچھ ہرج نہ سمجھیں
اور اسکو درستی نیت کو تسلیم کریں اور توکل وہ ہو کہ جو چیز انسان کی قدرت و اختیار میں ہو اور
انڈیو کا بھی کچھ اومین گذر زمین زیادتی اور کمی اور اسکی جلدی اور دیری بچا ہے اور اس
کار ساز حقیقی پر بھروسہ کر کے بچا بیٹوں کو چھوڑ دے بیت خدا کو حکم پر راضی ہو اور خود خدا
کہ میرے اور نہ ترے اختیار میں کچھ ہے اور حضرت پنجمیر خدا علیہ الصلوٰۃ والسلام کو مروی ہے
کہ جو کوئی گمراہ نکلنے کو وقت پر دعا پڑھے وہ کریم روزی بخش اپنی خزانہ دل انتہا سے دور رہے
روزمی اور فراغت کے اسکے آگے کہو لے بِسْمِ اللّٰهِ عَلٰی نَفْسِي وَحَيِّ وَصَلَّى وَاللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ
خدا کو نام سے جو بہت بخش کر بوالا اور نعمت دینا ہا ہے میں اپنی واسطے اور اپنی دین پر
مال کو ایسے خدا کو نام سے پناہ لیتا ہوں یا پروردگار تو اپنی حکم پر میرے تین راضی رکھ اور
نیک کر اور خیر کو جو میرے لیے مقرر کیا یہاں تک کہ جس وقت دیری سے بخیر اسکی جلدی
میں بچا ہوں اور جسکو تو جلد نہایت فرما دے اسکی دیری نہ طلب کروں بیشک تو
ہر شے پر توانا ہے بیٹا لوگوں سے پوشیدہ نہیں کہ مضمون اس دعا کا توکل اور رہنما کی
طلب ہے مطابق خواہش الہی کو اور لازم ہے کہ اپنی خواہش کو حق تعالیٰ کی خواہش کے
ساتھ موافق کرے اور گوشہ دل کو ہوا دھوس کو دوسو سوں کو باطل غلی کرے تا کہ کین اور
نابت خاطر جمعی حق تعالیٰ کی طرف سے اس کے دل میں حاصل ہو دے بیان تک کہ ہونی فرما
اسکو ارادے سے بھی تعلق بکڑے عبادت وہ چیز ہے کہ اپنی پروردگار کی تعظیم و تکریم
بسنو اور سوسنیستی کے و پرانے سے لاکر مہتی کی آبادی میں بسایا اور بغیر سابقہ استحقاق کے

نہایت مہرانی سے نو شمار نعمتیں اپنے فزانہ الطاف سے عنایت فرماتیں انچہ اور واجب کی
 ہو فرشتوں اور نبیوں کی تابعداری اور صحابہ اور اذن و کتابین اور اولیاء و انبی کی متابعت اور
 اذن و اناؤں کی جو علم الہی سے آگاہ ہیں لازم جانے اور حکم شرعی کو ماننا مذہب کی رسومات
 بجالانہا پرسانی اختیار کرنی گناہوں سے باز رہنا کہ وہ سبب ہیں کمال کے شکار اپنا کردی
 لیکن طریقے عبادت کو تفصیلاً شرع سے معلوم ہونے ہیں اور جب اشیا کی محبت حکمت
 سے ہوتی ہے کہ بیان تک سائی عقل کی ہو اور احکام شرعی کو بھی تفصلاً جانتا عقل کے
 احاطہ سے باہر ہے پر وہ باتیں جو وہاں عقل سے معلوم ہوتی ہیں سو بطور محض کے ہیں
 کیونکہ جو سیدہ شمع نبوت کو شہادت کو گھر کی راہ دکھائی نہیں دیتی اور عقل کیلی وہاں
 جھکتی پھرتی ہے پس فقہ کی باتیں اجال کی رو سے حکمت علمی میں داخل ہیں انہیں
 نظر سے خارج یہ بیان ہے انواع فضیلت کا پر بعض کے ساتھ بعض کے ملنے سے
 بہت سی قسمیں پیدا ہوتی ہیں حکیموں نے کہا ہے کہ جیسے اشخاص کو مزاج مختلف ہیں
 اور دو شخصوں کے مزاج ایک طور پر نہیں ہیں وہ اخلاق بھی گونا گوں ہیں یہاں تک کہ خلقت
 دو شخصوں کی ایک روش پر نہیں ہے ارسطو طالیس نے کہا ہے کہ آدمیوں کی شکل و صورت طرح طرح
 ہونے کا سبب باوجود کہ اس قدر تفاوت اور حیوانوں میں نہیں ہے کہ ان کی عقل کو گونا گوں
 ہونے سے جدی جدی ایسی کیفیتیں کہ وہ نافع مزاج کو ہو سکیں نفس انسانی میں پیدا ہونے لگتی
 کہ ان میں سے ہر ایک کیفیت جدی ایک شکل کو چاہتی ہے کیونکہ ہم دیکھتے ہیں کہ غصہ کی حالت
 کچھ ہے اور خوشی کی صورت کچھ اور ایسی ہی ہنسی کا چہرہ اور رونق کی شکل اور بخلان اور چوران
 کیونکہ ان میں ایک ہی طرح کی عقل کو سوا کچھ نہیں ہو اسی واسطے تفاوت کیفیتوں میں کم ہے
 اور شکلین اور انکی ملتی ہوئیں میں حاصل اس تقریباً یہ ہے کہ یہ سب اختلاف کیفیت کے
 مزاج تبدیل ہوتا ہے اور سبب اس کا اخلاق متغایر ہونے میں یہاں تک کہ دو شخصوں کے
 ایک ہی نہیں ہونے اور خلقتیں بھی ایک نہیں ہوتیں اور ان کے درمیان اس مغایر
 کی دوسے جسکی تمہید ہوئی اکثر سامعین کو نصیحت اور سستی ہے انہیں کو بعض یہ ہے
 کہ ذکاوت نہرعت فہم اور انکی امثال کو ضیے حکمت کی انواع میں داخل کیا جاتا کہ

انہوں کی حکمت کی سابق جو تفسیر کی جو موجب و سکو دو قسمیں سبب ہوتی ہیں حکمت کا
 ان اگر تفسیر حکمت کی اسطور سے کریں کہ وہ ایک ملکہ ہے جسکو سبب قوت نظری احوال
 موجودات کی چھان سے مستحکم ہوتی ہے خود قسمیں اسکی انواع سے ہو سکتی ہیں
 پر یقین ہے کہ جنہوں کو کہا ہے کہ قوت نظری کی روشنی اگر برابر ہو تو اس کی روشنی علم کی
 حاصل ہوتی ہے اور یہ حیثیت اسکی حکمت بنا او اسکی اسی تفسیر ہے غرض اس فن کے
 مسامحوں کے لیے عذر کی تمہید ہوئی جو تھا لمحہ جب ان فضیلتوں کو معلوم کیا تو جانا چاہتا ہے
 کہ مقابل اسنے کتنی سختیں ایسی ہیں کہ وہ ان فضیلتوں کی جنس سے نہیں بلکہ اولیٰ و ثانیٰ پر
 ایسے اکثر لوگ جو علم اخلاق سے باہر نہیں فریب میں پڑتے ہیں پس لازم ہے کہ فضائل اور
 رذائل کو درمیان کیا فرق ہے اسکا بیان اور وجہ نشیہ کو ظاہر کچھ اسطور سے کہ ہل جو اہر
 بوت کی شبہ سے بچانی جائے یا ننگ کہ جو نہ کمال انسانی کو ڈھونڈتے ہو والی اور مکالمہ انسانی کو
 خواہش رکھتے ہو اور وہاں میں پڑیں اور وہاں باہر پھیر کر نوالوں کو فریب میں آکر ٹھیکر یوں کو مہیوں کی
 قیمت سے نہیں لیکن ان فضیلتوں میں بعض لوگ ایسے ہیں کہ وہ علمی باتوں کو یاد کرنے میں
 پھر انکی دلیلوں کو بھی کسی طرح سے سیکہ کر تقریر اسطور سے بنا لیں کہ اکثر آدمی جو سہ
 بینائی اور انوار دانائی سے ذرا نصیب ہیں ان تقریروں کو سن کر بہت ہی خوش ہوتے ہیں
 آؤ میں اور انکی دانائی کی گواہی دیتے ہیں حالانکہ انہیں کسی بات کا یقین حاصل نہیں
 اور انکے دلوں کو مضحکہ خیز راستی سے عاقل میں ان لوگو کو کوما اور دانائوں سے یوں حال میں
 تشبیہ دینی ویسی ہے جیسو طولی اور نذر کو آدمیوں کے باڈر کو کوما یوں کو ساتھ بیت ٹکڑی کا سنا پٹا
 کہ ہو وہ شکل مارہ دشمن کو زہر دوست کو مہر ایسے کب نہ بعضے انہیں سے دے ہیں
 کہ کسی مطلب میں صاف سچ کا بھی اٹھا نہیں کرتے اور ہر ناب بحث میں اگرچہ وہ پڑھا رہے
 جو نہیں جانتے ہیں سو بول چال کیا جانتے ہیں اور جموئی باتوں کو انچو دم سے تراشیں کر
 بتدیوں کو شک میں ڈالتے باوجود اسکو کہ جن معنی باتوں میں دم کی فراحت نہیں اوسے
 قاصر میں پھر بے مطلبوں سے گرنے دعوای ثبوت میں اور باطل کو حق سے ٹکرا دہر دینا کہ
 بصورت علم و یقین کو دکھائی میں اور اسی کا نام تحقیق رکھتے ہیں ہر گاہ کہ حکمت سبب کل کا

اور پیمانہ ادسی سواؤ حکیموں کے بیشترین پس اون فریقوں اور حکیموں کے بیچ تفرقہ کرنا بہت کج
 لیکن محنت کو مقابل جو صفت مشابہ ادسی ہے مثال او سکی جیسو ایک جماعت لذت دنیاوی سو
 اعتراض کرنی ہے اس توغیر کہ محنت اور لذت زیادہ حاصل ہو مثلاً اکثر زائد اس زمانہ کے
 اپنی لذت کو دکھانے ہیں کہ اوس سے دام کرو فریب کا پھیلنا کر عوام الناس کو بفریاد کی مثال چند لڑکے
 ایسے کہ غرض دنیاوی کو جو مرتبہ ادنیٰ ہی حاصل کریں یا اون لذتوں کو کہ خبر نہیں رکھو ایسے پہاڑی
 اور چنگلی آدمیوں کی مانند شہر و آبادی سے متناوت رہتے ہیں یا اون لذتوں کی بہت لذت سے تیرا میں باؤ
 اپنی بدابش ہی سو اسی طور پر ہیں یا بنا بر کسی مرین ک مشہوت اور نہیں کم ہے یا دکھ درد کو ڈر کر
 یا اس واسطے کہ اگر آدمی اون کے احوال کو مطلع ہوں تو انھیں سب زیش کریں جو لوگ کہ ایسے ہیں و سے
 صاحب محنت نہیں پرستھاوت کو مقابل جو صفت او سکی مشابہ ہو مثال او سکی یہ کہ کہ بعض آدمی
 ہوا جو اس اور مشہوت پرستی میں مال و اموال کو لٹا دیتی ہیں یا لوگوں کو دکھانے کے لیے یا جاہ و
 واسطے یا دفعہ بوجہ کہیلے یا اوس مقام میں خرچ کرنے میں جہان احتیاج او سکی نہیں اور بجز
 زیادہ خرچ کرنے میں بسبب اسکو کہ وہ دولت کی قدر سے ناغل اور کس مقام میں او سکو
 خرچ کرتے ہیں اوس سے جاہل ہیں بہ حالت اکثر انہیں پائی جاتی ہے جسکو اتفاقاً بسبب میراث کو
 یا کسی اور سبب سے مال منت مانہ لگیاے مثل مشہور ہے کہ مال محنت دل بے رحم و ہر حق الہی ہیں
 کہ اسکی پیدا کر نیکی مشقت و نئے خبر اور یہ نہیں جانتی کہ آمدنی بہت متغذرا و خرچ کرنا نہایت آسان
 حکیموں کو دکھا ہے کہ دولت جمع کرنی ویسی ہے کہ جیسو بڑے ایک تھم کو پہاڑ کو اور پر لجانا اور خرچ کرنا
 ویسا ہے جیسو اوس تھم کو وائسویہ بچھوڑ دینا کیا و سے نہیں جانتی کہ مدار زندگی کا زہ ہے
 اور مغلسی کے سبب زور و فوج ہوتی ہیں نصیحت و ہنر حضرت سلیمان پیغمبر کے صحیفے میں لکھا ہے
 کہ حکمت تو انگری سے ہی اوستی ہے اور مغلسی سو مر جاتی دانا کو پاس اگر سپاہی ہو گئی او سکی
 کچھ فائدہ بناوے بلکہ وہ آپ ہی اپنی احتیاج کو لیے دکھ اور محنا و سے اور کمالات سے بجاوے
 بیت مجھو بہ بجز یہ حاصل ہوا کہ آخر کو بچھوڈر مرد ہنر سے ہنر کی زر سے ہو ۱۰ او حاصل کرنا
 او سکا ہے وہ چون سو دشوار اس لیے کہ بہتر ہے کہ ہنر اور آزاد و نکوہ سکی راہوں پر چلنا مشکل
 بس جو لوگ اس وضع سے بچو خرچ کرنے میں وہی نہیں بلکہ حقیقت میں سخی وہ شخص ہے

جہاں دولت کو کسی غرض کو واسطے بخش دے بلکہ اس لیے کہ سخاوت بہت اہمی چیز اور بالذات
مطلوب ہے اور بغیر اس کے دوسری وجہ سے مگر قصداً دیکھا ہو دے تو وہ سنی بالذات منوگا
بلکہ بالعرض چنانچہ سابق مطلع کے درمیان خدا کے افعال میں اشارہ اور سنی طرف ہوا ہے
اور شجاعت کے مقابل جو صفت مشابہہ اور سنی اور لفظ اور سنی یہ کہ کہنے لوگون کو شجاعت کا کام
ظاہر ہو تو بہن پر وہ صفت میں شجاع نہیں ہیں مثلاً ایک جماعت پر نظر لڑائون اور ہنسے
کاموں میں طبع مال یا واسطے رہنے کے یا کسی غرض کو لیے ٹھہرتی ہے لیکن یہ مردانگی
حصہ کو سبب ہے اور شجاعت کی قوت نہیں جیسو چوری بڑی مارہٹ اور دائمی قید بلکہ شجاعتی
سبب صبر اختیار کرتے اسپسے کہ نام اذکار اپنی ہنسوں کو درمیان کہ دے بھی بڑی کاموں میں
اونکو شریک میں رہے اور جو کوئی اپنی بجائی بندوں کی ملامت اور بادشاہ کی وہشت
یا ننداؤسکی اور ان چیزوں پر راضی ہو دے یا کبھی آغا قانع پانی ہوا سوا سوا اور سوا دل میں
غور و فکر کیا ہے ایسی آدمی بھی شجاع نہیں ہیں بلکہ حقیقت میں شجاع وہ شخص ہے جسکو تیرقصداً
ہر گاہ سوا اس قوت حاصل کے نہ ہو دے بقیاس اور سکی جو اور قوتوں میں مذکور ہوا
پر درندوں کی خاصیت جیسو شیر و بھیرہ اگرچہ شجاعت سے ملتی ہے لیکن بہت وجہوں سے
نہیں بھی ملتی اور نہیں سے ایک وجہ یہ ہے کہ وہ اپنی غلبہ اور بڑائی کی استواری اور اپنی طبیعت کی
خواہش سے غلبہ کا شوق رکھتے ہیں پس اون کاموں پر اقدام کرنا اونکو طلبہ طبیعت کی رو سے
شجاعت کی نظر سے نہیں دوسری وجہ یہ کہ مثال اونکی ہنلو ان زود آوروں کے برابر جو تمام بہن
بہتیار سے بھی ہوئے ہیں اکثر کم زور چارونکے ساتھ لڑتے ہیں اور یہ شجاعت کو مدد دیتی ہے باہر ہے
کیونکہ تمام فضیلتوں کی اصل فعل ہے تاکہ اور قوتیں اور تابع اور فرمان بردار ہیں سوا اور
نہیں پس بقیہ شجاع اور سکو کہ جس سے شجاعت کی فضیلتیں فعل کے حکم سے ظاہر ہوں اور
غرض اصلی اور سکی سوا اس فضیلت کو نہوا اور جو کہ ایسا ہونے مشابہہ اور سکی بزرگ بدکاری کا
ڈر موت کی وہشت کو زیادہ ترسے اور مرنے کی نیکنامی جینگی کی بدنامی سے بتر جیسا کہ کہا ہے
مصیح آبرو جب میں رہے تو جان جانا پشیم ہے چہ اور ایک شعر عربی میں کہا ہے
مترسے ہیں میریت ہم پر آسان بڑ کہ کہتین شہائی کا جو نمرہ جو کہ چاہو دہنڈو گوا شہر کی کبیر

اگرچہ لذت شجاعت کی ابتدا میں کچھ نہیں معلوم ہوتی کیونکہ اول ادا کا خوف ہلاکی کا ہی لیکن آخر کو
ملاوت زندگانی کی اور شفقت اوسکی دونوں جہان میں اپنی آنکھوں سے مشاہدہ کر چکا خصوصاً
جبکہ دین کی نگہبانی اور شرع میں کئی نفیوت کو اپنی جان پر کیسے چنانچہ آیت قرآنی اسپر ال ہے

بسکو منحیلہ میں جو لوگ خدا کی راہ میں مارے گئے گمان کریں کہ وہ مردہ ہیں بلکہ زندہ ہیں
خدا کے نزدیک اور کوروزی دیجائی ہے اور مردوانا جانتا ہے کہ لڑائی سے بھاگنا سبب

زندگانی کا نہیں ہوتا اور نامرد بھاگنے میں اپنی جان کا بچاؤ چاہتا ہے جو بچ نہیں سکتی
پس حقیقت میں طالب محال کاہر بالفرض اگر کتنے دن تک اوسے فرست پانی لیکن مرد کی

شرم اور زور غنی کی خفت اور اپنی ہمسرد کا طعن و تشنیع اوسکی شہرہ جی حیات کو تلخ کر دیتی ہے
پس ایسی زندگانی سے جو فردی اور نیکنامی اور توقع اجر عظیم کے ساتھ مرنا ہزار درجہ بہتر ہے

بیت اکدن تو ہو دیگا جو کمانی پہ خاص عام ہد بارے وہ کر کہ جس سے تو ہو جاہر نیکنام ہے
اور حضرت مرتضیٰ علی کرم اللہ وجہہ نے جو اپنی یاروں سے فرمایا ہے مضمون اوسکا یہ ہے

کہ اے آدمیو فراموشی تمہاری خصلت مورتی ہے غفلت کی بنیاد ہے جو کلو اور یاد رکھو کہ اگر تم مارے
نجاؤ البتہ ملک الموت کو اتانہ سے نہیں بچو گے پس لڑائی سے کیوں ڈرتے ہو اور نامردی کی شرم

کیوں اپنی اوپر پرتے ہو قسم اوس رب کی جسکو اختیار میں ہماری روح ہے کہ تلوار کے ہزار وار کھا
اپنی ہر چھوڑے ہر فرسے بہتر ہے کیونکہ مردانہ دار جان پھیلنا اول اوس سے ہے کہ رڈیو کی مثال

جان دنیا بیت و دونوں جلیں سرخرو ہے جو شہید عشق ہے ہے خوب ہو وہ دن کہ مجھ کو کشتہ
یہاں سے بچیلین ہے اور اکثر حدیثیں شجاعت کی فیصلت میں وارد ہیں اولین و ایک ہے

جسکا مضمون یہ ہے کہ تحقیق خدا تعالیٰ شجاعت کو چاہتا ہے اگرچہ ایک سانپ کو بھی
مارے اور سب آدمی کے نزدیک شجاعوں کی تعظیم اور اونکی تکریم واجب ہے علی الخصوص

بادشاہوں اور سلاطین کو کیونکہ یہ گروہ عالی شکوہ نفیس غبسون ہے کہ وہ گوہر جان میں
کاٹھ لڑکی بانڈرین کار و بار کر رہیں اور اپنی سب بنو کو سب پر مصیبت کی بنا کر دولت کے

مخالفتوں سے بڑھے پس بادشاہوں کو لازم نہیں کہ مال و اسباب کو اوسے دریغ کریں یا تھوری
تعمیر سے اونیہنگی فرمائیں اور جو کوئی غلطی کی پریشانی یا دولت کے جانے کے خوف

بکھڑا

اور زور فرموشکی و ہمت و یا محنت کو سبب پڑتین ہلاک کرنے میں اونکی ان حرکات کو نامردی پر قباس کرنا بہتر ہے کیونکہ اہل شجاعت ہر ایک مصیبت پر صبر کرتے ہیں اور سختیوں کو اوشٹھاتے ہیں اور ہر صورت کی کھراہٹ سے اپنے تئیں بچا کر کیونکہ آفت کے وقت کھراہٹ اور بلاؤں سے دل چرانا نامردی اور زنا نہ پن ہے اور شرع میں صبر لعن کا چنانچہ احادیث صحیحہ میں بھی ایسا ہی وارد ہے اور بھٹوں سے معلوم ہوا کہ محنت اور شجاعت بجلی حاصل نہیں ہوتی مگر حکیم کو اما عدالت کو مقابل جو صفت مشابہ اونکی ہے یہاں اوسکا یہ ہے کہ اکثر کام بطور عدالت کے اور لوگوں کی مصادر ہوتے ہیں جو حقیقتہً عادل نہیں بلکہ دے صرف دکھانے یا سناٹے کی یا اسواسطی کہ لوگوں کو اپنی طرف لگالیں یا مال و دولت اور جاہ و شہرت پیدا کریں عدالت کی روش سے بناوٹ کرنے میں اونہیں عادل نہ کہا جاہے بلکہ حقیقت میں عادل وہ شخص ہے کہ اپنے سب فو کو برابر کرنا کہ عقل کے حکم سے سب کام اسکے موافق ہوں کہ کوئی قوت زیادہ اس حصے سے جو عقل نے اسکولے مقرر کیا ہے بچا کر اور ایک دوسرے سے نکل کر جو بپڑتین اس وضع پر درست کرے تب آدمیوں کے معانی میں عدالت کے طریق کو اسی طرح سے مرعی رکھے اور اپنی اوقات کو ہمیشہ اچھے کاموں کی تلاش میں مصروف کرے اور رسم و عہد کو بد جانے پر فضیلت اوسوقت پتہ ہوتی ہے کہ نفسانیت کو چھوڑ کر طریقہ انسانییت پر جو مقتضا طرح کو ادب سیکھنے کا ہے اور سے تب انصاف کی علامتیں اوسکی پیشانی عدالت ہویدا اور نقشہ کار و ہار کے تختہ اعتدال پر پیدا ہوں اسی طرح سے اور فضیلتوں میں بھی قباس کر کے کہ خوب نے کو کھری سے اور کمی کو پوری سے پہچان لے یہاں تک کہ بازار سعادت میں عیار پیشوں سے نہ ٹھکا جائے اور سود انیکنامی کا دونوں بہانین اوسکو ہاتھ آئے یا پتھو ان لمحہ جلتا چاہے اور فضیلتوں میں سے ہر ایک کو مقابل ایک صفت ذلیل ضد اسکی ہے اور صبر و اجناس فضائل کی چارہاں و سبب اجناس رذائل کی بھی پہلی نظر میں چار معلوم ہوتی ہیں اول جہل مقابل حکمت کو دوسری نامردی مقابل شجاعت تیسری بدکاری مقابل حقت کو چوتھی ظلم مقابل عدالت کو اور نظر تحقیق سے جو ظاہر ہے

جو یہ ہے کہ ہر ایک فضیلت کی ایک حد میں ہے جتنا اس حد سے تجاوز کرے گا اتنا ہی کمزور ہو جائے گا۔
 صفت رزق پیدا ہوتی ہے بس فضیلت چھوٹے کی حد کا نام ہے اور رزق مہینے اور سو دو طرف کی
 مثال میں جیسے مرکز اور کوا ایک نقطہ میں چھوٹے بیچ میں ہے باوجود اس کے کہ محیط اس تک
 جتنے نقطہ فرض کے بائیں سب سے وہ دور ہے اور گرد و بگرد اس کا محیط کی ہر ایک طرف کا نزدیک
 نقطہ پیشتر ہو سکتے ہیں اسی طرح ہر ایک فضیلت میں کے مقابل رزق مہینے پیشتر ہیں اور
 بیسویں راہ کی سیدھی چال سیدھی لکیر کے برابر ہے پھر اس راہ کی بڑی راہ میں چلنا اس
 سیدھی لکیر کے بڑے ہونے کی مثال ہے اور ظاہر ہے کہ فضیلت لکیر و فکود و فطرون کے علاوہ اور میں سے
 چھوٹی سیدھی لکیر اور دو نقطوں کے بیچ ہوتی ہے اور ہر طرف اس کی بڑی لکیر میں پیشتر
 ہو سکتی ہیں اس طرح سے اسی راہ کی سیدھی چال ایک ہی روش کے سوا ہونے میں سکتی اور
 بڑے رستوں کی بڑی چالیں پیشتر ہیں اور جب اصل چھوٹے کی حد کو پانا بہت مشکل ہے اور پائی
 کی بھی اسپر شہر بنا اس سے زیادہ مشکل کیونکہ وہی طرفی فضیلت کا ہے پراومین ثابت رہنا تھا
 دشوار اس لیے اس پر پختہ علیہ الصلوٰۃ والسلام نے جو آدمیوں اور جنوں دونوں فریقوں کو راہ بتلا
 مارے اور پل مراط کی پار کرنے والوں میں فرمایا ہے کہ سورۃ ہود میں فرماتا ہے کہ اے نبی صلی اللہ علیہ وسلم
 اے جو چلے پھر رہو کاکم کی مضمون اس کا یہ کہ تو سیدھی راہ پر جس کو چاہو حکم کیا ہے ثابت رہ اور
 اس سبب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے پل مراط کا بیان یوں فرمایا کہ وہ بال سے باریک اور
 تلوار نیزے اور لقیں ہے کہ سورۃ فاتحہ جو مشتمل طلب ہدایت پر ہے اسی معنی میں حضور تیا ہے
 اور جب کہ بڑے بڑے عالموں و حکیموں اور ولیوں کی مروی ہے کہ آخرت کی باتیں جسکا وعدہ
 اور وعید منجر صادق ہے کیا ہے وہ سب اخلاق و اعمال کی صورتیں ہیں کہ ہر ایک شخص وہاں
 اپنی مرضی کے موافق اونکو مشاہدہ کرے گا چنانچہ فرمایا ہے کہ آدمی خواب غفلت میں ہونے سے بے
 مرینگی تب خبردار ہونے پر جو لوگ اس عالم میں ہوشی کی نیند سے چمکے ہوئے ہیں اونکو
 ہمیں اطلاع ہو جاتی ہے یہ باتیں قرآن اور حدیث کی اکثر جگہ میں ملاحظہ کر میں اور سب
 اون صورتوں کا خواہ رغبت کیوں باکرہ است و اعمال اور اخلاق میں ہمیں اس عالم میں حاصل
 کرنے میں چنانچہ فرمادے کہ یہ کاجسے مضربے میں کہ تحقیق دونوں کا فرد کی کہہ رہے والے ہے

اور حدیث پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کی کہ مضمون اوکا ہے جو کوئی سوڑا دوسکے پاس میں پیسے وہ اپنی
 پیٹ کو دوزخ کی آگ سے بچے اور حقیقت بشت کی زمین بہت صاف و ستھری اور ذرخٹ اوکا
 کلمہ سبحان اللہ و گمہ سے صاف اوکی خیر بنا ہے مگر طلب صادق اپنی چشم دنیا کو و ہم و خیال کے
 اعتبار سے دھوڑا اور عقل کی گردن کو تھلبہ کی رس سے چھوڑا و ہر بلکہ حدیث مشہور ہے جبکہ منے
 زمین کہ دینا ماقبت کی کہنیتی ہے اوکی خبر دینی ہے کہ اگر گوش ہوش سے نہ قطعہ پیر و بھان
 در و مندی سے نہ اپنی بیٹے کی ایک دن یہ کہا کہ اس جہان بیچ اپنی کہنیتی میں نہ تو جو بوجا سوہی
 کا بیچا نہ پس باعتبار اون باتون کہ جو مذکور ہو میں آخرت کی سیدی راہ جو عبارت پر بل مرا کہ
 جسے حشر کے دن جنم کو اوپر باندھیں وہ اعمال و اخلاق کے چون بیچ کی حد کو برابر ہے اور دوزخ اوکی
 کرد و نواح کے مثال جو کوئی آج کو دن اس راہ میں مضبوط رہیگا اور اوکی سداوت نہ ٹٹے گا
 سو قیامت کو دن بھی بل مرا کہ اوپر کو نذر چلا جائیگا اور بشت کو در میان جو پاک آدمی کا گھر ہے
 سے خطر داخل ہوگا اور جو اس عالم میں اس سیدی راہ کی ہنسک جاے تو ماقبت کو اس بل
 مرا سے گریز اور دوزخ کے بیچ جو گنگار و کا مکان ہے اور پیشا غریس یکم و مشغول ہے کہ
 انسان جو کام کرنا ہے او کی مقابل ایک فرشتہ یاد دہیدا ہوتا ہے کہ وہ او کی مرز کے لیے مصاحب و
 ملازم اوکا ہوتا ہے چنانچہ آیت قرآنی میں ہے کہ اگر عمل اوکا نیک ہو تو جزا اوکی نیک ہے اور جو عمل اوکا بد
 تو جزا اوکی بد ہے پس انسان کو چاہیے کہ اعتنا کرے اس واسطے کہ اپنے الہام صاحب سے
 جاننا چاہیے کہ وسط یعنی چون بیچ کو دو سمون کی تعبیر کر زمین ایک وسط حقیقی جسکی نسبت اوکی
 دو دنوں جانب کی طرف برابر ہے جس پر چار بیچ ہیں دو اور چھہ کہ یہ وسط عقلی یعنی کوہ پر ہے
 کہ اطبا او کی نفی پر دلیل لازمی میں دو سرا وسط انسانی اعتدال نوعی اور شخصی کے برابر جو طبیعت
 نزدیک و درست ہے جو بعضی کی نسبت ہے چون بیچ ہے اور بعضی کی نسبت نہیں ہے جو وسط اس
 فن میں مقبر ہے وہ معنائی ہے مراد ہے اس واسطے فضیلت کی شرطین باعتبار اشخاص و مختلف
 ہوتی ہیں بلکہ یہ نظر ہر ایک وقت اور ہر ایک حالت کو اور ہر شخص کی نفسیتوں میں سے
 ہر ایک فضیلت کو مقابل زویل معین غیر متناہی میں ہے اور اس مقام میں آئینہ خیال میں موت
 ایک شک کی دکھائی دیتی ہے کیونکہ جب وسط اس فن میں اعتدال شخصی اور نوعی کی مثال نہ ہو

کو سلسلہ شہادہ کا ایک عرض بھی مانتے ہیں۔ ہر ایک کو ہر ایک کی طرف سے اور ہر ایک سے
 ہر ایک کو سب سے ہر ایک کی طرف سے اور ہر ایک سے ہر ایک کی طرف سے اور ہر ایک سے ہر ایک کی طرف سے
 ایسا ہے کہ وہ سب سے بہتر اور قریب تر ساتھ اعتدال یعنی کہ ہے ویسا ہی مراتب ملکات میں بھی لکھتے
 ہیں کہ وہ سب سے افضل اور مقصود بالذات ہے اور دوسرے مراتب بسبب بعد کو اس مرتبہ سے
 غائب کیے افراد قطعیہ سے خالی نہیں اور ہر کسی شخص اور نوع ان مراتب میں افضلیت کی حالت میں
 نہیں ہیں لیکن بسبب ایک قریب میں کہ جو اس مرتبہ سے رکھتے ہیں وجود نوع اور شخص کو محفوظ
 رہ سکتے ہیں ویسے فضیلتوں میں بھی فضیلت یعنی وہی مرتبہ سے اور باقی مراتب پر سبب قریب
 اس مرتبہ سے فضیلت میں محسوب ہوتے ہیں جسے اعتدال یعنی میں اور مراتب پورے اعتدال پر ہیں
 اور شایبہ اسراف سے بھی خالی نہیں اس لیے کہ اوستی خلق کا شرف انہیں میں ظاہر نہیں ہوتے مراتب اعتدال میں
 داخل ہیں اور اسی صورت سے مدارج کمال میں موافق تفاوت قریب و اعتدال یعنی میں تفاوت
 پڑ جاتا ہے اور قواعد طب روحانی کے قیاس پر قواعد طب جسمانی کے ہیں ہر اوستی میں شک نہیں
 کہ اگرچہ اعتدال اس معنی کی رو سے بھی منطبق ہے لیکن دریافت اوستی صورت سے خالی نہیں اور مقام
 سائنس میں اگر اوستی کے وصف میں کہیں کہ وہ بال و سوار یک اور تلوار سے تیز تر تو کہہ سکتے ہیں نہیں خدا
 جسکو چاہے راہ راست کی طرف ہدایت کرے اور جب اس بیچوں بیچ کی حد کے انحراف طرف افراط
 یا تفریط کی ہوتی ہے مقابل میں ہر فضیلت کے دو معنیوں میں رذیل پیدا ہونے پس فضیلت گویا اون
 دونوں کے بیچ سے ہر جب اگلی تقریب سے معلوم ہوا کہ اجناس فضیلت کی چار میں تو اجناس فضیلت کی
 اوستی ہونے دو اوستیوں سے اوستی حکمت کو ہیں سفہ و بل لیکن سفہ طرف افراط کا مشنوی ہے قوت کو
 اون چیز میں جو واجب نہیں یا اوستی جو کہ قدر واجب سے زیادہ ہو اسکو گریزی کہتے ہیں اور
 بل طرف تفریط کا بیماری ہے اوستی امور واجب سے اور مطلقاً اونکو چھوڑ دینا اپنی خواہش سے
 یا اوستی تصور کرنا اور دو اوستیوں سے اوستی شجاعت کو ہیں لیکن افراط کو تصور نہیں وہ
 اقدام کرنا اون ہلاکی کے تقاضوں پر جو جسکو عقل چھانین جانتی اور طرف تفریط کا نام نہیں ہے
 وہ دنیا اون چیزوں سے ہے کہ جسے دہشت کرنا حاصل کے نزدیک درست نہیں اور دو اوستیوں کو
 اوستی حکمت کو ہیں ہر اوستی طرف افراط کو مشنوی ہے ہر اوستی کو ہیں وہ زیادہ رغبت کرنا ہر خواہش کو

قد رسول سے اور طرف تفریق کا نام سکون ہے۔ اسے تین اور ضروری لذتوں سے جو شوق اور عقل کے نزدیک بہتر یا درست ہے محروم رکھنا اپنے اختیار سے نہ کہ غفلت کی رو سے اور وہ عقلی طرف عدالت کی ہیں طرف اول ظلم ہے وہ عبارت بحق یعنی اور مال مردم خودی سے اور طرف ثانی کو ان ظلام کہتے ہیں یعنی ظلم ظالم کا جنوں کرنا اور اسکی اطاعت کرنی ذلت کے رو سے ہے اور جن چیزوں میں جو اسکی خواہش کے مطابق ہوں اور بعضے عدالت کی دو نوعاں کو جو کہ تین ہیں کیونکہ طرف ثانی بھی ظلم ہے اپنے اوپر یا غیر پر اور جسکی عدالت جامع جمیع کمالات کی ہے ویسے ظلم جو اسکی مقابل میں ہے وہ جامع ہے تمام تقاضوں کا اور یہ سب تو ہے کہ شیخ الاسلام عبداللہ الغصاری وغیرہ مفسحون نے کہا ہے کہ جو آزار نہیں وہ گناہ بھی نہیں کیونکہ جہاں تک گناہ وہ ظلم ہے خواہ اپنا اور پر یا اور دن پر ہی ہے جو کچھ تو چاہے سو کر پڑتا نہ ای ظالم ہے ہمارے دین میں سوا اسکے کچھ گناہ نہیں ہے اور بعضے بزرگوں نے کہا ہے اہل طریقت اکثر فیرون میں اختلاف کرتے ہیں لیکن سب اسپر متفق ہیں کہ راحت ہو چانی سب سے بہتر ہے اور دکھ دنیا بہت بدتر اور حدیث صحیح میں ہے کہ ظالم کی نیکیاں مظلوم کے مانند اعمال میں لکھی جاتی ہیں اور مضمون آیت کریمہ کا بھی لہجہ ہم اوپر ظلم نہیں کرتے ہیں ولیکن دے اپنا اور پر آپ ظلم کرتے ہیں اوس سے خبر دینا ہے اسبطر سے حد تو سوا کو اجناس فضائل کی تمام انواع میں قیاس کیا جا ہے جیسا کہ معہ عدالت کی شرافت کو بیان کر فرمیں جیسا کہ تہذیب کو طور سے تقریر کی جاتی ہے کہ مطابق عقل و نقل کو ذات پاک حضرت حق جل و علی کی احاطہ انعام سے باہر ہے اور اسکی ایوان اجلال کا لنگرہ طائر بلند پر ان کو کئی پرداز سے بڑتر بلکہ غایت سیر عقول بشری اور نہایت عروج قوت نظری کی وہ ہے کہ نسبتاً اعتباراً اور واسطے سے جو باعتبار متعلق ذات اقدس کے ممکنات سے ہے ثابت ہو ہی سیتا بلکہ غلط ہم سے نشان کب ہاوسے ہے رتبہ ہے ترا عالم صورت ہی کا ہے ہر اول آیتہ جس میں رخسار اوس مضمون قدیم کا اہل عرفان کو دکھائی دیتا ہے وحدت ہے نہ وہ وحدت جو مقابل ہے کہ کثرت کیونکہ وہ ایک ہے اور اسکی سیالوں سے اور وہ وحدت بھی نہیں جو اعداد میں ساری ہے اس لیے کہ وہ ایک ہے لیکن سوا نہیں اوسکے جمال کی زواں کی تخلیق کی بلکہ وہ وحدت ہے کہ اگر شمع جمال کو روشن کرنے تو یہ عالم کثرت پر وانی کے مانند اوسکے جل مرے بیت جو شمع جمال اپنی روشن کرے وہ

درست شد اور سکا ایک عرض کی مانند عرض کرنا اور کجا ہر اسکوبال کو بار یک اور تلوار سے
بیر کو کتنا مناسب نہیں ہوتا تقریر اور سکی اور شاکر کی یہ ہے کہ جیسے مراتب عرض فرم میں ایک مرتبہ
ملیا جو کہ وہ سب ہر بہتر اور قریب تر ساتھ اعتدال حقیقی کو ہے ویسا ہی مراتب ملکات میں بھی ایک مرتبہ
ملیا جو کہ وہ سب و افضل اور مقصود بالذات ہے اور دوسرے مراتب بسبب بعد کو اس مرتبہ سے
شاید کہ افزا و قلیا سے خالی نہیں اور جیسے شخص اور نوع ان مراتب میں انفضیلت کی حالت میں
نہیں ہیں لیکن بسبب ایک قرب میں کہ جو اس مرتبہ سے کہتے ہیں وجود نوع اور شخص کو محفوظ
رہ سکتے ہیں ویسے فضیلتوں میں بھی فضیلت حقیقی وہی مرتبہ ہے اور باقی مراتب بہ سبب قرب
اس مرتبہ سے فضیلت میں محسوب ہوتے ہیں جیسے اعتدال بدنی میں اور مراتب پر جو اعتدال پر ہیں
اور شایہ سخنوں پر بھی خالی نہیں اس لیے کہ اوستی ظل فاش افعال میں ظاہر نہیں ہوتے مراتب اعتدال میں
داخل ہیں اور اسی صورت سے مدارج کمال میں موافق تفاوت قرب و اعتدال حقیقی میں تفاوت
پیدا ہوتا ہے اور قواعد طب روحانی کے قیاس پر قواعد طب جسمانی کے ہیں پر اس میں شک نہیں
کہ اگرچہ اعتدال اس معنی کی رو سے بھی متحقق ہے لیکن دریافت اس کی صعوبت سے خالی نہیں اور مقام
بسالہ میں اگر اس کے وصف میں کہیں کہ وہ بال کو بار یک اور تلوار سے تیز تر ہو تو کہ مضائقہ بھی نہیں خدا
جسکو چاہے راہ راست کی طرف ہدایت کرے اور جب اس بیچون بیچ کی حد کو انحراف طرف افراط
یا تقریط کی ہوتے مقابل میں ہر فضیلت کے دو معنیوں میں رذیل پیدا ہوں پس فضیلت کو یا اون
و دونوں کے بیچ ہر جب اگلی تقریب سے معلوم ہوا کہ اجناس فضیلت کی چار میں تو اجناس فضیلت کی
اسٹھ ہوں دو اون میں سے اطراف حکمت کو میں سفہ و بد لیکن سفہ طرف افراط کا مشغولی ہر وقت کر کی
اون چیزوں میں جو واجب نہیں یا اون میں جو کہ قدر واجب سے زیادہ ہوا اسکو کہ بڑی کمتری میں اور
بدون تقریط کا بیماری ہے اس کے امور واجبی سے اور مطلقاً اونکو چھوڑ دینا اپنی خواہش سے
یا اون میں قصور کرنا اور دو اون میں سے اطراف شجاعت کو میں لیکن افراط کو تلوار سے نہیں وہ
اقدام کرنا اون ہلاکی کے نفا موں پر جو جسکو عقل یا چاہنیں جانتی اور طرف تقریط کا نام نہیں ہے
وہ بڑا اون چیزوں میں ہے کہ جسے ہمیشہ کرنا حاصل کے نزدیک درست نہیں اور دو اون میں جو
اطراف حکمت کو میں پر اس کی طرف افراط کو مشغول ہونے کی کو میں وہ زیادہ رغبت کرنا ہر خواہشوں کی

قدر معمول ہے اور طرف نظر یہ کہ نام سکون ہے جسے اپنے عقین اور ضروری لذتوں سے جو شعاع
 اور عقل کے نزدیک بہتر یاد رہتا ہے جو محروم رکھنا اپنے اختیار سے کہہ کہ خلقت کی رو سے اور دروغ
 طرف عدالت کی بین طرف اول ظلم ہے وہ عبارت ہو حق تلفی اور مال مردم خریدی اور طرف
 ثانی کو ان ظلام کہتے ہیں یعنی ظلم ظالم کا جنوں کرنا اور اسکی اطاعت کرنی ذلت کے دو سب سے
 اول چیزوں میں جو اسکی خواہش کے مطابق ہوں اور بعض عدالت کی دو نوعیت کو جو کہ تہمین
 کیونکہ طرف ثانی بھی ظلم ہے اپنے اوپر یا غیر پر اور یہ عدالت جامع جمع کمالات کی ہے ویسے ظلم
 جو اسکو مقابل میں ہے وہ جامع ہے تمام تقاضوں کا اور یہ میں ہے کہ شیخ الاسلام عبداللہ الفاری
 وغیرہ مفسقوں کے کہا ہے کہ جو آزار نہیں وہ گناہ بھی نہیں کیونکہ جہاں تک گناہ وہ ظلم ہے خواہ اپنی
 یا اوروں پر ہیست جو کچھ تو چاہے سو کر پست گناہی ظالم ہمارے دین میں سوا اسکے کچھ
 گناہ نہیں ہر اور بعض بزرگوں کے کہا ہے اہل طریقت اکثر چیزوں میں اختلاف کرتے ہیں لیکن
 سب اس پر متفق ہیں کہ راحت ہو چنانچہ سب سے بہتر ہے اور وہ دنیا بہت بدتر اور حدیث صحیح میں
 ہے کہ ظالم کی نیکیاں مظلوم کے نامہ اعمال میں لکھی جاتی ہیں اور مضمون آیت کریمہ کا بھی لہجہ ہم اوپر
 ظلم نہیں کرتے ہیں و لیکن وہ ہے اپنی اور پر آپ ظلم کرتے ہیں اس سے خبر دینا اور اسبطر سے
 حد تو سکو اجناس فضائل کی تمام انواع میں بناس کیا جا ہے جھٹسا لمحہ عدالت کی
 شرافت کو بیان کرنے میں پہلے تمہید کو طور سے تقریر کی جاتی ہے کہ مطابق عقل و نقل کو ذرا تاک
 حضرت حق جل و علی کی احاطہ افہام سے باہر ہے اور اسکی ایوان اجلال کا لنگرہ طائر بلند پر دان اور کئی
 پرواز سے بڑے بلکہ غایت سیر عمول بشری اور نہایت عروج قوت نظری کی وہ کہ نسبت انسانی
 کو واسطے سے جو باعتبار متعلق ذات اقدس کے ممکنات سو ہے ثابت ہو رہی ہے بلکہ غلط ہم سے
 نشان کب ہا دے ہر دہہ ہر ترا عالم صورت ہی کا ہر پر اول آیتہ جس میں رخسار اس معشوقی
 قدیم کا اہل عرفان کو دکھائی دیتا ہے وحدت ہر نہ وہ وحدت جو مقابل ہے کثرت کو کیونکہ وہ ایک ہے
 اسکی سیالوں سے اور وہ وحدت بھی نہیں جو اعداد میں ساری ہے اس لیے کہ وہ ایک ہے کہ
 سوا نہیں اس کے جہاں از روان کی تجلی سے بلکہ وہ وحدت ہے کہ شمع جمال کو روشن کرنے
 تو یہ عالم کثرت پر وانی کے مانند اس کے اس کے جل مرے ہیست جو شمع جمال اپنی روشن کنی ہو

کسی صاحب جو آنگہ نمبر اسکے ہذا دیکھو کمالی عالم سوزی کمالی کے اسکے ذرا دکھائی نہ لیں اور کثرت
مقام ظہور میں نہ شہرے اور اسکی ذات پر کہاں کی وسعت میں کوئی چیز شمار میں نہ آوے
چنانچہ خواہ آئیہ کریدہ کا لینے کج کسی پادشاہت و خدای و احد قہار ہی کی یہ بیان اوسکا اچھی طرح
گزرا یہ بیت ملک مستحی کی و شہ خرد احد قہار کون بد شجہ او اسکے قہر کے بن امین ہوسا کہوں +
یہیں ہے کہ اہل حکمت سکر تیسوں اور نہرے کہ بڑی مشائخون نے تصریح کی ہے کہ حق تعالیٰ کی
وحدت ذاتی اور ہی نوع وحدت کی متغایر وحدت عددی کی چنانچہ شیخ کبیر امام خیر عارفوں کے
پیشوا امی عبدالرحمن محمد بن طیف رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی معتقد مصدر میں عبارت دیکھی مرفوم ہے متجاوز اس
بلے میں کہ خدا واحد ہے پر واحد عددی نہیں اور مثل اوس واحد کے بھی نہیں جو احاد میں سے
تصور اس وحدت کا چون قانون ادراک عقلی کے طریقے سے باہر اور بغیر روش کشف و حیاں کے
اوس تک پہنچنا معتذر ہے اور بسبب شکل ہونے اس تصور کے فرمایا ہے جب اللہ کا ذکر کیا
جس حال میں وہ واحد ہے نفرت گزین ہے دل اونکے جو آخرت پر ایمان نہیں لائی چنانچہ
امام راعب اور دوسری محققوں نے بھی تحقیق کی ہے اور جو پر تو کہ دیدہ عقل کو نظر آسکتا ہے
سو وحدت عددی ہے کیونکہ بغیر اوسکی روشنی کے کوئی چیز مقام ظہور میں آئیں سکتی اور
نہوں سے اوسکے کسی شخص کو بقا کی صورت ممکن نہیں اور حکما رشتہ آئیں کے نزدیک جہاں باب
کشف و شہود کہ امام میں مقرر ہے کہ کمال ہر ایک صفت کا وہ ہے کہ اپنے ضدوں سے
قرب ہوئی اور ہٹنے کے گھیر میں آوے چنانچہ حق سبحانہ تعالیٰ کے مبارک اسمو میں
مشاہدہ کیا جاتا ہے **هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**
پس جو موجود ایسا ہو کہ باوجود اس کثرت باکلام الہی کو وحدت اس میں ظاہر ہو تو وہ اشرف
ہو سکتا ہے پر دلکش آوازوں اور اچھے نمونوں اور موزوں شعروں اور اچھی صورتوں میں کثیر
سبب اسکا شرف وحدت تناسب کا ہے اور آثار غریبہ جو وفق اعداد پر مرتب ہیں وہ
بھی اس قسم سے ہیں اور حکمت کو چ مقرر ہے کہ جتنا مزاج موافق اور وحدت حقیقی کی
طرف نزدیک تر اور مائل ہوئے اوسین جو صورت باجو نقش پایا جاویں افضل و اکمل ہوگا
اسی واسطے سلسلہ موالید میں جب کہ مزاج مساویں کا وحدت اعتدالی کی بید ہو تو صورت

۱۰۰

نوعی اور کسی نقطہ میں اس خط ترکیب کے چھب اس پر تو سو طرفی کر کے درجہ اعتدال بنائی کو پونچھ
 ساتھ اس خط ترکیب کو مبداء الخدیہ و قسبہ و لو لید کا ہونا ہے اور اس دہے کر گذر کر جب اعتدال
 حیوانی بن پونچھ تو ان آثاروں کے ساتھ مبداء اس حرکت ارادی کا ہونا ہے جب اس پاسے کو
 چھوڑ کر اعتدال انسانی کو پونچھ تو اون تمام آثاروں کے ساتھ مبداء النطق کا نیز اور اک کلیات
 اور اس کے نواح کا ہونا ہے اور اشخاص انسانی کے مزاج اعتدال حقیقی کی طرف جس قدر نزدیک
 ہوں کمالات اون کو زیادہ تر ہوں یہاں تک کہ درجہ ثبوت کو پونچھیں پھر اون کے درمیان بھی
 بہت سو مراتب متفاوت ہیں یہاں تک کہ رتبہ ختم کو پونچھ جو مظهر ہے ہر ایک کمال کا اور نہایت
 سب نہایتیوں کی ہے کہ اس کے آگے کوئی رتبہ نہیں اور علم موسیقی بن مقرر ہوا ہے کہ کوئی نسبت
 شریف تر مساوات کی نسبت و نہیں اور جو نسبت وجود انحلال کی کسی وجہ سے نسبت نواسط
 کی طرف رجحان نہ کرے وہ حد ملائمت سے خارج اور تنافر کے تحت میں داخل ہے تبصرہ جب
 اطراف کلام کی اس مقام تک پہنچی تو اون معنوں کو بعضے کی تفصیل کی طرف اشارہ کرنا بہتر ہے
 اور بیان اس کا جس طور پر کہ لائق اس مقام کے ہو یہ ہے کہ نمبر وہ ایک آواز ہے جس میں
 ایک نوع کی رنگ ہوتی ہے لیکن جو وقت حدت و نقل کی ایک حد میں مکر رہے اور اس
 کوئی تاثیر ایسی جو خاصیت تالیف کی ہے پیدا ہو تو اس علم کے جاننے والی کی نظر اس کی طرف
 نہیں ہے کیونکہ نظر اس کی نعموں پر منحصر اس وضع سے ہے کہ میانہ او کما مطابق حدت و نقل کے
 یا زمان منحل کا میانہ درمیان اون کے موافق مقدار کسی نسبت ملائم یا متنافر کے حاصل ہو مشق
 اول کو علم تالیف کہتے ہیں اور ثانی کو علم القی اور جب حدت و نقل کے بیچ اختلاف پایا جائے تو
 بالضرور اون نعموں کے درمیان کسی نسبت ملائم یا نسبت متنافر میں تفاوت پیدا ہوگا ایسے
 کہ اگر تفاوت اون کے درمیان مثل بالفعل سے یا مثل بالقوت سے ہو تو ملائم ہے نہیں تو متنافر
 اور مراد مثل بالفعل سے ہے کہ قدر تفاضل اقل کے برابر ہو یہ او سمعورت میں ہو سکتی ہے
 کہ ایک نمبر دوسرے کا دو چند ہو جیسا چار اور دو چہ اور تین اس سے بعد ذی الکلی کتنے ہیں
 اور مثل بالقوت سے مقصود یہ ہے کہ جو مثل بالفعل نہیں ہے وہ ذکا کیلئے سے مثل بالفعل ہو سکتی
 اس کی دو قسمیں ہیں ایک وہ ہے جو قدر تفاوت کی طرف سے قوت ہو جیسا چہ اور چہ تفاوت

اوسکے درمیان دو کاسے اور دو کوڑا کر کے چار ہونوں میں اور نسبت زیادہ کوڑا کر کے چار ہونوں میں
 دو ہونوں کے درمیان تفاوت ہے اوسکے آگین کی جانب سے قوت ہو جیسی چھ اور دو کوڑا کر کے
 تفاوت اوسکے درمیان چار کاسے پر دو کوڑا کر کے احد المتفاوتین ہے دو چاند کر کے سے چار ہونوں پر
 اوسکو نسبت کثیر الاضغان کہتی ہیں اور جو نسبت کہ اون وجہوں پر نہو یا اونکی طرف راجع ہو وہ
 لازم ہے اور جو برخلاف اوسکو ہو وہ متناظر ہے اور یہاں کسی معلوم ہوا کہ جو دو نمونوں کے اوسکے درمیان
 نسبت غیر عددی یعنی نسبت تہی میں سے ہو وہ متناظر ہے نسبت تہی عبارت اس نسبت
 سے ہے کہ وہ ایسی دو مقداروں کے بیچ ہو کہ کوئی مقدار ان دونوں کو ایک ساتھ نہ کہو نہ کسی جو حالت
 مقدار ونکی ہے اور وہ عدد کو بیچ پائی نہ جائے اور متناظر ہونوال اسکی وہ نمبر ہے جو تمام ہونوں
 یا اسکے اس جز سے پیدا ہو کہ نسبت اسکو کل کی طرف ویسی ہو جیسی نسبت ضلع مربع کی اسکی
 قطری طرف ہو اور جو نسبت ان دونوں کے درمیان عددی ہو پر اقل مضی اکثر کا ہونا اور ان
 دو عددوں کے بیچ تفاوت اوس جز سے ہو جو با بقوت عدد زائد کے برابر ہو سکے اور اوسکی کسی
 نسبت لازم کی طرف اون وجہوں سے بھی رجس نہ کرے جکا بیان شرح وار ہو گا تو وہ البتہ
 متناظر ہے مانند اون دونوں نمونوں کے جو ایک دوسرے پر زیادہ مقدار چار سچ کی ہونوال
 ایک نمبر سات کا دوسرا گیارہ کا ہو کہ تفاوت اونکو درمیان چار سچ کاسے نہ سات کا
 کہ اقل ہی تضعیف سے گیارہ ہوتا ہے اور نہ چار سچ کہ قدر تفاوت ہو اور اگر اقل مضی اکثر کا ہو
 تو اس سے خالی نہیں کہ قدر تفاوت اقل کے برابر ہو یا اس سے زیادہ اول نسبت نصف و نصف کی ہے
 اسکو بعد ذی الملک کہتے ہیں اور ثانی کا نام کثیر الاضغان ہو اور اگر تفاوت اونکو درمیان اوس جز
 سے ہو با بقوت عدد زائد کے برابر ہو سکنا ہو اگر وہ جز نصف اور ما دون نصف کو جو بعد
 ذی الملک کہتے ہیں نسبت عددی کو نہ کہو جیسی نصف اور ثانی اسو البعاد وسطی کہتے ہیں وہ اونکو
 دو صورت میں منحصر ہے اور اگر تفاوت ربع و سدس سے ہو تو جز و تفاوت نصف کو اور جو سچ و سدس
 سے ہو تو ما دون نصف کو کہو بیکالین البعاد وسطی کی پہلی قسم کو بعد ذی الملک کہتے ہیں جیسی دو اونوں
 اور دو سہری قسم کو بعد ذی الملک کہتے ہیں جیسی تین اور چار اور اگر تفاوت اوس جز سے ہو جو نصف
 اور ما دون نصف کو کہو نہ سے اوسکا نام البعاد متناظر ہے اور وہ زائد بالریح ہوتا ہے اور یہ نسبت

۱۱۱

تمام دوہر دون کے درمیان انداز کے ساتھ بااوس ہر تفاوت کو ساتھ متعلق میں جو تفاوت
 دروازہ کے برابر ہو سکے ان قسموں تک کہ تفاوت محسوس ہو سکتا ہے لیکن حلق انسانی سے انکا
 اواسہونا اگر ممکن ہو تو ٹائم و متعین اور جو تفاوت اوس مرتبے سے ہو کہ کہ معلوم نہیں ہوتا
 یہیت کم محسوس ہو یا حلق انسانی سے اخراج اونکا حال ہو تو موسیقی والے کی نظر میں اونکا
 کچھ اعتبار نہیں کیونکہ جس صورت میں کچھ معلوم نہو یا تھوڑا تفاوت محسوس ہوتا ہے تو اوس صورت میں
 علم تا یقین سے جو لذت متعین مطلوب ہے حاصل ہونگی لیکن وجہ اخراج کی صورت میں اگر چہ اخراج اونکا
 دوسری آلات سے ممکن ہے لیکن جب کہ وہ طبیعت انسانی کو طریقے کو جو نسبتیں اصوات
 حلقی کی میں بر خلاف ہوتی ہیں تو طبیعت انسانی کی زیادہ رغبت اوسکی طرف ہونگی اور لذت
 مستندہ اوس سے ہوتی ہے جہاں حالانکہ فن موسیقی زیادہ لذت دے کر ایسے موضوع ہو جس جو نغمہ کہ
 برعکس اوسکو وہ در نظر اس فن گانہ گاہیاں سے معلوم ہوا کہ جو نسبت بر خلاف نسبت آواز حلقی
 انسانی کو ہے وہ متعین اور نہایت نسبت اصوات حلقی کے حسب احتیاج اور بعدون میں
 وہ ہے کہ ایک نغمہ دوسرے کا دو چہرے ہو جسے ایک اور چار اور چھوٹے بعدون میں وہ ہے کہ ایک نغمہ
 چھتیس خردون میں کسی جز سے بیڑا ایک ۳۶ کا ہو دوسرا ۳۷ کا اسکے اوپر جو جزو میں سو
 متعین ایا بیان اوسکا کہ ایک نسبت دوسری کی طرف کس طرح سے رجوع کرے یہ ہے
 کہ باوجود اسکے جو نسبت مضعی کہ اوس نسبت مثالی کہتے ہیں وہ سب نسبتوں کی اصل اور
 سبب ہوا شرف ہے اور وہ اپنی نہایت شرافت سے اور بسبب قریب ہونے کے وحدت کی نظر
 ہر ایک جانب اوسکو دوسرے کے قائم مقام اس وضع سے ہوتی ہے کہ ملائمت جوں کی توں
 باقی رہتی ہے یعنی اگر ایک نغمہ دو نامہ اور دوسرا آدھا پھر اوس آدھ کو اگر اوس دوئے کی
 جگہ میں رکھیں پار عکس اسکے کریں تو سرکار شدہ نہ ٹوٹے اور گانے کا تار ویسا ہی ہوتی رہے
 مثلاً ایک نغمہ آٹھ کا ہو جو دنا ہے چار کا اگر اس چار کے مقام میں آٹھ کو رکھیں اور تین کو
 نغمہ کے ساتھ گانے لگیں تو اوس آٹھ اور تین سے ایک بعد ملائم پیدا ہو گا باوجود اسکے
 کہ اوس کے درمیان اتفاق اچھا نہیں ہے لیکن ملائمت ہونگی اسلئے ہے کہ چار جو نصف آٹھ کا
 تین کو ساتھ ملائمت رکھتا ہے اور تین کی طرف سے اگر تو بھی اعتبار کرے اور کچھ نہیں سمجھتا

چھ کا دس کے اور آٹھ کے درمیان لامنت ہو تو سبھی مقصد پورا ہوگا اور ہر صورت راجح طرف بعد ذی الخسہ ہوگا اور جو باج کو تین کے ساتھ استعمال کریں لائم ہو اور البعاد مغنار کی طرف رجوع کرے اس لیے کہ باج اور چھہ کی بیچ ایک نسبت لائم ہے چھوٹے بعدوں سے اور تین قائم مقام چھہ کا ہی یا کمون کہ درمیان اڑھائی اور تین کے نسبت چھوڑے بعدوں کی ہے اور باج قائم مقام اڑھائی کے ہے اور دونوں صورتوں کو تمام مشفق با اتفاق ثانی کہتے ہیں اس مقام میں صاحب بصیرت کو معلوم ہو کہ بعد ذی الخسہ کو لیدہ کثیر الاضغاف اور بعد ذی الاربع کی طرف اور بعد ذی الاربع کو بعد ذی الخسہ کی طرف رجوع کر سکتے ہیں کیونکہ اگر پہلی صورت میں دو کو قائم مقام چار کے خیال کریں تو بعد ذی الاربع کی طرف رجوع کرے اور جو تین کو چھہ کی جگہ میں تصور کریں تو بعد کثیر الاضغاف کی طرف رجوع کرے اور دوسری صورت میں اگر تین کو قائم مقام چھہ کے فرض کریں تو بعد ذی الخسہ کی طرف راجح ہو اور بعد ذی الخسہ کو شرافت و اصالت میں سے جو زیادت اس کی مثل بالفعل ہے تو یہ کہ وہ بعد اوسط کی طرف واسطہ عدوی اور واسطہ تالیفی دونوں سے منقسم ہوتا ہے لیکن مراد واسطہ عدوی سے وہ مددی ہے کہ دو عددوں کے بیچ متوسط اس طور سے ہو کہ نسبت اس کے باعتبار قرب و بعد کے دونوں کی طرف برابر رہے جیسی چار متوسط ہے درمیان چھہ اور دو کے اور عبارت واسطہ تالیفی سے ایک عدد ہے جسکی زیادت کی نسبت جو اس سے اقل کا اور ہے اور کسی عدد زیادہ کی زیادت کی طرف ویسی ہو جیسی نسبت عدو اقل کی اکثر کی طرف ہے جیسے چار دو کی نسبت کی برابر اور جو نسبت اس کے درمیان واسطہ تالیفی ہے سو تین اور چھہ کی بیچ ہے کیونکہ زیادت چار کی تین کے اوپر جو واسطہ تالیفی ہے درمیان تین اور چھہ کے ایک ہی ہے اور چھہ کی زیادت چار اور دو کے اوپر اور نسبت اون دونوں کے بیچ ویسی ہے جیسی نسبت ہے درمیان تین اور چھہ کے پر بیان پہلی صورت کا اس طور سے ہے کہ چار کی نسبت دو کی طرف بعد ذی الخسہ ہے اور جب تین کو جو واسطہ عدوی ہے اور کئی بیچ لاوین دو نسبتیں پیدا ہوں ایک درمیان دو اور تین کے یہ بعد ذی الخسہ ہے دوسری درمیان تین اور چار کے وہ بعد ذی الاربع ہے اور تقریر دوسری صورت کی یہ ہے کہ نسبت چھہ کی تین کی طرف بعد ذی الخسہ اور چار کو جو نسبت تالیفی ہے اگر درمیان اس کے متوسط کریں دو نسبتیں حاصل ہوں ایک نسبت

چار کی نسبت میں کی طرف پر بعد ذمی الاربعہ پر دوسری نسبت چار کی نسبت کی طرف وہ بعد ذمی الاربعہ سے
 اور اس تفصیل سے نسبت ضمنی بعد ذمی الکحل کی وجہ تیسرے اور نسبت تالیفی دونوں کی معلوم ہوئی
 اس تمہید کو رو سے معلوم ہوا کہ تمام بلحاظ لائم نسبت مساوات کی طرف رجوع کرے نہیں کیونکہ بعد
 ذمی الکحل میں قدر تفاضل مثل بالفعل ہے اور دوسری صورتوں میں مثل بالفعل کے جدا ہونے
 مماثلت بالغوت قدر تفاضل کی جانب پر یا جتنے درمیان تفاوت ہوا تو کسی طرف پر یا مماثلت اللہ
 یا بالواسطہ ہے جسے تفصیل اس کی ہوتی پس ملائت کا مرجع مماثلت پر جو مثل وحدت کا ہے اور قدیم
 حکیموں کو نزدیک نسبت کی پہچان اور اس کی وجہوں کا استنباط کرنے اور اس کے وسیع پر اور اچھے
 علموں کے حاصل کرنے میں بڑا اعتبار ہے پس نسبت عددی اور نسبت ہندی اور نسبت تالیفی مشہور
 نسبتوں میں سے ہے نسبت عددی سابق تقریر پر معلوم ہوئی اور نسبت ہندی وہ ہے کہ اول کی نسبت
 دوسری کی طرف ویسی ہو جیسی نسبت دوسری کی تیسری کی طرف اسی نسبت متصلہ کہتے ہیں
 یا جیسے تیسری کی چوتھی کی طرف ہوا اس کو نسبت متفصلہ کہتے ہیں نسبت تالیفی وہ ہے کہ اوسط و
 اصغر کے درمیان بقدر تفاوت ہو اس کی نسبت اوسط و اکبر کی قدر تفاوت کی طرف ویسی ہو
 جیسے نسبت اصغر کی اکبر کی طرف ہے جیسے مذکور ہوا اور اون دونوں کے استخراج کو قاعدہ جداولی کہتے ہیں
 کتابوں میں مذکور ہیں اور علم ہندسہ پر بھی معلوم ہوتی ہیں اور اکثر دقیقہ علوم کے اور حکمت کا ہست سے
 اسے نسبت کا احکام پر مبنی ہیں فیثا غور سے مستقول ہے کہ قواعد موسیقی کو آسمان کی آوازوں سے
 نکالا اور آوازوں پر یہ کہا ہے کہ کوئی خوش آئند نغمہ آسمان کی آواز سے نہیں اگرچہ اس بات کو حکیموں کے
 بعضے فاضلوں نے ظاہر کے اوپر فیاس کیا اور کہا ہے کہ آواز کا سبب ہوا کو زور شور سے چلنے پر
 موقوف نہیں لیکن شاید اس کو بطریق کثرت کے اس نسبت شریف کی طرف اشارہ ہو جو درگاہ
 فلکی کے درمیان ہے زمانہ کی جلدی یا آہستگی کے مطابق بجا اسکے تالیف میں واقع ہے کیونکہ
 یقین ہے کہ کوئی ایسی ایک نسبت شریف ہوگی جو مدار سے عالم کون و فساد کے انتظام کا
 پس نجب نہیں کہ اس نسبت یا اس کے فریب کو اگر فتنوں اور آوازوں میں تقلید کریں تو
 نہایت بہتر اور دلچسپ ہو جو خدا نے دانائی بخشی ہو جائے کہ روح کا متعلق ہونا بدن سے
 اس لیے ہے کہ ایک نسبت شریف اعتدال کی اجزاسر عام میں حاصل ہوتی ہے اور اچھے

جب وہ چھوٹ جاتی وہیں وہ تعلق ہی جانا رہتا ہے پس محبت کی رو سے روح عاشق ہے
 اسی نسبت کی اور اسی سبب سے کہ جہاں کہیں اچھی نسبت پائی جاوے وہی دل چسپی
 اور رحمت قلبی کا ہر وسیع و خوبصورتی کہ عبارت و تناسب اعضا اور بلاغت و فصاحت جو
 عبارت تکب مناسب خاص سے بجز کلام کے کچھ اس وضع سے کہ موافق مدعا کا طریقہ لکھو
 منظور ہو اور تاثیر فنون کی بھی بسبب تناسب کہ ہے جیسا بیان ہوا اور تحقیق یہ کہ وہ ایک معنی ہے
 کہ بجز و صغریٰ میں جو آپس میں لڑ ہو یں پائی جاوے تو اعتدال مزاج ہے اگر فنون کو درمیان ہے
 او سکا نام خوش الحان اور جو چاہے چلن میں حاصل ہونا زور شہ اور اگر گفتگو میں ظاہر ہونا فصاحت
 و بلاغت اور جو اعضا کے درمیان ہو تو خوب صورتی اور اگر ملکات انسانی کے کچھ ہو تو
 عدالت ہے نفس انسانی ہر ایک مقام میں عاشق و طالب اسی معنی کا ہے جس تک میں
 دکھائی دے اور جس لباس کے ساتھ نمود ہو ہیئت ہو جھکو چاہے کی وہ جس مکان میں ہے
 حیوان میں نمود ہو یا انس و جان میں ہو پتے سے یا قناس سے جو ہوا پنی بیجا بنا ہوجان
 لوگ تیرے تین میں نشان میں ہو تبصرہ تمیز اس لئے کی سابق بحثوں کے درمیان معلوم
 ہوئی کہ مدار عدالت کا رعایت کرنی اور اس نسبت کی ہے جو وحدت کی طرف
 رجوع کرنی ہے پس جب کہ اعتبار عدالت کا اون کاموں پر موقوف ہوا جو عالم
 معاش کے بند و نسبت کے وسیلہ میں تو اس اعتبار کی تین قسمیں ہوئیں اس لئے
 کہ دو کام تین نوع کے ہیں ایک وہ ہے جو تقسیم اموال اور بخشش سے تعلق رکھے
 دوسری وہ جو معاملے اور داد و ستد میں ہے تیسری سیاست و تادیب و علاوہ کئی اور
 لیکن اون تینوں صورتوں میں تناسب درکار ہے پر قسم اول میں کہتے ہیں جب نسبت
 اس شخص کی اس مال اور اس بخشش کے ساتھ مانند نسبت اس آدمی
 کے ہے جو رہنے یا ایسے مال یا ایسی بخشش میں جو نظیر اس شخص کی ہے اس
 مال سے برابر اوسکے ہو پس یہ بخشش معنی اوسکا ہے اگر کہ زیادتی یا نقصان دہی ہو
 تو تدارک اوسکا واجب نسبت منفصلہ سے تشبیہ رکھتی ہے اور دوسری قسم میں
 کہ معنی نسبت منفصلہ کو استعمال کرنے اور کہ معنی نسبت منفصلہ کو پہلے جیسے کہ تو

کہ نسبت اس بڑاڑکی اوس کی نسبت سے کیسی ہے ہے اس پر ہی کی اوس
 چوکی سے ہو تو معاوضہ میں کچھ ظہر نہیں اور دوسرے جیسو کو تو کہ نسبت اس کپڑے کے اس سولہ
 ساتھ کیسی ہے جیو نسبت اس سولہ کی اس چوکی سے ہو پس اگر کپڑے کو چوکی سے معاوضہ
 کہین تو جیت نہیں یہ مثال اخلاق نامری میں اسی طرح ذکر ہو لیکن اوسین خل ظاہر ہے
 ہاں اگر نسبت کپڑے کی سولہ سے انڈ نسبت کرسی کی سولہ سے ہو تو معاوضہ میں جیت
 نہیں ہوتا ہے لیکن یہ نسبت منصفہ نہیں ہے جیو سابق اوسکی تقریب سے معلوم ہوا ہے پھر
 قسم میں جو نسبت معتبر ہے وہ نسبت ہندسی کی مشابہ ہے جیسا کہ تو کہ نسبت اوس شخص کی
 اپنے مرتبے کے ساتھ مانند نسبت اور ایک شخص کی ہر اسکے مرتبے سے پس اگر اس شخص سے
 پہلے پر کچھ ظلم یا کچھ نقصان اوسکا ہو تو اوسی نسبت سے اوسکا بدلہ لاکر نا واجب ہے تا عدالت
 برقرار ہے غرض مرتبہ اعتدال کو نگاہ رکھنا اور اوس سے امور ملائم کو دفع کرنا بغیر چھاپے و سطلک
 حاصل نہیں ہوتا ہر گاہ کہ سابق تقریروں سے ظاہر ہوا کہ وسط کو دریافت کرنا ثابت مشکل ہے
 پس شریعت الہی کی طرف جو میزان حق و باطل کی ہے رجوع کیا جائے تا وحدت حق کا
 جو ہر اوس سے پورا کرے اور جب کہ انسان کی طبیعت مقتضی اوسکی ہے کہ شہرہ و آباؤین
 رہے اور ایک سے سر سے کار و بار کیا کرے اور زندگانی اوسکی بغیر شراکت و اعانت کر
 ممکن نہیں اور شراکت میں بھی دینا لینا عوض و معاوضہ ضرور ہے مثلاً نان بائی کس کی ہر
 روٹی پکاتا اور کسان اسکے واسطے کھیتی کرتا ہے اور درزی جولہے کی خاطر کپڑا سینا اور
 جولاہہ اوسکے لیے کپڑا بناتا ہے اور اسپر کو نسبت سے کام میں لیکن اس عالم احتیاج
 جد و جد سے کام کے درمیان ایکی چیز ایسی جو دونوں جانب کی محتاجت والی ہو نہیں ہو سکتی
 پس اسپر احتیاج ہوتی کہ سپر کو درمیان لاسے کیونکہ اوس سے تغزل اوسکا ہو سکتا اور
 نام اوسکا عادل متنو سٹا ہے لیکن جب کہ وہ بڑ زبان ہے اسپر ہر ایک عادل کو باکی
 طرف احتیاج ہوتی اور وہ پادشاہ عادل ہے پس حضرت حق تعالیٰ نے نبی نوع انسان
 سے ایک پادشاہ کو مقرر کیا اور سپر و شمشیر سے اوسکی تائید کی کہ اگر کوئی سپر کی عدالت
 مشکور ہو اور اپنے حق سے زیادہ مانگے اور سپر ہی راہ سے پھر جاوے تو شمشیر تلخ ہو اوسکا

سیراہ کرے پس احتیاط عدالت کی تین ضرورتوں سے متصور ہوتی ہے ایک شرعی مفسد الہی دوسری
 بادشاہ عادل سیرجی بیجا چنانچہ حکموں نے کہا ہے پہلا ناموس شریعت الہی ہے دوسرا ناموس
 بادشاہ جو نایاب اور سکا ہے کیونکہ دین اور بادشاہی دونوں تو ان میں تیسرا ناموس پہا ہے اور ناموس
 اولیٰ زبان میں سیاست کو کہتے من پر ناموس اکبر جو شرع ہے چاہے کہ سب اسکی تمیت کہن
 اور دوسرا ناموس جو بادشاہ ہی وہ رعایا کی آسائش میں رہے اور تیسرا ناموس جو بیجا ہی لازم ہے
 کہ بادشاہ کے اختیار میں ہو چنانچہ فیض فرانی میں بھی اسکی طرف اشارہ ہوا ہے یعنی اسکو یہاں
 ہر دو ہونے اور اسکے ساتھ کتاب اور میزان کو اسلئے نازل کیا کہ انسان عدالت پر قائم رہے اور اولیٰ ناموس
 کو ہے اور دوسری سخت ڈر اور اویسوں کے لیے شفقت ہی کیونکہ کتاب سے اشارہ شریعت
 کی طرف ہی اور میزان سے کنایہ اسکا ہے جو ہر ایک شے کے انداز کی ترازو اور اون پھر ذکی
 نسبت کے چھاننے کا بخٹے درمیان تفاوت ہے سبب ہو بیجا او نہیں داخل ہے اور لوہو سے
 اشارہ ہوا اس تلوار کی طرف جو بادشاہ جنگ جو اور سیاست خو کے قبضہ اقتدار میں ہوں
 اون باتوں کے مقابل ظالم تین شخص شہرے پہلا بڑا ظالم وہ ہے جو شریعت الہی کی اطاعت نہ کرے
 اور بدکار اور کافر کہلاتا ہے دوسرا ظالم اس سے چھوٹا وہ ہی جو بادشاہ وقت کی متابعت نہ کرے
 سہ پیچھے اسی باغی گنہگار تیسرا ظالم اس سے چھوٹا وہ ہے جو عدالت کی راہ پر کہ پیچھے کے
 سبب بنتی ہے نہ چلے اور اپنی حق سے زیادہ طلب کرے اور سکنا نام جو اور جہانت کہتے ہوں
 لیکن فساد اور دونوں کا تیسری سے بہت ہی بڑا ہے کیونکہ جو کوئی شریعت الہی کے امر نہی کے
 دائرے سے کلچر آئینہ وہ اور دونوں ناموسوں میں سے کسی کی اطاعت نہ کرے گا اور اس
 پر قسم کے فساد پیدا ہو سکے ہیں جو شخص کہ بادشاہ وقت کے حکم سے پیروی کرے اور اس
 آئینہ کریمہ کے مضمون پر جسکے معنی یہ ہیں کہ تم اطاعت کرو خدا کی اور اطاعت کرو اسکی رسول
 اور اون لوگوں کی جو تم میں سے صاحب حکم ہیں عمل نہ کرے نو بادشاہ حقیقی کے حلقہ فرمان سے
 باہر ہو اور ہر طرح کی بدعت اور اس سے متصور ہے اس صورت میں سبکو لازم ہی کہ بقدر امکان
 اسکے وضع کرنے کے لیے سعی کریں حکایت نامور بادشاہوں کی اجبار کے کہنے والوں
 تواریخ کی کتابوں میں یوں نقل کی ہے کہ ملک شاہ بادشاہ اگلے زمانہ کی بادشاہوں میں سے

اور اس وقت

اور اس وقت کی کیفیت کا ہر شے اس کے قبضہ اقتدار میں متعاقب کر دیا اور اسکی اطاعت کی جلدی اور تھمنا اور اپنی اہام اس کے امر و نہی کا تار پانہ دستار رمضان کی اوتسومین تاریخ کو قبضہ نیشاپور میں اوسے فتح کے جھنڈے بلند کیو اور منوہ خاگر کو ہر ایک نوع کی کدورت سے پاک و صفا کیا شام کے وقت جون میں شاہ خورشید ملک مزہب کی طرف متوجہ ہوا اور چیمہ زرین کو دریا کے کنارے پرکڑا کیا اور دن کے شور و غوغا کے سبب غروب کے خلوت خانہ میں آرام فرمایا اور روزہ دار ہوئی آنگین بیٹوب کے مانند یوسف عید کے انتظار میں دن کے شمال سفید ہو گئیں تھیں چاہتے تھے کہ ہلال عید جو یوسف کستانی کی آبرو کے برابر ہے پشانی فلک پر نمودار ہو اسلیو اپنے اپنے سینے کی انگٹھی میں لہان ہوس کا آتش اشتیاق سے جلاؤ تھے اور مارے رنگی کے بدحواس ہو رہے تھے نہایت گھبراہٹ سے ہر ایک شخص چاند دیکھنے کو چھٹ کر اوپر چڑھا ازبکہ فلایہ خیال سے ہر ایک نگر امنبہ کا اونکی گھونٹیں ہلال کے مانند نظر آیا بیٹ یان تک سما گیا تو دل بہتر ارین ہدیہ تیرے سوانہ سو بھگچہ اس چشم زار میں ہدیہ القصدہ درگاہ کے مقربوں نے عید کے لہجے شمع و مہد موم اور دن کی شہرین سے آگے چھا کر بادشاہ کو حضور عرض کی کہ عید کا چاند نظر آیا اور شاہ کو اسپر لاسے کہ ارشاد ہوا شہر میں سنا دی پھیر دین کہ کل عید ہے اوس عمر میں امام المؤمن ابوالمعالی عبدالملک جو بی جو بیے چہندون میں ہے اور امام شافعی کے چچیرے بھائی اور امام حجتہ الاسلام ابو جاد غزالی کے استاد میں مستشرقین فتواد اوجہ تلو کے تھے جب اس ماجرا سے واقف ہوئے فی الفور اعلام کیا کہ ابوالمعالی کتنا ہے کہ کل رمضان ہر جو کہ میرے فتوا پر عمل کرے چاہیے کہ صبح روزہ رکھے جب بادشاہ کو ارشاد ہوا کہ اوسکی خبر مہوئی اس بات کو بری طرح سے اظہار کیا اور عرض کی کہ ابوالمعالی نے خلاف حکم سلطانی کر کیا ہر گاہ کہ عوام ملاق اس دیار کے اوسے مستفیدین اوسکی فتوا پر عمل کرینگے یہ حرکت دولت بادشاہی لائق اور آپ کی شان کے موافق نہیں بادشاہ اس بات سے بہت غصتہ ہوا لیکن اربیکہ نیک نیت اور درست عقیدہ تھا اور اہل علم کی عزت اپنی او پر فرض جانتا اور اپنی استعداد کو مطابق امام پر رتبہ سے بھی واقف تھا ارکان دولت سے کہنے لگا کہ تم جاؤ امام کو مہمانی اور حرمت کسانہ سے چوڑا لاؤ ہر چند وہ کہنے لگے کہ اوسے حضرت کا حکم مانا پھر اسکو حرمت کی کیوں بلائیے ارشاد ہوا کہ جب اوسکی بات نہ سنوں میں ایک خبر کسنتی ہی ایسی بزرگ کو نہ حرمت نہیں کہ سنا ہوں لغویں جب

امام الزین کے پاس زمان پہنچایا جو کہ پڑھنے کے لئے لکھ کر پڑھے اور اس کی پڑھنے سے بارگاہ سلطانی میں
اے جو بدادوں و فضولوں میں عین کی کہ امام زین العابدین نے فرمائی ہے کہ ان کا لکھا گیا کہ میں جس لباس سے تیار ہوں
لباس کے ساتھ بارگاہ سلطانی میں حاضر ہوں اور محفل شامی کا کچھ لاکھ نہیں کرتا ہی بادشاہ یہ سن کر زیادہ
غصے ہوا اور دیوانہ خانہ کے داروغہ کو بھیجا کہ اس سے اس حالت سے تیار ہے کیا نہیں جانتا کہ بادشاہ کی
محلق میں اس طرح کی جمانی ادبی ہے تب امام آواز بلند سے کہنے لگے کہ بادشاہ کو لازم ہے کہ اپنی بات
جو آپ ہی سے کہے اور وہ کو مفید و نفع دینے جو تقریر اس کی سبھی حضور میں عرض کریں غرض جب حضور تک
پہنچا کئے لگایا بادشاہ میں اسی کپڑے سے نماز ادا کرتا ہوں اور درحقیقت ہی تو جس لباس سے
خدا تعالیٰ کی بندگی میں حاضر ہو سکے وہ بادشاہ کی بندگی کے بھی لائق ہے لیکن جب کہ عادت
اس طرح کی ہے کہ ایسی کپڑے سے شاہوں کے حضور نہیں جاؤ دل میں لگتا کہ اس ادب کا کہوں
اپنے کپڑے اور موزے پہن کر حاضر ہوں یہ جس وقت حکم عالی پہنچا اسی لباس میں ہی رہتا ہوں
وہ کیا کہ جب تک کپڑے بدلوں اور کچھ دیر ہی ہوں تو سبب اس کے فرشتے میری نام کو بادشاہ اسلام کے
باغیوں کے دفتر میں لکھیں بلکہ اسی پانچ سو سے جو میں پہنے ہوئے بیٹھا تھا اگر تا تو بادشاہ کے حکم
بجائے کے لیے جلدی کے ثواب سے محروم نہوتا بادشاہ نے فرمایا اگر اطاعت سلطانی کو اس مرتبہ سے
تو وہ جب جانتا تو میرے حکم کے برخلاف کس واسطے سنا دی پھر داتا ہے جواب دیا کہ جو پانچ سو
بادشاہی سے ملا کہ کہنی ہے اس کا مجھ کو قبول کرنا واجب ہے پر حکم تعین فتوایا سے ہی لازم ہے
کہ میرے پوچھیں کیونکہ احکام شہعی اور رسوم دینی میں حکم علماءی کا ہے روزہ رکھنا عید کرنا فتوایا سے
ملاقہ رکھنا ہی نہ سلطان کے حکم سے جب یہ بات ذہن نشین سلطان کے ہونی غصے کی آگ
رضانندی کے پانی سے بجھائی اور امام کو انواع نوازش و بخشش کو ساتھ حضرت کیا الحمد للہ کہ
اس زمانہ فرخندہ آوازیں جو شانہ راہہ عالمیان کی صبح ظہور کا نور حضرت صاحب قرآن کی ہن دست
اور حضرت بادشاہ کی تاثیر عدالت سے اللہ تعالیٰ اذکما ملک اور غلبہ ہمیشہ رکھو کہ عالم اذکی عدالت
گتیری اور شریعت پروری سے روشن اور گریبان افلاک اذکی رحمت و مہربانی و مہر بانی و مہر
گروہ خلائق کی مصلحت کا مدار اور احکام شریعت عزاکر اصل ہے جب تک ہلال سلطانی چلتا
تحتا شریعت سے مدراج کمال کو ہر جو حق سجادہ تعالیٰ حضرت سلطان سلیمان مکان آصف نشان کو

اللاہ دولت کو حضرت صاحب قرآن سکندران محمد دوم اکابر دوران کے پر تو انوار میں پہنچا کر
 زوال کے چشم زخم کی محفوظ اور آسمان آہستہ و جلال کے اون دونوں بیرون کے سعادت
 اقبال کے ستاروں کو مغرب اہل کی ملامت سے مانور رکھ بیٹ آئی تو میری دعا کر قبول ہو
 حق پیغمبر و آل رسول بہ تنویر حکیم ارسطو مایس نے کہا ہے کہ عدالت فضیلت کو بڑے کے
 برابر ہے بلکہ وہ تمام فضیلت ہی اور ظلم جو مقابل اس کے بڑی ذلیت کو بڑے کے مقابل ہے بلکہ وہ
 وہ سترتا پار ذلیت ہی لیکن عدالت پہ شخص اور اس کے خصائل سے علاوہ کبھی بڑے کی اسکی
 ملوث اشارہ ہوا ہے پھر اس کے شرکوں کے ساتھ اہل خانہ یا شہر کو بڑی دلاؤں میں سے ہون
 اسیر اسطی پیغمبر خدا علیہ الصلوٰۃ والسلام نے فرمایا ہے کہ ہر ایک تم سے اپنی اعضا و جسمانی اور روحانی
 نفسانی کا گنہگار ہے وہ قیامت میں پوچھا جائیگا اون کے احوال سے اور جب فرمایا کہ عادل لوگ
 منبر کے اوپر حق سجاۓ تعالیٰ کے نور کی مثال میں صحابیوں نے پوچھا وہ کون آدمی ہیں فرمایا
 وہی جو پہلے اپنی حق میں اور اپنی اولاد کو حق میں عدالت کریں پھر اس کے حق میں جو ان کو ملک میں
 اور اون کے تابع فرمان رہیں حکمیوں نے بطور مثال کے کہا ہے جو چرائے کہ اپنی پاس ہی اگر وہی
 روشن نہیں رکھتا ہی پس جو کہ اس سے تفاوت ہی بطریق اولیٰ اس کو روشن نہیں کہ
 سیکھا لینی جو کوئی اپنی اور اپنے خصائل ادا اعضا کی عدالت سے عاجز رہے پھر اس سے
 اہل خانہ اور شہر لوں کی عدالت منقول نہیں ہی چاہی کہ پہلے اپنی حق بدن کی عدالت سے
 خبر دار ہو اور اذرا لافظی کی معرفت سے احتراز کرے بعد اس کے گھر کو لوگوں یا شہر کے
 رہنے والوں سے وہی طریق سلوک کچھ اور ناسب خداوند تعالیٰ کا کلمہ حکیموں نے کہا ہے
 کہ جب خلق اللہ کو بند و بست کی ڈھری ایسی بزرگ کو قبضہ اقتدار میں رہے تو زمانہ کے
 انتظام کا سرشتہ غمزی ستھکے ہو اور اس کو مبارک ڈور کی تاثیر سے کبھی اور نسل میں برکت
 پیدا ہو روایت ہے کہ کسے کے خزانہ میں ایک پھینلا پایا اس میں کیمون کو دلاؤ ایک شہر بڑی
 چھبھار کی مثال تھی اس میں جو بھلا تھا کہ میں زمانہ میں بادشاہوں کی عدالت نہایت کامل تھی
 برکت اس مرتبہ میں تھی درست ہے کہ اس زمانہ و تاریخ برمان میں حضرت خاقان صاحب
 زمانہ کی عظمت و رحمت کی برکت سے غمزی مدت کے بعد ہر طرح کی جمعیت و خلافت

اہل بلا و اور کا فوجی اور ملوک کا میدان جو ظلم و ظلم کی ظلم سے پامال ہلاکت کا ہو گیا تھا آبادی پھلا
یہ نشانی نزول رحمت اور علامت حصول برکت کی ہے بیعت کا ادا ہونا اس سے آبادی کے بدلے
خلق کو خرم و شاد کہہ سکتا ہوں لہذا عدالت کی نعمت میں اسطرح اس وقت تقسیم اسکی بہن ہوتی
کی ہے ایک وہ ہے کہ اس پر اقدام کرنا اس لیے ہے کہ حق تعالیٰ کی بندگی کا حق ادا کیا جائے کیونکہ اسکی
مہربانی نے جو سابقہ استحقاق و خلعت و جو کوششیں ہر ایک موجود کو انعام فرمایا اور اپنی خزانہ احسان میں
اس عالم امکان کی ہر ایک شے کو جو شمار نعمتوں سے نوازش کیا پس اقتضا عدالت کا یہ ہے کہ ہر ایک
متعلقہ چیز اور اس حق کو درمیان جو لازم ہے اسی کے جملہ ذمہ میں طریق مسخ کو گاہ کے
اور اسکی بندگی کے چلن میں کسی طرح تصور نہ کرے دوسری وہ جو متعلق ہے اپنی نوع کو شکر کا
مثلاً بادشاہوں کی تعظیم علماء اور آئینہ دین کی تکریم کرنی انہوں کو سپرد بنا سناے میں انصاف کرنا
بیسرے وہ ہے کہ جو گندری اور حق سے ادا ہونا اسطرح پر کہ ان کے اسوا میں سے ان کو قرضوں کو ادا
و وصیتوں کو بحال اور جو اسکی مثال سے ہو جو شخص احکام شریعت سے آگاہ اور شکر علیہ الصلوٰۃ
و السلام کے اخلاق سے خبردار ہو جو جانتا ہے کہ حضرت زکرم کی شکر کی زبان ان کو عنایت کی ہے
کہ مقام میں عبارت فصیح اور اشارہ صریح سے اقسام عدالت کا بیان فرمایا اور میں سے ایک اشارہ
یہ ہے کہ فرمایا ہے تعظیم خدا کی حکم کی اور مہربانی خلق اللہ کے اوپر جانا چاہیے کہ یہ عدالت کی تمام
قسموں پر مشتمل ہے کیونکہ رعایت کرنی عدالت کی بااادن پیروں میں ہے جو بند اور اس کے
پروردگار کے درمیان میں فقرہ اولی سے اشارہ اسکی طرف ہے یا اادن پیروں میں جو اس کے
اور دوسرے آدمیوں کی رعایت میں اور اسکی طرف فقرہ ثانی سے کہنا یہ ہے اور دوسری حدیث میں
فرمایا جسکے معنی یہ ہیں کہ دین نیکی کرنی ہے گو کون نے پوچھا کہ واسطہ فرمایا خدا اور اس کے
رسول کے واسطہ اور سب مومنوں کے لیے مائل دانا جانتا ہے کہ اتنی حکمت خلیفہ کو ایسی مختصر
عبارت میں اس فصاحت اور بلاغت کے ساتھ سوا اس ادیب کامل کو جسے مکتب سے اسکی
کہ یہ ہے پروردگار نے میرے نبین ادب کھایا پس آداب میری بھی ہوے ادب یکساں ہے
کن بیان کر سکتا ہے اس واسطہ حکما و متاخرین جب شریعت محمدی کی ضیقوں سے آگاہ ہوے
اور انہوں نے دیکھا کہ وہ تمام حکمت عملی کی تفصیلات پر مشتمل ہے تو حکیموں کی سبب کی تفسیر

اور اسکی

اور اونکی تمام کتابوں کی تصحیح کرنے کو مقبول سمجھا سیت جو دیکھا باغبان کا قد وبالادہ او شایا
 سر و گلشن سوز دل اپنا عبادت الہی کی تحقیق میں گفتگو یہ ہے کہ حق سبحانہ تعالیٰ فرمود اعضا میں
 ہر ہر کو ایک ایک غرض کو لیے خلق کیا ہے سب ملکہ کماں متقی کے حاصل کرنے کے لیے جو غرض
 اصلی ہے سبب ہوں یعنی خلافت الہی جو عبارت پادشاہت ہے اور اسرار پر وقوف حاصل
 چنانچہ مطلع کو درمیان اشارہ اسکی طرف ہوا ہے پس ان قوتوں اور ان اعضا کو اونکی غرضوں
 صرف کرنا عبادت اور عدالت اور شکر گذاری ہے اور سوا اونکو متوجہ کرنا گناہ اور ظلم ناپاکی ہے
 جب کہ اوسکا التزام کرنا نہایت مشکل ہے حق سبحانہ تعالیٰ نے اپنے کلام بلاغت انتظام کو درمیان
 اونکی اوصاف میں فرمایا کہ میرے بندوں میں سے شکر گزار نموری ہیں لیکن ہر ایک قوت و عضو کو
 کس کام میں مصروف رکھ کر تفصیل اوسکی شریعت محمدی میں شرح فرمائی ہے اسی طرح آدمیوں کو
 حقوق بھی معاہدہ اور نکل اور قتل و قصاص کے ابواب میں مشروح ہو چکے ہیں وہاں معلوم کیا جا
 پر عدالت کی وجہوں میں سے بڑی وجہ عدالت پادشاہی ہے کیونکہ وہ عدالت کی سبب ملکی
 جامع ہے اس لیے بغیر اسکی شخص کو مقدمہ عدالت کا نہیں ہو سکتا بالفرض اگر ہو تو نہایت مشکل
 کیونکہ تہذیب اخلاق کی اور بند و نسبت خانہ داری کا بھی انتظام احوال سے ملازم کرتی ہیں اور
 باوجود اتنی فکر و زور محنت و مشقت و خاطر جمعی جو وسیلہ تحصیل کمال کا ہے بسر کمان جیسا کہ
 اجناب میں آیا ہے کہ اگر پادشاہ عدالت اختیار کرے تو ہر ایک بندگی کے ثواب میں جو رعایا سے ہو
 شریک رہے اور جو ظلم اختیار کرے تو ہر مصیبت کو وبال میں افکڑا سنا ہے برابر ہوا اور حضرت رسالت
 پناہ علیہ الصلوٰۃ والسلام نے فرمایا ہے کہ قبامت کو دن پادشاہ عادل خدا کو مقرب بندوں سے
 ہوگا اور سلطان ظالم اوسکی رحمت کی بارگاہ سے دور ہوگا حدیث مصطفوی میں وارد ہوا ہے
 کہ ایک گھڑی کی عدالت ستر برس کی عبادت سے بہتر ہے اس لیے کہ ایک ساعت کا عدل
 تمام ملکوں کے درمیان ایک دم میں پھیل جاتا اور دت تک اوسکا چہرہ ہا ہے جہاں اللہ نے
 مبارک رحمت اللہ علیہ نے فرمایا ہے کہ اگر میں جانتا میری کوئی دعا مقبول ہو تو پادشاہ کی نیک فہمی
 کو لیے دعا کرتا کہ نفع اوسکا تمام خلق کو پہنچے جب کہ عدالت کی اس نوع کی تفصیل میں
 سیاست میں و نسبت رکھتی ہیں اس مقام میں یہ بتنا چاہتا ہوں کہ ایک اور اس بحث میں لوگوں نے

اعتراض کی ہے کہ تفضل موجود ہے اور عدالت میں داخل نہیں کیونکہ عدالت عبارت ہے برابری اور تفضل زیادہ سابق معلوم ہوا کہ اعتدال کی حد سے تجاوز کرنا افراط معلوم ہو یا تقریبات نہ موم ہے پس چاہیے کہ تفضل مذکورہ موجود اب اسکا اسطورہ دیا ہے کہ تفضل عدالت کو باطن احتیاط کی نعم سے چھوڑنا اور اسکی نقصانی سے امین رہے اور ہر ایک ملک کے توسط میں احتیاط کرنی ایک طور پر نہیں چنانچہ سخاوت میں جو وسط ہے اسراف و بخل کو بیچ احتیاط اور اسکی زیادت کی طرف میل کرنے سے ہوتی ہے اور عفت میں جو وسطی درمیان بدکاری اور پارسیائی کے نقصانی کی جانب میل کرنے سے اور تفضل متحقق نہیں مگر بعد رعایت کرنے لائق عدالت کو اسطورہ پر کہ پہلو حد استحقاق میں ہوں بعد اسکی احتیاط کی جانب میں پھر زیادتی اور میں منہم کیا ہے اور اگر گیند اپنے تمام اموال کو جو صرف میں خرچ کر ڈالا اور تفضل نہ کہیں کہ بلکہ وہ سب سے پس تفضل عدالت مامون اور تفضل عادل محتاط ہر شرافت اور اسکی اس سبب ہے کہ یہ طریق عدالت کو باطن میں مبالغہ اور احتیاط نہ اس سبب سے کہ خارج ہے یہ وہ جواب جو قوم نے دیا ہے لیکن متین ہے کہ داناؤں کو یاد کرنے سے اون باتوں کے جو اس فن کے توسط معتبر میں مذکور ہوئیں اس سے بہتر جواب حاصل ہو جانا چاہیے کہ تفضل کو عدالت میں کبھی اختیار کرتے ہیں تا موجب نقصان اپنی حق کا نو کہوں کہ اگر درمیان دو شخص کو حکم کرے تو کسی جانب میں تفضل متصور نہو حالانکہ رعایت کرنی اصل اعتدال اور مطلق مساوات کی لازم ہے تناویر حکیموں سے ایک گروہ نے کہا ہے کہ اگر رابطہ محبت و اخلاص کا آدیوں کے بیچ مربوط رہتا تو سلسلہ عدالت کی طرف احتیاج نہوتی کیونکہ اہل محلے میں سے بسبب رابطہ و اتحاد کے ایک دوسرے کی رضا جوئی اختیار کرتا اور کوئی کسی حق میں طبع کرتا تحقیق اسکا بھی یہ ہے کہ رابطہ اخلاص کا نہایت مستحکم ہے رابطہ عدالت سے کیونکہ محبت ایک وحدت جلی داخل طبیعت ہے اور عدالت ایک وحدت قہری اوس سے خارج ہے ساتھ اس کے بغیر محبت کو منظم نہیں ہوتی پس بادشاہ مطلق محبت ہے اور عدالت اسکا نائب سلو اس معنی کا یہ ہے محبت اس آیت قدسی کے روح کے منہب ہے کہ میں ایک گوشہ شخصی میں تھا پس چاہتا ہوں کہ پھانا جاؤں تب پیدا کیا ہے مخلوق کو ایجاد آتش کا سبب ہے پس دوام اور منظم ہے

۱۶۷

اوسی پر مشتملی ہو سکتی ہیں بہت بل بے ای عشق کمن سال تو نہ دہم تو ہی نہ شیر و فریان کے
 نایع میں ہر اک پیرو جان نہ اگر خدا تعالیٰ اچا ہیکہ تمام بحث محبت کی حکمت مندرجہ میں آئیگی
 اسٹھوان لمحہ فضیلتوں کے حاصل کرنے میں حکمت کے یہی مقرر ہوا ہے کہ مبادی ان کے تھوگی
 جو کمالات کی طرف بوجہانی ہے یا طبیعت ہے یا صنعت اول جیسو حرکت نطفے کی اطوار مختلفہ پر
 یہاں تک کہ کمال حیوانی کو پہنچاؤ ثانی جیسو حرکت چوب کی انوار کے دہلے سے جہاں تک کمال
 نفعی کو ملاوے لیکن طبیعت صنعت کے اوپر قدم سے کیونکہ طبیعت بوجہ خلقت ارادہ انسانی کے
 مبادی عالیہ سے اخذ فیضان کرتی ہے بخلاف صنعت کے اسلئے کہ تعلق اوسکا ارادہ انسانی سے
 پس طبیعت کو یا صنعت کا استاد اور معلم ہے اور جیسو نسبت کمال طبی کی مبادی علیہ کے ساتھ
 ویسی کمال صناعتی کی نسبت طبیعت سے ہے پر نسبت اوسکی صنعت سے باعتبار تقدیم قاضیہ
 اسباب کے اور اوسکی تدبیر میں ایک وجہ مناسب ہو سکتی ہے تا جو کمال کہ فعل طبیعت کے اوپر
 تقدیر الہی سے مرتب ہے صنعت سے تدبیر انسانی کے سبب حاصل ہو یا وہ زیادتی جو صناعت
 کو ہے وہ حاصل ہونا اون کمالات کا جو جو ارادوی اور مشیت سے ملا قدر کئے میں مثلاً انسان
 جانور کو پیشو کو موافق گویا میں جلیشو چھائی کی گرمی ہے سواد و نو بہت سے بچے ایکبارگی پیدا
 ہوں کہ برابر اوسکے جانور کے از خود پسے سے ایکبارگی پیدا ہونا شکل ہے جب نمید اس مقدمہ کی
 ہوئی تو اب میں کہتا ہوں کہ جب ہند ب کرنا اون خلتوں کا جن پر نظر اہل فن کی مقصود ہے امر
 صناعتی ہے تو البتہ اس بات میں طبیعت کا اقتدار اسطور پر کیا جاسکتے کہ جو ترتیب وجود میں
 مقدم ہو اوسو تندیب اخلاف میں بھی مقدم رکھیں اور جو کوئی قانون کے مراتب میں داخل کرے
 تو اوسو معلوم ہو کہ اوسکے کو جو قوت پہلے حاصل ہوتی ہے وہ طلب کرنا خدا کا ہے اسلئے
 کہ جو نہیں وہ پیدا ہونا ہے تو وہ کی طرف متوجہ ہونا ہے یہ صرف اللہ ربانی سے ہے
 کیونکہ اوس خالق سے فرمایا ہے کہ بیٹھے ہر ایک شخص کو اسکی پیدا پیش عطا کی پھر اوسو
 راہ بتائی اور جب قوت اوسکی زیادہ ہوتی لگتی ہے تو اوسکے طلب کرنے میں جلاسنے
 اور رونے اور اوسکے مانند دن سے نوسل بوجہ ہند ہٹاتے پرا وائل میں بسبب حکم
 اجمال کے امور مشاکل کے درمیان جسے ماک اور اوسکی غیر کی صورت ہی ابتداء نہیں کر سکتا

پھر جب اس کی خواہش ظاہری اور باطنی میں جن جن قوت آتی جاتی ہے خیال رکھا اور
 شکلوں کو یاد رکھو چہچہین وہ دیکھتا ہے قادر ہوتا اور مطالب کی صورتوں کو جو اسکو وسیع سے
 اس کے دل میں گذرین اونکی درخواست کرتا ہے جیسی خصوصیت مانی اور اسکو غیر کی ہے اور اس
 قوت کو کامل ہونے سے ایک نوع کمال قوت غیبی کی اوسمیں پیدا ہوتی ہے تا اسکو وسیع سے وضع
 ضرر کیا اور مزاحم دماغ کی صورت میں مقصد پائے کہ بے نہایت تقاضا کرے پھر اسکو ماننے کو
 استقلال بناوے تو شور و فریاد اور اپنے غیر کی اعانت سے ملک ڈھونڈے پھر جب یہ قوت
 پوری ہوتی ہے تب نفس ناطقے کا ایک اثر خاص جگانام قوت جیسا ہے اوسمیں ظاہر ہوتا ہے
 اور وہ نتیجہ فرقا کرنے کا ہے درمیان نیک بد بظہورت و بد صورت کے اور یہ قوت بھی آہستہ
 مراتب کمال کی طرف ترقی کرتی ہے پھر جب قوت شہوی اور قوت غیبی شخص کمال اور کمال کو
 براد کے لائق ہے ہونچاتی ہے تب وہ قصد نوع کے باقی رہنے کی کرتی ہے مثلاً اہل قوت
 یکجہب اور پھر ہونے کے جب اسکو ایک تہ کمال کی طرف نزدیک کرے تو وہ چاہتا ہے کہ ایک اور شخص کو
 پیدا کرے اسلئے کہ بسبب اسکو نوع باقی رہے تب باوہنی کا میں پیدا ہوتا اور خواہش نکاح اور جتنے
 جناتی کی کرتا ہے اور دوسری قوت جب اسکو حافظہ میں قرار اور مضبوط ہوتی ہے اور ناموافق کو دفع کرنے کو بلے
 اور مذہب و ملت کی حرمت کی پاسداری اور پاسات وغیرہ کیواسطے جکے فائدے انواع کی طرف
 رجوع کرنے میں سعی کرتا ہے لیکن تیسری قوت یعنی قوت تہذیب و جزئیات کو درک کرنے سے
 مستحکم ہوتی کلیات کا عقل اور انواع و اجناس کا تصور کرنے لگتا ہے پھر جب اسے قادر ہوتا ہے وہ
 اسم عقل کا مصداق ہوتا ہے پھر ان کمالوں کو ظاہر کرنے میں جو خاصہ انسانی ہے شروع کرتا ہے عقل
 انسان بالفعل ہونے کا آغاز ہے پھر اس کے آگے انسان کہنا کیسا ہے جیسی کیری کو آدم کہنا
 اور اسی مرتبہ کیسے ان کمالوں میں جن کا تعلق طبیعت کی تدبیر سے ہے منتہی ہوتا ہے اور پھر
 تدبیر صنایعی کی ابتدا ہے یہاں تک کہ اس کمال اصلی کو جو حقیقی مراتب انسانی کا ہے اور اسکی تدبیر
 مطلع کے درمیان نیابت خدا یعنی ماہدشاہت ہوگی ہے پھر پھر اس طالب کمال کو لازم ہے
 کہ اسی طریق سے تحصیل کالات میں رہے اور پہلی قوت شہوی کو مذہب کرے تا اس کے
 سبب بگوشت یعنی باسانی حاصل ہو پھر قوت غیبی کو تا کہ شجاعت حاصل کرے پس چہ

کھیل قوت نمبر کی کر سے یہاں تک کہ حکیم کلاویز پس اگر اتفاقاً ابتداء میں قوتوں میں قانون حکمت کے
 طریقے سے تربیت پائی ہو تو اس سے کیا بہتر لیکن اون قوتوں کا یاد رکھنا اپنے اوپر واجب ہے
 اور شکر اس نعمت عظمیٰ کا اور حکیم مطلق کی درگاہ میں سجلا دے اور جو برعکس اس کی پرورش
 پائی ہو تو ناسید نہوا چاہیے بلکہ آئندہ اوستے تدارک میں ہمت مصروف رکھ کر جانا چاہیے کہ غیب
 اور لوگوں کے مکی خداوند تائید کی ہے اور حکم اس آیت قرآنی کے جسکے معنی یہ ہیں کہ اللہ نے
 تمہے کو گراہ پایا پس تیرے تین ہدایت کی آئین کمال خلقی اور فضل غیبی کے کوسپت سے عمل کی
 اور فکر بشری سے مستغنی کیا ہے کوئی شخص فضیلت کمال کے ساتھ مخلوق نہیں ہے اور
 اس کے حاصل کرنے کے لیے محنت و مشقت سے بھی مستغنی نہیں اگر چہ سبب تفاوت استعداد کے
 کوئی باسانی حاصل کرنا اور کوئی بدشواری پس جسے خطا اور تاجر کو پہلے شق لکھے اور کاروبار
 چاہیے یہاں تک کہ کالت یا تاجر ہو ویسے طالب فیضیت کو اون کا مزہ جو موجب اوسکی احتیاج کا
 اقدام کرنا لازم تا وہ ملکہ اوسکو حاصل ہو یہ مناعت فن طبابت کے ساتھ مشابہت تام رکھتی ہے
 کیونکہ منظور نظر طبیب کا حفاظت کرنا اعتدال مزاجی کا ہے جب تک کہ ممکن ہو اور اعادہ کرنا اوسکا
 بعد زوال کے اور اس فن کے طلب کرنے والوں کا قصد اعتدال خلق کی احتیاط کرتی ہے پھر اوس
 حاصل کرنا سبب اغفال کے بلکہ یہ علم حقیقت کے روسے خود طب روحانی ہے جسے سائنس مذکورہ
 یہین سے ہے کہ جالینوس حکیم نے حضرت عیسیٰ علیہ السلام کو لکھا تھا کہ یہ نامہ طبیب بدنی سے
 طبیب روحانی کو پہنچا پس جیسے علم طب کے دو جز ہیں ایک اعتدال و کرنی صحت کی دوسرا بیماری کو
 دور کرنا ویسے اس فن کی بھی دو قسمیں ہیں ایک وہ جو فیضیت کی محافظت سے خلق کو
 دوسری جو وضع روزیلت کے لیے کام آوے پس طالب کو پہلے اون تینوں قوتوں میں
 نظر کرنا لازم ہے جہاں ذکر سابق مذکور ہوا اگر اون سبھوں کا احوال اعتدال کے طور پر ہے تو اوسکی
 محافظت کی کسی کیا چاہیے اور جو اوس سے منحرف ہو تو اوسکے بدلنے میں کوشش کرے
 جب اوسکی تہذیب سے فرغت ہو تو قوانین عدالت کی محافظت میں بقصد بصری تبلیغ کرنا
 واجب جاوے یہاں تک کہ کوئی دقیقہ فرو گذاشت نہو اور ہمیشہ اپنی اوقات کو اوس میں مصروف
 رکھے تب کمال حقیقی کے نہایت مرے کہ وہ پہنچ جاوے ان لمعہ صحت نفسانی کی محافظت ہو

جس طرح کو تین کسی نوع کی فضیلت حاصل ہو تو اس کی مخالفت کرنی اور اس قوت نامہ کو اپنی اختیار میں رکھنا اور اپنے اپنے آویزون سے صحبت الاقات یعنی اور بڑی لوگوں کی مجلس سے اجتناب کرنا واجب ہے کیونکہ اپنے بار و معاہدہ کی زمین طبیعت میں جلد اثر کر جاتی ہیں اس پر اس طرح کہیں گے کہ ہاں کہ طبیعت کو باہر پر یعنی اپنی زمین کے اطلاق کو پوشیدہ لیتتی ہے اور جس پر بدوں کا اختلاص اور اپنی زمین بچا تا واجب ہے اسی طرح سے اونکی باتوں سے بھی خصوصاً اون کلاموں کو جن میں اونکو خیال اور وہم باطل تراش کر ڈال دینا اور میں سے بچنا یا وہی ایک مجلس میں بیٹھنا یا وہی ایک باکو سنا اس ٹیکوسے میں اتنی بدیاں مزاج میں آجاتی ہیں کہ اون سے چھوٹا سا ایک مدت کو اور بہت سی تیزیر کے بستر نہیں ہوتا اور اکثر یہ کہ یہ صحبت علماء دانشمند کی بھی گمراہی کا سبب ہو جاتی ہے اور علم فقہ میں جو مقرر ہوا ہے کہ اون شعرون کا پڑھنا جو طبری باتوں پر مشتمل اور اون میں طبیعت کی رحمت ہو اور حرص کی طرف ہو اور ہم سے سوا اسی حکمت کی طرف رجوع کرتا ہے اور سبب سرور سے جو کچھ شراب خواروں کے شمار میں انکا حرام ہونا بھی اسی قسم سے ہے کیونکہ عمل کرنا اون چیزوں کا موجب ہے شہوت پرستی اور بدکاری کا مجید اور سکا یہ ہے کہ پیدائش انسانی میں بسبب علاقہ بدنی کے روح کو قواسم جسمانی کے ساتھ بھی نسبت ہے اور اسباب شہوت و غضب کے اس میں داخل ہیں پھر ہوا و حرص کی طرف رغبت کرنی کیسی ہے جیسے چوڑا ہونا کہ او میں کچھ خلعت نہیں اور فضیلت کا قصد کرنا کیسا ہے جیسا بلندی پر چڑھنا پر یہ بدوں محنت شوق اور تکلیف نامہ کے تصور نہیں لینے بغیر ترک کیے ہوا حرص جسمانی کی بسبب ان مصرع آسمان سروری یا رو بہت ہے دور ہی چہ ہمیں سے ہے کہ پیغمبر خدا علیہ الصلوٰۃ والسلام کی حدیث میں آیا ہے کہ بہشت احاطہ کی گئی استفت اور ایمانوں سے اور دفع ہوا و حرص اور خواہشوں سے جانا چاہیے کہ دو ستون نے آئینش کرنی اور نہ بنا بولنا ایک نماند از موافق سلسلے ساتھ بہتر ہے بلکہ وہ زیادہ الفت اور محبت دائمی کا سبب ہوتا ہے جیسے اور خلقوں کی دو طرف ہیں ویسا اسکی بھی دو جانب ہیں طرف افراط کو جو شہوت اور مسخر ہیں اور بل غیرتی کہتے ہیں اور جانب تقویٰ کو بھیگی اور بگاڑ اور لیبانی پس بے دو طرفین مانند اور طرفوں کی مذموم میں اور مرتبہ وسط کا محمود اور سکا نامہ کتابہ رونی خوشی

بہتر ہے

اور دریافت ہے اور اس صبح کو گاہ کہ گنہگار کو خندہ رو و خوشخوش طبع اور طبع کتبہ میں نصرت برسانے
صلی اللہ علیہ وسلم کو میں عظیم الشان ہو گیا کہ ساتھ مزاج کر تھے لیکن سچ ہی بولتے اور امیر المؤمنین حضرت
رضی علی کرم اللہ وجہہ لہی باوجود اس مرتبہ ولایت کے نہیں اس مرتبہ سے کہ گئے کہ وہ سے
تینوں خلیفہ کے بعد جب سندناست پر بیٹے سلمان فارسی رضی اللہ عنہ سے کہ نہیں کیا بات کی
تب ان نے کہا یہ وہ شخص ہے کہ اسے نکو سب کے پیچھے ڈالا سبب اسکا ہے کہ حضرت
خلقت میں شوق ولایت کا جو موجب جذبہ باطنی اور غلبہ وحدت باقی کا ہے ہیشتر اور
خلافت واسطہ ظاہری اور علاقہ کثرت نانی کے سوانہین اوس کے درمیان آسمان زمین کا
فرق ہے ایسا وسط جذب ان شوق ثانی کی طرف میلان طبیعت کا ہستماہیت موسیٰ آداب
وانان اور ہین بند دل بے اور سینہ بریان اور ہین بند جو چاہے کہ اپنی روح کو صبح اور
تندرست رکھے تو اوسکی خلافت میں سچی کرے طریق اوسکا اسطر پر ہے کہ اپنے قوہ کو
خواہ دے نظری ہوں باعلیٰ اچھے کاموں میں معروف رکھے کیونکہ ہر ایک قوت پرتو
کام کی مشافی سے مضبوط اور غفلت کے سبب مست ہو جاتی بہا تک کہ محل زوال میں
ہو پختی ہے اور یہ طریق ریاضت بدنی کے برابر ہے کیونکہ طیب کو لازم ہے کہ محنت
بدنی کی حفاظت کے لیے مراتب ہی میں سے کسی مرتبے کو فرو گذارشت نہ کری بہا تک
کہ بدن صحیح اور تندرست ہو کہ ہر طبعی ہمار یوں سے بچ رہے بلکہ ریاضت روحانی صحت
نفسانی کے لیے مشقت کی رو سے زیادہ ہے ریاضت بدنی سے کیونکہ یہ ریاضت کے
واسطے کئی ایک باتوں کے سوانہین بخلاف ریاضت نفسانی کے ایسے کہ اگر نفس انسانی
نظر و فکر کی موافقت سے معطل ہے اور خالق کمال کے اور اک سے جو غرض اصلی ہے
اعراض کرے تو بے شہرہ حماقت و نادانی سے موصوف ہوتا ہے اور عالم عقول کے
فیضان سے جو غذا ہے روحانی اور رزق آسمانی ہے محسوس رہنا باطن میں کمال انسانی کے
مرتبے سے گرجاتا اور ظاہر میں حیوان بنیران کی مثال دیکھا کی دنیا پر جب غفلت کی چند
چونک اوسے خواہ اس عالم میں یا اس جہان میں سواہ مشغول و پشمانی کے کیا ہو سکے
ناستہ نئے کے چنانچہ حق سبحانہ تعالیٰ نے فرمایا ہے اوسکے معنی یہ ہیں کہ اگر تو دیکھے گناہ کا نیک

جس حال میں کہ روی اپنے خدا کے حضور میں سر پہنچے کیے اور کہیں با پروردگار ہمارے ہوتے
 دیکھا اور سنا پھر ہمیں دینا میں بیچ تو ہم ملی کرین اور ہم یقین کرنا ہوا ہے کہ ہر چند کہ علم و فضل سے
 زمانہ کا کچھتا ہوا اور اس کے حصہ میں کوئی اسکا جتنا ہو چاہتے کہ عجب و نیکار کے سبب مرانہ کمال سے
 گرنہ پڑے اور اب تک بھی سعی و کوشش کے طریقے سے باز نہ رہے کیونکہ اس عالم تزد و دین
 اکہٹ سے ایک عالم تہجد و نامی عصری اور انگریزوں کو کس کمال کے چھڑو دینے کا عذر اور ہستی اور
 ناتوانی کا بہانہ کر کے اظہار میں سے پوچھا کہ علم کب تک سخن جو لاجب تک کہ عیب جہالت کا راستہ
 اور لازم ہے کہ جو کچھ او سنے حاصل کیا ہے اور اس کے کنبط اور تکرار کرنے دیکھنے سنے میں کالی نیکے کیونکہ
 فراموشی علم و ہنر کے حق میں بڑی آفت ہے و تحت روحانی کے احتیاط کرنا ہوا ہے کہ پوچھیں کہ اگر
 دل میں سمجھے کہ نعمت مجازی کے طلب کرنے ہارے جو محل ذوال اور تمام اتقال میں جو اس کے
 پیدا کرنے کے واسطے کیا کیا سبب و محنت اور سفر کی اذیت اور تھکانے ہیں پس دولت حقیقی اور
 خصلت ذاتی کے حاصل کرنے کی تاکید جس سے اس کے جوہر ذات کی آرایش ہو ہر ایک صورت سے
 اپنے اوپر واجب جانے اور اس دولت فانی کو نعمت باقی کے اوپر ترجیح دے فرمیں کیا
 کہ بہت سے تزد کے بعد دولت دنیا کی حاصل کی پھر جب وہ مر گیا تو اس کے ورثے جو اکثر
 اونیہ سے اس کے دشمن بھی سنے لے لیتے ہیں بخلاف خصلت کمال کے کیونکہ وہ فریق
 دونوں جہان میں ہے اسدوا سے پیغمبر خدا علیہ الصلوٰۃ والسلام کی حدیث میں آیا کہ دیکھا جو چھڑو
 تو خدا تیرے سینے چاہتے اور ترک کر اور خیر و کویر آدیوں کے پاس ہیں تو وہ لوگ
 شکوہ پار کرین اور دوسری حدیث میں ہے تو دنیا کے بیچ غریب اور مسافر ہو کے رہ اور اپنے
 قبر کے رہنے اور دین سے گن اور سلاطین نے کہا ہے کہ جو کوئی دن کا سٹنے پر
 قادر ہو چاہے کہ وہ زیادہ طلبی سے باز رہا سیکے کہ اس کی نہایت نہیں اور اس کے
 دشمن ہونے والے کو بہت سی آفتیں پہنچتی ہیں اور کہا ہے کہ اسباب دنیاوی سے سزا
 دفع اجتناب کے سوا نہیں جیسے جو کچھ اور پیاس اور آفت بدنی سے بچنا نہ اس کی لذت
 مقصود ہے بلکہ لذت اصلی تندرستی روح کی ہے جو جہانہ روی کی جاں سے ماتمہ آتی ہے پس معلوم ہوا
 کہ زیادہ طلبی سے اعراض کرنا سبب ہر لذت اور محنت دونوں کا اور اس کی خواہش میں متفاد

دوسری

دونوں کے گم کر چکا سلیمان ابن داؤد علی نبینا وعلیہا الصلوٰۃ کے صفحے میں لکھا ہے کہ دنیا کے
 درمیان طلب زیادتی کی نگرانی سے گھر کی طرح صاحب خانہ ہو یا مہمان آستانہ سے زیادہ کماندین کا
 بسن غنی اور غریب قدر حاجت میں برابر ہیں بلکہ صاحب فراغت کو زیادہ وبال و اہم اور سکو سوا کے
 کچھ اور فائدہ نہیں جو سکے کہ پیچھے میری اور جگہ گھر میں اوقات بسر کا خرچہ نہ تو مقدار حاجت سے
 تجاوز نہ کرے اور پونج کاموں سے پرہیز کرے اور چاہے کسی وجہ سے شہوت و غضب کو
 اپنے اوپر غالب نہ کرے اور تخریک اور سکی فقط طبیعت ہی کے اوپر موقوف نہ کرے بلکہ غسل
 مصلحت اندیش کی تدبیر سے بھی تعلق رکھے اور اپنے تئیں اون آدمیوں کے برابر نہ کرے
 جو اپنے دل میں اوس لذت کا خیال کیا کرتے ہیں جو معاشرت یا غصے کے وقت مثلاً اونکو
 پہنچتی ہو پھر اوسکے سبب اوسیطور سے ایک لذت ایسی اور اوشھائے جو وہ سبب دوسری
 اور شہوت یا غضب کا ہو پھر اسی وضع سے اپنے تئیں ایسے وبال سے گرفتار نہ کریں کہ اس
 چھوٹا بہت مشکل جو یہ حالت اوس شخص کے حال سے شبیہ ہو جو اپنی چال سے بلا میں مقید
 ہو جائے پھر اوس سے چھوٹے کی تدبیر میں مشغول ہو اور ظاہر ہے کہ کوئی دانا ایسی حرکت پر
 اقدام نہیں کرتا اور جب طبیعت کے حواس کے تو اس طور سے کرے کہ اوسکے وقت میں
 عقل کی مصلحت سے انتظام پاسے اور حد اعتدال سے تجاوز نہ کرنا فضیلت پارسائی اور شجاعت کے
 مرتبے کو جو پونجے اور لازم ہے کہ کہنے بولنے کام کرنے بیٹھنے اوشٹنے چال چلن میں پہلے
 سوچ لے تا عادت انسانی کے طور سے جو چیز کے مخالف ارادہ عقل کا اوس سے سزور نہ ہو
 اچھا تا اگر عادت نے سہیت کی اور کوئی ایسا کام جو اوسکے مقصد کے برعکس ہو اور سے ہو گیا
 تو اپنے تئیں ندامت میں اس وضع سے ڈال جو اوسکی عبرت کا موجب ہو جیسے اوننے
 ایسے کمانے پینے کی جہات کی جس سے پرہیز کرنا عقل کی رو سے واجب ہے تو اسکی
 اپنے اوپر اسطور سے مصلحت سمجھے کہ بار دیگر اوسکی خواہش نہ کرے بلکہ روزہ رکھے اور
 اپنے تئیں اس قصور کے واسطے زجر و ندامت میں ڈالے اور جو الفاظ اوس سے
 بیجا غصہ سزور ہو تو علی الرغم اوسکے ایک نادان کو اپنا لازم کوشے تا بہ سبب صدور امر
 نالائحم کے اوس سے چپکا ہو رہے اور غصے کو چپکا کرے یا کچھ مال خیرات یا خدی بنگلی ہی

اور اس وقت تک کہ وہ اس کی حرکت کا کر سے مکمل ہون کی کو اس میں منقول
کہ جب بادشاہ نے سترقا کو تھامنے کے لیے حکم کیا اس لیے کہ اس سے کوئی نسل یا دگاری اور
اوس سے لوگ فائدے سمکت کے اور شاد میں اب اس کا ایک ایسی کلمہ دراز عورت کو اختیار کیا
کہ ہر کہ وہ کہے پاس وہ زبان و رازی میں ملازمہ مصر اور شہور تھی اس لیے کہ اسکی صحبت سے
حیث منفی کو مقہور کر کے اور اقلیدس حکیم شہر کے احمقوں کو فطرت میں بلا کر سپا دیتا تا اوسکو
بر ملا زجر و ملامت کریں اور جو کوئی اپنے مزاج میں کاپلی در یافت کر سے چاہے کہ نیک
کا منو کی مشقت سے جو اسکی مادت مہود سے زائد ہیں اپنی تا ادیب کر کے عرض اون
کا منو کی مشق میں جو کر کے کہ طبیعت کو امکان غفلت و اہمال کا نہو یہاں تک کہ اون پر قادر
اونے جو کر ہو جائے اور بڑے کاموں کو اگر وہے چھوٹے بھی ہوں تو اونکو چھوٹا سمجھتا
اور اونے احترام کر کے تا موجب سستی کا نہو یہیں سے جو کہ شرع کے بعضے الامور نے
مقرر کی ہے کہ جس گناہ کو مغیرہ حساب کرتے ہیں بنظر شخص کے وہ کبیرہ ہو سکتا ہے
اس معنی کو پیغمبر علیہ السلام کی حدیث سے بھی نقل کیا ہے اور صنائر آہستہ آہستہ باعث
کبار کے ہوتے ہیں بلکہ گناہ مغیرہ کے بار بار کرنے سے حکم گناہ کبیرہ کا پیدا کرتا یا وہ خود کبیرہ ہو جاتا
با اعتبار اوس اختلاف کے جو علماء کے یہ ہے اور لازم ہے کہ انبی پیمان کے سعی کرنے میں حدود
کو تا ہی نکرے اور اوس وجہ کی رو سے جو جالینوس نے بھی ہے کہ ہر کوئی اپنے تئیں چاہتا کہ
اور جو حکم اوس قول کے جسکے معنی یہ ہیں کہ دوستی ہر ایک شی کی تجھے لہا اور ٹوکا کر دیتی ہے نہ
اپنے عیب سے واقف ہو سکتا ہے پر اے عیب سے پس مناسب یہ ہے کہ دوستی کسی دانائی
اختیار کرے اور بعد اس کے کہ جب رابطہ دوستی کا مربوط اور طریقہ نشست و برخاست کا مضبوط ہو
تب اسکو اپنے عیبوں کے اطلاع کر دینے کی تکلیف دے اور اس بات میں بہت سادہ انداز
اور اصلاح کر کے ہر چند کہ وہ کے کہ تجھ میں کوئی عیب نہیں دیکھتا ہوں راضی نہو بلکہ پوچھنے میں
اور بھی امر کر کے پھر اگر اوسنے کسی عیب سے مطلع کر دیا تو لازم ہے کہ بغیر انہو بیکار خوش ہو
امیر المؤمنین عمر ابن خطاب رضی اللہ عنہ کے فرما سے مطابق جسکا مضمون یہ ہے کہ جسے میرے
عیبوں سے بھگو واقف کر دیا خدا اس پر رحمت بھیجے اوسے اپنے حق میں احسان سے اظہار کر دیا

۳۰

اپنے اوپر واجب جانے اور اوستے کے جس مرض کی تدریس میں رہے اگر دو ستون سے اوکا مقصد بڑھ کر
 تو دشمنوں سے انہاس کرنا واجب ہے کیونکہ دشمن انہار عوب میں پروانہیں کرنا بلکہ وہ اوستے
 افشا کرنے میں اکثر سعی ہوتا ہے اس لیے اسی طرح سے اپنے عیب پر مطلع ہو سکتا ہے پھر ایسا کرے
 جو کسی طرح سے امین غلطی راہ پناوے ہی سے ہیں اوستے کے جو حالتوں نے دوسرے مقام میں پہنچے
 کہ کیوں کو دشمنوں سے نفع حاصل ہوتا ہے اور حضرت عیسیٰ علیہ السلام سے منقول ہے کہ میں نے
 بے ادبوں سے ادب سیکھا اور بیٹے حکیموں نے کہا ہے کہ فضیلت کے طلب کرنے والے کو
 چاہیے کہ اپنے اشتقاق کے احوال کو آئینے کے مثال خیال کرے اور اپنی سبب اور غرور کی
 صورت اور میں دیکھ لے تو افعال بد کو اپنے معلوم کرے کیونکہ نفس السلطیٰ بطرح غیر کی برائیوں پر
 جلد واقع ہو جاتا ہے اس طرح اپنی بدیوں سے خبردار ہو میں سکتا و سوال المہ امر من نفسانی
 معالجہ کرنے میں جیسے طب جہانی میں مقرر ہے کہ حفاظت تندرستی کی احتیاط اور موافق پیروں کے
 اختیار کرنے سے ہو سکتی اور بیماری دوا کے استعمال کرنے سے جو ادب کی ضد ہے ضد ہوتی ہے
 طب نفسانی میں بھی یہ قاعدہ جاری ہے اور جب کہ فضیلتوں کی چار قسمیں اور ذیلیاتی آئینہ میں چنانچہ
 گذرین پس رفتائیں کو اس اصطلاح کی رو سے جو کہتے ہیں کہ دو ضدوں و دونوں موجود ہو گا
 نام جو جتنے درمیان تفاوت ادس مرتبے سے ہو کہ کدھی دوا کٹھے ہو سکیں امداد و قضائ کے
 کہہ سکتے ہیں یا جتنا اصطلاح عام کے اطلاق ضدوں کا اور میں دونوں پر منحصر نہیں اور نفسانی کی
 اصل یہ ہے کہ پہلے مریض کو چھاننے پھر شناخت اسکی کہ کس مرض کا کیا سبب ہے اور اسکی
 علامت کیا ہے پھر ہفت کرنا اور سکا کہ اس مرض کی دوا کس طرح سے کیا جاہی ہے اور جب کہ قواس
 انسانی کی تین نوع ہیں قوت غیر قوت غضب قوت شہوت تو اوستے کا شہوت ہونا اعتدال سے
 کیفیت کی جہت سے باکیت کی جانب سے ہے پر ثانی زیادتی کرنی اعتدال کی حد پر اور اس سے
 نقصان کرنا پس ہر ایک قوت کی بیماری تین وجہ سے ہو سکتی ہیں افراط یا تفریط یا رواں کی جہت
 یا افراط قوت تیز کرنا یا اعتبار شق نفسی یا بنظر شق علی کے ہوتا ہے اولیٰ جیسے کار کی حد سے تجاوز
 کرنا اور جہت و مناظرے میں بالادہ کرنا اور عمل شہنجانا نشا اسباب سے بچاؤ اور ان مصلو کے
 عرف میں ولذت یعنی سے محروم میں اسے تفریق کہتے ہیں اور سبب اس کے طالب یقینہ سے

زچہاں لپے پوری قسم اگر امور جزوی میں ہوا سکا نام کہ نری ہی لینے خلاف حکمت اور جو امور کلی میں ہوتے
 وہاں گتے میں لینے انداز سے زیادہ عقلمندی اور تفریط قوت فطری کی نمود لینے سستی فکر کی اور
 تلاوت ہے اور قوت عملی کی بلاہت پر غرض وہ قصور کرنا فکر کا ہی حد واجب سے علیات میں ہو
 باعلیات میں آثار و انت اس قوت کی جیسے شوق ان علون کا کرنا جو نیچے کمال حقیقی کے
 نہیں دیتے زیادہ استدر سے جو عمد تحصیل یقین کا ہو چنانچہ علم بدل اور تلاوت اور وسطی کا لینے
 بحث کو چاہے زیادہ اس سے کہ تحصیل یقین کا ہو اور جیسے علم جادو گری زامالی باز گیری کا اسیلے
 بسبب انکی غرض اصلی کے رتبے سے ہجائتا ہی اما قوت غرضی کا افراط جیسے بہت غصہ کرنا اور نظام
 پیچھے پڑ جانا اور آتش خشم کو مرتبہ اعتدال سے زیادہ بھرگانا اور تفریطاوسکی جیسے بغیرتی اور بزدلی اور
 پر روائت اس قوت کی کیسی جیسے بیجا غصہ کرنا مثلاً انگڑ پھر پاچار پاون یا لہ کون یا اون لوگوں پر
 ہواونے نا اہل اورین غصہ ہونا یا جو جب خفگی کرنی پر قوت شہوتی کا افراط جیسے کھانے پینے پر
 زیادہ موصی کرنا اور عورتوں سے بہت محبت رکھنی ایسی جو استحسان عقلی سے خارج ہو اور
 تفریط اسکی یہ ہے کہ صقدر کھانا پینا ضروری ہی او میں قصور کرنا اور بیاہ شادی کا ارادہ جس سے
 ہتار نسل منصور ہی نہ کرنا اسکا نام نمود شہوت ہی لینے شہوت کو چھاننا پر روائت اس قوت کی
 جیسے مٹی اور کوئلے کھانکی بھوکھ ہونی اور شہوت رانی مردوں کے ساتھ کرنی غرض شہوت الہی
 اس وضع کی کہ محل کے نزدیک ہو اور بے سبب امراض بسیط کے جنس میں اور اون کے تحت میں
 بہت سے نول عندرج میں پھراونے آپس کے ملنے سے بہت سے مرض پیدا ہوتے ہیں
 اونین سے بعضون کو دھلک کہتے ہیں ایسے کہ اکثر امراض دہلی کا سبب ہونے ہیں
 جیسے جہرت ناوانی غصہ وری بزدلی غمگینی صدانتطاری عشق اور بیکاری ہی اور جب کہ تاخیر
 اون بیمار یونگی بہت ہی تو معالوجہ او کافر در لیکن ہر ایک اپنے اپنے مقام میں ظاہر ہوگی مثلاً
 اور ہر یک بدن اور روح کے درمیان ازلیکہ علاقہ اور شدت سے رابطہ ہی چنانچہ اون کے کسی میں جو
 کیفیت پیدا ہو دوسرے میں بھی سلطنت کرتی ہے پس سوچا جاہے کہ سبب اس کیفیت
 وہ کہ کا اگر کوئی مرض بدنی ہی جیسے سو فرجی یا بدتریبی نودواوسکی طب جہانی سے کرنا ضرور
 اور جو طلت اوسکی بدکاری کے سبب سے ہو تو طب نفسانی سے اور جیسے بدتریبی غذا کی

اور

اور دوا کے ہتھیار کسے سے ہو سکتی ہے اور کبھی اتفاق ایسا ہو جاتا ہے کہ احتیاج زہر اور سخت کاموں کی طرف ہوتی ہے جیسے داغ دینا یا کسی عضو کو کاٹ ڈالنا تدبیر نفسانی بھی اسی روش پر ہی پہلے اپنے اخلاق کو درست کرے اور پھر سے کاموں سے اپنے تئیں نیک کاموں کے وسیلے سے بچا دے یہ گویا غذا کی قسم سے ہر دوسرے سے اپنے تئیں کھنے سے کام کرنے اور سوچنے کی رو سے زبرد ملاست میں رکھے یہ گویا دوا کے طور پر ہی تیسرے از کتاب کرنا اور سکا جو موجب ایک ایسی زہریت کا ہو جو خلاف اوسکا ہے یہ صورت تشبیہ رکھتی ہے اوس حالت کے ساتھ جب اتفاق زہر کے علاج کا ہو جوتے عقوبت و تعذیب اور تکلیفات شاقہ اختیار کرنا اور اون ریاضتوں میں مصروف ہونا جسے نفس انسانی کو رنج پہنچے یہاں تک کہ وہ قوت ضعیف اور فرمانبردار ہو جائے یہ داغ دینے اور قطع کرنے کا شبہ ہے یہ طریق معائنے کا ہے جمال کی وجہ سے تفصیل کی وجہ سے کتنے مرضوں کے علاج کا بیان جو اون تینوں قوتوں سے ملافتہ رکھتے ہیں ہو گا تا اور مرضوں کا قیاس ان پر کرین پرفوت تیسری بیماریاں اگرچہ بہت ہیں لیکن خوف تلامذہ تین قسم کی ہیں ایک حیرت دوسری جمل بسیط تیسری جمل مرکب پہلی نوع انفرادی قسم سے دوسری نوع تغزیط کی تیسری روایت کیفیت کی قسم سے ہے لیکن علاج حیرت کا یہ ہے کہ جب ویلین ایک مطلب کی آپس میں متعارض ہوں اور وہ مطلب خفی ہو مثلاً نفس انسانی اسکے دونوں طرف کے لغتیں کرنے سے لاچار ہوتو چاہیے پہلے اس قبضے پر پیہ کو سوچے کہ دونوں قبضوں کو کلامنا اور اونکا اوشہ جانا محال ہے جب اس قبضے اجمالی حاصل ہو کہ نفس الامر میں ہر ایک مسئلے کی دونوں طرفوں میں سے ایک طرف حق ہوگی اور دوسری جانب باطل ہے اور اس مطلب کے مناسب مقدموں میں بطور تواریخ منطقی کے تفتیش کرے اور اس تفتیش میں احتیاط کی شرطیں اچھی طرح سے ملحوظ رکھے یہاں تک کہ حق باطل سے علاحدہ ہو اور وہ حیرت کے اعلا سے جوڑ جاے علاج جمل بسیط کا وہ عبادت ہے نادانی سے بلے استفادے کے علم کے اپنے شان میں پراختیاد میں یہ بد نہیں ہے بلکہ وہ علم سے کھینچنے کی شرط ہے کیونکہ اگر وہ عالم ہو یا اپنے شان میں استفاد

علم کا کارہا تو سب کیسے انجام لیکن اس مرتبے میں رہنا بدہم اور شرع و عقل کی رو سے اوسکو
 ملاست کرنا واجب علاج اوسکا یہ کہ وہ انسان اور دوسرے حیوانوں کے احوال میں تامل
 کرے تا اوسے یقین ہو کہ اذنیہ فضیلت آدمیوں کی باعتبار علم و تینر کی ہے اور وے نادان
 جو زبور و کتاب عالی میں حقیقت میں کونے جانوروں کی مثال میں بلکہ اوسے بھی بدتر چاہئے مطلع و در بیان
 ظاہر ہو چکا اسی واسطے اوں فضیلت کی محض میں جو میدان کمال کے شاہ سوار میں جب حاضر ہوں
 تو اوتنے گنگو کرنے کی کچھ راہ پاسے اور حیوان سبے زبان کے مانند منہ دیکھ کر ہجاسے
 پس سوچا چاہیے کہ وے آپس میں جو باتیں کیا کرتے ہیں سو جانور و کی آواز سے مناسب کتنی ہیں
 یا آدمی کے کلام سے اسیلے کہ انکی باتیں اگر نطق انسانی کے شمار میں ہوتیں تو ان علماء کے
 صحیح میں جو جواہر بیان کے بازار کے جوہر ہی میں رواج پائیں بلکہ اوحین آدمی کہنا کیسا کر
 بیجے گیہوں کے چارنگو گیہوں اور انگور خام کو انگور کہنا اور شور سے تامل سے ظاہر ہوتا ہے کہ
 کہ اتنے گونگے جانور بحسب پیدائش کے اپنے کمال نوعی کے پہنچنے کے لیے تو اور اتنے
 جسمانی کو مصروف رکھتے اور اس راہ راست جس سے اوسکی نہایت کو پہنچنے میں منحرف
 نہیں ہوتے بخلاف اس نادان کے جو بے بلے بڑے کی پہچان سے غافل ہے اور اپنے
 ارکان اور جوارح اور قوا کو پیدائش کے خلاف مقتضی میں صرف کرتا اور تحصیل کمال کی
 سیدھی راہ سے جو خامہ نوع انسانی کا ہے باز رہتا ہے پس یہ جاہل بلے شہدین جو کلام
 بدتر ہے چرب اسی قیاس کے اور احوال جمادات کا ملاحظہ کیا جائے تو معلوم ہو کہ اس مرتبے سے
 بھی وہ فروتر ہے کیونکہ اسنے بسبب اپنی بدچالی کے فطرت انسانی کو اعلیٰ علیین کے رتبے
 اسفل اساطین میں ڈال دیا ارسطو طائیس کے کہا ہے کہ اگر بنیا اور زابنیا دونوں کو وے میں گورین
 تو کبھی میں دونوں شریک ہیں پراندا ہا بسبب اپنے اندھے پن کے بچاؤ سے معذور ہے اور
 پینا بسبب تقصیر کے عقل کے نہ وہ یک سعی ملاست و عتاب کا ہونا ہے چنانچہ عربی شعریں کہا ہے
 مضمون اسکا یہ ہے جو بیت میں نہیں دیکھتا ہوں انسان میں نہ عیب جیسا ہونقص قاور کا ہے
 اور اہل عقل و علم کے اتفاق سے ثابت ہوا ہے کہ کوئی فضیلت بد میں علم کے تمام نہیں ہو سکتی
 اسی واسطے حضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے کتاب اعجاز تناب میں چھپر علیہ السلام کو علم کی زیادتی

وہاں

و معاملت کے لیے حکم کیا اور فرمایا ہے کہ اسے محمد کہ اسے میرے پروردگار میرے حکم کو زیادہ کر
 اور جب مالیشہ صدیقہ کے آنحضرت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم سے پوچھا کہ آدمی کس چیز کے
 سبب اچھے ہوتے ہیں فرمایا کہ عقل کے سبب اور حضرت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم نے حضرت عمرؓ کی
 رضی اللہ عنہ سے فرمایا کہ اسے علی جب کہ آدمی اپنے پروردگار سے قرب نترکت ہرگز
 بندگی کے سبب پیدا کرنے ہیں پس نوع عقل و فکر کے وسیلے سے اونکے مرتبے اور درجے
 سبھی سبقت کر اور حدیث میں آیا ہے کہ آدمی عالم یا ستعلم ہے اور باقی کو بر کے کیڑے ایک بھی
 حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم سے سوال کیا کہ کون عمل بہتر ہے فرمایا کہ علم پیراوستے ہی
 سوال کیا تو یہی جواب ارشاد ہوا ایمان تاک کہ اونسے تین بار پوچھا اور حضرت نے یہی جواب دیا
 تب اونسے عرض کی کہ میں عمل سے سوال کرتا ہوں نہ علم سے فرمایا کہ علم کے ساتھ تھوڑا
 عمل بہتر ہے بہت عمل سے جو جہالت کے ساتھ ہو علاج جہل مرکب کا حقیقت اوسکی عقائد و با
 اون باتوں کا جو مطابق واقع کے ہیں اور یہ بے شبہہ متکرم ہے اپنے عالم ہونے کے اعتقاد کا
 باوجود کہ وہ عالم نہیں یا جیسا وہ نادان ہے یہ نہیں جانتا کہ نادان ہے اسی واسطے اوسکو جہل مرکب
 کہتے ہیں اور جیسے اطباء بدنی بعضے امراض دائمی کے علاج کرنے سے عاجز ہوتے ہیں
 اطباءے روحانی بھی ویسی بیماریوں کی دوا سے لاچار ہیں کیونکہ جب کوئی اپنے تین
 عالم اعتقاد کرتا ہے پھر علم کی طلب اور اوسکا حاصل کرنا کیونکہ اوس سے منظور ہو چنانچہ حضرت
 عیسیٰ علی نبینا وعلیہ السلام نے فرمایا ہے کہ جنم کے اندھے اور کوڑھی کو میں اچھا کر سکتا ہوں
 پراحق کے علاج سے لاچار ہوں لیکن جو علاج کہ فی الجملہ شہیم منفعل سے متوقع ہو تو
 علوم ریاضی کا اشتغال ہے کیونکہ اوس علم کے درمیان حق باطل سے نہایت جدا کی کھتا ہے
 اور وہم کی مداخلت چندان اوسمیں نہیں جیسے علم ہندسہ اور حساب اور مانند اوسکے نا طبیعت
 اوسکی لذت یقین کی پاوسے پھر جب اپنی معتقدات کی طرف رجوع کرے اور اسطرحی
 چین اور لذت پناوسے اور اپنے خلل سے واقف ہو جائے اوسکا بیط ہو جاتا ہے اور فضائل
 حاصل کرنے کی استعداد اوسمیں پیدا ہوتی ہے پر قوت غضب کی بیماریاں اگرچہ پیشا میں لیکن
 سخت تر اوسمیں سے تین نوع کی ہیں ایک غصہ دوسری نامردی تیسری دہشت پہلی قسم

انطلاق کی حالت سے دوسرے تفریق کی تیسرے سواوت کیفیت کی سبب اور علاج غصہ کے
غضب ہے ایک کیفیت نفسانی ہے سبب اس کے ریح اور خون جو سواری اوہ کی جو جوش و خروش
آئے ہیں سبب اس کا خروش اتھام کی اور پھر جب وہ کیفیت زیادہ زور کرتی ہو تو وہ جوش
خروش اوہ کا اور بھی بڑھ جاتا اور ہانک کہ دماغ اور رگین جو روح کی آواز رفت کی راہ ہیں اوہ کی
آتش فتنہ کے دھوئیں سے بھر جاتی ہیں اور تا یہ کہ اسکی عقل کی روشنی چھپ جاتی اور
تمام کام اس کے برخلاف عقل کے ہو جاتے ہیں مگر اسکی عقل کی اور سمجھت میں
اوہ کے ساتھ دی ہے کہ جیسے آگ سے بھرے ہوئے ایک تار میں کوئی پتہ اور دھوئیں کی
شدت سے کچھ دکھائی نہیں دیتا ایسے وقت میں علاج اسکا شکل ہی کیونکہ اس حالت میں
اوسے بعضی نصیحت اور زجر و ملامت کریں تو اور بھی اوہ کی آتش خشم کے بڑھنے کا سبب ہے
لیکن اس صورت میں اوسے لازم ہے کہ وضع بدل ڈالے یعنی اگر وہ کھڑا ہی تو بیٹھ جائے
اور جو بیٹھا ہو تو کھڑا ہو یا لیٹ جائے علیٰ ہذا القیاس تاکہ غصہ اسکا فرو ہو اور اوسکو نافع
اور محمد پانی پیتا اور سکون پیدا کرے کچھ خوف نہو اور پیغمبر خدا علیہ السلام کی حدیث کے موافق
دفعہ کرنا سو جانا سیطرہ سے اوسکو نافع ہے اور غصہ ہونے میں سبکے مزاج برابر نہیں کیونکہ
بعضوں کے غصے کی آگ ہر تال کے شمال ایک چنگاری سے سلگ جاتی ہے اور بعضوں کی
روح میں دار چیر کے برابر شعل کی طرف اوجھتا ہوتی ہے اور بعضوں کی سوکھی لکڑی کے
مانند چوڑک پہلنگ کی طرف اور بعضوں کی بہت دیر سے مشعل ہوتی ہے پر یہ فرق سبب
عجز و نامردی کے نہیں بلکہ علم ثانی اور دور اندیشی کے باعث ہے اور تفاوت ان مرتبہ کا
باعتبار آغاز حرکت غضب کے ہے اور اس کے جب غصے کے اسباب پورے ہو کر ہیں تو
سب درجے برابر ہیں بلکہ پچھلے شخص کا غصہ سخت بلا ہوتا ہے ایسے کہ اوہ کے غصے کے ظاہر
ہو گیا اور اسطرح ہی سبب قوی کی جہت ہو گا اس وقت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم
فرمایا کہ تم جہنم کے غصے سے اپنے تئیں بچاؤ اور حضرت کی حدیث میں ہے کہ فرزند آدم
نئی قسم ہیں یعنی ایسے ہیں کہ جلد خسر ہوئے اور جلد بھر جاتے ہیں اور بعض دیر غصہ ہونے
پہلے بھر جاتے ہیں اور بعض دیر ہیں کہ بد پر خفا ہوتے اور بد پر شرمندے ہوتے ہیں

اور

اور بعضے ایسے ہیں کہ جہ غصے ہوئے اور دیر سے تسکین میں آئے ہیں پہلے میں سے دوسرے
 دو بے کاسب سے بہتر ہے اور سب کا برابر اخیر رہنے کا امام مولانا رحمۃ اللہ علیہ فرماتے ہیں جب
 غصہ آدمی کی عقل کو گھومتا ہے تو بادشاہ کو لازم ہے کہ غصے کے وقت کسی مسلمان پر حکم عقوبت کا
 کرے اس واسطے کہ شاید وہ غصے کے سبب قدرتی سے تجاوز کر جائے اور اس کے دل میں نفی
 حاصل ہو یہاں سے ہے کہ امیر المؤمنین حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے ایک منواسے کو دیکھا جب چاہا کہ
 اسے پکڑ کر ورنہ شرعی ماریں کہ اسے گالی دی دو میں امیر المؤمنین نے اسے چھوڑ دیا اور فرمایا
 کہ اب اسے اگر نازا نہ ماروں تو اپنی تسکین خاطر کے لیے اس کو دیکھ دوں خدا کے لیے ایک ن
 تقصیر مندوں میں سے ہے کیونکہ عمر ابن عبدالعزیز کے حضور لائے اسے سخت درشت بائیں کہین بت
 فرمایا کہ اگر میرے تین سو وقت غصہ ہوتا میں تجھے عقوبت کرتا اور یہ سبب غضب کے اس میں جب
 افتخار مراد لجان مطلق کلمہ استغرا حذر نیم منافسہ اور غضب کے لواحق جو اس مرض کو تیار
 ہوتے ہیں سات ہیں مذمت ترہیب دنیا و آخرت کی مکافات و دستوں کی دشمنی استغرا زبانی
 شہادت اعدا کی تفریح کا نام درحمان حال لیکن محبت کے روسے دیوانی کا غصہ ایک ساعت کے
 سوا نہیں بچے کیوں کے کہا ہے کیونکہ ہر آئینہ غصہ در کا فرج اعتدال صبح سے بت حرارت
 کینف مائل ہے پھر اگر یہ مزاج دیر پائی کہ سے جنون بھی پیدا ہو چنانچہ قوانین طبی کے واقع کار
 اسے جانتے ہیں یہاں سے ہے کہ حضرت قاضی علی کرم اللہ وجہہ نے فرمایا ہے کہ گرم مزاجی ایک
 نوع کا جنون ہے اگر اس مزاج کے آدمی کو لیبانی ہو تو وہ ملاست ہے استحکام جنون کی اور کسی
 ایسا ہوتا ہے کہ روح خارج کی طرف حرکت شدید کرتی ہے اور دل جو روح حیوانی کا بیج بخالی
 رہتا ہے اور روح کی مدد جو ہمیشہ عضوں کو پونہتی ہے منقطع ہو جاتی ہے اس سبب اس کے حرارت
 غضبی کی تپش جو ہر روح میں پہنچ جاتی ہے اور سجا و سکا و خان ہو جاتا ہے عرض ان دونوں
 حالتوں میں مرگ ناگہانی کا سبب پیدا ہوتا ہے یا غلاط اس شخص کے سوخت ہونے میں اور
 اسی امراض رویہ جو مودی ہلاکت کی طرف ہوں پیدا ہونے میں اس واسطے ابو ہریرہ
 رضی اللہ عنہ نے حضرت مصطفیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام سے عرض کی کہ میرے حق میں کچھ نہیں
 کی بات فرمائیے اس کو تین بار غصہ ہونے سے منع فرمایا اور اسی پر اقتصار کیا اصحاب میں سے

ایک صحابی پیغمبر علیہ السلام کے رو بہ دکھڑا ہوا اور سوال کیا کہ دین کیا ہے فرمایا کہ نیک نئی
 پھر وہ دامنی طرف آیا اور یہی سوال کیا پھر حضرت نے یہی جواب ارشاد فرمایا پھر بائیں طرف
 اگر چہ تھوڑی جابجاسی طرح سے پہنچے جا کر سوال کیا فرمایا کہ تو نہیں سمجھ سکتا ہے کہ دین وہ ہے
 کہ تو غصے سے باز رہ اور کلام مجید میں ہر جو کوئی غصے کو پی جاے اور آدمیوں کی خطا سے دور
 علاج غضب کا اور بیمار یوں کی مثال وضع موجب سے ہو سکتی ہے پس اگر سبب اس کا پندار ہو
 وہ ایک گمان کا ذب ہے اپنے حق میں اوس مرتبے کا جس کا مستحق وہ فی الواقع نہیں ہے اور اس کے
 دور کر لے کا طریق یہ ہے کہ اپنے عیبوں کو دھیان کرے اور اپنے تین غضب میں ڈالے
 پھر اس کے ساتھ اور دن کے کمال کو ملاحظہ کرے اس لیے کہ کوئی ایسا نہیں کہ اگر انصاف کی
 نظر سے اپنے احوال کو دیکھے تو جس کمال کا سزاوار ہے ظاہر ہو کیونکہ حضرت حق سبحانہ تعالیٰ نے
 سوچو ادات کی ہر ایک شے کو موجب اوسکی استعداد کے اپنے خاص اسموں اور اپنی
 صفتوں کے پرتو سے مبین کیا ہے اور مبین کی شکر ت نہیں اور اس عالم نظام کے ہر شے کو
 اوسکے حاصل کرنے کی قوت عنایت فرمائی مصرعہ اس ملک میں طاؤس ہے کام میں ہر ایک
 کس جہ اور جو سبب اوسکا مال یا خوبصورتی یا نسب یا جاہ سے ہے پس اگر مال ہو تو وہ امانت کو معلوم کر
 کہ جو چیز لوٹ اور چھپے اور چوری یا غارت ہونے کی آفتوں سے بچ نہیں سکتی وہ سبب اتھار کا سطح
 ہو سکتی ہے اور جو خوبصورتی ہو تو ظاہر ہے کہ جو چیز تھوڑے عارضے سے زائل ہوتی ہے عھلا کے اتھار کا
 موجب کیونکہ ہوگی بیت مغرورست ہو ہرگز مال و جمال سے مان ہذا ک شب میں اوسکو لے لیت
 اور اسکو اپنی بین ہذا اور اگر نسب ہے تو وہ آبا اجداد کی شرافت کے اعتبار سے ہو کا فرض کریں
 کہ اگر باپ اوسکا مثلاً اوس سے کہے کہ تو اس شرافت کا جو دعویٰ کرتا ہے وہ فی الحقیقت میری ہے
 اس سے کیا بزرگی تیری جو تو فخر کرتا ہے تو وہ بے شہرہ لا جواب ہو جائیگا اور شاید کہ فضلاے زمانین
 سے کیلے ساتھ باپ اوسکا درجہ سادات کا کہنا تھا اس لیے شرافت اوسکی طرف مائد ہوئی پس
 کیونکہ اوسکے ساتھ نسبت رکتی اوس فاضل کے برابر فخر کرنے کا سبب ہو سکتی ہے جنصلت ناقص
 کی ہے کہ باپ کی شرافت کے اوپر مغرور ہو و عموماً فوقیت کا علما پر اسطور سے رکھتے ہیں کہ گویا اپنے
 باپ کے تجزیہ کی زیادہ ہیں فرض کیا کہ دے اوسکے کثر میں تو تھوڑی بزرگی کے سبب

۱۰۰
 ۱۰۱

جو ایک شخص کی ذات میں ہوا شرف ہو سکتا ہے اور نہ بہت بزرگوں سے جو اس کے غیر میں اور اسی
 خیال باطل کے سبب اپنے تئیں ممتاز کے نشان علامت اور فضلا کے عمل عتاب بنا لے میں
 چنانچہ عزلی شعر میں کہا ہے اور اس کے معنی بے مین کہ بیت اگر تو فخر آبا کا کر سے ہر دے تو گدے
 میں بد و لیکن یہ بہت بد ہے کہ تو اس نے ہوا پیدا ہے اور حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام نے جو
 حکام اخلاق کے ستم میں ارشاد کیا مضمون اسکا یہ ہے کہ تم اپنے نسب کی باتیں بیشتر نہ لادو بلکہ اپنے
 اعمال کی گفتگو کرو اور امیر المؤمنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ نے فرمایا ہے کہ اپنے اپنے قلعہ
 میں بیٹا ہوں اپنا میری کو کینت ہے ادب میں عجم کا ہوں یا مین عرب کا ہے جو ان ہر وہی جو کے
 بان کہ میں ہوں بد نہ وہ ہر جو بولے کہ تھا ہا پ کیرا ہے نقل ہے کہ یونان کے رہیوں میں سے
 ایک شخص نے ایک غلام وانا پر اٹھا کر کیا غلام بولا کہ اگر تیرے فخر کا سبب بہ لباس فاخرہ ہو
 جس سے تو نے اپنی سخاوت کی ہے تو وہ اس کپڑے میں ہے اور جو یہ گھوڑا تیرے قدم ہو جسے تو سوار ہے
 تو یہ بزرگی تیری نہیں اور اگر فضیلت پوری ہے تجھے اس سے کیا حاصل جبکہ ان فضیلتوں میں
 سے کچھ تیری نہیں پس اگر تجھے اپنی اپنی شرافت لے لین بلکہ جو وقت تیری طرف ماند
 بھی نہیں تو اچھا ہے پھر بھینے کی بھی نہیں پھر اس سے تیری کیا شرافت ہوگی اور رویت کہ
 کہ ایک حکیم کسی مالدار کی صحبت میں رہتا تھا اور وہ مال و متاع دنیاوی کے سبب اپنے تئیں
 کھینچتا اور فخر کرتا اتفاقاً حکیم کو اچھا متاع منور کرنے کی ہوئی وہ اپنے بائیں دیکھ دیکھ کے اس
 دو لہند کے منہ پر شوکا حاضران مجلس اس سے بدکننے لگے حکیم نے جوابدہا کہ ادب کی چال ہی ہے
 کہ اس عقول جگہ میں شوکے بنے جتنا اوہر اوہر دیکھا کوئی مکان اس کے منہ سے جو نادانی کے
 عیب سے صورت انسانی اس کی منہ ہو گئی ہے خراب بنایا اور اس فقیر نے مجھے استادوں سے
 خدا پر حمت بھیجے سنا ہے کہ پارس کی اطراف میں ایک دینا واز مال و متاع اور دولت خالی
 سبب مفرد و مسرور تھا لیکن کسی ولی کے پاس گیا جب اس نے مرلبنے سے فراغت کی
 اور اس کی طرف نظر پڑ گئی خادمہ خشکی کی اور کہا کلاس کدھے کو یہاں سے نکال دے
 اور جان بگھٹے ہو کہ وہ دینا واز پھر کھلا ہے جب ٹھنڈے ہوئے خادم نے استفسار کیا
 بولے کہ بھنے سوائے شکل ہماری کے اسکی صورت سے شاید نہ کیا پر مرار اور لجا بج

ہو عبارت جنک و بدل سے ہر وہ علامت لفظ کے سبب نازل ہونے کا اور بالکل وحدت سے
 ٹوٹنے کا موجب ہیں اس لیے کہ مخالفت ضدی موافقت کی اور بسبب اس کے کہ کثرت کو غلبہ اور
 فتح مندی ہر سلسلہ انتظام کے ٹوٹنے کا احتمال اور بنا سے اتحاد کے گرجا بیکجا شہد ہر اس کے
 کہ فرام کثرت قہران وحدت سے منوط و مر بوط ہر پس ہے دو نون جنلین جہان کے بند بسبب
 عو شتاو بنے کا جو بڑا مفسد ہے پٹی میں ہر تکبر وہ قریب عجب کے ہر اور فرق ان کے درمیان
 یہ ہے کہ عجب اوس کمال کا اعتقاد کرنا اپنی شان میں ہر جو حقیقت کی رو سے اوس میں نہیں
 اور تکبر اسی کمال کا دعویٰ کرنا اور دن کے ساتھ اگر وہ اس کا اعتقاد نوجوان اس کا اسطرح
 ہے کہ سوچے میں کہاں سے پیدا ہوا ہوں اور حقیقت میری کیا جو شخص دو مرتبہ شہاب کی راہ
 نکلا ہو کس طرح وہ سزاوار کبر و عزور کے ہے جب یقین اس کا حاصل ہو تو کبر و مغوت کی بیماری سے
 اپنی اس ح کو صیح تندرست رکھے اور مرضی علی کرم اللہ وجہہ نے فرمایا ہے کہ آدمی کو عزور کرنا کیا
 کہنالاتی ہے اس لیے کہ اول اس کا غلیظ لفظ اور آخر بد پورہ اور بیچ میں خود نجاست کا دھونے والا

اور حدیث قدسی میں ہے کہ تکبر میری چادر اور بڑائی میری ازار ہیں جبکہ ان دونوں کے لیے
 جگہ کے اس کو دوزخ میں ڈالو گا اور حدیث نبوی میں آیا ہے کہ حشر کے میدان میں تکبر بگڑاؤ
 چھوٹی چھوٹی چوٹیوں کے برابر بناؤں حقیقت اس کی یہ ہے کہ سوائے غنی مطلق کے جس کے
 دامن جلال میں کسی طرح سے کردار احتیاج کی لگ نہیں سکتی اور جو درجہ ممکنات کا اس کے
 انوار وحد کا پر تو اور اس کے دریاے بخشش کا قطرہ ہے کوئی لباقت تکبر کی نہیں رکھتا اس لیے
 کہ تکبر و احتیاج میں سناٹاں ظاہر ہو بیت کبر بدی اور گدا سے زشت تر ہے جیسے جاڑو بڑ
 کرین جاسے کو ترہہ پر استہزا اذنا آویو نکاشیہ وہ ہر اور بڑے لوگوں کے دل لینے کے
 لیے اور ان کے پاس جانے اور مال و مرتبے کے واسطے بہ چال اختیار کرتے ہیں اور
 جو کسی کو فضیلت و تہنر ہوا اور وہ آزاد ہو تو وہ عیب جاسے کہ اس شیوے سے توسل فرمادے

بلکہ اپنے فضیلت سے ان کے پاس مغوت حاصل کرے حدیث میں آیا ہے کہ روز قیامت میں
 شمشو لون کو بہشت کے دروازے پر بلا دیں جب وہ سے دان ہو پوچھیں وہ کو بند کر لیں
 پھر دوسرے دروازے سے بلا دیں جو وقت وہاں جا میں دو میں دروازے سے ہونے

اسی طرح سے اگر کسی بھی سلوک اختیار اور طے کی صورت پر اوستین مذاب کرین لیکن قدر دولت اور وہ
اور اس کے غیر میں ہوتا ہے اور اس کی سبب شمنوں کا جو جب چانت ہی کہیو کہ وہ بدوں کی بد اور بدوں کی
بڑی ہی اور کسی دونا کے نزدیک بہترین پیغمبر خدا صلوات اللہ علیہ وسلم نے اس طریق کا اور
سے شمار کیا ہے اور فرمایا کہ شمر کے دن فریب دینا اور لوگا ایک نشان ہو گا کہ اس سے سب لوگ
اوس کے فریب پر مطلع ہونگے یہ خلق ترکوئین بہت ہوتا ہے اور وہ عاجز خدا کی اور دم اور شمس کے
پہنچ کر تری مسموم وہ عبارت ہو کیو کیو طریف دینے سے انتقام کے لیے کہ وہ تحمل ظلم کا کرے برائی اور کی
ظلم و انظلام کی کیفیت سے مسموم ہوتی ہے مائل کو چاہیے کہ انتقام لینے پر اقدام کرے جب تک
یقین نہ ہو کہ وہ لیک اور ضرر کا باعث نہ ہو لیکن یہ بہت سوچ اور فکر تردد اور قوت علم کے حاصل
ہونے سے ہو سکتی ہے بلکہ بخش ہی دینا بہتر ہے اس واسطے کہ بسبب اس کے دشمن دوست ہو جائے
اور طوق شرمندگی کا اوس کی گردن میں پڑے کیونکہ اہل غیرت مدد کے بخش دینے کو باوجود اس کے
کہ وہ انتقام لینے پر قادر ہے اپنے اور سخت دنا کو اور جانتے ہیں چنانچہ عربی شل میں کہا ہونے
اس کے لیے میں کہ دشمنوں کا عنوسخت تریہ و دوستوں کے ظلم سے اور منافست وہ دم ہوتا ہے
اوس نفس چہروں کے طلب کرنے میں جو شل ہیں کتنے نظروں پر لیکن بادشاہوں اور
اہل دول کو اوس سے احتراز کرنا بہتر ہے پھر ہمارا مختار کیا جاتا کیونکہ میں بادشاہ کے خزانے
میں نفس جو ہر ہواؤ کے تلف ہو جانے سے زمین نہیں رہ سکتا ظاہر ہے کہ گردش آسمانی
اور انقلاب زانی کے سبب بہت سے مہر سچیر اور اولٹ لٹ دینا کے کارخانے ہونے
ہیں کیونکہ حیاط روزگار ممکنات کے لباس طبع کو خطوط شماعی کے تار سے پتیا ہے پھر فتنہ
دفاؤ کی کو سچ کمانج سے ہمارا کرشمہ فنا میں جلا دیتا ہے اور نقاش قضا جس ترکیب
کی صورت کو اجزائے عنفری سے بنا کر پڑھن نکلکی میں کوٹ کر اوس مادے سے
دوسری ترکیب تیار کرتا چنانچہ آیہ قرآنی میں آیا ہے معنی اوس کے لیے میں کہ عاوت خدا کی
وہ چیز ہے کہ تمہیں آگے گزری اور کبھی خدا کی عاوت کے واسطے تبدیل نہ پایگا اور جب بادشاہ
اون نقاش میں سے کوئی ایسی چیز جو دلوں سے پھانسا ہو گو وہ تو بے شمار آثار عظیم
اوس کے صفحہ خاطر میں زیادہ اوس خوشی کے مہزون سے پیدا ہون جو اس کے اتمہ آسودت

حاصل ہوئے تھے چنانچہ نقل ہو کہ ایک بلور کا قبہ نہایت خوبصورت اور بڑے بڑے کاریگر
 اسے چھیل کر کے گرد و مدور لایا بنایا تھا کہ گویا سانپے کا ڈھلا ہوا تھا اور اسکی مغائی کے
 آگے آفتاب جو اہر کی بے آب تھی اور دیکھنے والے اسکی شاہوابی سے اپنی آنکھیں بندھی کر لیتے
 بادشاہ کے حضور بطریق تحفے کے لائے بادشاہ نے بہت تامل سے اسکو ملاحظہ فرمایا تو بہت پسند کیا
 اور اسکی آنکھوں میں دوسرا آفتاب و مہتاب نظر آیا ارشاد ہوا کہ اسے خزانے میں خلط میں رکھیں
 تا وہ نون وقت اسکے شاہدے سے دل کو خوش کرے اور بقیہ صاف کرے کہ کون دو لقمہ نہ
 کہ زمانہ اس سے گذر نہیں کرتا جب ماورائے زمینی نے اپنی علوت کے طور پر اسکو تلف کر دیا بادشاہ
 اسکے سبب بہت دلگہر ہوا یہاں تک کہ بندوبست ملکی کی تدبیر مصاحبوں کی صحبت رعایا کی رعاف
 جھگڑا اور ازبک تاسف سے اپنے یاقوت لبوں کو گوہر دندان سے کاٹا اور غایت افسوس
 اشک حقیقی چہرہ کہر بانی پر بہانا اور آنسو وکی لڑی لیکر اسکے سودا کے بازار میں آیا اور اپنی
 اٹھارہ وقت کو اسکے ذکر میں صرف کرنے لگا اسقدر سودا نے اسکے دماغ میں جو شہ مارا
 کہ قبۃ بلورین فلک کا ستنے گوہر شب چراغ کے ساتھ اسکی آنکھوں میں تاریک ہو گیا
 لعل باوجود اس سنگدلی کے اسکی آتش خم سے سوم کی شمال کھیل گیا اور جگر مرخان کا
 اوس گردان جانی سے خون ہوا خواص داعیان ملک کے کسی گوہر نفیس کی تلاش میں جگر
 بادشاہ کا دل بہل جتنی سعی و ترود کرتے تھے محروم و نا امید پھرتے آخر الامر عنان ملک داری کا
 سلطان کے قبضہ اقتدار سے چھوٹ گیا اور غل کلی امور میں پیدا ہوا جبکہ بادشاہ ہونکا یہ حال
 پس زبردستوں کے اگر کوئی اچھی چیز ہاتھ لگے زبردست لوگ اسکی طمع سے سراوٹھاؤں
 اور اسکے چھیننے کے لیے ہاتھ بڑھاؤں اگر وہ کچھ چون و چرا کرے پشیمانی کیسے بلکہ
 ندینے کی صورت میں اپنی جان سے ہاتھ دھو بیٹھے پس مافل کس لیے ایسا اختیار کرے
 جس سے اتنے فدا و ہر پاپوں معصومین جان جہان کی ہوں نہ جہان خان ہر میری ہوں
 یہی جو کلام غضب کے اسباب اور اسکے علل جن میں پر جو کوئی زبردستوں سے آراستہ ہو
 غضب کی دو راہوں سے نزدیک آسان ہو کیونکہ غضب وہ ظلم جو اور عدالت کی سیدھی راہ
 بھٹک جاتا ہے اور کسی طرح بہتر نہیں جو لوگ اپنے خیال باطل سے توہم کرتے اور کہتے ہیں

بھٹک

کہ غضبِ علامت بڑی جوان مروی کی ہو اور اپنی نادانی سے اوسکو شجاعت جانتے ہیں محض
 چنانچہ فاسد جو اپنے کہ جو خصلت سبب فتنہ و فساد کہ ہوئے اور جس سے اتنی خرابیاں متصور
 اور خویش و اقارب کو کہ چاکر باند غلام لوگ بگڑ جاتے ہیں وہ کس وجہ سے عقل کے نزدیک
 بہتر ہو سکے اس واسطے پیغمبر خدا صلوٰۃ اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے کہ جو افرادوں سے جو افراد وہ
 شخص جو غصے کے وقت اپنے نہیں تھلنے اور جب بعضے قریبوں سے مراجعت
 فرمائی ارشاد کیا کہ میں جہاد و منصر سے پھر آیا جہاد اکبر کی طرف لوگوں نے پوچھا کہ جہاد اکبر
 کیا چیز ہے فرمایا کہ اپنے نفس امارہ کے ساتھ لڑنا اور زبان مبارک سے ارشاد ہوا کہ میرے دشمنوں میں سے
 بڑا دشمن ہے نفس امارہ جو میرے دو پہلو کے درمیان ہے اگر افراتو غضب کے ساتھ روانت
 کیفیت کی بھی لہجے تو حیوان بلے زبان سے تشبیہ پیدا کر کے ہاتھ و جہاد کے ساتھ
 جیسے پاس مال و متاع میں ہی طریق درپیش کرے اور چار پاؤں اور کبوتر اور بلی وغیرہ
 حیوانات کی مار پیٹ سے اپنی انشقی خاطر چاہے جان تک کہ اگر قلم کا قلم مثلاً اوسکی خوبش کے
 مطابق ہو یا جلدی کے سبب صندوق یا تیار یا قفل اگر کھول نہ لے سکے جنگی کے مارے اوجا
 تو ٹوٹا لے اور دیوانوں کے مانند یہودہ گایوں میں زبان کھولے یہ طریق نہایت ردیل ہے
 چنانچہ سلف کے بادشاہوں میں سے ایک بادشاہ جو پور میں مشہور تھا قفل کرتے ہیں
 کہ جب کشتی اوسکی دریا کے سفر سے دیکر پہنچی دریا پر غصہ کرتا اور حکم کرتا کہ اوسکے پانی کو
 کمال ڈالیں اور سچاڑوں سے بھر دیں اس طرح سے دریا کی تندید کرتا اور جب کم ابو علی
 سکویہ نے بعضے احمقوں کی نقل کی ہے کہ جب چاندنی رات کو سوتا اور بیمار ہوتا تو چاند کے
 اوپر جنگی کرتا اور گالیوں دیتا اور مہتاب کی ہجو کہتا اکثر ہجو چاند کی شان میں اوس سے مشہور
 میں بیت مہتاب نو بختری ہو بھر کے ہو سک پلید ہائے گوچہ غصہ ترا چاند پر ہو کیوں بہنوخ ایسی ہی
 حرکتیں نہایت بد اور سبب ہنسی کا ہیں پس جو اون اذضلع کو اختیار کرے حماقت و نادانی میں
 مشہور ہو یہ خاصیت ناقصوں کی ہے جیسے رشتیان اور بیوقوف بڑے اور لڑکے اور بچا میں
 جسطح کیفیات بدنی بالفرض مودی اپنے منہ کی طرف ہوتی ہیں اس طرح سے بھی ایسا ہوتا ہے کہ نفسانی کیفیتیں
 بھی روایت غضب قوت شہوی کی زیادتی سے جو عبارت ہوا اوس سے ہے اور ایک وجہ اوسکی منہ ہے

چنانچہ ہونے لگی کہ جس کو جب خواہشوں سے باز رکھیں اور اسے غضب کی آگ بھڑکے اور
 سنجیدگی کا اگر کچھ حال نقصان ہوا اپنے دوستوں اور ہم نشینوں پر جو کسی وجہ سے اوپر
 مخالفت نہیں رکھتے ہیں غصہ کرے لیکن ثمرہ اور بد خصمتوں کا ناراستی اور مذمت کے
 سوا کچھ نہیں اور جو صاحب عدالت عقل کی ترازو میں اپنے جواہر اخلاق کو سنجیدہ رکھے
 اغراض و اکرام و عقود و انتقام میں سے جو حال کہ پیش آوے طریق اعتدال پر چلے متوالی
 کہ سکندر یا شاہ کی خدمت میں ایک بیوقوف شوخی اور عیب جوئی کرنے لگا اور شیون میں سے
 کسی نے عرض کی اگر بادشاہ اسکو تہنہ کریں تو اس حرکت سے باز رہے اور اور دن کی عبرت کا
 موجب ہو یا شاہ نے فرمایا کہ یہ بات راوی صحیح اور عقل صریح کے برخلاف ہے کیونکہ ہم سے ایک
 اسکو کچھ ایذا نہیں پہنچی ہے اور جو شخص کہ اس باجرا سے واقف ہو اسکو بد کہے اور جب میں
 اسکو کہ دو تو بے شہد میری مذمت اور عیب جوئی میں سبالغہ کریگا اور واناؤں کے
 نزدیکی اس کے لیے جا سے غدر ہوگی اور کسی وقت میں باغبانوں میں سے ایک شہنشاہ
 بسبب نافرمانی کے اسیر ہوا تھا سلطان سکندر اسکی نعرش سے در گذر اور اسکو
 آزاد کیا حضور میں سے ایک شخص نے بہت تیش کھا کر کہا کہ اگر میں نسا ہوتا اسے مرداؤتا
 شاہ نے جواب دیا جب میں تجھسا نہیں ہوں اسواسے اسکو غار علاج بزدلی کا وہ چپ
 نہ ہاؤر انتقام کے لینے سے جب کہ مناسب ہو اور وہ ضد پر غضب کی اسلئے کہ وہ سبایوں
 افراطی اور ہر آئینہ بہت سے مفاسد اس مرض کے لازم ہیں جیسے ذلت و خواری و
 بزدلی یا اس کے حقوق میں لوگوں کا طمع فاسد کرنا اور کاموں پر کثابت رہنا اور سستی
 مزاج کی اور طلب راحت کرنی جو سبب نا امیدی کا ہے چھادونوں سے اور ظالم کو اپنا اوپر
 تاو دیکرنا اور اپنی اور اپنے اہل کی بڑائیوں میں راضی ہونا نصیحت اور گالی سنکر چپ رہنا
 اور بخیر فی اختیار کرنی اور سب کاموں سے رہجانا پر علاج اس بیماری کا اور مضمون کے
 بار بار منسب سے ہوتا ہے اور وہ اپنے تین اس حالت کی قباحت پر تہنہ کرنے
 اور غصہ کی چال پر چلنے سے موافق تدبیر مناسب کے ہو سکتا ہر گاہ کہ افراد انسانی میں
 غضب مرکز جو چپ ناقص ہو تو حرکت کرے آگ کرمانند پھر سے نکلے تو اس باب میں

خاص کر اوس شخص کے ساتھ کہ کر وزیر سے چونکہ بہتر اور پیش آتا اور آدمیوں سے رو
 اوس کے گالی دینے اور غیبت کرنے میں سہاقتہ کریں نفع ہی اس مقام کے مناسب ایک فن ہو کہ نہی
 بن نوح کو جو والی خراسان کا تاج و تخت حاصل عارض ہوا اور اوس زمانے کے بڑے بڑے
 طیب و داکر نے سے عاجز ہوئے اور کہنے لگے کہ جسے اسکی تدبیر نہیں ہو سکتی تب در کان
 دولت کی راہ سے اسپر شہری کہ محمد ذکر یارازی سے جو راز دان قوانین طب کا پو شویج
 اور کیکو او سکے لانے کے واسطے بھیجا جو وقت دریا سے شور کے کنارے پرتا یا ناٹکی سواری
 ڈرنے لگا آدمیوں نے اوسکے ہاتھ پاؤں باندھ کر کشتی میں ڈال دیا بہر صورت دریا سے پار ہو کر
 حضور تک لائے اگرچہ ہر طرح کی تدبیر کریں کچھ تصور نہ کرنا تھا لیکن تھیرا و کا حاصل نہ تو تافر و
 سکینین نے فقہار اٹھرایا صغر کو ڈیج عجب کہ روغن بادام سے ہوشک داغ بعد اسکے
 بادشاہ سے عرض کی کہ ہر چند پینے معالجے جہانی کیے پر کچھ فائدہ نہوا اب تدبیر نفسانی
 باقی رہی ہے اگر اوس سے آرام ہوا تو بہتر نہیں تو کچھ بھروسہ سائین و کیمیا موں پہ لکھا بادشاہ
 کو تنہا حمام سکے درمیان لیکھا اور کہا کہ کوئی یہاں نہاؤ سے آخر جب حمام کی گرمی نے
 بادشاہ کے بدن میں تاثیر کی تب ایک چٹری نکال کر سامنے آیا اور دشنام ملنا دینے لگا
 اور کہا کہ تو نے حکم دیا تھا کہ میرے ہاتھ پاؤں باندھ کر پانی میں ڈال دین اور بے حوش کر کے
 کوسون کی راہ سے لا دین اب میں اسی چٹری سے انتقام اچکا تمہارے نوکارتوں کی منتوی
 سلطان کی آتش غضب بھڑکی اور بے اختیار دان سے اچھلا محمد ذکر بانی نے جلد باہر آکر
 ایک پرزے کا غزین لکھا بادشاہ کے کسی خواص کو دیا اور کہا کہ شاہ کو باہر لاؤ جو اسپین
 لکھا ہے اسی تدبیر سے عمل کرو اور وہ میں تیز قدم گھوڑے پر سوار ہو کر اسان سے باہر نکلا
 آخر الامر بادشاہ کی اسی طریق سے تدبیر کرنے لگے کہ شفا کے کلی حاصل ہوئی سبب اسکا
 یہ ہے کہ مواد ہنسی کو جو موجب رنج کا تھا حرارت غضبی نے گرمی حمام کی مدد سے تحلیل کر دیا
 پھر بادشاہ نے ہر چند ہوسے بلوایا پر دوستے ملاقات کی اور عذر کو بھیجا کہ ہند سے نے خدمت
 سلطانی میں جو بے ادبی کی ہے وہ مصلحت علاج کے سبب تھی تھنا بد بادشاہ کہی اوسکو یاد
 فرمائے اور خاطر مبارک میں گرائی آئے تو بادشاہوں کے ہر سے کہیں طرح جانہ ہوا تبصو ہیز

ان باتوں سے غرض یہ ہے کہ آتش غضب کا اشتعال کرنا اگرچہ وہ بسبب سرد مزاجی کے نسبت
 ہوتی ہو ممکن ہے مگر کم ہونے سے بعضا شخص بڑائیوں اور خوف کی جگہ نہیں جاتا اور طرفان کے وقت
 کشتی میں جا بیٹھتا ہے کہ خوف دہر اس کے مدد سے اطلاع حاصل ہو علاج خوف کا
 وہ عبارت ہے کہ ایک ہیئت نفسانی سے جو توقع کے نزدیک مکر وہ ہو اور نفس انسانی اسکے
 دفع کرنے پر قادر نہ ہو اور نسبت توقع کی اوس شے کے ساتھ ہو سکتی ہے جو زمانہ استقبال میں
 ہو سکے پس وہ شرط ضروری ہے یا ممکن اور ممکن کا سبب یا فعل شخص ہو یا اسکے فعل کا غیر
 لیکن اس مضمون میں ڈرنا مقصدا عقل کا نہیں ہے کسی عاقل کو چاہیے کہ اونکی کسی صورت میں خوف
 کرے اور اگر وہ شرط ضروری ہو اور معلوم ہو کہ دفع اوسکا قدرت بشری کے احاطے سے باہر ہے
 تو علاج اوسکا سوا سے اسکے نہیں کہ اسپر راتی ہو اور اوس وقت کو قبول کرے کیونکہ بسبب اوس
 حالت کے دین و دنیا کی تدبیر میں سے رہ جاتا ہے ایسی خصلت کہ جسکے سبب یہ فساد
 برپا ہو اوسکو تفاوت دارین میں پہنچانی ہے اور جو ممکن ہو اور سبب اوسکا فعل شخص کا ہو
 لیکن جب وہ اپنی ذات کی نظر سے ہونے نہ ہوئے میں برابر ہو تو ہونے پر یقین کر کے بالفعل
 اپنے تین غم و الم میں ڈالنا خلاف اسے صواب ہے بلکہ اوسے ہونے نہ ہونے پر چھوڑنا
 چاہیے یہ قسم اگرچہ رضوان تسلیم کی رو سے قسم اول کے ساتھ خصوصیت رکھتی ہے لیکن جب
 ہو تو یقین نہیں ہے تو اپنے تین خوف میں ڈالنا اولیٰ ہے اور اگر سبب اوسکا فعل شخص کا ہو تو لازم
 کہ بڑے اختیاروں سے اجتناب کرے اور اوس کام کا اقدام نہ کرے جس سے آل اوسکا بد
 ہو جائے اسکے کہ جان بوجہ کہ بڑائیوں پر کربانڈھنا مقصدا عقل کا نہیں کیونکہ جو جانتا ہے کہ جس
 بڑائی کے فائدہ ہونے میں فضیحت ہوتی ہے اور جو چیز ہونے والی ہو اوسکا ہونا کچھ دور نہیں پس
 یقیناً اوسپر اقدام نہ کرے گا پس سبب خوف کا عملی صورت میں حکم کرنا ممکن ہے اور پھر اوسکے
 وجوب کا اور اس صورت میں اوسکے امتناع کا ان دونوں کا نشانہ کچھ بوجہ کا تصور ہے اور جب
 خوف کے سبب نہیں سے موت بہت بڑا سبب ہے تو اوسکو چھوڑنا جانا اور اوس سے پردا
 کرنا مناسب ہے علاج خوف ہونا پہلے سوچا چاہیے کہ موت انسان کی فنا کی ذاتی نہیں ہے
 کہ نفس بالحقہ دیا سے ملکوتی کا ترشح اور عالم جبروت کے آثار سے ہے اور فنا کو اوسکی بقا کے

سیدنا محمد

میدان میں داخل اور حادثہ زبانی کا اور اسکے جوہر ذات سے کچھ تہہ نہیں چیت مگر ہر کب و جو کہ ہوا
زندہ عشق سے چٹا بٹ ہر جا و دانی ہماری کتاب میں ہے اور یہ قاعدہ حکمت کے بیچ غلو
و لیلون سے مستحکم ہو چکا ہے اس مقام میں جو کہ مناسب ذکر کا ہو یہ ہے کہ اگر انسان فرض
کرے کہ اسکے اعضا میں سے کوئی عضو مثلاً ایک انگلی جاتی ہے تو اس کی انہیت میں کونقصان
نہیں ہوتا اسلئے کہ اگر وہ اس کوئی عضو جاتا ہے یہاں تک کہ تمام عضو اس کے تہر خشتی ہوتا ہے
اور نظر تعمق سے مرتبہ ذات میں تامل کرے تو اس کو محفوظ پار سے جب تہید اس مقدمہ کی
ہوئی تو معلوم ہوا کہ موت سے ڈرنا یا اسوا سے ہے کہ اس کی حقیقت کو جانتا نہیں اور اس کے
خیال میں گذرنا ہے کہ مرنا موجب فنا ہے ذاتی کار یا یہ سبب تصور کرنے اس الم کے جو
موت کی حقیقت میں ہے یا گمان کرتا ہے کہ مرنے میں کچھ اس کا نقصان ہوتا ہے یا اون اعمال کو
سوچتا ہے جو بعد موت کے پیش آئیں خواہ اس کو جسے عاقبت کے عذاب یا اس کی اولاد کو
یا اسے حیرت آجاتی ہے کہ مرنے سے کیا ہوگا لیکن جب عقل کی نظر سے اون چیزوں کو
دیکھے اور اندیشے کی کسوٹی پر پرکھے تو وہ سبب خوف کا ہونہیں سکتے ہیں پہلی صورتیں
اسوا سے ہے کہ تہید سے معلوم ہوا کہ حقیقت موت کی عبارت ہر علاقہ نفس انسانی کے چھوٹ
جانے سے جو بدن کے ساتھ ہے اور آلات بدنی کے رہ جانے سے اور دوسری صورتیں
اس سبب سے کہ ہر گاہ الم جسمانی حیات کا سبب ہے اور حیات تعلق نفسانی کا ہے تو
اور موت اس تعلق کو اٹھا دیتی ہے پس حقیقت میں موت اس الم کے دفع ہونے کا
سبب ہے کیونکہ جو چیز غیر لازم کے معلوم کرنے کا سبب تھی سو تو منعدم ہو گئی ہے ہر طرف کیان کا
اور تیسری وجہ میں جانا چاہیے کہ موت حقیقت انسانی کے آثار کی تہم ہے چنانچہ قدیم حکیموں نے
اس کی تہریف میں کہا ہے کہ انسان زندہ گویا اور مرنے والا ہے پس موت اس کی نہایت
اور تمامی ہوتی ہے اور میں تو تہم نقصان کا کہ ناقصہ عقل جو معرہ شہنا نہیں کہ موا جو کوئی تمام
ہوا ہے و انکو چاہیے کہ طبیعت کے بندی ماننے سے نکل کر عقل کے میدان وسیع میں آد
اور حیات عقلی کو حیات جسمانی کے اوپر ترجیح دے اور اس کمال کی طرف جو عقل کے
وسیے سے حاصل ہو قصد کرے اور بہت کے پانون سے ساتوین آسمان پر چڑھ سکے

عالم ملکوت میں اپنی منزل اختیار کرے ایمات سحر کو طائر قدسی سے میں سنی یہ صدا بہ مقام رہنے کا
ہرگز نہیں ہو یہ دنیا بہ بنایا عالم علوی میں گھر ہر تیرے لیے بہ عمت تو وام ہوس کا بیان
امیر ہوا بہ فرو بخنے جو دولت وصل او سکی امانتہ آئے علا بہ نڈال طرح اقامت کو تو
یہاں ماشا بہ اور چوٹھی وجہ میں جب ترتب عذاب کا گناہ کی صورت ہر ہوس چاہتے کہ جو
موجب گناہ کا ہوا وہ اس پر اقدام کرے کیونکہ نشا سے خوف او سکی بد فعلیاں ہیں اور پانچویں
صورتیں اگر درمست او سکی اپنے قبیلہ اور اولاد و خویش واقارب کی شکستہ حالی سے ہر
توسوچنے کہ فیضان ہدایت ازنی کا ہفتما سے حکمت لم نبری کے اس عالم موجودات کی
ہر ایک شے کو جس طرح او سا بند وایت مناسب جانتا او سکی نہایت ہن پونچا دیتا ہر کہ کسی شخص کو
اوسکے بدلے کا مفد و زمین ہو سکتا پھر کیا غم ہو زمین کیا کہ اگر وہ زندہ بھی ہو لیکن اوسکے چھٹا
میں پرورش اون لوگوں کی اوسکے ارادے کے موافق ہر کماں ہلکے شیت الہی کے و تیرے سے
پرورش پانے ہیں چنانچہ آنکھوں سے دیکھتے ہیں کہ بہت سے فاضل اپنی اولاد کی تربیت کے
واسطے بجان دول ساعی ہوسٹے ہیں پر کوشش ازنی اصلا فائدہ نہیں کرتی اور جو اسف او سا
اپنے ہر کہ وہ سب سے جدا ہونا اور مال و ملک اوسکے امانتہ سے چھوٹا ہر تو یہ خزن کی تم
سے ہر لیکن یہ اون چیزوں کے واسطے غم کھانا ہر جن کی غم خواری میں کچھ فائدہ نہیں ملتا
علاج خزن کا بھی اسکے چھپے بیان ہو گا پھر اسکے بعد تقریر کیجاتی ہر کہ حکمت کے درمیان فرق
کہ ہر ایک موجود کو معدوم ہونا ہر اور بدن انسانی بھی جملہ موجودات سے ہر پس او سکو معدوم
ہونا ضرور ہو کیونکہ اجزائے عنصری اگر چہ حرکات فلکی کے سبب آپس میں ملین ہر ایک
بنظر اپنی اپنی ذات کے داعی افتراق کا پس بالضرورت ایک دن جدی ہو جائے اسکے ہر
کیا اندیشہ ہر سیت یہ سبب متفق کہ او کھاڑینگے یہ درنت بہ لے با و مختلف کہ بجا دیوں
یہ چراغ بہ پس جو شخص اپنی زندگی اور بدن کی آرائش چاہتا وہ ضمنا اوسس فساد کو
چاہتا ہر جواد اسکے بذکو لازم ہر چاہتے کہ تصور کرے ہر کہ اگر موت نہوتی تو مقاصد کی نوبت ہم تک
کیونکہ پونجی ابوعلی مسکو یہ لے کما ہر اگر فرض کریں کہ اسلاف میں سے کوئی ایسا شخص ہوگا
حفظ رب مفسود ہو جیسے حضرت ولایت پناہ امیر المؤمنین مرتضیٰ علی کہرم اللہ وجہہ لہ ہر آل

واولاد کے ساتھ ایجاب کہ مدت چار سو برس کی ہو اور وہ زمانہ ابو علی سے گویا کا ستا زنده ہوتے ہی ترقی
 کہ وہ س ہزار سے زیادہ ہوسکتے کیونکہ باوجود اسے ظلم ستم کے جو اس خاندان میں ہوسے اور ظالموں
 اوسکے استیصال کرنے میں سعی و تہجد و کیا اب بھی قریب دو لاکھ کے اوفین سے بلا و متفرقہ
 میں موجود ہیں اور ہر شخص میں جو اوکا ہم عصر تھا اگر یہی اعتبار کریں تو اس چار سو برس کی مدت میں
 زیادہ اس حساب سے ہو اور یہ میں سے معلوم ہوا کہ اگر چار سو برس تک آدمی نغمین اور اولاد
 و تناسل کا سلسلہ برقرار رہی تو خلقت نہایت کثرت سے موجود ہو جائے پھر جب مدت دونی ہو
 تو لوگوں کا دونا دون خانہ شطرنج کے دوئے دون پر شمار کے درجے سے باہر جاسے اور کوہ و
 بیابان اور عوٹہ راج سکون کو جیسے مند سون نے عقل و فکر کے وسیلے سے ناپا ہی اگر ہر ایک
 شخص کے لیے تقسیم کریں تو سیکو اتنی جگہ میسر نہ آدی جو پاؤں رکھو اور سیدھا کھڑا ہو اور جو چاہے
 کہ ہاتھ اٹھا کر آسپین ملکر کھڑے ہوں جد بھی زمین تلی کر می پھر بیٹھنا اور ٹھناسونا آرام کرنا
 چلنا پھرنامرورت کے واسطے کہاں پائے کہیتی جو ملی وغیرہ درکنار جب کہ آٹھ سو برس کی
 بلکہ اس سے کمتر میں نوبت یہاں تک پہنچے تو اوسکے دوئے دون کا کیا دخل پس حیات
 جاودانی چاہنی اور مر نیکیو بڑا جانتا خیال فاسد ہو دانا کو لازم یہ کہ آئینہ خاطر کو ایسے کہاں کا سکہ
 عمارت سے صاف و متعارف کھو اور سوچو کہ جو اس عالم امکان کے بندوبست میں مشاہدہ کرے
 تو آئین کامل اور قانون افضل ہو اور تو ہم زیادتی کا لا حاصل پر جو کوئی آرزو دوام زندگانی کی
 کرے اور طول اہل کے سبب درازی عمر کی استدلال کی حد سے چاہو تو سوچے کہ بہت حیات سے
 عوض لذت زندگانی ہو اور معلوم ہو کہ پیری کے وقت تمام قوتیں اوسکی مست ہو جاتی ہیں
 اور اوسکے حماس ظاہری و باطنی میں خلل راہ پائی ہو اور تندرستی جو اصل لذت ہے نہیں رہتی ہاؤ
 اس آیت کے مقتضای طرف جسکے منہ لے میں کہ جسے ہم بہت عمر دیتے ہیں ہوسے خلق کے
 یہ سب کوں کرنے میں تمام احوال اوسکے راجع ہو کر قوت اوسکی سستی سے آرام بلے
 آرامی سے اور آبرو بے آبروئی سے بتدل ہوتی ہے چنانچہ قبیلہ اور اولاد اوس سے پھیل
 ہو جاتیں علاوہ ہر دم ایک ایک ہدم کی مفارقت یا رو آشنا کی جدائی اور ہر ساعت طبع
 دکھ درد میں گرفتار ہو رہی پس جو شخص جدا عتدال سے طول عمر کی تمنا کرے تو تحقیق میں دن

پیشانی پر کھانا غالب ہو جو اس کے تعلق میں اور جب معلوم ہو کہ موت سے چارہ نہیں اور حقیقت اس کی
 نفس انسانی کا رٹائی پابند کیفیت کے بوجھ اٹھانے سے اور آزاد ہونا طائر کلوئی کا قالب سنی
 کے نقص سے اور تحقیق ہوئی کہ قرار گاہ نفس انسانی کا اور ہی عالم و پس و انا کو چاہیے
 مساوت سردی کے حاصل کرنے اور لذت ابدی کے پانے کے لیے کسی کوشش کرے
 اور پھر پاپوں کے مانند اٹھانے پانی کی طرف سر نہ بھکا دے اور قواسم جمالی کو لذات عقلی کے
 تحصیل کرنے کے واسطے مصروف رکھے اور اس پیدائش میں ملاقات بدنی کے تعلق سے تعلق
 کر کے مطابق اس آیت کے جسکے معنی یہ ہیں کہ تم موت کے آگے سے مر جاؤ اپنے تئز
 موت ارادے سے مردہ صفت بناوے پھر جسوقت مرگ طبیعی آپہنچے تو زمین و مکان کی
 تنگی سے چھٹکارہ پا کر اعلیٰ علیین کے وسعت آباد میں رب العالمین کی درگاہ میں جو مقصد
 اصلی اور ایسا اور اسکے دوستوں کا مکان ہے پہنچ کر حیات ابدی حاصل کرے چنانچہ اپنے انوار
 کہا تو اپنے ارادے سے مر جا پھر حیات طبیعی سے زندہ رہے شرف و دن وہ ہے کہ اس
 منزل ویران سے چلون یہ ساتھ جانان کے چلون راحت جانی باذن ہر ذرہ مان رفق لگان
 راہ طلبگاری میں ہر پہنچون مطلب کو گراس چشمہ فزناک پہنچون یہی علاج و امر امن
 قوت غضبی کا آقا قوت شہومی کی بیماریاں بھی افراط یا تفریط کی جہت سے یار دست کیفیت کے
 سبب پیدا ہوتی ہیں اور ہر ایک کے تحت میں بہت الفلح ہیں لیکن بخوف نرا نہیں سے
 چاہیں افراط شہوت بطلت خزن حد پس انکے علاج کا بیان بطور اختصار کے نتائج
 علاج افراط شہوت کا اگر وہ بہ سبب کھانے پینے کے ہو تو اونکی رذالت اور شرکون کی
 خست کا ملاحظہ اور اون خرابیوں اور برائیوں کا جو اون سے پیدا ہوتی ہیں ضروری جیسے شہتی
 اور ذلت اور بے اعتباری اور لوگوں کے نزدیک سبک ہونا اور ہر طرح کی خرابیاں
 جیسے کم عقلی اور بوقوفی اور نوع بنوع کی بیماریاں جو قواعد طبی کے طور پر اون سے ظاہر ہوتی ہیں
 چنانچہ طبیوں نے کہا ہے کہ تمام مریضوں کا موجب کھانے پینے کی زیادتی ہے اور حضرت علیہ السلام
 کی حدیث میں آیا ہے کہ شہ نامی رکھ کر کھانا تو صحیح و خدرست ہو اور دوسری حدیث میں فرمایا
 کہ پر شکم کھانا سب بیماریوں کی جڑ ہے اور موثقی خوردنوں سے ہو تو لحاظ کیا جائے کہ صفت بدن

بنا

اور فساد عقل اور نقصان عمر اور تلف مال کے بڑے سببوں میں سے عورتوں کی چادری امام خمیہ الاسلام ابو حامد غزالی علیہ الرحمۃ نے اس شہوت کی تشبیہ مالِ طالم سے دی ہے کہ اگر بادشاہ اوسکو سطلق العنان کر دے تو رعیتوں کا مال و اموال لوٹ لے اور اذکو فقر و فاقے میں ڈالے اور بادشاہ کے خزانے میں فوج کے بندوبست کے لیے کچھ نہ ہو سچاوسے اسطرح سے یہ شہوت شہوت بھی اگر مغلوب و تابع عقل کے نہ ہو تو تمام موادِ صالحہ و اخلاطِ محمودہ کو جسے قوتِ فانیہ کی رعیتوں نے حاصل کیا تھا اپنے حجاج میں صرف کر دی سب قوی اعضا کو ضعیف بہت کر دے اور جو عقل کے حکم سے اعتدال کے طریقے پر بقدر ضرورت کے فوج کے باقی رہنے کے لیے اقتصار کرے تو اوس عامل کے برابر ہو جو تحصیلِ خزانہ قانونِ عدالت پر کرتا ہے اور بادشاہت کے انتظام کے واسطے جیسے گھائی بند کئی پہل بند ہونا لشکر و آہ کرنا ہی صرف کر دی لازم ہے کہ سوچے کہ عورتوں سے محبت کر نیکی لذتِ اکل و شرب کے فرسے سے زیادہ ترہیں جیسا عقل کے نزدیک ہے کہ ایک قسم کا کھانا اپنے گھر میں موجود رکھ کر اس قسم کے معام کے واسطے گھر گھر لانا چھری ویسا ہی برابر ہے کہ عقل و شہوت کی آرد کو کر اپنے حلالہ کی قربت کو چھوڑ کر حرام کے مقاموں میں پرانی خبیث عورتوں سے محبت رکھو باوجود اسکے کہ اتنے فسادِ شرع و عقل کے بموجب اوس سے پیدا ہونے میں چنانچہ حدیثِ پیغمبرؐ میں آیا ہے کہ زنا سے نقصان ہوتی اور برکتِ رزق کی جاتی رہتی ہے اور زبور میں مسطور ہے کہ جو بلائیں زانی پر سلا ہیں اوشیں سے کمتر ہے کہ اوسکی روزی سے برکت اوشہ جاتی ہے اگر عنان اختیار کو ہوا و حرم کے ہاتھ میں دے اوس درجے کو پہنچو کہ فرض کرین دنیا کے پوین میں ایک ہی عورت باقی رہے کہ اوس سے قربت کی ہو اور خیال کرنا ہے کہ اوسکی ساتھ نزدیک کر نی ایسی لذت ہے کہ کسی عورت میں منظور نہیں یہ نہایت ناوانی اور اوسکی حماقت ہے اور اگر بقدر اعتدال کے قوتِ شہوت کو استعمال میں لا دی تو اون برائیوں سے محفوظ رہے اور قوم نے اس مقام میں عشق کو شہوت کے مرضوں میں سے شمار کیا ہے اور اس قوت کے مرضوں میں سے اوسکو بدترین بیماری کہا ہے اور وہ اپنی ہمت کو مصروف کرنا ہے ایک شخص میں کی تلاش میں اسبابِ غلبہ شہوت کے پر علاج اوسکا ہے کہ اوسکا خیال چھوڑے اور

اون دقیق طہون اور اچھے پیشوں میں اشتغال رکھو جنہیں بہت تامل اور مشقت کی احتیاج ہو اور شہزادگی
 دو این بنے قوت شہوی کے مواد تیر کہ اخراج پائین یا ایسا علاج اختیار کرے جس سے آتش شہوت
 سمندھی ہو رہے چنانچہ طلب کی کتابوں میں مشروح ہے اشتراق یہ باتیں عشق بھی میں نہیں بننا
 افراط شہوت کا ہی پر عشق نفسانی کہ سبب او کا مناسب روطہ ملی ہی رذائل کے عدد میں نہیں
 بلکہ فضائل کے نمون سے ہے کیونکہ لطیف طبعوں کو اچھی صورتوں کی تکمیل کے خصیبت موجب
 آمیزش کا ہی تیری خواہش ہو سکتی ہے چنانچہ اشارہ اسکا عدالت کے بیان میں ہوا ہے اور جو اس
 مقام میں مناسب ہے بیان او کا یہ ہے کہ فرنگ شخصی کے اعتدال کی نسبت تہنی بہت لطیف و سیر
 ہوگی اوتنی ہی او کی روح کی خواہش اچھی صورتوں اور خوش آوازوں اور نیک خوبی کی طرف
 ہوگی ایسے کہ جب عاشق و معشوق کے کمال کا درخت ایک ہی سرزمین سے پیدا ہو اور ایک ہی
 آب و ہوا کی تاثیر سے پرورش پائے اور ان کے اعتدال مزاجی کے پورے ایک ہی شہر سے سیر
 ہوں تو ان کے درمیان خواہش اتحاد کی جو حقیقت میں محبت ایسا نام ہے یقیناً ظاہر ہوگی جبے
 دونوں نہایت نسبتی و عمل میں ظاہر ہوں تو بسبب اختلاف استعداد و خصوصیت محل کے بے شبہ
 ایک تم و اعلیٰ ہوگی اور دوسری نقص و ادنیٰ پس عاشقیت نقصان کے جیب سے نکلتی
 اور معشوقیت کمال کے پردے سے جلوہ دکھاتی اور اول خواہ و اتفاقاً جو چاہتی ثانی جلا اور نفاکو
 ایسا وسطے اعداد و متحابین کہ وہ عبارت ہے اور دونوں سے زمین ہر ایک کے کسور ملکر
 دوسرے کے میں ہوتے ہیں جیسے دو سو بیس اور دو سو چوراسی حکیموں نے کہا ہے کہ اگر
 دو شخصوں کو کسی امر میں اتفاق ہو اور دونوں عدووں پر کھانسی خیر و نین سے باہر کے
 غیرین سے باہر ایک اونین سے اور دونوں عدووں سے کیے افق عدد کو تختی میں کھدو کہ
 اپنے پاس کھو تو البتہ ان کے درمیان محبت اور دوستی پیدا ہو چھوٹے عدد کو عاشق کے لیے
 اور بڑے کو معشوق کے واسطے مقرر کیا ہے جانا چاہیے کہ کسور سے یہاں مراد کسور میچ ہے اور
 کسور میچ دو سو بیس کے جواقل عدد متحابہ کا ہے گیارہ میں اس حساب سے آدھا ایک کسور
 چوتھائی پچھن پانچواں جزو ایک لکھ سو ان جزو بیس لکھ گیارہ سو ان جزو بیس لکھ سو ان جزو
 بیس لکھ سو ان جزو پچاس لکھ سو ان جزو پچاس لکھ سو ان جزو پچاس لکھ سو ان جزو پچاس لکھ سو ان

تو جاننا

تمام اجزاء عدوانی مخالفین کے برابر ہیں عدد اکثر مخالفین کے اپنے عدد کے برابر نہیں ایسے کہ مجموعہ ان گیارہ اخرا کے دو چورائی میں اور ہی مقدار مددین مخالفین کے اکثر عدد کا ہی اور کوسو صحیح عدد اکثر مخالفین کے پانچ میں نصف ایک سی یا لیس^{۱۲} سو اکثر شہرمان خزاں ایک سی یا لیسواں خردو دو چوراسواں خزاں ایک مجموعہ ان پانچوں جبر کے دو چورائی ہوتے ہے ساوی عدد واصل مخالفین کے ہیں اپنے عدد کے نہیں اول عدد کا نام رک اور ثانی کا نام رک می اخلاق جلالی اور ترجمے میں اس کے اعداد و تخا بہ کا حساب نہ تھا اور اکثر طالب العلم یہاں گھبراتے تھے ایسے خا و الطیبہ غلام حیدر نے اس حساب کو یہاں پر وضاحت کے ساتھ لکھ کر لاحق کر دیا تاکہ شائقوں کو نفع پہنچے اور اس لکھنکار کو ثواب اور پریشانی شکار عمارت الہین کا ہی اس قسم کا عشق نیک اسراری اور روشنی کا موجب ہے ایسے کہ جہاں کہیں آفتاب جہان تاب عشق کجا حکم اس آیت کے جسکے معنی ہے عزیز سینے زمین کو اس کے پروردگار کے نور سے روشن کیا روح انسانی کے مشرق سے نکلتا ہے بلکہ کی تاریکی عدم کے مغرب میں غائب ہو جائے اور جس جگہ عشق و شوق کی آتش جو جلاؤتی ہے تمام عالم کو وصف حال اس کا ہی وجود کی بستی میں لگو طبیعت کے گھروں کو دروست جلا دے بیت آتش عشق نے یہ خزن پیدا جلا یا مدہ جان و تن و دین یہ دل سب کو بیک با جلا یا بدلے ای عشق جہاں سوز مجب شہ و تو بد دین کو زندہ کیا کفر کا آثار جلا یا مدہ اس واسطے حکیموں نے کہا ہے کہ تین چیزوں سے ذہن کی تیزی اور روح کی پاکیزگی حاصل ہوتی ہے پہلے عشق دوسرے فکر تیسرے نامح ذکی و شریف کی نصیحت ہانہی ایسے مشائخ صوفیہ نے لکھا کہ پہلے عشق کے واسطے ارشاد کیا کہ مصر اس سے بہتر اور کیا ارشاد ہے مدہ اور حدیث میں ہے کہ جو عاشق پاک ہو اور اسے چھپا کر موا تو وہ شہید ہوا اور دوسری حدیث میں ہے کہ خدا جمیل ہے اور جمیلوں کو دوست رکھتا ہے اور شیخ ذی النون مصری نے فرمایا ہے جو چاہے کہ خدا سے انس پیدا کرے تو ہر ایک شہ و بیچ اور چہرہ ہنسی کے ساتھ انس اختیار کرے اور عاشقوں کے بادشاہ ابو محمد روز بیان فرماتے ہیں کہ اسرار لا ہوتی رحمت ناسوتی سے بچے ہوئے میں اور جن ناسوتی عکس ہے جمال لا ہوتی کا شعر کون ایسی جا ہی وان نہیں اس کے جمال سے مدہ پڑ تو چمک جھلک جو کہو کائنات میں خ و حقیقت کہ حکم ایک مقولہ عربی کے جسکے معنی ہے میں کہ بڑا شاخون سے لگی ہوئی ہے بخت ازنی کے اسرار

مکنات کے غلوب میں بسر سے ہوئے ہیں اور عشق اول کی روشنی کی چمک جو مضمون اوس
 کلام قدسی کا ہی جسکے معنی یہ ہیں کہ پس اپنے چاہا کہ پہچانا جاؤن ایمان مکنات کے ذرون پر
 پڑی ہوئی ہو یعنی جو کہ وہ ایک پر تو ہو کہ افلاک میں میل ارادی کے طور پر چوہدار حرکت
 دوری کا ظاہر ہوا اور عنصريات میں بل طبعی کی صورت سے پڑا اور نباتات میں نشوونما کا بیج
 حیوانات میں بصورت قوت شوقی کے پیدا ہوا اور نفوس کا اہل انسانی میں بصفت عشق نفسانی
 بلوہ دکھایا اور جو کوئی عبرت کی آنکھوں سے دیکھے اور تمام عالم میں پھر آوے اور فرشتوں کے
 مقام سے ہو کر کثافت طبیعت سے بری بن آسماون کی سیر کرے پھر وہ ان سے مرکز زمین
 اوتری تو ایک ذر سے کو بھی نور عشق کے پر تو سے خالی نہ پاوی میت عشق کے غم سے دیا او سکے
 ازل میں اک جام بد چرخ کھاتے ہیں خلک اور زمین ست کرے بد ف جزئی چاہ سب کے
 دلون میں بھری بد نہیں کوئی تیرے ہی غم سے بری بد سر بان کے بڑے بڑے حکیموں نے
 عشق کو موجودات میں سے ثابت کیا ہے لیکن جب کہ تفرقہ کرنا در میان عشق نفسانی اور عشق ہی
 مشکل ہے اور ہر ایک کو قواسے شہوی اور طبیعت کی خواہشوں کے منلوب کرنے کی قدرت
 نہیں ہے کیونکہ مصرع کیا جانے ہے ہر کوئی آئینہ بنانے کو بد چو چالاک آدمی عشق کی راہ میں نگرہی
 پاؤن جرات سے رکھتے ہیں اور جیتے مردہ ہو کر طبیعت کی خواہشوں اور شہوت کی لذتوں سے
 اپنے تین بند کر سکتے ہیں گوگرد و سنخ سے بھی عزیز ترین اور اکثر آدمی ایسے ہیں کہ ہوا کر
 دام میں گرفتار ہو بد نظری کے قید سے نہ چھوٹ کر عشق کا نام عشق رکھتے ہیں چار پاؤں کی
 خاصیت کے ساتھ دھوکا لیت لگا کرتے ہیں اور باوجود بانہدی رشتہ ہوس کے مرتبہ
 آزاد کے مدعی ہیں افسوس صد افسوس شعر نوحہ اس راہ کا ہاتھوں میں سلیمان کے
 دیا بد ہر کس کب یہ سنا ہے کہ وہ شہباز ہوا بد اس سبب یہ طریق بہت راست ہو سکتا ہے
 بیت زندگی کہ لو کہ خالی ہو دے چاہ و پیار سے بد اول و آخری اوسکا مثل اور آثار سے بد
 یہ نصیحت نیت کی تیرے تین اب دوست جان بر خلاف اوسکے فلان جتنے کیا پتہ اہل سے
 جس علامت سے عشق نفسانی اور ہیسی کے در میان فرق کر سکے چنانچہ امام غزالی نے بعض
 تصنیفوں میں لکھا ہے وہ یہ ہے کہ اگر کوئی شخص جس سے لذت اسطرحی پاوی جیسے سب سے

اور کتب

اور آب روان اور اسکے مانند کے دیکھنے سے پانا تو یہ لسانی شہوت مارنے کی ہے اور سموتین
 نظر اوسکی مبالغہ ہے اور اگر دوسری لذت پاوے جو سبب شہوت انگیزی کا ہے اوسکا نام عشق ہیجی
 تو نظر اوسکی حرام آورد و سر سے حکیموں نے کہا ہے کہ عشق نفسانی میں اکثر بات چیت اور ناز و
 انداز کی رغبت ہوتی ہے اعضا اور اونکی خوش تراشی کی رغبت سے ایسے روح کی خواہش
 روحانیات کی طرف زیادہ تر ہوجاتی کی خواہش سے اور جب کہ عشق کی باتیں ایسی نہیں جو
 ضمناً بیان کیجاوین تو اوسیدھر پر اختصار کہ کے اصل بات کی طرف رجوع کیا علاج خرن کا
 وہ عبارت ہے ایک الم نفسانی سے جو کسی محبوب کے ہجران اور مطلوب کے فقدان سے
 پیدا ہوتا ہے سبب اوسکا طبع اور حرم کرنا ہے شہوت جسمانی اور لذت بدنی کے حاصل ہونے میں
 اور نوع مقرر کھنا ہے متلع اور آرش دینا دی کے بیچ علاج اوسکا نال کرنا ہے اس میں کہ عالم کون و
 فساد کے اسباب قابل ثبات کے نہیں جیسے خوف موت کے علاج میں اوسکی لطف
 اشارہ ہوا ہے اور جو کہ ثابت و باقی رہ سکتا ہے وہ امر عقلی اور سعادت نفسانی ہے کہ زمان و مکان
 ملائے اور ضدوں کے تصرف اور فساد کے دخل سے برتر ہے جب اسباب کا یقین کامل
 حاصل ہو طبع بچا اور خیالات یہودہ چھوڑی اور ولکو اسباب بنوی میں جو ڈھلتے ہوئے
 سائے کے برابر ہیں نہ لگاوی بلکہ کمال عقلی اور ملکات فاضلہ کے حاصل کرینے جو نیکی باقی
 اور ذوالجمال کی درگاہ کے نزدیک ہونیکا سبب میں ہمت مصروف رکھو اور حرم کے
 مکان سے جو محل ہو حزن دائمی اور الم روحانی کا سبب پاکر رضوان تسلیم کے مقام میں جو کہ
 بخت حقیقی اور سرور دائمی کا محل ہے پورے چہا سچہ مضمون اوس آیت کہ می کا اسکے منے بیان
 کہ ان تحقیق خدا کے دوستوں کو کچھ خوف نہیں اور وہی ملکین نورو تیکے اوس سے خبر دیا کہ
 بیت جسکو سجایا وصال سجانی ہے کب اوسے سجاوے لذت فانی ہے شعر جز قصہ عالم جم
 ریا یادگار کیا ہے زنا رمت لگا تو دل اپنا جمان پر ہے اور چاہتے ہیں کہ جو اپنے پاس ہے اوس سے
 خوشدل ہے اور جو اوس کے نزدیک نہیں ہے اوس کے لیے ملکین نومے تو ہر دم کی خوشنوی سے
 زندگانی کرے چہا سچہ حدیث میں آیا ہے کہ تحقیق اللہ تعالیٰ نے اپنی حکمت اور بزرگی سے
 رضوان یقین کے بیچ راحت و فرحت کو چھپایا ہے اگر اوسے سخت گذری تو گروہ خلافت کے

جامع الاظہار
 احوال میں فکر کری کہ ہر کوئی اگرچہ وہ اہل حرفے سے بھی ہو تو مقتضائے اس کے کہ ہر ایک قوم اپنے
 اپنے پیشے کے ساتھ خوش اور اپنے چال و چلن اور راہ و روش کے مطابق مسرور و مطمئن ہو
 بلکہ اور دن کو نام و دھرتا ہی پس فضیلت کے طلبکار کو چاہیے کہ سب بات میں نادان گمراہوں
 بھی کہ نہ ہوے اور پرانے مال و متاع پر نظر نہ رکھو اور اپنی خسارت سے بھی غم نہ کھائے خواہ
 خداوند تعالیٰ حضرت رسالت بناہ کو اپنے کلام اعجاز انتظام میں فرمایا ہے کہ تو اس خبر کی طرف
 مت دیکھ جسے برخوردار کیا سینے گفتوں کو اور کافروں میں سے دنیا کی زندگی کی آرزو
 کے لیے تا اونچین ہم آزادین بیچ او کے اور بظاہر ہوس حکیم نے کہا ہے کہ حریفیں ہمیشہ فقیر
 رہتا ہے اگرچہ تمام دنیا اس کی ہو اور قانع تو نہ کرے اگرچہ اس کے پاس کچھ نہ ہو اور قرآن کی بھنی
 نسخ آیتوں سے وہ آیت ہی جسکے منے بے ہیں کہ اگر نبی آدم کے پاس دو میدان سولے
 روپے سے بھوسے ہوئے ہوتے تو ہر آئینہ تیسرے کی آرزو کرتا اور اوست آسودہ نگری کرناک
 بیت ہوس کے بادہ سے پر ہو ویکب یہ کاسہ سر پہ یہ بیج کہ او نہ چاہا لہ بھرا نہ کیا
 کبھی بہ اور کندھی حکیم او سپر دلیل لایا ہے کہ غم کھانا ضروریات سے نہیں ہے بلکہ وہ ایک ایسی چیز ہے
 جو اختیار کا مدخل او میں تمام تری اور وہ اختیار اس طور سے ہے کہ ایک جو ہر مطلوب کسی شخص سے
 منقو و ہوجاے تو مال کرے کہ البتہ ایک جماعت ہے کہ اس سے محرومی اور ساتھ اس کے بھی وہ
 خوش و مطمئن رہتی ہے یہ دلیل اس کی ہے کہ فقدان مطلب سے غم کھانا کچھ ضرور نہیں اور کچھ
 مصیبت یا آفت کسی شخص کے او پر آن پڑی یعنی ہے کہ بعد چند سے خزن او سکا خوشی اور روزا
 او سکا ہنسی سے تبدیل ہوتا ہے اور مثال اس شخص کی جو اسباب دنیاوی کے بقالی تمنا
 کرتا ہے کسی ہی جیسے ایک شخص کسی مینافت میں حاضر ہوا اور خوشبو سے مجلس کے درمیان
 ہر ایک آدمی کو نوبت نوبت پہنچائیں اور ہر کوئی او میں سے فائدہ اوٹھاے جب نوبت
 او کی آوی تو نصوصیت کی خواہش کری اور چاہو کہ اپنے ہاتھ سے نڈے اور جو اس سے
 چین لین تو افسوس اور ندامت میں پڑے کیونکہ تمام اسباب دنیاوی امانت الہی ہیں
 ہر ایک کو طبقات خلایق سے اس کے وقت او سے عنایت کرتے ہیں جو وقت کہ ارادہ ہو
 متعلق ہو او سے لے لین چنانچہ امام شافعی رضی اللہ عنہ نے فرمایا ہے کہ مال و منال اور

زمان و روزگار

زن و فرزند امانت کے سوا نہیں اور بالضرور ایک دن سب کو پھیر لے پس حافل کو چاہیے کہ اگر کبھی
 پھیر لینے میں خوش ہو اور حزن و ناسحت کو اپنی طرف راہ نہ لے اور ایک بزرگ نے کہا ہے کہ اگر
 سوا ماریت کے دنیا کا اور عیب نہ ہونا تو بھی چاہیے تھا کہ صاحب ہمت اوسکی طرف التفات
 نہ کرتا سزا حکیم سے پوچھا کہ تیرے بہت خوش اور شہر سے ناخوش رہنے کا کیا سبب ہے بولا
 کہ میں کسی چیز پر دل نہیں لگاتا ہوں کہ اوسکے جانے سے نکلین ہوں علاج حسد کا وہ ہے
 دولت کے زائل ہونے کی آرزو کرنی ہی خواہ اوسے وہ بڑا یا غلام اگر سبب اوسکا خواہش اسکی ہو
 کہ وہ نعمت لاپتہ سے حاصل ہو تو یہ قوت شہوی کی مشارکت سے ہوتا ہے اور جو باعث اوسکا
 فقط یہی ہو کہ محسود کو دیکھ کر پوچھو تو قوت غضبی کے زائل سے ہر بے مدخلت قوت شہوی کے
 اور یہ مرض سب مرضوں سے نہایت بدتر ہے کہ حاسد پر اپنی بہتری اور فراغت سے
 ملول ہوتا ہے اور کبھی نعمت الہی اہل عالم سے منقطع نہیں ہوتی پس حزن و الم اوسکا کبھی
 انقطاع پیدا ہے اور حدیث میں آیا ہے کہ صد نیکو کو کما جانا ہے جیسے آگ لگ کر بھوکھاتی اور حسد کی
 نوعوں میں سے بدترین حسد وہ ہے کہ علما کے درمیان ہو کیونکہ اسباب دنیاوی آدمیوں کی
 کم توانائی کے سبب محل مناہت کے میں تو کبھی ایسا ہوتا ہے کہ ایک شخص کو دولت حاصل
 ہوتی ہے اور اس کے جو دوسرے سے زائل ہو تصور نہیں ہوتی بخلاف علم کے کیونکہ وہ اس
 عیب سے منزه ہے اور اوس میں کچھ منہ امت کا دخل نہیں اور خج و تصرف سے زائل و نقصان
 نہیں ہوتا ہے کہ حسد اوں لوگوں کا بھی اسباب دنیاوی کی طرف رجوع کرتا ہے اور علاج حسد
 حزن و غضب کے علاج کے قریب ہے اور غبطہ وہ ہے جو ثنا کرے کہ میسی نعمت اور دن کو
 حاصل ہوتی ہے ویسی سمجھے بھی ہو بے آرزو کیے اسکا کہ غیر کی نعمت زائل ہو اگر یہ امور دنیاوی
 میں ہو تو قدر کفاف اور صحت سے زیادہ چاہتا نہ موم ہے اور باندا زگذران اور ہوس کے
 محمود اگر حافل و دانا اور سچو نہیں فکر کرے تو اونکی مدد سے اور مرضوں کے علاج پر تادیر ہو
 شکر کذب کے سبب لے میں ملاحظہ کرے کہ بول خیال اور گفتگو سے مزین ہے جو غیر کے احوال
 سے خبر دے یا اپنے مافی الضمیر کو اظہار کرے اور جھوٹ اوسکا سنانی ہے پس کذب کو آؤن
 دخل دینا بیوقوف اور ظلم اسی سے عبارت ہے باعث کذب کا مرض مالی ہے یا مرض جاہی

روائت اوسکی ظاہر ہی اسی قیاس پر تمام رذائل ہیں و دوسرا لامع تدبیر منزل میں اس میں
 چھ لے ہیں پہلا لامع منزل یعنی مکان کی احتیاج میں ہر گاہ کہ انسان اپنی زندگی کافی کیلئے
 کمانے پینے کی طرف محتاج ہو لیکن غذا سے انسانی بغير تدبیر صنایعی سکے جیسے کھیتی اور اوسکا
 شرد و اور آباد کرنا پھر جب کچھ تو کاسا انا کرنا لمانا جھاننا کوٹنا پینا پکانا وغیرہ کے ممکن اور
 انتظام اون بیسویں کا بدن امانت و شراکت کے تصور میں بخلاف حیوانوں کی غذا کے
 ایسے کہ وہ طبیسی ہر صنعت کا داخل اوس میں کچھ نہیں اور جب کہ روزانہ قوت لا بد ہی گا ہر روز
 موجود کرنا یعنی قیامت ہو تو احتیاج ہوتی کہ قوت سالانہ جمع کیجیے اور اوسکو مخالفت میں کیجیے
 لیکن بحالفت اوسکی بلے ابد اوسکی مردم معتبر اور بغير ایک ایسے مکان کے کہ جہاں محفوظ رہ کر
 اور جو رائے کے اتمہ سے بچ رہے ہونیں سکتی پس ضرور ہوا کہ جو ملی اور گھرنائے اور جبکہ
 ہر ایک شخص کو اس پیشے کی ترتیب کی جو قوت کے حاصل کرنے کے لیے ضرور ہون چاہیے تو
 تو البتہ اوسکے واسطے ایک مددگار بھی چاہیے کہ جو وقت امانت اپنے مکان سے کسی کام کو جاسے
 تو وہ نگہبانی کری یا خانہ داری کے ضروری کاموں میں اوسکے ساتھ امانت کری پر یہ احتیاج
 باعتبار احوال شخص کے ہی اور بنظر احوال نوع کے ضرور ہے کہ ایک عورت کو کالج میں لائے کہ
 بسبب اوسکے توالد و تناسل ہوا کرے پس حکمت الہی مقتضی اوسکی ہے کہ مناکحت سے بندوبست
 خانہ داری اور سر مشق توالد و تناسل دونوں مضبوط ہوں اور جب اولاد پیدا ہو تو تدبیر اوسکی
 اچھی روش سے واجب جانے جو وقت ایک جماعت لینے جو روز و ختم اولاد اکتھے ہوں تو بے شبہ
 انکی گذران کے بندوبست کے لیے معاون درکار ہوں تو خدمت گار چاکر نوکر کی احتیاج ہو
 اور اسی جماعت سے جو منزل کے رکن ہیں انتظام معاش کا انجام پادوی پھر جبکہ بندوبست بہتر بنا
 الفت کیجیے پر جو قوت ہو پس انتظام خانہ داری بھی تدبیر صنایعی سے جو موجب رابطہ الفت ہی
 ہوسکتا ہے لیکن ان شخصوں میں سے اس تدبیر میں باپ اولیٰ ہی تو ریاست منزل اور ریاست اہل
 اسکی رائے پر غرض رہی اور اس مدبر کو لازم ہے کہ ہر طرح کی تدبیروں سے جیسے رغبت دہانی
 فرانا وعدہ کرنا قہر کرنا تکلیف دینی نرمی گری صہر بانی خشکی بینی بیار داری وغیرہ ہی اہتمام کری
 تا جو کچھ اسکی تدبیر میں ہی آئین مناسب سے ظہور پائے اور اس مقام میں گھر سے مراد وہ گھر ہے

جو گل دلا سے اپنے چکر کھاس پھوس اور لکڑی سے بناوین بلکہ مقصود اس سے الفت کہتی ہے
 جو ضمیر و ادب و باپ بینی اور نوکری و تقاریر اور مال و صاحب مال کے درمیان مستحق ہو خواہ ویسے کھو گز
 زمین یا نیمہ و زنگارہ اور ذرخون کے پاسے اور غار اور رہاڑوں میں تدبیر منزل عبارت ہوتی
 فریق کی سمائیت احوال کے طریقے کی بھان سے اسطور پر اضلال سے ماہون رہ سکاؤ
 جب تمام آدمیوں کو ایسے اجتماع کی اجتناب کر لیں سکو اس علم کا حاصل کرنا ضرور تدبیر منزل کی
 اصل اصولی ہے کہ مدبر اپنے لہکان منزل کے احوال کو دیکھ اور ہر ایک کو اس کے مرتبے کے
 موافق رکھو اور کسی سے خلل پیدا ہو تو اس کی اصلاح کری جیسے طبیب عضو شرف کی مصلحت
 کے لیے کسی عضو کا کاٹ دینا جائز بلکہ واجب ہوتا ہے تو تدبیر منزل میں بھی اگر کسی چیز کا
 تصدق کرنا لازم ہے اور اگرچہ عضویت منزل کی اس فن میں ملحوظ نہیں ہے جیسے ادسکی طرف
 اشارہ ہوا لیکن مایمون نے اچھے اچھے مکان کے بنانے کے لیے ایسا کیا ہے اور کہا ہے کہ تدبیر
 معلوم ہے وہ ہے جو مضبوط ہو اور چھت ادسکی بلند اور دروازے اس کے بڑھے ہوں اور
 ایک ایک پائیزہ مکان ہر موسم کے موافق زمین تیار ہے اور اس اجتناب کی رعایت کرنی جس سے
 جلنے ڈوبنے سیندھ لگانے چوری ہونے کیڑے پتنگے سانپ بچھو وغیرہ کے صدیوں سے
 بچ سکو اور جب ہی لیکن حدیث میں آیا ہے کہ چھ گز سے اونچا مکان نہ بناوی اور جب اس قدر سے
 زیادہ ہو تو ایک فرشتہ پکارے کہ کمان تک ایسے اور ہم ساہون کے احوال کو بھی لحاظ لیا کرے
 کیونکہ بد ذات ہمایہ بہت فنا و بربا کرتا ہے افلاطون نے زرگر ٹکے میں جگہ بنانی تھی جب ادسکی
 حکمت کو پوچھا بولا جب اسکا یہ ہے کہ جو قوت نیند غلبہ کرتی اور فکر و تامل سے موقوف کر دیتی ہے
 تو اس کے ہتھیاروں کی آواز سے جاگ اٹھتا ہوں و و مہر المہ قوت اور مال کے جمع کرنی
 تدبیر میں جب معلوم ہوا کہ آدمی کی احتیاج قوت لایبھی کے پیدا کرنے کی طرف ہے تو تدبیر قوت
 اسطور ہے کہ ہر ایک قسم کی جنس جمع کرے یا سیکے کہ اگر اتفاقاً کوئی جنس اور زمین سے تلف ہو جا
 تو دوسری کام آوی اور سبب کار و بار اور فروری معاملوں کے پیسے کی طرف جو حافظ عدالت
 اور ناموس اور ضروری احتیاج ہو اور آپر و خدمت اور شخصی اور اپنی مضبوطی اور نیند و سبت کی
 تھوڑا او زمین سے اور جنسوں کی ہمت کے برابر ہے اسنو اسطے غلے اور اناج دور دراز کے مکان سے

لائی گئی تاجن نہیں ہر اگر مہیا تھو تا تو اور شہرہن سے ضروریات کے لئے بھی شہقت برداشت کرنی
 ضرور ہوتی لیکن حال مال کی فکر یا باعتبار آند یا بنظر خرچ یا بلحاظ حفاظت کے ہو سکتی ہے آمد کی دو سوئیں
 ہیں ایک اینٹاری جو شخص کی تدبیر پر موقوف ہے جسے معاشیت سے پیشہ دوسری وہ کہ جس میں خرچ کا
 کچھ دخل نہیں جیسے میراث یا بخشش ہے اور سب پیشوں کی بڑھتی خیرین میں چنانچہ بعضے ایسے
 وہیں نے بھی کہا ہے جیسے نصیحتی سوداگری اور پیشہ امام شافعی اسپرین کہ ان تینوں میں تجارت
 بہتر ہے اور اسکے صحابوں سے ماوردی نے کہا ہے کہ زراعت بہتر ہے اور متاخرین ممالکوں سے
 بعضوں نے کہا ہے کہ اس زمانے میں پیسے کو مٹی میں اکثر شبہہ ہے اور جو ٹھنڈے آدمیوں پر غالب
 تو تجارت میں اہمیتا کم ہو سکتی پس زراعت بہتر ہے جب کہ امام شافعی کے زمانہ میں مال
 حلال ہفتہ اور دیانت و امانت کو گوئی اکثر تھی اس واسطے اس سے سوداگری کی ترجیح کا حکم
 دیا تھا حکیم کہتے ہیں کہ سوداگری کا امتداد نہ کیا جاوے کیونکہ شرط اس کی سرمایہ ہے اور وہ
 تلف ہونے سے بچ نہیں سکتا اور کسب و حرفے میں تین چیزوں سے احتراز کرنا چاہیے
 پہلے ظلم سے جیسے تولنے ناپنے میں کچھ تفاوت کرنا دوسرے بغیرتی سے جیسے سخی
 بیوہ دین اور ٹھٹھا اور جو چیز ذلت میں ڈال کر تیسرے کینہ بن سے جیسے خاکروبی و باغی
 ساتھ اسکے کہ وہ اچھے پیشے کر سکے لیکن اون پیشوں میں سے بعضا ضروری ہے جیسے کھلای
 ہو شکا اور بعضے غیر ضروری چنانچہ زرگری اور نقاشی حاصل کلام حرفے کی تین نوع ہیں ستر
 و خیس و متوسط شریف وہ ہے کہ قوت نفسانی کے ساتھ تعلق رکھو یہ پیشہ امتیازی صاحب
 مردت لوگوں کا ہے پر او میں سے ذی شان تین قسم ہیں پہلے جو ملاکہ جو ہر عمل سے کھی لے
 جیسے وزارت کا کام دوسرے وہ جو علم و ادب سے متعلق ہو جیسے کتابت اور لیاقت
 اور تہجومی طبابت حساب دانی پھالیش کا ہنر تیسرے جو زور اور شجاعت سے ملاکہ رکھی جیسے
 سپاہگری اور کینے پیشوں کی بھی تین قسمیں ہیں ایک وہ جو عوام الناس کی بہتری سے متعلق
 جیسے ظفر دہنی کرنی نسخ کی نیت سے اور جادوگری اور ظلم تخریب حرفہ بد لوگوں کا ہے دوسرے
 جو مقبہلت نفسانی کے برخلاف ہو جیسے ستر این کلانوتی اور جو آوریہ پیشہ سفینوں کا ہے تیسرے
 جس کو طبیعت نفرت کرے جو صحابی و باغی خاکروبی یہ پیشہ کینوں اور دانی لوگوں کا ہے لیکن جب کہ

۱۰۰

عقل کے نزدیک احکام طبعی کا کچھ ایسا نہیں کہ غیر عقلی قسم کو عقل بدیہی نہیں جانتی بلکہ زندگی کے لیے ضروری پس چاہیے کہ ایک ذہنی اس کام میں مشغول ہو جو کمال اعلیٰ و مقصود کے اس لیے کہ وہ عقل کے نزدیک بدیہی اور جو کوئی اس پختے میں نامزد ہو لازم ہے کہ وہ اس میں کمال کا فیصلہ کرے اور پست ہمتی میں اپنے تئیں ڈکالو اور سوچے کہ دنیا کے بیچ کوئی مرتبہ فراخ روزی سے بہتر نہیں اور اس کے اچھے مہیوں میں سے وہ پیشہ جو عدالت پر مشتمل ہو کر پارٹی اور دولت کے قریب ہو اور جو مال کہ غضب سے لے یا بغیرتی اور کینے پن سے ہاتھ لگا کر فیہ بہت سا ہو تو ٹھوڑا اور بے برکت ہے شرح و عقل کی رو سے احتراز کرنا اس سے واجب ہے اور جو کچھ حسن شقت اور حق حلال سے پیدا ہو اگرچہ ٹھوڑا بھی ہو تو بہت اور با برکت ہے لیکن مال کی بخشش اور اس کے خرچ کرنا عین حراعتدال کو ملحوظ رکھ کر سبیل اولیٰ بطور سے ہے کہ زیادہ خرچ اور بخل سے بچاؤ اور دکھانے اور فخر کرنے کے لیے خرچ نہ کرے اور چاہیے کہ خرچ آمدنی سے ٹھوڑا ہو اور ایام سختی کا لحاظ رکھ کر جسے قسط سالی منطقی سمجھا جائے اور مال و اموال کے حج کرنے میں مناسب یہ ہے کہ کچھ نقد ہو اور کچھ منہا بیت کی قسم سے اور کچھ ملک جیسے باغ مویشی وغیرہ اس واسطے اگر کسی میں نقصان آوے تو دوسرے سے جبراً اسکا ہو سکے اور اموال کا خرچ کرنا تین طور سے ہے ایک وہ کہ مطابق حکم خدا اور شریعت قانون پر خرچ کیا جائے چنانچہ زکوٰۃ و صدقہ دینا اور نذر و نکاح اور دوسرے طریق سخاوت و اگر ام کے جیسے تحفہ تحائف اور بزرگوں کو ہدیہ دینا تسرا ضروریات کی جہت سے کچھ فائدے کے لیے یا دفع مزرکے واسطے جیسے امر و سلاطین کے یہاں سوغات بھیجی اور اپنے قیام کے کھانے پینے کے لیے خرچ کرنا اور غلام بد ذات کو گون کو میا دینا کہ سبب اس کے آبرو و حرمت ہے لیکن پہلی قسم میں چار چیزوں کا لحاظ ضروری ایک وہ ہے کہ جو کچھ سبب تو نہایت خواہش اور خوشدلی سے دے اور اپنے ظاہر و باطن میں کچھ دریغ نہ کرے ایسے کہ خدا تعالیٰ اپنے خزانہ بخشش سے جب کسی بندے کو نعمت عنایت فرمائے اور اسے حکم کرے کہ وہ اس سے خدا کی راہ پر کچھ دے تو نہایت بدیہی کہ عطا کرنے کے وقت خاطر میں گرتی لاسے دوسرے یہ کہ صرف لذت دے اور سوا اسکے کچھ غرض نہ کرنا احسان اس کا برابر ہو

تیسرے وہ کہ تشریح خیراتین از باب توکل کو پوچھتا ہے کہ حق تعالیٰ نے اسی کی شان میں فرمایا ہے مضمون اور کہا
یہ ہے کہ نادان اذکو غمی جانتے ہیں ایسے کہ ذرا کچھ کے دروازے پر سوال کو نہیں جانتے جوتے وہ کہ
خیرات چھک دے کیونکہ علانیہ میں گمان نہ کر اور منت رکھنے کا ہونا ہے اور شاید مستحق کی خاطر کسی بہو اور
حدیث نبوی میں آیا ہے کہ پوشیدہ خیرات خدا کے غضب سے بچاتی ہے اور دوسری حدیث میں واقع
ہے کہ خیرات دینے میں بہتر یہ ہے کہ داہنے ہاتھ سے اسطر پڑ دے کہ بائیں ہاتھ کو خیرت اور
حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے فرمایا ہے کہ جب حضرت حق تعالیٰ نے زمین کو پیدا کیا
تب وہ لرزے لگی پس پہاڑوں کو خلق کیا کہ اوسکے سبب ٹھہری فرشتے اس سے ٹھہج میں آئے
اور سوال کیا کہ اے بار الہ کوئی مخلوق تیرا ہاتھ سے بھی سخت تر ہو فرمایا ماناں اگ ہے پھر پوچھا کہ اس سے
بھی غالب کوئی چیز ہو فرمایا کہ بانی پھر سوال کیا کہ پانی سے بھی اشد ہو فرمایا کہ ہوا بھر بولے کہ اسپر
کوئی چیز غالب ہے فرمایا ماناں خیرات پنہانی جو بی آدم دیتے ہیں بشرطیکہ دہنے ہاتھ سے دے کہ بائیں
ہاتھ کو خیر بھی نہو اور تا تیرا اوسکی سب سے زیادہ ہے کیونکہ وہ بلا سے سخت کو دفع کرتی ہے اور دوسری
قسم میں پانچ شرطوں کی رعایت کیا چاہیے پہلے دینے میں جلدی کرنی ایسے کہ انتظار کے بعد
شاید لذت اوسکی انتظار کے الم کے برابر یا اوس سے کمتر ہو دوسرے پوشیدہ دینا تاکہ اظہار
شر سے محفوظ رہے تیسرے وہ کہ جو کچھ دے اوس سے تھوڑا جاوے اگرچہ وہ بہت بھی ہوا ایسے کہ پیشہ وہ
اہل حرمت اور صاحب ہمتوں کا ہے چوتھے انعام کا دروازہ اوسکے حق میں بند کرنا اسوا سے کہ طول
مدت موجب فراموشی کا اور سابق انعاموں کے ضائع ہونے کا سبب ہوتا پانچویں اچھے مقاموں میں
دینا کہ زمین شور میں تخم افشانی کے مانند نہو میت مصروف بیجا سے واجب ہے کہ زیر ہوتا نہ مسرف
تو کمادوی اور عزیز ہوتا اور تیسری قسم میں زمین پیر کا لحاظ کرنا واجب ہے پہلے حد اعتدال کا لیکن اگر
مرفع مرفر مقصود ہو تو زیادتی کی طرف میل کرنا اسفند زمین احتیاط ہے کہ اپنے اور دولت و حرمت کے
مرفوع سے بچ رہے ایسے کہ اکثر لوگوں میں انصاف و عدالت نہیں ہوتی بلکہ طبع و حرص اور بغض و
حسد اورین بصرے ہیں پس بنا لفقہ کرنے کی عرف عامہ ناس کے قاعدے پر آبرو و حرمت کی
حفاظت کے قریب ہی عرف خاص کی سیرت پر بنا کرنے سے حالانکہ خواہش اکثر آدمی کی اسراف کی
طرف ہے تیسرا لمحہ اہل خانہ کی تدبیر میں چاہیے کہ غرض اصلی اور مقصود کی تاباں سے سوا ہے

نرسکے کہ اپنے تین بڑا کمون سے بچائے اور خرابیوں کی اور حفظ مال کا ارادہ رکھے نہ کہ شہوت پرستی اور لذات بینی کا اور مگر یہ ہم عمر نہیں سے بہتر وہ عورت ہو کہ عقل شعور اور دیانت و پارسائی اور شرم و حیا اور زحم دلی ادب قاعدے اور شوہر کی رضا ہوئی کے زیور سے آراستہ اور باہجہ نہ ہو لیکن اس صفت کی پہچان اگر باکرہ ہو تو اس کے کبھ کی عورتوں سے ہو سکتی ہے کہ عورتیں اونکی باہجہ نہ ہوں اور جو شیبہ ہو تو شیبہ کی کہ اس کے اولاد ہوئی ہے یا نہیں اور نئی نئی لونڈی سے بہتر جو تالیب اسکے ہمشیر کی برابری اور دشمنوں کی استمالت اور کار بار دنیاوی کی امانت اور نسب کی حفاظت حاصل ہو اور شیبہ سے باکرہ اولیٰ ہے اس لیے کہ شوہر کی تابع داری اور فرمانبرداری او میں بیشتر متصور ہے اور جو اولاد فضیلتوں کے ساتھ نسبت و اور حسن و جمال بھی رکھتی ہو تو نہایت بہتر ہے لیکن ان تینوں میں کئی خطرے ہیں اس لیے احتیاط کیا چاہیے کہ چونکہ نسب سبب عجب کا ہوتا ہے اور جب کہ رٹدیان ناقص العقل ہوتی ہیں تو بسبب ہنڈار نسب کے شوہر کی لاجداری میں ناک چڑھاتی اور موندہ بنتی ہیں بلکہ کبھی ایسا ہوتا ہے کہ ختم کو خادم کے مال چھانی کر تین اور یہ رسوائی اور حال و حال کی خانہ خرابی کا سبب ہوتا ہے اور مال و جمال میں اور بھی منافس ہیں اس واسطے کہ خوبصورت عورت کے خریدار بہت ہوتے اور عقل کے طبع قباحت کی ہے اور میں کمتر اس واسطے بہت سے فساد کی طرف منحہ ہوتیں اور شوہر کو اپنے الہیہ کے نسبت میں تین چیزوں کی رعایت کرنی ضرور ہے پہلے ہیبت کی یہاں تک کہ اسکی نظروں میں مہیب نہ لگائی تا اسکی فرمانبرداری اور رضامندی میں سستی نگرہی پر یہ تدبیر کی قسموں سے بہت بڑی تدبیر ہے لیکن نظام اور سکاغیر غاہر کے فضیلتوں اور بدون چھپاے روزیوں کے متصور نہیں دوسرے کرانفت کی لینے اپنے فیذا کو ایسی باتوں میں لگا رکھے جن سے پیار و محبت روز بروز ترقی پکڑتا اور سکے کم ہونے کی خوف سے شوہر کی خلاف رائی پر لگام نگرہی اور تندر و محاب میں غیر محرم کی نظروں محفوظ رکھو اور اس کے ساتھ دلبری کی باتیں کیا کری اور پہلے پہلے ایسی حال چوکنا سے شوہر کی تابع داری کی طبع نہ آوی تیسرے وہ ہے کہ اس کے خویش واقربہ کے ساتھ طریقہ اکرام و احترام اور تعلیم و تواضع اور دوستی کا طریق معروف جاری رکھو اور غیر منظور قصور کے دوسری عورت نگرہی اگرچہ وہ حسن و جمال اور حسب و نسب میں پہلے سے زیادہ ہو کیونکہ جہد و رشک و جدادگی طبیعتوں میں

سہراہو ساتھ نقصانی عقل کے اونٹن بناحت اور نصحت میں ڈالو اور سوا با و شاہوں کے جو مقصود و
 تزوج سے زیادتی نسل کی ہے اور عورتوں کی نسبت اون کے ساتھ بغیر فرمانبرداری کے چارہ نہیں ہے
 صحیح کا حکم نہیں واپس اونکو بھی احترازان سے اولیٰ ہے کیونکہ نسبت مرد کے گھر کی طرف کسی ہو جیے
 نسبت دل کی بدن کی طرف اور جیسے ایک دل و بدن کی زندگی کا سبب ہونہیں سکتا ویسا
 ایک مرد بھی دو گھر کا بند و بست کر نہیں سکتا اور اپنی بی بی کو خرب یومیہ اور نوکر چاکر باندی غلام کی
 فرمائش میں جس وجہ سے بند و بست گھر کرنے کا بخوبی انجام پاوے و منتہا کرے اسطور پر کہ ہمیشہ
 دل او سکا امور خانہ داری اور علاقہ بخاگی میں لگا رہے تاکہ بد چالی اورستی و کاہلی سے باز رہو پہلے
 کہ نفس انسانی تحمل بیکاری کا نہیں کر سکتا اور نئے فکری آدمی کو سیرائیونین ڈال دیتی ہے اور
 موجب باہر نکلنے اور نظر باز کیا ہوتی اور اس سبب شوہر کو حقیر سمجھے اور بدیون پر اقدام کرے
 چاہنے والے بھی اسکے پیچھے پڑیں اور سبب فنا و کاہلو پر دو تین ضیرن جسے پہنچ کر کرنا
 واجب ہے پہلے اونین سے بہت چاہت ایسے کہ سبب اسکے اپنے تین تراشنی اور نافرمانی
 کہنی بلکہ چاہتی ہے کہ شوہر کے اوپر حکومت بھی کرے یہ موجب خانہ خرابی اور رسوائی کا ہے کیونکہ
 جب حاکم محکوم ہو اور مالک ملوک تو البتہ انتظام میں اختلال آوے اگر اوسکی صحبت میں مبتلا ہو
 تو اپنے دل میں رکھو اچانا اگر غلبہ کر جائے تو اون تدبیرون سے جو با عشق میں کہا ہوا ہے
 کرے دوسرے وہ کہ بڑے کامونین اسکے ساتھ مشورت کرے اور اپنے اسرار پر بھی مطلع
 کرے اور مال و اموال گڑھے گڑھے سوائے قوت لایبھی کے اوہیں سے پوشیدہ رکھو
 ایسے کہ کم عقلی اوسکی باعث مفاسد کا ہوتی ہے اور نوا رینج میں لکھا ہے کہ تجلج کا ایک دربان تھا
 اوسے بہت چاہتا کسی وقت بات چیت کرنے میں تجلج نے کہا کہ راز اپنا جو رو سے نہ لکھا جائے
 اور او سپر ائنا و نکر بے تب و دربان نے کہا کہ میری جو رو بہت دانا اور مہربان ہے او سپر بہت ہنما و
 رکھتا ہوں میں اسوائے کہ بار بار کے امتحان و تجربے سے اسکے احوال کا و فو ق حاصل ہو اور
 اور اوسکو اپنا محرم اسرار جانتا ہوں تجلج نے کہا یہ طریقہ خلاف ہوشیاری کا ہے میں اس
 سے بچو واقف کروں اسکے بعد فرمایا کہ ہزار دنیا کا توڑ لائین اور او سپر اپنی نھر کی اور دربان کو
 اور کہا کہ یہ نقد تجھے میں نے بخشا ہے میری یہ مہرا سپر ہے اسے گھر لیا اور اپنی جو رو سے کہہ کہ اوس

میں

توڑ کر بادشاہی خزانے سے چڑا کر تیرے بیٹے لایا ہوں دربان نے ویسا ہی کیا تاج سے لے سکتے
 دن پہنچے ایک لوندی اوس کو عنایت کی وہ اوسے گھبرین لایا اوسکی جو رو سے کہا کہ میری خاطر
 اس لوندی کو چن لاوہ بولا کہ جس کینز کو بادشاہ نے تختیاں کس طرح اوسکا چینا زواہی اسباب
 غنیمت ہوئی اور ہیرات کے تاج کے محل سرا کے دروازے پر گئی اور وائے کے نگہبان سے
 کہنے لگی کہ تو حضرت کو خبر کہ فلا نے دربان کی جو رو آئی ہے حضور میں کچھ عرض کیا جا رہی ہے تو
 جب اجازت پائی تو بادشاہ کے روبرو جا کر اداب بجالائی اور عرض کرنے لگی کہ شوہر اس
 ضعیفہ کا نعمت خداوندی کا پالا اور دولت بادشاہی سے جیسا اب ایک خیانت اوس سے
 خزانہ خاص میں سبز ہوئی لیکن نعمت سلطانی کا حق اس لوندی پر واجب ہے اس لیے
 پوشیدہ نہیں رکھ سکتی ہوں یہ لہکر توڑا مہر بادشاہی کے ساتھ روبرو رکھ دیا اور کہا کہ
 آپ کے خزانے سے میرا خاوند چا لگیا تھا دیکھیے آپکی مہر سچی اوس سچی جان نے دربان کو باوایا
 اور توڑے کو اوس کے آگے دھروایا اور کہا کہ یہ تیری جو رو دانا شفق اور پردہ نشین ہے
 اگر میں سرگذشت سے واقف نہ ہوتا تو تیرا سر رکھوں گے گیند ہو کر چار پاؤں کا پاہل ہو جاتا
 تیسرے وہ ہر گاہی جو رو کو نظر بازی اور غیر مردوں کی بات سے اور اون عورتوں کی آئینہ میں جو ان
 حضرات میں موصوف ہیں منع کر علی الخصوص بوڑھی رندوں نے جو بد کاموں میں تمہیں اور حدیث
 نقل کی ہے کہ عورتوں کو حضرت یوسف کے قصے پڑھنے سننے سے اتنا منع ضرور ہے کہ مبادا وہ
 عنایت سے چھو جائیگا سبب ہو اور عورت کو شوہر کے حق میں جن باتوں کی رعایت کرنی شرط ہے
 وہ اپنی فضیلت میں پہلے پارسلانی اختیار کرنی دوسرے رکھنا ہے شکاری تیسرے شوہر سے ڈرنا اور
 چشم اچھام سے اوس نظر کرنا چوتھے تالبداری کرنی اور نافرمانی سے احتراز کرنا پانچویں محاشرت میں اظہار
 غیبی کرنا اور غلطی نہ کرنی حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے کہ مخلوقات میں سے کسی کو سجدہ
 کرنا اگر درست ہوتا تو میں عورتوں کو اون کے شوہروں کے سجدہ کرنے کے لیے حکم کرتا مگر میں نے
 کہا ہے کہ نیک زمین شفقت و محبت میں مان کو برابر میں اور صبر و خدمت میں لوندی کی مثال اور
 لغت و صداقت میں دوستوں کے مانند اور بد عورتیں ظالموں سے تشبیہ رکھتی ہیں نافرمانی
 اور ہنگامہ پردازی میں اور دشمنوں سے شوہر کی بے آبروی اور عیب جوئی میں اور چوروں کے

اوسکے مال کے طبع کر نہیں بھریں حیانت کے جو کوئی کسی نالائق عورت پر مشورہ ہو تو علاج اوسکا
 سو سفارقت کے کوئی چیز بہتر نہیں اگر فساد کی طرف رجوع نہ کرے جیسے اطفال کا علاج ہونا اور
 سو اوسکے جو فساد ہو اور اگر جدائی ممکن نہ ہو بدون آمیزش اور دوستی اور دینے لینے کے چارون
 ان سبھوں کے بعد بہترین تدبیر دین سے یہ ہے کہ اوسکے تین کسی ایسے شخص کے واسطے کرے جو
 جواد سے بڑے چلن سے متع کرے اور خود سفر دور ولا کا اختیار کرے اور ایک مدت مدید
 اوس سفر میں رہے تا شاید وہ سبب الاسباب کوئی سبب خوشی کا پیدا کر دے اور جہنیک
 اوسکی طرف سے آجوعب کے حکیموں کے کہا ہے کہ باپ بچہ قسم کی عورتوں سے احتراز کیا جاتا ہے
 حنانہ ثمانہ امانہ کبیہہ اتفاقا حضرت الدین پر حنانہ وہ عورت ہے کہ دوسرے شوہر سے اوسکے
 اولاد ہو اور اس خضم کی دولت سے اوسپر مہربانی کرے اور ثمانہ مالدار عورت کو کہتے ہیں کہ
 بسبب اپنے مال و متاع کے شوہر پر منت رکھتی ہو اور امانہ وہ عورت ہے جیسا کہ ایک خضم تھا
 اور اوسکو اپنے زعم میں اس سے بہتر سمجھے اور ہمیشہ اوس کے احوال سے شکوہ شکایت
 رونا پینا کرے کہ تھکا تھکا اوس عورت کو کہتے ہیں جو پارسانی کی چادر میں مستور نہ ہو اور آدمی
 پیٹھ پیچھے شوہر کے اوسکی پھیائی کی جہت نام رکھیں حضرت الدین وہ ایک عورت ہے جو
 خوبصورت اور بد اصل تشبیہ اوسکی سبزہ گلخن سے دی ہے یلے معنی سید المرسلین
 صلی اللہ علیہ وسلم کی حدیث میں واقع ہیں پر جو کوئی اہلخانہ کے بند و بست سے قاصر ہو
 اوسے تجرد اولیٰ ہے جو تھا لمحہ اولاد کی تدبیر میں پہلے چاہیے کہ ایک والی تک بخت خوش مزاج
 اوسکے لیے مقرر کرے اسلئے کہ مزاج اور طبیعت کی خوین لڑکھین اثر کرتی ہیں اور جبکہ شریعت ہی بڑ
 وارو ہوا ہے کہ لڑکے کا نام رکھنا ساتویں دن بہتر ہے تو اوسکی متابعت کرنی ضرور تاخیر کی حکمت یعنی یہ ہے
 کہ بعد ازل کے ایک اچھا نام اوسکے لائق مقرر کیا جائے اسلئے کہ اگر کوئی بڑا نام اوسکے واسطے
 معین کرے تو ساری عمر بسبب اوسکے پریشانیوں سے گزرے اسلئے ما باپ پر فرزند و بھائی ہے کہ نام
 رکھنے میں شرط احتیاط کی ادا کریں جب مدت دو دو ہلائی تمام ہو چکے تو اوسکی تعلیم و تادیب میں
 مشغول ہوئیں تاکہ بد اخلاقی نہ سیکھنے پائے اسلئے کہ مزاج اطفال کے استعداد و کمالات کی رکھتے ہیں
 اور طبائع انسانی روائے کبھ طرف متوجہ چنانچہ سابق بیان اسکا ہو چکا ہے اور اوسکے اخلاق کی

درستی نہیں

درستی میں جس طور سے کہا ہی ہو طبیعت کی کر کے تربیت کو گماہ رکھے جبکہ قوت تیز کے پہلے قدرتی
 سے قوت جیسا ہی چنانچہ مذکور ہوئی تو زیادتی جیسا کی فضیلت و نہایت کی دلیل و پس منبت
 یہ خصلت اوس سے مشاہدہ کریں تا دیب میں اوس کے زیادہ اہتمام کیا جاہے پہلی تا دیب
 یہ ہے کہ اوسے بد اخلاقی کے اختیار کرنے سے کلیتاً منع کریں اس لیے کہ طبیعت صاف مصفا
 تختوں کے برابر ہیں جو نقش او نہیں کھینچے یا سانی بن جائے پھر اوسے احکام دینی اور
 وقاعدے کے طریقے سکھائے اور اوس کے یاد رکھنے کے لیے تاکید اور اوس کے اظہار پر مجب
 تا دیب کریں پراوسکی طاقت و قوت کے موافق جس طور سے کہ احکام شرع میں مقرر ہو اور
 سات برس کی عمر میں ناز پڑھنے کے لیے حکم کریں اور دس برس کے وقت ترک صلوة
 کے سبب مار پیٹ سے ادب دے اور اوسے نیکیوں کی مدح اور بروئی مذمت کرنے پر اجازت
 اور عیاشی کا مانع ہو اگر اچھا اختیار کرے تو تعریف سے دل بڑھاوی اور جو بڑی بے
 چلو تو ندامت سے شرمندہ کرے اور مقدور بچہ فاسر الامت نکرے بلکہ اس طور سے
 کہو کہ تو نے سو آیا یہ حرکت کی ہو بار دیگر از کتاب اسکا نکرنا دلیر ہو جائے اور جو خود پسند ہو گمانا
 تو اوس کے راز کو فاش نہ کریں پھر اگر بار بار ایسی حرکت اوس سے سرزد ہو تو غلوت میں لیجا کر
 بہت ہی لامنت و نصیحت کر کے اوسکی قباحت کا مبالغہ کریں اور اسے عود کرنے پر ڈرائے
 اور فاش کرنے اور ہمیشہ لامت کرنے سے احتراز واجب ہو شایہ جب کثرت لامت کے
 و حدیث ہو جائے اور تقصیر اوس حدیث کے جسکے معنی ہے کہ انسان کو جس کا
 منع کریں اوسی کا حلیں ہو خواہش معاودت کی اوس کے مزاج میں آئے بلکہ حکمت علی کے
 طریقے ان باتوں میں اختیار کیا جاہے اور چاہے کہ کھانے پینے کی لذت اور لباس و
 پوشاک کی زینت اوسکی نظروں سے گراوے کہ اوس کے دل میں یقین ہو جائے
 جو رنگ برنگ زر لبت کا لباس خاصیت عورتوں کی ہے اور مردوں کو چاہے کہ اس
 بے پروا رہیں اور ہر دم آب و دانہ کی طبع میں رہنا خصلت چار پائیوں کی بلکہ کھانے کے
 آداب چنانچہ تفصیل اسکے آویگی اوسکو سکھائے اور سمجھائے کہ اکل و شرب سے مزین
 صحت بدن کی ہے نہ اوسکی لذت مقصود ہے اور چاہے کہ کھانے پینے کی غیرین دو اور مسائل ہیں

پس بیسے دو کو بقدر ضرورت اور عملوں کے وضع من کے لیے استعمال کریں ویسے کھانا پینا بھی
 بانداز رکھ کر سنگی اور تشنگی کے چاہیے اور اسے ہر طرح کے کھانے سے بھی منع کریں اور کبھی
 قسم پر جو کرنا لازم ہو اور اسکی ہشتما کو ضبط کریں یہاں تک کہ تھوڑے میں صبر کر سکی اور لذت
 و مزے کی چاٹ میں گرفتار نہ ہو اور کبھی کبھی اسکو روکھی روٹی بھی دیا کریں لاجاری کے
 وقت کوتاہی سکے لیے طریقے خوبوں کے لیے بہترین اور بڑے آدمیوں کے لیے بہت بہتر
 اور دن کی نسبت سے رات کو زیادہ دین ناستی اور خواب دکو اور سپر غلبہ مکر پر گوشت
 موافق سے دین کہ موجب نقل و ہلاوت کا نوا اور ٹھنھی چیزوں اور بیویوں سے اور اون کھاؤں سے
 جو جلد ہضم نہ ہو بہتر واجب ہو اور کھانے وقت پانی پینے سے منع کیا چاہیے ہر خند کہ سب آدمیوں کو
 مسکرات سے احتراز کرنا لازم ہو علی الخصوص لڑکوں کو بہت ہی تنبیہ کرنی ضرور ایسے کہ نشہ کی
 چیزیں انکے مزاج کو زیادہ مفر اور غصے تہور و پیہر تھی اور سبکی کا باعث ہوتی ہیں اور یہ بدترین
 اور سکی طبیعت میں مستحکم ہو جائیں بلکہ اون لوگوں کی مجلس سے بے اندیشہ اسے باز رکھا جا
 اور بڑی باتوں کے سنے کا مانع ہونا ضرور اور ہر روز جب تک ادب قاعدے کی مشق سے
 فراغت نہ ہو اور سمجھنا نہ آوٹھائے کھانیکو نذین اور پوشیدہ کاموں سے اسکو منع کریں
 تا بدچالی پر دل نہ ہو جائے اسوا سٹے کہ بے شہہ سبب چھپانیکا کوئی اسر قبیح ہو گا کہ اس
 کام میں تصور کیا ہو اور دن کے سونے اور رات کے بہت خواب کرنے سے اور
 اسباب تنعم اور نرم و ملائم کپڑے پہننے سے جسے رشیم تہنیر کپڑے اور بھونین مگرے
 مرسوں میں اور آتش و پوسٹین جاڑوینین باز رکھیں اور کبھی کبھی سپر کرنے یا پیا وہ
 پہنے سواری چمٹھنے اور مناسب محبتیں اوٹھانیکو سکھائیں اور نشست و برخاست و
 گفتگو کرینکے سلیقے جیسے بیان اذکا آویجا بتائیں اور بالوکی آرائش اور زیب و زینت اور
 زنانے لباس میں اسکی مادت کرنے نذین اور جب تک اوس وقت کو نہ پہنچے کہ
 جب انگستری کار کھنا اور کار ہوتی تک اوسے انگوٹھی نہ پہنائیں اور اپنے چھینوسے
 اور ہباب و بناوی کے سبب اسکو فخر کرنے اور جوٹھ کھنے اور سوگند کھانے سے
 جوٹھ ہو یا پچ منع کریں ایسے کہ قسم مطلقاً بدی خواہ لڑکے سوگند کھائیں باہر سے مشرقاً

۱۰۲

اگر چہ سچ ہو تو بھی گروہ ہی کر جب کسی مصلحت دینی کے لیے ہو مردوں کو اگرچہ سونڈی
 احتیاج ہوتی ہی پر لڑکوں کو کچھ ضرورت نہیں اور خاموشی جو اب مختصر دینے بزرگوں کے
 حضور چپ ہو کر سننے اور اچھی بات کہنے کا جو کر کرین لیکن بزرگ زادوں کو اکثر این
 ادبوں کی احتیاج ہوتی ہی اور چاہیے کہ معلم و نیدار دانا اخلاق کے طریقے سے وقت
 اور پاکدامنی اور عزت و وقار سمیت و مروت میں مشہور اور اخلاق شاہی اور ان کی مجلس کی نشست
 و برخواست اور گفتگو اور ہر ایک فریق کی بول چال کے طریقے سے خبردار ہو اور چاہیے کہ اور لڑکے
 اپنی سمجھ کے بلکہ بعضے بعضے بزرگ زادے ایسے جو حسن آداب کے زہد سے راستہ ہوں
 کتب میں سائنہ او سکے زمین تاملوں و غلین نہوا اور طریقے آداب کے ادا کرنے سیکھے اور انہیں
 دیکھ کر تعلیم و تعلم میں زیادہ سعی کر دی اور جو وقت اخذ آداب کے لینے او سکوماری تو شور و فریاد
 اور شفاعت کرنے سے منع کرین کیونکہ یہ خصلت غلام اور بیچارہ کی ہی اور معلم کو چاہیے کہ
 جب تک کوئی تقصیر ظاہر اوس سے مشاہدہ نہ کرے مارے کا اقدام نہ کرے اور جو مار کی حاجت ہو
 تو پہلے بار چاہیے کہ شمار میں اندک اور الم میں بہت ہوتا کہ عبرت پڑے اور معاودت پر جرات
 نہ کرے اور چاہیے کہ سخاوت کی ترغیب اوسے دین اور نینت و نیاوی اوسکی آنکھوں میں غبار
 دکھلائیں ایسے کہ زور و سیم کی محبت کی آفت سانپ کے زہر سے بھی بدتر ہی امام غزالی
 اوس آیت کریمہ کی تفسیر میں جگے سننے لے میں کہ مجھے اور میرے فرزندوں کو امنام کی
 عبادت سے باز رکھو فرماتے ہیں کہ امنام سے مراد زور و سیم ہی اور حضرت ابراہیم
 علیہ السلام نے دماغ کی ہی کہ میرے تین اور میرے فرزندوں کو زور و سیم کی پریشانی
 اور اوسکی دل بستگی سے دور رکھو اس واسطے کہ نشا تمام فساد و کماخین کی محبت ہو
 اور تعطیل کے دنوں میں اوسکو کھیلنے کی چھٹی بھی دین بشرط اسے کہ سبب کسی دکھ اور
 باعث کوئی قیامت کا نہوا اور یہ آداب سب لوگوں کو بہتر ہی حضور صابرا نون کو نیک تر
 اور جب آثار تیر کے اوس میں غالب ہوں تو سمجھائیں کہ اسباب و نیاوی سے غرض
 صحت بدن کی مخالفت ہو نفس انسانی جتنی استعداد دار البقا کی حاصل کر گیا باقی اور
 قائم رہی پس اگر مدبر اہل علم سے ہی تو تربیت مذکور سے لڑکوں کی تعلیم کرے اور جو اہل علم

تو بصورت آداب شرعیہ بقدر واجب سے فراغت کر لی اپنے پتے میں اوست لگا دے
 پر بہتر یہ ہے کہ لڑکے کی طبیعت میں نظر اور اسکے احوال میں غور کر لی کہ کون سے علم
 و ہنر کی استعداد میں زیادہ ترقی ہو چکی لیاقت پائے اور میں مشغول کر دے اسلئے کہ مقتضاً
 اس پائے کر یہ کے جسکے معنی یہ ہیں جو جسکے واسطے پیدا ہوا ہے اور اسکو آسان ہے ہر شخص کو استعداد
 ہر ایک صناعت کی نہیں ہے بلکہ ہر کوئی جدی جدی صناعت کی لیاقت رکھتا ہے اور اس میں ایک
 بھید ہے جو سبب قوام عالم و انتظام احوال بنی آدم کا ہے حکما سابق سولہ و کطل میں نظر کرتے
 اور طریقہ نجوم سے جس کسب و ہنر کی لیاقت اور میں دیکھتے اور میں معروف کئے اسکو کہ کوئی
 جس فن کی توفیق رکھتا ہو تو تھوڑی کوشش سے اور میں کامل ہو سکتا ہے اور جسکی استعداد نہیں رکھتا اسکی
 سعی کرنی تطیل روزگار تصنیع اوقات ہے اور طبیعت اسکی جس ہنر سے مناسبت نہیں
 رکھتی اور ہتھیار و اوزار اسکے موافق بھی نہیں تو اسے اس ہنر کی تکلیف نازین
 بلکہ دوسرے پیشے میں لجا میں بشرط اسکے کہ اسپر قائم رہنے کی یاس لگی ہوئی ہو یا جو
 اضطراب کا ہو اور ہر ایک فن کے درمیان کسی محنت لائق کا جس سے حرارت غزنی
 کی تحریک اور حفاظت صحت کی مدد اور سستی و ناتوانی کی نفی ہو مادی کرین اور جب
 کسی ہنر پر قادر ہو تو وجہ معیشت کے حاصل کرینے لے اور اسکو حکم کیا چاہیے اسلئے کہ توفیق
 لذت اسکی پائے تو اسکی تکمیل کے واسطے زیادہ کوشش کرے اور اس ہنر کے دقائق میں
 نظر کر کے سبقت لیجائے اور اسکی مشقت سے بھی کسب جمیل کی جو خاصہ اثر اور کار
 مادت کرے اور اپنے باپ کی میراث کا نگینہ نہ کرے اسواسطے کہ اکثر دولت مند زادے
 جو دولت پدری پر مغرور ہو کر علم و ہنر کے سیکھنے سے محروم رہ جاتے زمانیکے ہمیر پیر سے
 خرابی کے میدان میں آجاتے ہیں جب روزگار کرنے لگے اولیب اسکے تعیش مزاج
 میں آجائے تو ادنیٰ والنسب ہے جو اسے متاہل کر دین اور اسنے محاسن کو نکال کر جدا کر دین
 ولایت پارس کے پادشاہ فرزند کو لوگ لشکر کے درمیان پرورش نہیں کرتے تھے
 بلکہ و نائون کے ساتھ کسی طرف بھیجتے اسلئے کہ تکلیف و سختی کی عادت اختیار کرین اور
 رسائے ولیم کا طریق بھی یہی تھا اور جنہ برعکس اسکے تربیت پائی اصلاح اسکی مشکل ہے

علا الخیرین

علی الخصوص اوسکی جو کہ سن رسیدہ ہو جیسے سوکھی لکڑی کو سیدھا کرنا بہت دشوار ہے سقر اول حکیم
 کہنے پوچھا کہ اختلاف تیرا اکثر جو انون کے ساتھ کسواسطے تو یہی جواب دیا اور تربیت لکڑی کی
 جسکے وی لائق بن اوسیطور سے کیا چاہیے چنانچہ ہمیشہ گھر کے درمیان رہنا اور پارسانی
 و پردہ نشینی کے لیے زیادہ ناکید و مبالغہ کرنا اور شرم و حیا اور ادب و حشمتوں کے واسطے جگہ
 بیان عورتوں کے احوال میں ہو چکا ہے ترغیب و نیا لازم ہے اور اچھے اچھے ہنر اذکی شان کے
 موافق سکھانے فرور اور پڑھنے لکھنے سے کلیات کیا چاہیے اور صوفت بالغ ہون تو اپنے
 ہمشیوں کے ساتھ صلح کر دینے میں تعجیل واجب ہے طریقے اولاد کی تربیت کے میں
 اور جبکہ اتناے بحث میں بعضے آداب کے شرح کرینکا وعدہ کیا ہے تو فرور ہوا کہ بیان اوسکا بطور
 اختصار کے کیا چاہیے اگر ہم وہی مخصوص افعال ہی کے نہیں تاہم سب اوسکی استعداد و قابلیت کے
 بیان کیا آداب گفتگو کے چاہیے کہ بہت نہ بولے کیونکہ بہت بکنا نشان خلل دماغی اور بیوقوفی
 اور موجب سبکی اور بے اعتباری کا ہے حضرت ماشیہ رضی اللہ عنہا فرماتے ہیں کہ حضرت مصطفیٰ
 صلی اللہ علیہ وسلم جو طبعی خوش الحان و ما یطق عن الہوا کے تھے علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام
 اعتدال کے ساتھ گفتگو اسطور سے کہے کہ لگھلے دیر تک بھی رہتی تو جو جو نیک زبان حقائق
 ترجمان سے ارشاد ہوتا گن سکے اور بزرچہر حکم لے کہا ہے جب کیکو دیکھو کہ بے سبب بات
 کرتا ہے یقین جانو کہ وہ دیوانہ ہے اگر بولا چاہو جب تک اوسکی خوب دل میں نہ ٹھانوی خاموشی ہے
 حکیموں نے کہا ہے کہ پہلے بہت سوچ پھر بول لازم ہے کہ بات مکرر نہ کرے نہ بولو مگر جسوقت بہت
 احتیاج اوسکی ہو اور جب کوئی کچھ نقل یا قصہ کہنے لگا اگر جانتا بھی ہو تو جب تک اوسکی بات
 تمام نہ ہو نہ کہ میں جانتا ہوں اور جس بات کو اوسکے غیر سے پوچھیں اوسکا جواب نہ دے اور
 جو ایک ایسی جماعت سے سوال کریں جہیں وہ بھی بول لازم ہے کہ پیشدستی نہ کری اور جو کوئی
 اوسکا جواب دینے لگو اگرچہ وہ اس سے بہتر ہے بھی قادر ہے مگر جو جب بات اوسکی تمام ہو
 تب اپنے جواب کی تقریر شروع کری اسطور پر کہ اگلے کی ضمن کا موجب نہو اور جوابات
 کہ اوس سے کہیں جب تک تمام ہو جواب دینے میں مشغول نہو جو محبت و محاورہ اوسکے
 سامنے مذکور ہو اور وہ اوس سے مناسب نہیں رہتا ہوتو دخل نہ کری اور جوابات کہ اوس سے

پوشیدہ رکھیں اور اسکے شے کا قصد نہ کری اور بزرگوں سے کٹائے کی بات نہ کہو اور اپنی آواز کو اعتدال پر رکھ کر کسی بات میں شکل ہو تو اسکی قبیل سے واضح کر دے اور طول بے مصلحت سے اجتناب کیا جائے بلکہ طریقہ اختصار کا اختیار کرنا لازم ہے اور الفاظ غیر محاورہ اور کنایات بعیدہ کو استعمال نہ کری اور خش و دشنام سے احتراز واجب ہے اگر کسی افراتحش کے بیان کر لے گی احتیاج ہے تو بعض و کٹائے پر التفا کری اور یہودہ ہنسی ٹھٹھے سے جو موجب سقوط مروت اور سبب خست اور باعث حسد و عداوت کا ہے اجتناب لازم جانو اور ہر ایک مقام میں کلام مقتضای حال کے موافق نہ ہو اور گفتگو کے وقت دست و چشم و ابرو سے اشارہ نہ کیا کری مگر ایک اچھے طور سے جو مناسب مقام کے ہو اور کبھی اہل محض کے ساتھ خواہ و سے و ناہوں یا نادان حق و ذائق تعلق و خلاف کی چال نہ پڑے اور جسکے پاس مبالغہ مضید نہ ہو اسکے نزدیک الحاح نہ کری اور مناظرین انصاف کی شرائط سے نہ گذری اور سخن دقیق ایسے شخص کے ساتھ جو اسکو نہیں سمجھ سکتا ہو نہ بولو ایسے کہ ہر ایک سے اسکی عقل کے بموجب کلام کیا جائے جہاں حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے کہ مضمون اسکا یہ ہے کہ ہم کہہ کر وہ انبیاء ہیں ہمیں حکم کیا ہے کہ ہم آدمیوں کے ساتھ اسکی عقل کے موافق بات کریں اور حضرت عیسیٰ علیہ السلام نے فرمایا ہے کہ نادانوں کے نزدیک حکمت منافع مت کر و اور بول چال میں لطف و لطائف کا طریقہ ملحوظ رکھو اور قول و فعل حرکات میں کسیکو آزر دہ نہ کری اور وحشت آمیز باتوں سے احتراز و درجانی جب کسی بزرگ کے حضور کچھ کہنا چاہی تو نیک فالی سے شروع کری جیسے حق تعالیٰ آپکی عمر و رزق کو حضرت کے دشمن باہال ہوں آپکا اقبال برقرار رکھو بخت بلند کری باعاقبت بخیر ہو علیٰ ہذا القیاس عنایت اور قسمت و بہتان سے اور جھوٹے کہنے اور سٹے سے بالکل احتراز واجب جانو بلکہ ایسے لوگوں کے ساتھ بد اخلت بھی نہ کری چاہیے کہ سنا اسکا بولنے سے بیشتر ہو کسی حکم سے پوچھا کہ سنا تیرا کس واسطے کہنے کی نسبت سے بہت ہے بولا کہ مجھے کان دو دیے اور زبان ایک وی ایسے کہ دو سنوں اور ایک بولوں آداب چال چلن و نشست پر فراست کے چلنے میں جلدی نہ کیا چاہیے کہ نشان بے اعتباری کا ہے اور بہت دیر بھی نہ کہے کہ علامت بستی کی ہے مزبور ہوئے مانڈ اور زنا نے پن اور مخموشی کے طور پر ناز و نخو سے نہ چلے

اور اعتدال کی بروش اختیار کرے اور بہت پیچھے پھر کے نہ دیکھو اس لیے کہ یہ فضلت احمقوں کی ہے اور ہمیشہ سر نیچے کیے نہ ہو کہ یہ دلیل غلبہ خزن و فکر کی ہے اور سواری میں بھی مرتبہ اعتدال کا لحاظ رکھا جائیے اور نشست میں پالون پھیلا کر نہ بیٹھے اور پالون پر پالون نہ رکھی اور سوا با و شاہو حضور اور اوستا اور باپ کے روبرو اور خدمت میں اون لوگوں کے جو ان کے برابر ہیں ووزانو نہ بیٹھے اور سر کو زانو اور ماتھے پر نہ رکھو اس واسطے کہ یہ علامت خزن و کسالت کی ہے اور گردن کو کج نگری اور حرکات عبت سے جیسے دائرہ می یا کسی عضو سے جھلنا ہی احتراز کرے اور ناک اور مونہ کے درمیان انگلی ڈالو اور انگلی نہ جھکائے اور بندون کو بھی نمیا زہ اور انگڑائی سے احتراز کرے اور تھوکنے ناک شکنے میں احتیاط ایسی کیا جائے کہ حائران مجاہد کو معلوم نہ ہو اور آواز بھی اور سکی نہ سنیں اور قبلے کی طرف نہ تھو کے ہاتھ آستین اور دامن سے نہ پونچھ جو وقت کسی مجلس میں جائے تو اپنے رتبے کے موافق جا بیٹھے اور جو محفل کے درمیان سب سے بزرگ خود وہی ہے تو جان چاہے وہاں بیٹھے ایسے کہ مدد و بین ہوگا اگر ایک نادان اپنی جگہ ہچا کر نہ بیٹھا لازم ہے کہ جب واقف ہو تو اپنے مقام خزن آ بیٹھے اور جو اپنے لائق جگہ نہ پائے تو سچے جائے اس طور سے کہ لوگوں کو معلوم نہ ہو کہ یہ شخص بیزاریا دق ہو کر گیا اور غیر محرم اور خدمتگاروں کے آگے سوا ہاتھ اور مونہ کے برہنہ نہ کرے خلوت میں ہو یا کہ جلوت میں زانو سے ناف تک ہمیشہ ستور رکھے مگر امتیاج کے وقت بچے فضا سے حاجت یا غسل وغیرہ ہے اور مجلس کے بیچ آدیوں کے روبرو نہ سولے اور کبھی چپ ہو کر نہ لیمو مخصوصا وہ شخص جو خواب میں خرف کرنا ہے ایسے کہ اس طرح کے سوئین اور خرافات زیادہ ہوتی ہے اگر محفل میں خواب او سپر غلبہ کرے ہو سکتا تو اوٹھ جائے نہیں تو کسی بات یا کچھ فکر یا کوئی شغل میں مشغول ہو جس سے آسیب نیند کا دفع ہو جائے اور جو کسی جماعت کے ساتھ ہے اور وہ سے سب سو جائیں اونکی موافقت کرے یا باہر جائے حاصل کلام یہ ہے کہ ایسا سلوک اختیار کرے جو کہ لوگوں کو اس سے نفرت اور ایزدانو اگر ان عادتوں میں سے بعضی اذسکو و شوار معلوم ہو تو دلیں سوچے کہ اہل محفل جلالت اور طہن و تشنیع اور کالبیب بلے ادبی کے سخت تری او کس عادت کے خوف کرے گی

شفقت سے پس اختیار کرنا اور اس عادت کا ادائیگی پر آداب کھانیکے چاہئے کہ پہلے ہاتھ موئے تاکہ
دھوئے بسم اللہ سے شروع اور الحمد للہ پر تمام کری اور سب سے پہلے کھانیکے لیے بہت نگیری
مگر جو شخص میزبان ہو اور اسطور سے کھائے جو کچھ سے دستار خوان اور آستین آلودہ ہونوں زیادہ
تین اونگلیوں سے تمیز اور ٹھائے اور بہت موئے نہ پساری ٹپ سے لقمہ سے پرہیز کری اور طبری
جلدی نہ بکھڑ اور موئے کے درمیان جمع نگیری کھانے میں اونگلی نہ چالو پر بعد فراغت کے سنوں ہی
اور رنگ روپ کھانچانہ نہاری اور نہ سونگے اور نہ وانت سے کالے اگر دسترخوانین کچھ کھانا
بہت لذیذ صحیح ہو اسکی طرح نگیری بلکہ اور روں کو دینا لے اونگلیوں سے چکمانی چٹا سے روٹی اور
تک کو نہ بھگوئے اور جو ایک ہی رکابی میں دونوں کھائیں تو کوئی کیسے نوالے پر نظر نگیری اور اپنے
آگے سے کھائے مگر سو سے میں دوسرے جگہ سے کھا سکتا ہی ہڈی اور جو چیز کہ موئے سے
چھوٹے دسترخوان پر نہ رکھو اور ہڈی جو نوالے میں ہو پوشیدہ موئے سے نکال کر چھینک سے
نا پسند حرکتوں سے احتراز واجب جاو اور موئے سے کوئی چیز نکال کر رکابی پالے میں نہ کر عرض
اسطور سے کھائے کہ اگر کوئی اوسکا بچا ہوا کھانا کھایا چاہی تو نگیری اگر یہاں ہی تو میزبان کے
آگے کھانے سے ہاتھ اوٹھائے جموقت حضار مجلس ہاتھ چھینن تو وہ بھی اونکی متابعت
کری اگرچہ اوسے سیری ہو مگر اپنے گھر یا کسی ایسے مقام میں جہاں اوسے محرم کاہن اور
جو میزبان ہو تو لازم ہے کہ جب تک ہاتھ اوٹھائیں عذر خواہی کری کہ اگر کسیکو کچھ رغبت رہی
تو حجاب نگیری کھانے میں اگر بانی کی امتیاج ہو آہستہ پیسے کہ اوسکی آواز کوئی نہ سناو اور اہل
سختل کے سامنے خلال نگیری اور دانتوں سے جو کچھ کہ زبان سے نکالو اوسے نہ کھائے جو کچھ
خلال کرنے سے نکلے ایسے تمام میں پسینے کہ گوگون کو نفرت نہ آوی اور ہاتھ دھونے کے
وقت اونگلیوں اور ناخنوں کی جڑ کو اچھی طرح سے صاف کری اسی طرح ہونٹہ اور موئے اور
دانتوں کو اور کلی ملت میں نگیری اور موئے دھونے میں اگر بانی کرنے لگی تو ہاتھوں سے
احتیاط کری ہاتھ دھونے میں اور روں پر پیشہ دستی نگیری لیکن میزبان کو رواہی کہ سب آگے
ہاتھ دھوئے پانچواں لمحہ حقوق والدین کی رعایت میں جب کہ عقل و نقل کے موافق
شکر گذاری منعمی واجب ہے نعمت الہی کے بعد کوئی نعمت فرزندوں کے حق میں مان پائی

نعمت کے برابر نہیں ہوا کیلئے کہ باپ اوستے پیدا ہو چکا سبب مہوری جو پھر اوستے کی پرورش کا
 واسطہ ہو کھائے کپڑے اور اون ضروریات کے مہیا کرنے میں جو اوستے کے بیٹے اور ہوش
 سمجھانے کا سبب ہیں بعد اوستے کے وسیلہ ہوا اوستے کے کمالات نعمتانی کے حاصل ہونے کا جسے
 آداب و ہنر اور نعمتیں ہیں اور کس کس محنت و مشقت سے اسباب دنیاوی کو مہیا کر کے
 اوستے کے لئے جمع کرتا اور اوستے سے دینا ہی بلکہ انکار اوستے کا اپنے اوپر گوارا کرتا ہی اور ان اوستے
 موجود ہونے کو سبب میں مشرک باپ کی ہو سوا اوستے بار برداری عمل کی اور اسکی مشقت کو
 سمجھنا ملا وہ جتنے کے غم سے اور دروزہ کو دیکھا چاہیے اور پہلی قوت جو سبب ہی فرزند کو
 حیات کا اوستے کے بدن کا خون ہی اور ایک مدت مدین تک اوستے کی حفاظت اور پرورش کی
 تدبیر میں رہی اور نہایت مشقت سے اپنے تئیں اوپر خدا کیا اس واسطے والدین کی محبت
 کو کون کے حق میں محبت طبعی ہی اور انہیں انکے فرزندوں کے حق کی رعایت میں احتیاج
 تکلیف کی نہیں بخلاف محبت اولاد کے والدین کے حق میں شرائع الہی میں اولادوں پر
 والدین کے احسان کے لیے حکم بیشتر عکس کا ہی پس عدالت کا اقتضا یہ ہے کہ ماں باپ کے
 ساتھ نیکی اور انکے اطاعت کرنا کی تو یہ خالق کی طاعت کے جانے چنانچہ اکثر آیت قرآنی اور حدیث
 نبوی علیہ السلام میں اوستے کے بعد جو واسطہ مذکور ہوئی ہی اور جب کہ حق سبحانہ تعالیٰ کی بے نیازی کا
 عرش اس سے برتر ہو کہ کو چہ نیستی کے غم سے اوستے کے بے اتہام نعمتوں کے مقابل عمدہ
 شکر سے برآوین یا کچھ اوستے کے بدلے میں آگے لاوین اور اوستے کے چلنے والوں کے
 ہانوں مجز و قسم کے چھالے سے بھرے ہوئے میں بخلاف والدین کے ایسے کہ اوستے کی
 وجہ احتیاج ظاہری پس اسی وجہ سے اوستے کی رعایت کے باب میں اولاد ہی اور شریعت کے
 قاعدے کے موافق ہی حق الناس میں مبالغہ کرنا زیادہ تر ہی حق اللہ سے ایسے کہ حضرت
 حق سبحانہ تعالیٰ اوستے کو مطلق ہی اور اوستے سے فرمایا ہے کہ بے شکر اللہ تعالیٰ بے نیاز ہی تمام عالم
 والدین کے ایفان کی اصل حقیقت میں پیروں سے مرتب ہو سکتی ہو پہلی خالص وستی
 دل و جان سے اختیار کرنی اور مقدر مجرب زبان اور اسٹھ ہانوں سے اولیٰ تعلیم اور فرمان
 برور میں مصروف رہنا اگر موجب کسی گناہ یا ہرج ملی کا ہو اور اگر اوستے کسی کا سبب ہو

تو حسن سلوک کے طور سے اوس کے خلاف رائے کرنا دشمنانہ نہیں پر مجاؤنے کے طریقے سے ہر جو مگر
ایسی صورت میں کہ تہہ عاوا جب ہوا م غزالی نے اکثر عالموں سے نفل کی حرکت بہت میں امانت
والدین کی اور جب ہی بیباہات کا کیا ذکر دوسری اوس کے ساتھ مساعت کرنی مصالح بہا مشق
طلب بے منت اور توقع بے خوف کے آگے اگر کسی مشوعات شرعی کی طرف رجوع کرے
تیسری ظاہر و باطن میں اولیٰ خیر خواہی کا اظہار کرنا اور مرنے جینے میں اولیٰ اضیعون کو ماننا
اور جب کہ والد کے حق کے لیے اطراف روحانی غالب ہیں اور والدہ کے حق کے واسطے
اطراف جسمانی اور اسوا سٹے باپ کا حق پہچاننا جو قوت تیز کے حاصل ہوتا ہے اور ان کے حق
سبب وہی حال میں معلوم ہونے ہیں بسبب اوس کے کہ کون کا میلان خاطر ان کی طرف زیادہ
ہوتا ہے پس فرزند کے اول پر باپ کا حق بجالانا ایسے امور میں کہ جن میں روحانیت غالب ہو جیسے
تالبداری کرنی دعا مانگنی تعریف کرنی مناسب تر ہے اور ان کے حق ادا کر نیکی لیے اور جہانی
جیسے مال کا وینا اور کھانے پینے کی خبر گیری کرنی اور جب اس فضیلت کے مقابل حقوق
والدین کا رد میں کی قسموں سے واپس اوسکی سبھی تین انواع میں اس فضیلت کی تین
نوعوں کے متاہل اور جو کوئی والدین کے برابر ہو جیسے داد اچھا مومن بڑے بھائی میں
اومنین اور اوس کے دوستوں کو بھی اوس کے برابر جاننا ہے اور حتی المقدور اخلاص اوس کے ساتھ
لازم ہے اور حدیث صحیح میں وارد ہوا ہے کہ نیک کاموں سے بہتر یہ ہے کہ اپنے باپ کے دوستوں کو
رعایت کیا جائے اور جو باپ اوس کے جواسے کے بیان سے معلوم ہوا کہ ذرا بہت روحانی بھی یعنی
اوستاد کے ساتھ کہ وہ پر نفسانی ہی بھی سلوک بلکہ زیادہ اس سے کیا جائے چھٹا مجمعہ خاوستہ
بندوبست میں حکم عقل کے خادم مخدوم کے ساتھ پانوں کے برابر ہیں اس لیے کہ یہ لوگ ضروری
کاموں پر اقدام کرنے میں اور جو بے سبب نہیں تو اپنے تین اون کاموں میں مشغول اور
اپنے اعضا میں سے کسی عضو کو اومنین صرف رکھا جائے اور وہی لوگ ہوں تو اسباب آرام کے
منقطع ہونے میں اور بسبب سہمی و نرود کے کسی صناعت اور فضیلت کی طرف تصدیق نہیں کر سکتے
اور باوجود اسکے کہ عزت و وقار و ہیبت و اعتبار ساقط ہوں ہر طرح کی محنت و مشقت اپنی طرف
عامہ ہوسن لازم ہے کہ اومنین و داعی الہی کی مثال جاگروا کے رہنے کا شکوہ اپنے اوپر واجب ہے

اور اس

اور اوسکے ساتھ مہربانی و مدارت کا طریقہ جاری رکھو اور اذکوہ اعتدال سے زیادہ کسی کام کی
 فرمائش نہ کری اور اوسکے لئے آرام کے وقت معین کر دے اسلئے کہ او میں کسی باندگی سستی
 و ضعف مزاجی ہونی چاہیے اور طبیعت کی خواہشیں پیدائش ہی سے لگی پہلی میں اور ملاحظہ کیا گیا ہے
 کہ اصل فطرت میں اپنے اور اوسکے درمیان اشتراک ہو اور شکر اسباب کا کہ حق سجاہت تعالیٰ نے
 او میں تابعدار اپنا کیا ہے جو بالادیا چاہیے اور او پر ظلم نہ کرے حضرت پیغمبر خدا صلوٰۃ اللہ علیہ نے جو
 تمام اخلاق کے میں فرمایا ہے کہ غور و نویش میں اذکوہ اپنے برابر نہیں کیا چاہیے اور جب کسی کو
 کسی خدمت کے لیے نوکر رکھو لازم ہے کہ پہلے چشم غور سے اوسکے حال کو ملاحظہ کریں اگر تجربہ ہائیں
 بیسہ نو نو دانائی و ہوشیاری سے برد و ہونڈ ہو اور چاہیے کہ بر صورت اور بد و دل آدمی سے
 احتراز کریں اسلئے کہ بیشتر خلق آدمی کا نالہ اوسکی خلقت کے ہو اور برعکس اسکے کم پارس کے
 حکیموں نے کہا ہے کہ سب فیرون سے بہتر خوبصورتی ہے حدیث نبوی میں آیا ہے کہ طلب کرو
 تم حوج کو خوب رویوں سے اور فرمایا ہے کہ جب کہیں ایچی بھیجے تو لازم ہے کہ نیک نام اور خوبصورت
 ہو اسلئے کہ خوبصورتی پہلی اون نعمتوں میں سے ہے جو شخص کو پہنچتی ہیں اور دوسری حدیث
 میں ہے کہ سب پیغمبر خوبصورت اور خوش آواز تھے اور چاہیے کہ مریضوں سے جیسے ڈھیرے
 لنگڑے اور گنجنے برص والے اور جو اونکی مثال میں اجتناب کریں جو صفت دانائی کی مثال
 خادم سے مشاہدہ کریں اوسکے ساتھ احتیاط سے رہنا ضروری اسواسلئے کہ ان حضلمتون میں
 اکثر مکر و جیل ہونے میں اور اسباب میں بہت جانتھوڑی عقل کے ساتھ بہتر بہت انگلی
 و عیضہ پنکے ساتھ اسلئے کہ جہاں بہترین فضائل ہو خادم جن کام کی لیاقت اوسے پاوے اور
 اوسکے اسباب اوسکے سامعہ ہوں اور اسکی طبیعت بھی اوس سے مناسبت رکھنی چاہیے
 مشغول کیا چاہیے اسواسلئے کہ ہر ایک شخص میں استعداد جد سے جد سے کام کی ہو جیسے
 کشکاری بیل کا کام ہو گھوڑے سے ہونیں سکتی اور بیل کروفر کے لائق نہیں جب کوکر کو
 کسی کام میں متعین کریں تو اذک فصور سے اوسکو مغزول نہ کیا چاہیے اسلئے کہ یہ فعل کم ظرف
 اور کوتاہ نظرون کا ہے اور بیلے شہدہ اوسکے مغزول کرنے کے بعد اوسکے بدلے ایک اور چاہیے
 اور نہیں جانتا ہے کہ یہ اس سے بہتر ہو یا بدتر اور خادم سکھول میں مقرر کیا چاہیے کہ اذکوہ

جملاتی اپنے سے کسی طرح محبوب نہیں تو مرد و عورت کے قریب اور وفا و کرم کے لائق اور لائق
 زیادہ رحمت کا موجب ہو اور وہی بھی شرط ہو اور اسی اور جان پازمی کی بجائے اور اپنے
 کہ جب تو کر اپنے آقا کی ہر دم کی چاہت معلوم کرے تو اپنے تئیں مال و اسباب میں شریک
 اور سکا بھج اور بڑے بھلا میں رفیق اور فیض خواہ رہے اور جب جانے کہ خداوند کمال مہربانی کا
 سرشتہ مستحق نہیں اور بخوبی سے قصور میں خدمت سے منزول کر دین تو اس سے عاریت کو
 مثال مثال کر کے شرط اخلاص اور دردمندی کی بجائے لائین بلکہ جانے کے لیے ذخیرہ کرین
 خدمت لینے کی اصل یہ ہے کہ بناو اسکی محبت پر ٹھہرو نہ صرف دفع ضرورت کے واسطے
 یا خدمت عاشقانہ کرین نہ مزدور دن کے مانند بعد اسکے بنا اسکی رجا پر بہتر ہے نہ خوف
 پر تو کام مگر مہمانہ نکرین البتہ مزدور نہ کرین اور مظلوموں کے طور سے نگریں گے اسلئے کہ جب
 اسکے دل میں دہشت پڑے تو البتہ وہ اپنی خواہش و ملی سے کسی کام میں اقدام نہ کرے بلکہ
 بقدر دفع ضرورت کے اسکا قصد کرے گا چاہے کہ خادموں کی اصلاح حال اپنی اصلاح حال کے
 اور بہتر قدم رکھو اور ایسا سلوک کرے کہ جو کام اون سے ملا نہ رکھتا ہو بخوبی و خوشی اسے
 انجام دین نہ کر اہت و بیدلی سے اور اونکی اصلاح کار میں نظر کیا کرے مہربانیوں سے
 امیدوار اور شہنائی سے ترسناک رکھو اگر اونہیں سے کوئی توبہ کرنے کے بعد تقصیر کی
 طرف عود کرے تو مناسب سزا سے اسکو گوشائی دیجائے اور صرف اسی سے اور
 نا امید ہونا چاہیے اور جب بار بار کے امتحان سے معلوم ہو کہ اصلاح کے قابل نہیں ہے
 تو اسے جلد دفع کیا جائے تا اسکی محبت سے اور خادم نہ بگڑین غلام خدمت کے
 لیے آزاد سے بہتر ہے اسلئے کہ غلام کی خواہش خاوند کی فرمانبرداری اور نالجداری کی
 طرف بیشتر ہے اور نادب سے نیک فریبو سکتا ہے اور چھوٹے گا گمان کمتر ہے غلام و خدنگاروں
 فرقے سے بسکی عقل و شعور و گفتگو درست اور چار و چالانی بیشتر ہے اسے اپنی ذات کے
 کاموں کے لیے موز کرے اور جس میں کفایت شعاری پارسائی اور روزگار کا سلیقہ ہو
 تجارت کے واسطے اور چہنخت میں قوی تر اور بڑے کاموں پر ماہر اور سکونزد و
 آباؤ کرنے پر شعیں کرے اور جو کہ بہت ہوشیار اور بلند آواز ہو اسکی نگہبانی کے لیے

میں کو

معین کرے اور ہند سے بین قسم کے ہوسم میں ایک حرب الطبع دوسرا عبد الطبع تیسرا ابرہیں چلے کو
 اولاد کے برابر پرورش کیا جاہیے دوسرے کو چار پائے اور سو اٹنی کو مثال تیسرے کو لاقدیر
 ضرورت طبع و حرم کے دام میں لگا رکھا جاہیے اور جب مصلحت کے فزائش کاموں کی
 کیا جاہیے اور گروہ خوائق سے اہل عرب گنگو و فضاحت و بلاغت اور ذہن و دکان میں ممتازین
 پر مرد و مآزاری اور قوت شہوی میں موسوم اور اونین سے اہل مبس و فادانات قدم میں
 معروف میں ولیکن کبر و عدم تحمل میں اونکی صفت نہ کیا جاہیے اور اہل عجم عقل و تدبیر اور
 سخائی و دامائی میں ممتاز لیکن کمر و فریب حرم و نفاق میں موصوف اور اہل روم و فادانات
 واری اور کفایت شکاری میں موسوم اور بخل و بد خوئی سے بڑا نام ہیں اور اہل ہند قوت
 حدس یعنی سرعت ذہنی اور چستی و جالا کی میں مشہور لیکن بسبب عجب و ہزار و کینہ کشی اور کرکڑ
 مذموم ہیں اور اہل ترک شجاعت و جودت خدمت و خوبصورتی میں مشہور پر غدر و فنا و اور
 بے حفاظتی میں موصوف ہیں تیسرا الملعہ شہر دن کے بند و بست اور رسوم بادشاہی میں تھیں
 سات طے ہیں پہلا الملعہ بیان میں اسے کہ انسان کو آبادی میں رہنے کی اہلیت ہے اور اس
 فن کی فیصلت میں حکمت کی رو سے پوشیدہ نہیں ہے کہ تمام موجودات کمال کی وجہ سے
 دو قسم ہیں ایک وہ جو کمال اونکا اونکی پیدائش ہی کے ساتھ ہے جیسے اجرام سماوی ہیں
 دوسرے وہ کہ کمال اونکا اونکے پیدا ہونے کے بعد حاصل ہوتا ہے جیسے اجسام مفری ہیں
 پر اس قسم کے واسطے نقصان کے مرتبے سے درجہ کمال میں پونچنے کو ایک نوع حرکت
 ضرور ہے لیکن یہ حرکت بغیر اعانت اسباب کے متصور نہیں اور دو اسباب اوزن کمالوں
 ساتھی رہتے ہیں جیسی صورتیں ہیں کہ مبداء فیاض سے لطفون پر فائز ہوتی ہیں تو کمال
 انسانی کو پونچھین پانچ وسائل جو مواد کو صورتوں کے قابل کر دیتے ہیں جیسے غذا کا پونچھنا
 یہ نسبت ہون کے تو کمال کو پونچھین لیکن مطلق معونت تین وجہ پر پہلی معونت بالماواہ
 یہ معونت ایسی ہے کہ معین خبر ہوتا ہے اور اس کو کا جیسی معونت غذا کی حیوانات کے پودوری
 معونت بالآلہ یہ معونت اسطور پر ہے کہ معین اوس شے کے فعل کا واسطہ ہو جیسے پانی جو قوت فاوہ
 کے لیے تیسری معونت بالخدمت یہ اسوجہ سے ہے کہ معین وہ کام کرے جو اس شے کے

کمالات کا سبب ہوا اور اسکی دوسریں میں ایک خدمت بالذات کو غایت منسل میں کی
 کمال اوس کی ہو گا جو دوسری خدمت بالفرض جو غایت فعل کی دوسری چیز ہو اور کمال اوسکا طبیعت
 حاصل ہو اول کی مثال جیسے معلم ثانی شیخ ابو نصر فارابی نے کہا ہوا فاعلیٰ میں خادم بالذات مٹا
 کے لیے ایسے کہ اونہیں حیوانات کے کاٹنے اور ٹنک مارنے میں جو موجب فساد و ترکیب کا
 اور اجزائے عنصری کے جدا ہونیکا ہی کچھ نفع نہیں اور ثانی کی مثال جیسے سباع ہیں کہ اون کو
 حیوانوں کے پھارنے میں منفعت اپنی ہی پر اجزائے عنصری کا جدا ہونا بہت عیبت لازم آجاتا ہی
 اور جب کہ تمام بالذات مخدوم سے جس پر پس پچا ہے کہ انسان جو اشرف المخلوقات ہے
 اونے کیکی خدمت کریگی مگر بالفرض پر وی سب اعانت انسان کی کریں کوئی بطریق مادی اور
 کوئی بطریق واسطے کے اور کوئی خدمت بالذات و بالفرض کے طریقے سے بھی ایسے کہ عناصر
 ترکیب بدن انسانی کے خیزہ اور نباتات و حیوانات غذا اوسکی ہی اور غذا کی مونت بالذات
 اور عنصروں میں سے ہر ایک کو انسان اپنے فعل طبعی و ارادی کا واسطہ کرتا ہی جیسے
 گرم ادا پانی کو کھانا پکانے اور بدن کے گرم و سرد کرنے اور غذا کے ہضم کرنے کے لیے
 اور ہوا کو دم چھوڑنے کے واسطے جو سبب ہر روح کی راحت اور زمین کو زراعت کرنے
 اور مکان بنانے وغیرہ کے لیے اسطرح سے نباتات و حیوانات میں سے کسیکو غذا کرنا اور
 کسیکو دوا بنانا اور کسی سے خدمت لینا ہی بلکہ اجرام فلکی سے بھی ایسے کہ فصلوں کو چھوڑنا
 سماوی سے حاصل ہونے میں مجب مصلحت کے اپنے اعمال کا جیسے زراعت و عمارت میں
 سبب مقرر کرنا ہی چنانچہ مضمون اس آیت کا کہ اگر تو نہ ہوتا تو آسمانوں کو پیدا کرنا میں
 اس سے خبر دیتا ہی اور توریت میں لکھا ہی کہ پیدا کیا میں نے تیرے تین ایوان آدم اپنے
 لیے اور تمام اشیاء کو تیرے واسطے اگر فطن لمیب اس مقام میں کچھ تامل کری تو فرشتوں کے
 سجدہ کر بیکار ازا و سپر تنگشہن ہوا اور علامت خدمت کی نباتات و حیوانات کی ہیئت
 انعکاس میں ظاہر ہو ایسے کہ نبات کے وجہ سجود اور حیوان کی ہیئت رکوع اور اسکے دیدہ
 بصیرت میں جلوہ گیری اسطرح افراد انسانی بھی ایک دوسرے کی اعانت کرتی ہی بطریق
 خدمت کے بطریق واسطے اور نہ بطریق مادی کے بلکہ انسان منظر اپنے ذات و مادی کے

طرف سے مومن کسی شیئی نہیں کر سکتا ایسے کہ وہ جو ہر مردہ میں انسان بھی
 عناصر و مرکبات کی اعانت کے طرف محتاج یا اپنی نوع کی افراد کی اعانت کی طرف بھی
 ویسے نوع اور شخص دونوں کے باقی رہنے کے لیے محتاج ہو تو بطریق خدمت ایک
 دوسرے کی کمک کرنی اور دوسرے حیوانات صرف عناصر و مرکبات کی طرف محتاج نہ
 پر اپنی اپنی نوع کی طرف محتاج ہونے میں مختلف ہیں اس واسطے کہ جو از خود پیدا ہو جیسے
 اکثر حیوانات انہی میں شخص کے پیدا ہونے اور نوع کے باقی رہنے میں اپنی نوع کی
 افراد کی طرف کسی وجہ سے محتاج نہیں اور جو تو والد سے ہو جیسے چار پائے وغیرہ حیوان
 میں نوع کے محفوظ رہنے اور شخص کے پیدا ہونے اور اپنی پرورش کے لیے ایک کال
 معین تک محتاج اپنی نوع کے مین اور بعد پرورش کے محتاج معاونت کے نہیں رہتے
 پس اجتماع اور کاجماع کے وقت اور ایام بالیدگی تک ضروری امداد اسکے ہر ایک منفرد
 رہ سکتا ہے اور بعض حیوان جیسے شہد کی مکھی اور چیونٹی اور اقسام پرندوں کے بقا و شخصی
 و نوعی میں معاونت کے محتاج ہیں پر بیان اوسکا کہ انسان بقا و شخصی کے واسطے اپنی اور
 نوع کا محتاج ہے یہی کہ ہر ایک شخص اگر غذا و لباس مسکن و سلاح وغیرہ اسباب امداد کی
 مبادی کی تیاری میں خود بنفسہ مشغول ہوتا تو اسے افراد تجاری اور صداوی وغیرہ پیشوں کے
 جو محتاج علیہ ہیں ہم پہنچانے پڑتے پھر اپنے تئیں ہر ایک اشغال مذکور میں مصروف رکھنا
 ضرور ہوتا یا اتنا کہ غذا و لباس مسکن اوسکے موجود ہوں تو بے شہد جب تک اسباب
 تیار ہوں بے غذا و لباس مسکن کے رہنا اور سبب اوسکی ہلاکت کا ہوتا بلکہ اگر اپنی تیار
 ایک صنعت میں ان صنعتوں سے من کر کے اتناک غدرہ برانہو مگر لیکن جب مجتمع ہوں
 تو اور ایک دوسرے کی کمک و اعانت کریں اور ہر ایک شخص ایک ایک کام میں مشغول
 اور معاونت و معاونت میں عدالت کی راہ پر چلیں تو اسباب بحاش سبحانی منتظم اور احوال
 اشخاص کے درست اور سلسلے نوع کے باقی رہیں اور جو ضرور اس معنی کی طرف اشارہ
 کرتی ہے وہ مضمون اس نقل کا ہے کہ جب حضرت آدم علیہ السلام دنیا میں آئے ہزار کام
 کرتے تے ربی کے تیار ہونے اور ہزار ایک کام سے سرد ہوتی مکیموں نے کہا ہے

کہ ہزار ایک کام چاہیے تب کوئی ایک نوالہ موقوفہ میں اوشا کسنا ہر اور جب کہ اون کے
کاموں کا بندوبست ملگ و معاونت پر موقوف ہو تو حکمت بالغہ آئی یہ چاہی کہ گروہ خلاف
ارادہ اور طبیعت میں مختلف رہیں تاہر کوئی جدی صفت اور ہم کی طرف قصد اور اسکی
تکمیل کی سعی کریں اسلئے کہ اگر سب کوئی قصد میں برابر ہوتے اور ایک ہی پیشے میں اشتغال
کرنے باقی پیشے بیکار رہجاتے اور سب اشتغال کا ہوتا اسپطرح اگر فقر و غنا میں سب
ساوی ہوتے کوئی کسیکی معاونت نہ کرتا اسلئے کہ اگر سب محتاج ہوتے تو خدمت کے
مقابل کسیکو توقع نفع کی نہ ہتی اور اگر تمام دولت مند ہوتے تو اپنی اپنی استغنائی کے سبب
کوئی کسیکی خدمت نہ کرتا پس جب اختلاف ہم کے سبب ہر ایک کو ایک ایک ہنر لائق ہے
اور اسکی تکمیل کی کوشش کری تو مقتضائے اختلاف احوال کے ہر کسیکو سی وجہ سے احتیاج
دوسرے کی طرف ہو پس لازم ہے کہ ہر ایک دوسرے شخص کے کام پر پیام کری اور آپسکی
معاونت سے سبکے احوال جطور پر ہی منتظم ہوں اب ظاہر ہوا کہ انسان اپنے نئی نوع کی طرف
اجتماع میں محتاج ہے اوسیکو تمدن کہتے ہیں اور وہ مشرق مدینے سے ہوئے شہر کے درمیان
اکٹھا ہونا اور مراد مدینے سے یہاں بنا اور دیوار نہیں بلکہ اوس قیاس پر ہی جو تدبیر منزل میں
کہا ہے یعنی اجتماع عوام کا اس وضع پر جو موجب انتظام امور کا ہو سکے اور یلئے سنے اوس
قول کے بین جو حکیموں نے کہا ہے الا انسان مدنی بالطبع یعنی محتاج اسکا ہے کہ اپنی طبیعت کی تمکین
اجتماع مخصوص پر مجتمع ہو سکے تمدن کہتے ہیں اور جب کہ طبیعتوں کی خواہشیں گونا گوں اور
سب کوئی اپنی طلب نفع کے ساتھ عاوی ہیں پس اگر اونھیں انکی طبیعت پر چھوڑیں اور
کوئی کسیکی اعانت نہ کری تو باہم باری کرنی اونکی تصور نہوا اسلئے کہ ہر کوئی اپنے نفع کے جناط
دوسرے کے مضر کا قصد کرے گا اور آہستہ آہستہ لوٹ مار چھینا چھانی مارک مارا خون خرابا کرے گی
تو ایسی ایک تدبیر چاہیے کہ ہر ایک کو اوسکے حق پر راضی رکھو اور ظلم و ستم کے دست کوتاہ
ہوں اس تدبیر کا نام سیاست علمی ہے اسباب میں بھی جیسے عدالت کے باب میں کہا ہے
ناموس اکبر اور حاکم اور دینار کی طرف احتیاج ہے ہر صاحب ناموس وہ شخص ہو سکنا چھوڑا کہ
الہام و وحی سے اور وہ پر فوقیت رکھتا ہو تو خدا کی نیکگی اور محالہ دنیاوی کے احکام میں

جب طور سے کہ سبب صلاح معاش و معاوا کا ہو مقرر کر دیکر اس شخص کو صاحب ناموس کہتا ہے اور اس کے احکام کو ناموس اور متاخرین کے عرف میں بنی اور شارع اور اس کے احکام کو شریعت اظہاروں نے اونکی شان میں کہا ہے کہ وہی لوگ بڑے قوت والے اور غالب میں لینے فوت علی اور علی میں اور ون سے ممتاز ہیں ایسے وہ غیب کے اسرار پر الہام آتی سے واقف ہو اور عالم کون و خدا وین بخوبی تعریف کر سکتے ہیں اور اسطرحا میں نے اونکی شان میں کہا ہے کہ وہی لوگ ایسے ہیں کہ خدا کی مہربانی اور نیر بہت ہی پر عالم وہ شخص ہو جو تائید الہی سے متاثر ہو تو اس سے افراد انسانی کی تکمیل کرنی اور اونکی مصلحت کے انتظام کرنے کی قدرت ہو گا اس شخص کو بادشاہ علی الاطلاق کہتے ہیں اور اس کے احکام کو مناعت ملک واری کی متاخرین اس سے امام اور اس کے فعل کو اہانت کہتے ہیں اور اظہاروں اس کو مدبر عالم کہتا ہے اور اسطرحا میں نے اس کو انسان مدنی کہا ہے یعنی وہ آدمی جو امور ملی بخوبی انجام دے سکے کہ گروہ خلاف کی مصلحت کا مرستہ ایسے مافی مقدار کے کف کفایت میں ہو تو بے شبہہ انواع اسن برکت کے اہل بلاد اور کافہ عباد کو پہنچو جیسے اس زمان مجتہد آوان میں لطائف تدبیر پروردگار نے بموجب اسکے کہ کمان اسکے بنا یوناس کے کو دیا چاہیے نام مصالح ایام کی یاد شاہ کا مگار کے قبضہ اقتدار میں لکھی کہ اسکی عدالت کے دیدار نے آوازہ عدل نوشیر دانی کو لپٹ کر دیا اور اسکی عطوفت کی برکت نے دونوں کے زخم کو جو حادثے کے تیر سے چھد گئے تھے مہم سازگار بنایا اور مدبر عدل نے اس کے گرگ کو شبانی سکھائی اور دزد کو باسبانی لٹھا ریاست کے دور میں سوا گل سوری کے کیکو گریبان دریدہ ندکھا اونالہ نزار بغیر مرغان چین کے کسی سے نہ سنا اور اسکی مہربانی نے مراسم عدل کے زندہ کرنے میں خاصیت انفاس عیسوی کو ظاہر کیا اور عدل نے اس کے ظلم ظالم کے دفع کرنے کے لیے آفتاب کو بد بیضا دکھایا اسکی عدالت کے عہد میں فتنہ بغیر ختم معشوقوں کے ندکھ سکے وہ بھی ہارے اور آشوب بدون زلف خوبون کے پنا سکے وہ بھی تیغ ناب میں امید کہ خورشید اقبال دسکا قیامت تک آسیب زوال اور کسوف و بال سے محفوظ رہی مدبر عالم کو پہلے چاہیے کہ احکام شریعت کے حفظ کا استحکام کرے اور تعریف خبرویات امور کا مجتہد مصلحت وقت کو موجود پر

موافق قواعد کلیہ مشرعی کے ہوا دسی کے اختیار میں رہو ایسا شخص حقیقت کی رو سے ظل اللہ
اور خلیقۃ اللہ اور نائب بنی ہوتا ہے جیسے طبیب واقعہ کا رخصتاً اعتدال مزاج انسان کا کرتا ہے
اوسے بھی لازم ہے کہ مزاج عالم کی صحت کو جیسے اعتدال حقیقی کہتے ہیں نگاہ رکھو اور جب اوس میں
اعتدال ماہ پائے اعتدال کی طرف لائے پھر وہ شخص حقیقت میں طبیب عالم ہو اور اوسکی مناسبت
طب کلی کی اور جیسے اعضا بدن انسانی کے اپنے باقی رہنے میں ایک دوسرے کا محتاج ہے
مثلاً جگر محتاج دل کا روح حیوانی اور قوت زندگی میں ہو اور دل محتاج جگر کا روح طبعی اور
تغذیہ میں اور وہ دونوں محتاج دماغ کے میں روح نفسانی اور قوت حسی میں اور دماغ محتاج اونا
دو نوٹھکا ہوجھات و تغذیہ میں اسبطح سے اجزائے نفسانی بھی محتاج ایک دوسرے کا ہوتے ہیں
پس تمام وکمال ہر ایک شخص کا دوسرے سے حاصل ہوتا ہے اسیلے اپنے بنی نوع کے ساتھ
باہمیہ و بکرانی کے طور پر آمیزش ضروری و گرنہ عدالت کے قاعدے سے منحرف اور ظلم کے
نشان میں متصف ہوں اور جب کہ ایک گروہ ایسا جو آدمیوں کی صحبت سے کنارہ کرتا اور
بچا کنارہ ہوتا اور نسی نوع کی معاونت سے کلیا احتراز کرتا اور اسباب معیشت کا بار آور دن کے
سے پرکھ دیتا ہے اور اسکیونہ ہر جانکہ افضلیت قرار دیتا ہے حالانکہ یہ حالت محض جو رہا اسلئے کہ وہی
لوگ کھائے کپڑے اور آدمیوں سے لیتے ہیں پراوسکے بدلے کچھ ارضین نفع نہیں ہونچا
اور اوسکی قیمت بھی نہیں دیتے اور جب مردم اسباب کے واسطے افعال رذیل اون سے
سز و نین ہونے عوام الناس اونکو اہل فضیلتونین سے قیاس کرتے ہیں لیکن یہ نہایت
خطا ہے اسلئے کہ ہفت نہ ترک شہوت سی ہو بلکہ عدالت کی وجہ سے اور عدالت پنہیں جو کہ کونیکر
اسپر ظلم کرے بلکہ معاملات میں آدمیوں کے ساتھ انصاف و انصاف کے طریق پر چلو الحسن
عامری کہتا ہے کہ غصہ خولن اون لوگون سے بھی بدتر میں اسواسلئے کہ باوجود اسکے جو وہ آدمیوں سے
توق نہفت کی رکھتے اور اون سے مال بھی لیتے ہیں لیکن کچھ نفع اونکو نہیں ہونچا لے ہیں
بلکہ اونھیں ادا دیتے ہیں اسلئے کہ جو بھی باتوں سے اونکو فریب دیکر اونکی اوقات ضائع کرتے
اور فضیلت کی تحصیل سے باز رکھتے ہیں اور معاونت عدالت کے طور پر اوسوقت میں جو
کہ جب اوسکے قاعدے سے مطلع ہوں پراوس سے خبر دار ہونا ہے پچانے اس علم کے قوانین کا

سائنس

سہل نہیں پوس ہر ایک شخص کو اس علم کا سیکھنا بہت ضروری اور معاملات و معاشرت کا
 عدالت کے طریق پر متفق ہونے اور ان خصوصیات باوجود انہوں کو جو سابق مذکور ہو کہ وہ عورتوں کے
 طبیعت اور امور بنی آدم کے درمیان اور یہ علم عبارت ہے ان قواعدوں سے جو متعلق عوام الناس
 کی مصلحت پر اسطور سے ہو کہ سبب تعاون کے متوجہ ہوں کمال حقیقی کی طرف دوسرا المعہ
 محبت کی فضیلت میں جب کہ معلوم ہو کہ کمال افراد انسانی کا اجتماع و تآلف ہر وقت ہے
 اور وہ بغیر محبت و الفت کے تصور نہیں اور باوجود ملاقات محبت کے احتیاج عدالت کی
 نہیں جیسے آگے ذکر ہو چکا پس محبت افضل عدالت ہے اس واسطے کہ وہ ایک وحدت شیعہ
 طبیعت کی اور عدالت شبیہ و صناعتی کی اور تحقیق ہو چکی ہے کہ طبیعت مقدم صناعتی ہے اور جب محبت
 چاہتی ہے کہ دوئی کا علاقہ درمیان سے اوشاد سے نواہ کے ساتھ احتیاج عدالت کی نہ ہی
 انصاف لغت میں دو ٹوک سے کرنا ہے یعنی جو چیز کہ آدموں آدمہ جملہ سے کی ہے اپنے اور شریک کے
 درمیان دو حصے کر لے یہ معنی فرع ہو کثرت کی پر جو وقت ملاقات اتحاد کا استحکم ہو تو احتیاج اسکی
 نہیں رہتی قدیم حکیموں نے کہا ہے کہ اقوام موجودات کا محبت سے بنایا ہے اور کوئی وجود دیگر نہ
 محبت سے اسطور پر نہیں خالی ہو سکتا ہے جو حقیقت میں اسکی وحدت نہو اسواسطے کیفیات جہانی
 متضادہ میں جیسے حرارت و برودت میں مثلاً انہزام ہر ایک کا اس کے ضد سے محسوس ہوتا ہے
 اور جمادات و نباتات کی طبیعتوں بطور دفع فزاحم کے دکھائی دیتا ہے اور عناصر میں میلان اور کما
 طبیعت کی گرد آوری سے مشاہدہ کیا جاتا اور فلک میں وہ خود حرکت و دوری ارادوی کی
 صورت ظاہر ہو جو مبداء اس حرکت کا عشق جو ہر عقل کا ہے اور شوق تو جہ اسکی طرف ہو جبکہ
 حرکت کے درمیان مقرر ہوا ہے اور بحسب خفا و ظنور انوار محبت کے موجودات کے مراتب
 نقص کمال میں اختلاف ظاہر ہوتا ہے اسلیے کہ محبت جو ہر تود وحدت کا ہے مقتضایہ و تقاد کمال کا
 اور غلبہ جو فرع ہے کثرت کا صورت ہے نقص و اختلال کا اور حکیموں کے فریق سے اس فرقے کو
 اہل محبت و غلبہ کہنے میں چنانچہ سابق مذکور ہوا اور دوسرے حکیم کہنے میں کہ محبت تمام کائنات میں
 ساری ہے جب کہ گذر امیت ستر حب ازلی ہے کہ وہ زمین ساری ہند و رنہ پھر گل کے لیے
 کرتی نہ بیل فریاد ہے اور متاخرین کی اصطلاح میں محبت ایسے مقام میں جہاں عقل باقی ہے

اطلاق نکرین عنانہ کے میلان کو جو اس کے تیز طبعی کی طرف ہے اور مرکبات کے آپس کے شوق
 و اشتیاق کثیرین بسبب تناسب مزاجی کے جیسے آہن و تقاطیس کے درمیان اور اس کے
 جتا مد کو ایک دوسرے سے واسطے تباہن مزاجی کے جیسے سنگ باغض الخل اور سر کے
 اور اونکی مثالوں میں ہے جب اور بعض نہیں کہتے بلکہ اسے میل و ہرب کہتے ہیں اور نیز بان
 جو انون کی مواسست و منافرت کو اہفت و لغت کہتے ہیں اور نوع انسانی کے پچ مجت دو
 نوع پہرے ایک طبعی جیسے مجت مان کی فرزند سے دوسرے ارادی جیسے اہت شاگرد کی
 استادی سے اور مجت ارادی کی چار نوع ہیں اول یہ کہ جلد پیدا ہوتی اور شتاب زائل ہوتی ہے
 دوسرے وہ جو بدیر ہو اور دیر رہی نہیں سے وہ جو بدیر ہو اور جلد جائے جو بستے وہ ہی جو شتاب
 آئے اور دیر جائے ایسے کہ سبب اس مجت کا حفظ لذت ہی یا فقط نفع یا کہ فقط خیر یا کہ ب
 اسے پر لذت سبب اس مجت کا ہی کہ جلد پیدا اور فوراً زائل ہوا ایسے کہ لذت جیسے بسہوت
 حاصل ہوتی ویسے بسرعت جانی رہتی ہی اور نفع واسطے ہی اس اتحاد کا کہ دیر سے حادث ہو
 اور شتاب تغیر پائے اس واسطے کہ نفع مشکل سے حاصل ہوتا اور آسانی سے جاننا رہتا ہی اور خیر
 نشا ہی اس مجت کا کہ جلد ہو اور بدیر جائے پر جلد ہوینکا سبب ہی کہ درمیان اہل خیر کے نسبت
 روحانی ہی اور دیر جانکی جہت اتحاد حقیقی جو لازم خیر کا ہی پر مرکب سبب ہی اس مجت کا جسکا
 علاقہ دیر بند ہی اور دیر کھلی ایسے کہ اجتماع نفع و خیر دونوں حالت کو چاہتا ہی اخلاق نامری ہیں
 یہ تقریر اسد طور سے مذکور ہی اور نظر دقیق یہ چاہتی ہی کہ مرکب لذت و نفع سے انعقاد میں متوسط
 اور انحلال میں سریع اور مرکب لذت و خیر سے انعقاد میں متوسط اور انحلال میں بطی ہی اور
 مرکب نفع و خیر سے انعقاد و انحلال دونوں صورتوں میں متوسط ہی اور ان احکام کا سبب
 بعد لحاظ کرنے اور نکتہ مقنا سے اجزا کے ظاہر ہو سکتا ہی اور اللہ تعالیٰ دانائے ہی چاہیے
 کہ مجت صداقت سے عام ہی ایسے کہ مجت بہت لوگوں کے درمیان ہو سکتی ہی اور
 صداقت اس سے کمتر پر عشق سب سے خاص ہی ایسے کہ ایک دل میں دو شخص کا
 عشق کنجائش نہیں کر سکتا جو عشق کہ افراط کے ساتھ ہو جہت اسکی طلب لذت ہی یا طلب خیر
 بلکہ پہلا عشق مذکور ہی سابق تعبیر اسکی عشق ہی سے کی گئی ہی اور دوسرا عشق محمود بیان اسکا

عشقی نفسانی سے ہو چکا ہے کہ نغمہ لہا ہی کہ نغمہ کو دستمال کے طور پر اور نہ مداخلت کی وجہ سے کسی صورت سے عشق میں دخل نہیں ہے جو انون کی صداقت کا منشا بیشتر لذت ہے اور جب کہ لذت سرلیح الزوال ہو تو انکی صداقت بھی محل تبدیل میں ہے اور پیر مردون اور اہل تجارت کی صداقت کا سبب فقط نغمہ ہے ایسا واسطے انکی دوستی کو امتداد ہوتا ہے اور انانوں کی صداقت کی جہت محض خیر ہے اور جب کہ خیر ایک امر ثابت ہے نیز متغیر ہے تو مودت انکی تغیر وزوال سے محفوظ رہتی ہے اور جو وقت کہ بدن انسانی طبع مختلفہ سے مرکب ٹھہرا ہے جو لذت جسمانی ایک طبیعت کے موافق ہو دوسرے کا مخالف ہے اور ایسا واسطے لذت جسمانی شایدہ الم سے خالص نہیں ہوتی اور جب کہ نفس انسانی جوہر بسیط اور لوث تضاد سے منترہ و متبرہ ہے تو جو لذت کہ انکی جوہر ذات کو ہو خالص ہو سکتی وہی لذت محبت ہے اور جس محبت کا سبب اسی قسم کی لذت ہو وہ باقی مراتب محبت سے عام ہے اسے عشق تام اور محبت الہی کہتے ہیں اسطرح طالیس اقلیدس سے نقل کرتا ہے کہ مختلف چیزوں کے بیچ الیٹام و تائف تام ہونین سکتا لیکن متشاکل چیزیں باہم متشاق ہوتی ہیں اور اسکی شرح میں کہا ہے کہ جب جوہر بسیط آپس میں متشاکل اور باہم متشاق ہیں ہر آئینہ انکے درمیان تالیف روحانی اور اتحاد معنوی حاصل ہو اور مہانیت مرتفع ہو جائے ایسے کہ علاقہ بنائے ماویات کے لوازم سے ہے اور انین اس نوع کا تائف ممکن نہیں پھر انکے بیچ اصل وحقیقت کا لٹا کسطح تصور ہو بلکہ ہائینون اور سطون میں ہو سکتا ہے اس سے اور اس القصال سے بہت فرق ہے اور جب کہ نفس انسانی جوہر بسیط ہے جو وقت کہ ورت جسمانی پاک ہو اور لذات طبیعی کی محبت پر مجھو ہو جائے تو بیکم مناسبت کے عالم قدسی میں منجذب ہو اور بیانی کی آنکھوں سے جمال شاہ حقیقی کا مشاہدہ کرے اور اپنی ہستی کو پروردانہ کو مثال شمع تجلیات الہی پر فدا کر دے تب وحدت کے مقام میں جو نہایت مقاموں کی ہے جو پوچھی مرتبہ حق الیقین کا ہے اس رہنے والے کو بدن کے ساتھ علاقہ رکھنے اور نہ رکھنے میں چندان فرق نہیں ہے ایسے کہ استعمال قواسے بدنی کا جمال حقیقی کے مشاہدہ سے باز نہیں رکھتا اور اور وکو جو سعادت عاقبت میں مترقب ہے اس کے تین ایسی عالم کے بیچ حاصل ہو ایسیات وہ کام آج کر کہ ہو بیانی نظریہ حیران ہے جمال حقیقی پہ یہ بصرہ اغسوس شرم آنکھوں میں ترے نہیں جونا

پیشاویں عید میں فردا کا منتظرہ لیکن تعلق بدنی سے چھوٹنے کے بعد یہ سبب او سکی لذت کے
 کچھ وغیرہ باقی رہ جاتا ہے اس لیے کہ ہر چند اس عالم میں بینائی کے نور سے اسما و صفات کے دقائق و جز
 مطلع ہو کر وحدت ذات کو مشاہدہ کر کر پر شہوت اشقیات کے نشانی سے جو مقتضا عالم تعلق کا جو
 خالی نہیں ہو سکتا اور بے فراحت رفیوں کے خاطر عجبی سے تمام و کمال مشاہدہ کرنا بالکل غلط و تھانہ
 تجرد کے میسر کمان اسبواسطے ہمیشہ رخ حجاب کا امیدوار ہو کر زبان حال کو اس مقال سے مترجم
 رکھا چاہیے ایسا تے بشارتیں کامرے ہر حجاب ہرہ جان بد خدا کرے کہ میں اس پھرے سے
 نقاب او شادون بد نہ بنیہ نقص ہو سزاوار مجھ خوش الحان کا مہارم کا حاضر قدسی ہوں اس
 چمن میں جاؤں چہ اور یہ محبت مراتب عشق کی نہایت اور کمال مطلق اور ذرہ مقامات خدا
 ترسون کا ہی بدبیت جو کچھ کہ ہو سو ہو عشق کہتا ہوں اور کہا ہے چہ دکھلاوی عشق مجھ کو باغ وصال طابان
 بعد اسکے محبت باہم دیگر اہل خیر کی ہو اس لیے کہ جب غایت اس محبت کی نیکی ہو تو غفل او سکی طرف
 ہرگز راہ نہیں پاتا بخلاف اور محبتوں کے اس لیے کہ تھوڑے عارضے سے دو محل زوال کے ہوں
 چنانچہ مضمون اس آیت کریمہ کا اسکے منصب میں کہ دوستوں میں سے آج کے دن بعضا بعضے کا
 دشمن ہو سوا متقیوں کے جز او سکی دینی ہو جو محبت لیبب منفعت یا لذت کے ہو خواہ بد لوگوں
 یا نیکوں میں وہ سر لاج الزوال ہوتی ہے چنانچہ سابق بیان ہو چکا اور کبھی ہوتا ہے کہ سفر میں ایک
 ساتھ رہی اور سختیوں کے سبب یہ دوستی پیدا ہو گیا کہ شتی اور خشکی وغیرہ میں اور ستر او سکا
 یہ ہو کہ انسان بالطبع مائل انس کا ہے اسی سبب او سکو انسان کہتے ہیں اور جب کہ انس طبعی ہر
 انسانی ہو اور کمال ہر ایک شی کا او سکی نوع کی خاصیت کے ظاہر ہونے میں ہو پس کمال انسان کا
 اپنے بنی نوع کے ساتھ اس خاصیت کے ظاہر کرنے سے ہو اور یہ خاصیت مبداء او اس
 محبت کی ہو جو مقتضا تمدن و نال کا ہے اور ساتھ اس کے موافق حکم عقل کے مستحسن ہو شرع میں
 بھی اس بات کے لیے مبالغہ عظیم فرمایا ہے اسبواسطے کہ کیا ہے کہ ہر روز پانچ وقت نماز ہائے
 ساتھ او کرین تا اہل محلہ اس اجتماع کی برکت کے سبب مواست کے زیور سے آراستہ
 ہوں پھر فرمایا ہے کہ سب اہل موضع ہر ہفتے میں ایک مرتبہ ایک جگہ مجتمع ہوں اور نماز مجھے کی عبادت
 سے او کرین تا مواست او سکے درمیان حاصل ہو پھر حکم کیا ہے کہ ہر سال دو بار دستاوی اور

اہل شہر میدان وسیع میں جمع ہوں اور نماز عیدین کی ٹیمین نوام کے ذریعہ ان اجتماع کے سبب
انفت پیدا ہو لے اور اسکے سب امت کے تین ساری عمر میں موقع حج کے درمیان ایک بار حج ہونے
کے لیے فرمایا اور اسکو ایک وقت میں مقرر نہ کیا ہو تا موجب ہرج کا فو حکمت اسکی
یہی کہ جمع افراد امت کے بیچ موانعت حاصل ہو اور اس سعادت سے جو اہل محلہ اور شہری
اور بادشاہی لوگوں کو حاصل ہو محفوظ رہیں اور اس موقع کو بقیے کے درمیان جو مقام صاحب
شریعت کا ہو مقرر فرمایا تا اس مقام کا دیکھنا صاحب شرع کی یاد اور اسکی زیادہ محبت و تقسیم
کرنیکا سبب ہو ایسے کہ شریعت میں بے شبہہ اسکے احکام کا اعتقاد کرنا نافع جو ان امور کے
ملاحظہ کرنے سے معلوم ہو جو صاحب شرع کی غرض اوس سے تحقیق کرنا را بطہ وحدت کا اور
اوشکا دینا شبہہ کثرت کا بقدر لائق کے ہی بلکہ احکام شریعت کے تمام مرتبہ میں مثل اوس
غرض کے ملحوظ ہو اور جیسے نبیوں کی دعوت کرنی ظلم توحید کی جہت سے ہی عمل کے رو سے
بھی توحید کی طرف رجوع کرنی ہو یہیں سے ہی کہ نماز جماعت کی فضیلت میں وارد ہو کر وہ
ستر بار منفرد کی نماز سے بہتر ہو اور حضرت علی الد علیہ وسلم نے فرمایا ہے کہ میں نے جاہا کہ آتش روشن کروں
تا جو کوئی نماز جماعت کو پڑھو اور اسکے گھر میں آگ لگا دوں اور اسی قسم سے وہ ترغیب و ترہیب ہے
جو ہے اور عیدین اور حج کی نماز میں وارد ہو تو تمہارے احکام محبت وہ ہے کہ اللہ تعالیٰ کی محبت کو سوا
اور محبت کا سبب لذت و نفع ہو اور زوال کی مداخلت سے خالی نہیں پس ممکن ہے کہ دونوں
طرف سے ایک بارگی زائل ہو جائے اور جائز ہے کہ ایک جانب سے زائل ہو اور دوسری جانب
باقی رہے اور جب سبب محبت کا ایک طرف سے لذت اور دوسری طرف سے نفع ہو اوس
محبت میں اختلاف سبب کے جہت شکانت بہت سے واقع ہو جیسے محبت مطرب اور
مستمع کی ہر مستمع گانے والے کو واسطے لذت کے پیار کرتا اور مطرب سننے والے کو نفع کے
سبب چاہتا ہے اور محبت عاشق و معشوق کی ایسے کہ عاشق اپنے معشوق کو فری کے لیے
پیار کرتا اور معشوق فائدے کے واسطے اس دوستی میں شکانت ہونی کا سبب ہے کہ لذت کا
چاہنے والا جلدی کرتا اور نفع کا ڈھونڈنے والا اپنے مطلب کے حاصل ہونے پر موقوف
رکھتا ہے پھر موافقت اوسکی بیچ کلمہ متصور ہو اسی واسطے عاشق ہمیشہ شاکہ اور مظلوم رہتے ہیں

لیکن حقیقت میں وہی خود ظالم ہیں ایسے کہ وہ دیکھنے کے منہ اور وصل کی لذت کو شائبہ تھے اور اسکے بدلے نفع پہنچانے میں دیر کرتے ہیں اس قسم کی دوستی کو محبت تو اسمہ کہتے ہیں لیکن طاعت کے قریب اور جو محبت کہ درمیان بادشاہ و رعیت حاکم و محکوم غنی و فقیر مالک و مملوک کے ہو وہ بھی محبت اختلاف اس باب کے طرفین کے شکوے سے خالی نہیں ایسے کہ ہر ایک اپنے صاحب سے کچھ طلب کرتا ہے جو اکثر اوقات میں نہیں ملتا اور مطلب کا ساتھ آنا شہمہ سبب الکل ہوتا ہے جو مادہ شہادت کا ہے لیکن بدون عدالت کے جو ستلزم رضامندی کا بقدر استحقاق کہے جو یہ فساد رفع نہیں ہوتا پر محبت نیکوئی جب کہ منشا اور سکار بنا ظار روحانی و اتحاد جانی و عوارض نفع و لذت سے اور مقصود او کا حفظ خیر ہی ہے تبدیل کو او میں کچھ دخل نہیں اور مخالفت و منازعت کے شائبے اور طاعت کے مالتے سے خالی ہوتی ہے اور منہ اس کے ہیں جو حکمیوں نے کہا ہے کہ دوست تیرا وہ شخص ہے جو حقیقت میں تو اور ظاہر میں تیرے غیر ہو پر یہ کہ بریت احمد کی مثال نایاب ہے شیخ ابو علی سینا نے رسالہ طہر کے مطلع میں اس قسم کی دوستی کے کم باب ہونیکا مبالغہ کیا ہے ایسے کہ اکثر آدمی کو حقیقت غیر سے اطلاع نہیں اور محبت اونکی لذت یا منفعت پر مبنی ہے پھر جبکہ بنا عوارض پر ہو سبب عوارض کے زائل ہو جائے اکثر بادشاہوں کی محبت رعیتوں کے ساتھ اس جہت سے ہے کہ وہی مایا کے لیے نعم و منفصل ہیں اور بے شہمہ نعم منع علیہ دوست جانتا ہے محبت باپ کی فرزند کے ساتھ اس جہت سے ہے کہ اوپر حقوق رکھتا ہے وہ بھی اسی قسم سے ہے پر دوسری وجہ سے اوںکی محبت فرزند سے ذاتی ہے اس واسطے کہ اوں اپنے برابر جانے اور اوںکی صورت کو نتیجہ حیات کا خیال کر کے اوںکی شکل اور وجہ فطرت پر تیرے کرنے فی الواقع یہ نیک تصویر کو کہ باپ اوںکے پیدا ہونیکا سبب موری ہے اور وہ اوںکے بزرگ بزرگ اور خلق اور خلق میں اوںکے برابر ہی اس واسطے باپ خود جس کمال کو چاہتا ہے فرزند کی بھی اوںکی خواہش کرتا بلکہ چاہتا ہے کہ فرزند اوں سے بہتر ہو اور اپنے سے فرزند کے لائق ہونے خوش ہوتا اور فرزند کی فضیلت اپنے اوپر اس قسم سے حساب کرتا ہے کہ کہیں کہ اب وہ خود اکل ہے اس سے جو سابق تھا یہی اس بات سے خوش ہوتا ہے فرزند کی فضیلت سے بھی خوش ہوتا ہے اس واسطے کہ فرزند کی محبت کے لیے ایک سبب دوسرا ہے کہ باپ اپنے تئیں

اور سکھانے اور افضل گمان کرتا ہی جیسا سلطان در محبت کی مثال میں بیان کیا گیا جس قدر نسبت کی زیادہ کرے گی یہ محبت بیشتر ہو و دوسری وجہ یہ ہے کہ اس کے وسیلے سے توقع مطالب و تقاضا کی رکھتا ہو اور اسکی ہستی کو من بعد اپنے بقاے ثانی جانتا ہی ہے اس لئے اگر وہ اکثر باپ کو نصیب اور نہیں ہونے لیکن ایک نوع شعور اسکا اجمالاً رکھتا ہی تشبیہ اسکی یہ ہے کہ جیسے کوئی کسی صورت پر دوسے کے بیچ مشاہدہ کرے محبت اور اس کے غیر کے حاصل ہونے میں اس قسم کا مسلم کافی ہی اور فرزند کی محبت باپ کے ساتھ اسکی محبت سے کمتر یا سیکھے کہ وجود اسکا اور وجود کا سبب اور اس سے متاخر ہی اور ایک مدت کے پیچھے اس حال سے خبر دار ہوتا ایسا سلسلے جب تک باپ کو نہ دیکھے اور ایک مدت اس سے انتقال نہ اٹھائے محبت اسکی حاصل نہ کرے کیوں سلسلے شریعت کے درمیان فرزندوں کو والدین کی محبت کو لیے اور اس کے حق کی رعایت کرنے کو حکم کیا ہی بدون عکس کے پر بھائیوں کی دوستی باپ بیوی کی محبت کے درجے سے کمتر ہوتی ہی ایسے ہی کہ بے اور وجود کے سبب میں مشارک ہیں اور مشارکت منازعت سے خالی نہیں ہوتی جتنے حکیموں سے پوچھا کہ بھائی بہتری یا دوست بولا کہ بھائی جب کام آدی کہ اگر دوست ہو اور چاہے کہ بادشاہوں کی محبت رعایا سے محبت پدری کے مثال ہو اور ان کے ساتھ شفقت اور مہربانی کا طریق مزعی رکھی اور رعیت کو لازم اور کہ اطاعت و انقیاد و اخلاص کی راہ پر چلے اور اس بادشاہ و انا کا اقتدار کری اور ظاہر و باطن میں کسی صورت سے اقدام اسکا نہ کری جو سلطان کی عظمت شان کے لائق نہیں ہی اور جو چیز کہ ایسی میسر ہو اس سے خدمت اسکی واجب جانو چنانچہ بزرگوں نے کہا ہی کہ سب آدمیوں کو چاہیے کہ بادشاہ عادل کے لشکر ہوں تا با عینوں میں سے نہوں اور جو ظاہر اخذت اوستے نہوں کے توتہ دل سے دعا کی مدد کریں امین بھی وی او کو لشکریوں کے شمار میں داخل ہو سکیں اور چاہیے کہ رعایا آپس میں بھائیوں کی مثال ایک دوسرے کا مہربان اور وجہ مجالش کامد ہے اور باندازہ مستحق اپنے حق کو لے تا فضاے زمین و زمان عدالت کے نور سے روشن اور عرقہ جہان مہربانی و الفت کی برکت سے مثال گلشن ہی اور جو اسوجہ پر نہ تو آئین سلطنت کا ٹوٹ جائے اور مصلحت کا انتظام جلد منتشر ہو ہی اس سے خدا کی پناہ مانگتے ہیں اور محبت کی

کہتے مراتب میں پہلا محبت علی اور زین العابدین کا اور بعد ان کا علی پر ہے محبت حضرت موسیٰ
 اوس عارف ربانی کے جو بعد عاقبت کے صفات جمال اور قوت جلال الہی پر مطلع ہوا حاصل نہیں ہو سکتا
 ایسے کہ بے حصول معرفت کے محبت تصور نہیں اور جو کوئی بدون علم و معرفت کے محبت الہی کا دوا
 کرے وہ جاہل مغرور ہے اور حضرت پیغمبر خدا صلوٰۃ اللہ علیہ وآلہ وسلم کی حدیث کا مضمون یعنی اللہ جاہل کو کبھی دست
 نہیں رکھتا اور میرا اوکو جو ٹھاننا ہے چاہیے کہ یہ محبت بانی مراتب سے الہی ہو اس واسطے کہ اور مرتبہ کو
 اوسکا شریک شہرا نامحض شرک ہے دوسرا مرتبہ محبت والدین کی ہے کہ وہی اوسکی ہستی کا سبب ہو ہی تا
 یہ مرتبہ بعد اوس مرتبے کے ہے اور کسی محبت کو یہ مرتبہ نہیں ہو گا چاہیے کہ شاگرد کی بت استاد کے ساتھ
 اس سے بھی سو کہ ہو اس واسطے کہ اگر باپ اوسکے وجود و تربیت جہانی کا سبب قریب ہے لیکن معلوم ہے
 اوسکے کمال و تربیت روحانی کا اور اسی صورت انسانی میں لانا ہے بلکہ حقیقت میں اوستاد پدر روحانی ہے
 پس جس طرح روح کینتین جسم کے اوپر شرافت ہے اسی طرح سے اوستاد کو باپ کے اوپر پس محبت ملتی
 موجود حقیقی کی محبت سے فرود تر اور باپ کی محبت سے بالاتر ہے سکندر سے پوچھا کہ تو باپ کو چاہتا ہے
 یا اوستاد کو بولا کہ اوستاد کو اسلیو کہ باپ ہے جہاں نانی اور اوستاد وسیلہ ہے جاوید زندگانی کا اور
 میں وارد ہوا ہے کہ تیرے باپ تین قسم کے ہیں میں سے تو پیدا ہوا اور جسے مجھے علم سکھایا اور جسے
 مجھے نبی دی پر اونسے بہتر وہ ہے جسے تیرے تین علم سکھایا اور حضرت رفیعی اعلیٰ کہ مرمد اللہ وجہ سے
 منقول ہے کہ جسے مجھے ایک حرف سکھایا پس بے شبہہ اونکو میری تین نلام بنایا اور جب محبت
 اوستاد کی اس مرتبے سے سو کہ ہے تو محبت صاحب شرعی کی جو ہادی حقیقی اور مکمل اولیٰ ہے
 بعد محبت حق سبحانہ تعالیٰ کے سب مہمنوں سے سو کہ ہو اس واسطے حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے
 فرمایا ہے کہ کوئی تم میں سے ہوسن نہیں ہو سکتا جب تک کہ اللہ کو اپنے اور اپنے اہلخانہ اور
 اپنے فرزند سے زیادہ تر سچا ہے بعد محبت صاحب شریعت کے دوستی خلفاء راشدین کی
 جو آئمہ دین اور ایوان یقین کے مصباح اور ابواب ہدایت کے مفتاح ہیں سو کہ جانو جناب سچے
 حدیث میں آیا ہے کہ جسے دوست جانا میرے اصحابوں کو پس وہ دوست جانا ہے میری تین
 میں دوست جانوں اوسکو اور جسے بغض رکھا میرے یاروں سے پس وہ بغض رکھتا ہے مجھ سے
 میں کچھ نہ رکھتا ہوں اوس سے اور دوسری حدیث میں ہے کہ جسے محبت کی مالوں سے پس

تاریخ

بے شہر محبت کی اوستے محبت سے اور حدیث میں بھی آیا ہے کہ جسے ملائی تسلیم کی اوستے میری تسلیم
 پسر امر تیر رہا یا کی محبت بادشاہ کے ساتھ اور بادشاہ کی محبت رعایا کے ساتھ اور زمین
 نے زمینوں کی محبت کو بادشاہ کے ساتھ باپ کی محبت سے سوکہ کہا ہے یہ قول یقیناً جن جن کے
 نزدیک ہی اس لیے کہ بغیر پاست سلطان کے باپ کو نفع ہو چنانا تصور نہیں ہی اور جیسے باپ
 تدریر بیٹے کی کرتا ہی بادشاہ باپ اور بیٹے دونوں کی تدریر کرتا ہی جو پست امر تیرہ دوستی آشنا و
 شرکا کی اسطور پر کہ جو میں مرتبہ کا ہوا اسکے رہنے کے لائق طریقہ آمیزش و اخلاط مطوڑ کے
 اس لیے کہ رعایت حقوق میں نفل و الناسب ظلم اور موجب فساد کا ہی اور صداقت کی ممانعت
 اموال کی حیثیت سے بہتر ہی اس واسطے وہ ممانعت ممانعت روحانی کے طرف جو انرف جو ہر سکتی
 بین رجوع کری اور اسطاطا لیس کے کہا ہے کہ محبت محسوق کی جلد جاتی رہتی ہی جیسے طبع چہرین
 جلد بگڑ جاتی ہیں تو چاہیے کہ خالق و خلق کے ساتھ طریق عدالت کا سلوک رکھو اور ہر ایک سے
 ایسی محبت جو عرض اور سکا ہی حاصل کری اور مطالبی اسکے عمل میں لاسے کہ خالق کے ساتھ
 طاعت و طلب مناسبت میں اور محسوق کے ساتھ لطیفی قربت کے پیغمبروں اور ائمہ و اولاد
 ساتھ انقیاد و احکام اور مراعات تعلیم و درست میں اور سلاطین کے ساتھ اونگی بزرگی اور
 تابعداری میں اور والدین کے ساتھ اکرام و خدمت گذاری میں اور ہر ایک عوام الناس کے
 ساتھ رفق و آمیزش میں یکجہوں نے کہا ہے کہ محبت شمع کی نعم علیہ کے ساتھ ہنستا اسکے
 عکس سے ہی اس لیے قرض دینے والا اور احسان کرنے والا قرض کے لینے والے اور مانگنے
 والے کو پیار کرتا ہی اور اپنی ہمت اسکے باقی دہنے کے لیے مصروف رکھتا ہی ولیکن
 قرض دینے والا جب کہ اپنے حق لینے کے لیے سلامتی قرض خواہ کی چاہتا ہی تو حقیقت میں
 وہ اپنے مال کو دوست رکھتا ہی بخلاف دوستی محسن کے محسن الیہ کے ساتھ اس لیے وہ
 بلا توقع کسی منفعت کے اپنی اسے دوست جانتا ہی بلکہ اس بہت سے کہ وہ اسکے
 اشراک قبول کرینا لا ہی پر محسن الیہ کو اس قسم کی محبت اسکے محسن کے ساتھ ہو بلکہ وہ اسکو
 بالذات اور محسن کے شین دوست بالذات جانتا ہی اور محسن سے ہی کرتا ہی کہ محسن الیہ کو
 کسی وجہ سے نفع پہنچے پس یہ صورت شہبہ اس شخص سے رکھتی ہی جسے دولت مند

دشمنیت سے جمع کی ہو کر آئینہ او سے فرزند جانتا ہے اور اس کے فرج کر لینے شرط احتیاط کی
 بجالاتا ہے بخلاف اس شخص کے جسے بے محنت کے مال حاصل ہوا اور وہ کچھ اس کی قدر نہ جانتے
 اور اس کے مرنے میں احتیاط نہ کرے اور اس کے مان اپنے فرزند کو باپ کی نسبت سے بہت
 چاہتی ہے اور اس کے کہ وہ فرزند کے لیے بہت سے دکھ درد ہستی اور اس کی پرورش میں بہت سی
 تکلیف اٹھاتی ہے اور اسی قسم سے ہر شام کا عزیز جانتا اپنے اشعار کو اور غزور اور اس کا اس شعر کے
 سبب زیادہ دوسروں سے ہوتا ہے اور جب کہ محسن الیہ یعنی والدی اور لینے میں کچھ محنت
 نہ چاہیے تو بالفرض محبت اس کی محسن کے ساتھ اس مرتبے میں ہوتی ہے ان مقدمات کے
 سبب محبت محسن کی محسن الیہ کے ساتھ بیشتر ملے سے ہوگی و لیکن محبت کی قسموں سے
 بہتر وہ محبت ہے کہ منشا جسکا چیز اور کمال حقیقی ہو ایسے کہ وہی لذت عقلی ہے اور جو ہر نفس کے
 ساتھ اس کا علاقہ ہے نہ عوارض کے ساتھ اسی سبب سے اس محبت کے قاعدے احتمال
 کی علامت سے مامون و محفوظ رہیں اور سعادت و نیکو کو اس میں دخل نہیں ہے بخلاف اور محبتوں کے
 کہ ان کے سبب کے زائل ہونے سے چاتی رہتی ہیں چنانچہ مضمون اس آیت کا جسکے معنی
 لیے ہیں کہ آج کے دن دوستوں میں سے بعضا نکالے گا بعضے کا دشمن ہے سو اپہر ہر کاروں کے
 مشورہ اور اسکا ہی پر یہ لذت حقیقت میں اس وقت حاصل ہو کہ ملکات فاضلہ کے حاصل کرنے سے
 فارغ ہو اور جو ہر روح کے ساتھ مشغول ہو یہاں تک کہ عالم عقلی اور اس کے درمیان سے
 حجاب اوٹھ جائے اور وحدت خالص اور حق محض اور نعمت ابدی اور لذت سرمدی کا
 مشاہدہ متحقق ہو بہت وہ یار جو تھا پر وہ اسرار میں نہاں بہا بکشش عشق سے آنکھ
 میں آیا ہے یہ رتبہ مراتب کمالات سے بلند تر ہے ایسا اسطے حکیموں نے اسکو سعادت الہیہ
 درج سے فوق ال مراتب اعتبار کیا اسلئے کہ جب تک آئینہ ہستی قواسمے طبعی کے آثار اور
 تعلقات جسمانی کے غبار سے صاف و مضافا نہو جہاں اس کمال کا دکھائی دے جب تک
 سالک اپنی خودی کے مقام سے جو منزل مقصود کی نسبت نہایت دور اور راہ دراز ہو گزری
 سخن وصل میں پہنچ نہ سکی بہت وصال پار تو چاہی اگر خودی کو چھوڑ دے کہ اس کے اور ترے
 جز ترے نہیں مانگ بہت کتے ہیں کب سے مجھ کو ملی دولت وصال ہے اپنے متین میں

مجموعہ

چھوڑ دیا اور اسکی راہ میں اسطرح لڑنے سے کہا ہے کہ جب خداوند تعالیٰ کسی کو چاہے اور اسکا ہا ہد کرے تو جسے
 دوست دوستوں کی ہر ایک مصلحت کا اتنا ہد کرنے میں اور اخلاق نامری میں لکھا ہے کہ یہ ایک لفظ ہے
 ہمارے زبان میں نہیں ہوتے ہیں پر یہ بہت ظاہر ہے اسلئے کہ نظیر میں اسکی کتاب اور حدیث میں بہت
 ہیں جیسا کہ فرمایا اللہ تعالیٰ اور وہ اللہ دوست رکھتا ہے نیک کام کرنے والوں کو اور بس کرتا ہے میرے
 تین اللہ اور وہ نیک دلیل ہے کہ حدیث قدسی کے درمیان زیادہ اس سے وارد ہے جیسا کہ فرمایا
 پس جب وقت کہ دوست رکھتا ہے اسکو تو ہوا میں کان اوسکا اور انکھ اور علیٰ آخر حدیث تک اور
 دوسری حدیث میں ہے جس شخص نے دوست رکھا ہے سے بیٹن قتل کیا ہے اسکو اور جو قتل کیا
 ہے پس دین اسکی مجھ پر اور سب دین مجھ پر پس میں دین اسکی ہوں اور اسطرح ظاہر
 نے بھی کہا ہے جیسا کہ بہت آدمی کی انسی ہو اگرچہ ماہنت اسکی انسی ہو اور یہ بھی جیسا ہے
 کہ مرد سے جو انون کی بہت پر راضی ہو اگرچہ آخر اسکی موت ہو بلکہ اپنے مجمع قوا کو حیات الہی
 کے حاصل کرنے میں مرنے کو چاہیے کہ اگر وہ بچے میں چھوٹا ہے تو بہت کی رو سے بزرگ ہے
 اور عقل کی رو سے تمام مخلوقات سے شریف تر ہے اسلئے کہ وہ ایک جوہر خدا کے حکم سے
 سب چیزوں پر غالب ہے اور تحقیق اس بات کی اس مقام میں یہ ہے کہ اہل فکر کے مطابق اور
 ارباب ظاہر کی دلیل کے موافق وہ جوہر جو حکم کن فیکون کے حضرت بیچون کے ارادہ و قدرت کے
 وسیلے سے دریا سے غیب سے نمود کے کنارے میں آیا وہ جوہر بیٹھ نورانی تھا کیوں کی
 اصطلاح میں اسے عقل اول کہتے ہیں اور بعض اخبار میں تعبیر اسکی علم اعلیٰ سے کی ہے
 اور اکابر آئمہ کشف و تحقیق کے اسکو حقیقت محمدیہ کہتے ہیں اس جوہر نورانی نے اپنے تئیں
 اور اپنے نمود کو اور انکو جو اس موجود سے بسبب اسکے پیدا ہو سکے اور انکو جو اس سے
 جیسے کہ تھا اور ہوا ہو گا جانا اور آفرینش و پیدائش میں سے جو کچھ کہہ اسکے علم پر مشتمل اور
 اسکی حقیقت میں داخل ہے اور بھی جیسے تخمینہ میں شلخ اور پتے اور پھل ہوتے ہیں سب روہ
 بمثل جس ترتیب کے موافق اس جوہر میں کون ہیں عرصہ نمود میں تفصیلاً نمود ہونے جانی ہیں
 خدا سے چاہیے اور جیسا کہ ثابت ہے اور اسی کے نزدیک اصل کتاب ہے اور حدیث وقت
 ایجاد سلسلہ عالم کا بقضا رحمت یزدانی کے جو شامل ہے تمام موجودات کیسانی یعنی عالم جمالی کو کہ

کہ تمام تغیر اور صل تبدیل کا ہی اور مطلق انواع تجلیات الہی اور اس کے آثار غیر متناہی کا ہی سچا تہ حکمت
 کا ہی الہی نے اس عالم کے انتظام کا علاقہ ایک ایسی شے جو با اعتبار اپنی ذات کے ثابت اور بنطروقت
 کے متغیر ہو سکتا ہے وہ ثابت و مضبوط بین نظر آویں نہ ملے اپنی جگہ سے بھی اور کھڑا نہ ہو
 یعنی جہنم گردنہ پر موقوف رکھنا اس کی حرکت و دوری سے نادر و زمین صحرائے بالقوہ
 آبادی بالفضل میں پیدا ہوں اور اس کی ہر ایک وضع خاص پر جو حادثہ معین موقوف ہو سو
 عوینہ وجود میں تقریر ہو اور ہر وقت حادث کے بعد اسے قریب سے جسے عقل خالص کہتے ہیں
 اور وہ افراد عقل کی انتہائی سلسلہ ہستی کی ہر ایک صورت جدید ہولائے عامر کے آئینے میں
 جلوہ دے پھر ہر وقت ایجاد کی نوبت ہوا لیدنکثہ تک منتہا ہو چکی اس حکیم علیہ نے بزرگی
 قدر اس کی اور بار یک ہو حکمت اس کی یہ چاہا کہ مراتب سابق کے تمام کمالات پیدا
 انسانی میں جو اشرف ہی انواع حیوانات سے مجتمع ہو کر عقل قدسی کی فضیلت جو مبدار ایجاد
 کی تھی اس شریف نوع کے نیچے بصورت عقل استفاد کے ظاہر ہوا ایسے کہ جب نفس انسانی
 اسی رتبے میں پہنچے تو عالم علوی سے جو مرتبہ عقل ہی مل جائے اور انتہا کا نقطہ ہدایت پہنچے ہو
 ہستی کا دائرہ قوس نزولی و صعودی سے سرانجام پائے سمیت یہ وہی شے کہ پہلے عالم علوی کو
 آیا اور یہی جان کر بچ گیا اپنے مکان بدل پس ظاہر ہوا کہ جیسے عقل قدسی کتاب آفرینش کا ویسا ہے
 عقل انسی اس کا خاتمہ ہی مانند مخم کے جسے شاخ اور پتے کی صورت میں پھیل کر کثرت کے تقاضوں کا
 سیر کیا پھر وحدت کا لباس پہن کر اپنی اصل کی طرف راجع ہوا لیکن اسرار اس سیر و دوری کو جو ہر
 کے سب مرتبے میں روحانیت سے ہو یا جسمانیت سے علویات سے ہو یا تنلیات سے ساری
 ہی آسمانوں میں جو واسطے نظام عالم اجسام کے ہیں حرکت و دوری و منہجی کی صورت میں اور اجسام
 ہمیشہ میں حرکت متضاری نوی اور ذلولی کی شکل میں اور نفس ناطقہ انسانی میں حرکت فکری کے
 درمیان حقیقت میں یہ سب ظن ہی حرکت ذاتی کا اور ذاتی ہی جسے اساطین آئمہ فوق و دھوکے
 عوینہ میں تجلی لذات علی ذرا کہتے ہیں کہا ہی سمیت آپ ہی مانا آپ ہی پتا آپ ہی اپنا بالار سے
 اپنی گودی آپ ہی کھیلے ہو کر ہو میں لالہ رہے بد آپ ہی دولت آپ ہی خزانہ آپ ہی خرچے
 والار سے بد آپ بقا ہو کے بچنا ماگلی ہا ستمہ کپ پالار سے بد حکیموں نے کہا ہی کہ جسے آویں سبب

بچنے

سجابت خطری اور طہارت اصلی کے ملکات رویت سے مجتنب رہنے میں پر یہ فریق کلمہ اور بچنے بنا برادے کے دو فکر و رویت سے رفرائل مشغول کی برائی سے واقف ہونے اور اون سے اجتناب کرنے میں یہ گروہ متوسط ہو تو بچنے و عید و تہذیب اور عذاب کے خوف اور ثواب کی امید پر بڑے کاموں سے محترز ہونے میں یہ لوگ بہت میں ہیں لیکن گروہ اول کا نیک ہونا اصل پیدائش سے ہی اور فریق ثانی کا بسبب تعلیم کے اور ثالث کا از رو سے شرع کے ہے نسبت شریعت کی اس فریق سے مانند نسبت پانی کے ہے اس شخص کے ساتھ جسکے حلق میں کھانا انگوٹھ فریبت کی تاثیر سے متادب نہ تو دلایا ہو جیسے کسی شخص کے حلق میں پانی الگ ہی اور اس کے چھوڑانے کی کچھ حکمت متصور نہ ہو اور شک نہیں کہ فرقہ اول سب سے اشرف ہی پر مرتبہ نبیوں کو ہوتا ہے یہی ہے کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مصیب کی شان میں جو اکابر اصحاب میں سے تھا فرمایا کہ مصیب وہ نیک بندہ ہے یا فرض اگر اسے ڈر خدا تعالیٰ کا نہ تو توبہ بھی گناہ پر اقدام نہ کرتا یہ سراسر الموعہ دینے کی قسموں میں یکمیں نے کہا کہ قدم دوسرے ایک وہ ہے کہ جس کا سبب جنس سے خیرات کے ہو وہ مدینہ فاضلہ کی دوسری وہ ہے کہ سبب جس کا جنس سے بشر کے ہوا وہ مدینہ غیر فاضلہ کہتے ہیں پر مدینہ فاضلہ ایک نوع سے زیادہ نہیں ہے اس لیے کہ راستی عیب سے کثرت کے بڑا ہوتی اور نیکی کے طریقے بھی متعدد نہیں لیکن مدینہ غیر فاضلہ کی تین قسمیں ہیں ایک وہ جو لوگوں کے مجتمع ہونے کا سبب غیر قوت لفظی ہو جیسے قوت غضبی اور شہوی ہو مثلاً اوسو مدینہ جاہلہ کہتے دوسری وہ ہے جو قوت لفظی کے ملائے سے خالی نہیں پر اوس قوت کو خادم اور قوا کا کہتے ہیں اور یہی معنی اوس کے اجتماع کا سبب ہوتی ہو اور اوسو مدینہ فاضلہ کہتے ہیں تیسری وہ جو اون کے اکٹھے ہونے کا سبب جوئے عقیدے پر اتفاق کرنا ہو اور اوسو مدینہ فاضلہ کہتے ہیں جب کہ حضرت صاحب قرآنی کے اقبال کی برکت سے جو مدبر امور زمانی ہیں تمام ممالک محروسہ مدن فاضلہ کے برابر ہو گیا ہے اور حکم تضاد کے مدن غیر فاضلہ کا حال مدن فاضلہ کے احوال سے معلوم ہو سکتا ہے تو کمیت قلم کی عنان مدینہ فاضلہ کے میدان تفامیل کی طرف پھینا بہتر جانا اور وہ اوس شہر کو کہتے ہیں جسکے رہنے والوں کے باہم رہنے کی بنا نیکنوں کے قائمے اور بدیوں کے اٹھ جانے پر پستی ہو چکر شیک وان کے مکان در ملک عقیدے اور نیک عمل

متفق ہوں باوجود اشخاص کو ناگون اور جد سے جد سے احوالوں کے اونکے چال و چلن کی
 روش موافق رہی اور ایک مقصود کی طرف متوجہ ہوں اور جب بہ سبب اوس حکمت کے
 جو سابق مذکور ہوئی نفوس انسانی مراتب نطق و امتیاز میں تفاوت ہیں اور مرتبہ اعلیٰ جسے
 نفس قدی کہتے ہیں عالم عقول سے متصل اور مرتبہ اسفل جو بدن کسیف سے متعلق ہے بندھا ہوا
 چار پایوں کے گھوڑے پر پس عقل و شعور اس جماعت کی دین و دنیا کے امور میں جو شعور
 و حکمت کے اسرار دقیق میں سے ہیں ایک درجے پر پہنچ سکتی پس اتفاق عقائد کا
 جکی طرف اشارہ کیا اس طریق سے منظور ہے کہ سب کوئی ایک امر محل میں شریک ہیں اگرچہ
 غیر متفق اسکی تفصیلات پر مطلع نہ ہوں اسکا اسطورہ ہے کہ طبقہ عالیہ جو تائید الہی سے نورا اور
 نور تعلق سے مجرہ ہیں مبداء حقیقی کو صفات جلال اور سمات جمال کے ساتھ جانیں
 اور سلسلہ موجودات کی کیفیت مدور پر اوسکے مبداء سے جس ترتیب سے ہے مطلع ہیں
 اور مواد نفوس کو جس وجہ سے مطابق نفس الامر کے ہے تصور کریں اور جب روح کو اس پدائش
 میں کتنی قوتوں سے علاقہ ہے جسکے سبب معانی جسمانی کی صورتوں کو دریافت کرنی جیسے
 حس مشترک اور خیال اور وہم ہے مثلاً اور ادون قوتوں کے واسطے جسب اختلاف آمیزہ جسکے
 صفا و کدرت کے مراتب ہیں اور کیوقت کیا خواب کیا بیداری میں اوہین سے کوئی
 قوت بیکار محض نہیں رہتی پس جسوقت ارواح اون لوگوں کی اون حقائق کی صورتوں سے
 منقوش رہیں ہر آئینہ اون قوتوں کے آئینے میں مثالی صورتیں جو ادون معانی کے مناسب ہیں
 منعکس ہوتی ہیں ایسے کہ ادراک معانی خالص کا بے نشانہ صورت حسی و وہمی کے انتشار
 تعلق میں ممکن نہیں اور نسبت ادون صورتوں کے جو خیال و وہم سے حاصل ہوئی ہیں اولیٰ
 حقائق کے ساتھ کیسی ہے جیسی نسبت مثل و خیالات کی ہے ایمان موجودات کے ساتھ پر
 ایشے ان مثالوں سے الطیف ہیں جو جسمانیات میں منظور ہوں اور وی نور بصیرت سے
 جانیں کہ وہ حقیقت ماورائیاتی صورتوں اور وہمی معنیوں کی ہے یہ گروہ اعظم اولیا اور اسطین
 حکما کے ہیں اور اس مرتبے کے نزدیک ایک ذوق ہے جو متصل صرف سے عاجز رہے
 اور نہایت رسائی اونکی معانی و سمیت تک ہے پہنچتے ہیں کہ وہ حقائق اون قیدوں سے منزہ ہیں

اور وہی

اور وی اپنے عجز اور ذوق اول کے رجمان معرفت کے مترتف میں یہ گروہ اہل ایمان کی اور اس
 درجے سے فروتر ایک گروہ ہے جو تصورات دہمی پر بھی قادر نہوا اور پہونچاؤ کی ابتدا و معاوی کی
 پہچان میں حیالی صورتوں سے آگے نہیں پروہ پہلے ذوق کی ترمج اور اپنے عجز کا مترتف ہے
 یہ گروہ اہل تسلیم ہے اور اس جماعت کے درجے سے بائین ترکوتا و نظرون کا ذوق ہے جو حیویات
 مقام کے سوا دوسرے مرتبے کو ہرگز تصور نہیں کر سکتا وہ اسی ظاہری صورتوں پر لکتا کرتا ہے
 اون لوگوں کو تفضیفین کہتے ہیں جب کہ ہر ایک شخص بقدر وسعت کے جہد و کوشش کرے اور
 اپنی اپنی استعداد کے موافق مرتبہ نہایت کو پہونچے تو عقلا کے نزدیک بدنام نہو بلکہ وہ سب
 بقدر حقیقت کی طرف متوجہ رہیں جب صاحب شریعت علیہ افضل الصلوٰۃ و اکمل التحیات
 تمام خلایق میں بیوث میں توبے لے شہدہ ہو جب اوسکے کہ میں حکم کیا ہے جو آدمیوں سے ادنی
 عقل کو موافق بات کریں سب بائین اونکی ایسی ہوں کہ ہر کوئی بقدر استعداد کو فائدہ
 وافر اوشادے تا اپنے نفس ناقتی کی تکمیل کرنے کے لیے حسب اختلاف مدارج کے
 کافی ہو سکے اور زلال کمال کے پیاسوں میں سے ہر ایک شخص اپنے اپنے ذوق شوق
 مطابق طلب کی پیاس بجھاوی شعرو اس میں لادے تو خم بھر لیوی فیضوں سے
 اگر جام ایکھی لادے سوا اور نہیں پاوے ۔۔۔ اسی سبب سے یہ کہ آیات اعجاز نایات
 کلام مجیدی اور احادیث ہدایت سمات حضرت خاتم النبیین کی جلی بنار احکام کی استوار
 اس مرتبے سے ہے جو شایبہ اندام کو اوسکے قادم سے کی طرف دخل اور پنجہ ہلکا کرتین
 اوسکے رشتہ انتظام کے گرہ کھولنے کی طاقت نہیں ہے کبھی بطریق محکم اور کبھی بطور مشاہدے
 وارد ہیں اور معانی کی حقیقتوں کو کبھی وقائق تنزیہی کے ضمن میں عقل قدسی کو تزدیک
 جو بار از تجرید کا مہر ظاہر کیا اور کبھی صور خیالی و شہادہ ثمالی کے لباس میں عقل ظاہرین کو دکھایا
 بیت زندہ کرتی جان و دل کو اسے خوبی کی بہار بہ رنگ سے ظاہر ہیں گو در بو سے
 دل آگاہ کو ۔۔۔ اور حکما بھی کبھی ذوق تحقیق اور زلال معانی کو قیاس بر مانی کے کا سے میں کر کے
 بزم طلب کے بیٹھنے والوں کے آگے دھرتے اور کبھی شہرت معرفت کو مخیلات شعری
 پیالے میں ڈھال کر مہر شان نو نیا ز کھلائے نہیں اور کبھی اقناعیات کے ساگے سر کے

پر فطانت کرنے میں تاہر کسی کو با نذا قدرت کے ہدایت کو ہر چند اون فرقوں کے درمیان اختلافی صورتوں میں مخالفت ہی پر امر اجمالی میں شریک ہونے اور مدبر فاضل کے تحت مخلوب ہو کر تیار ہونے کے درمیان تعصب و عناد نہیں ہو اور حکم مدبر کے اوس کمال کی طرف متوجہ ہونے کے لیے جسکی استعداد رکھتے ہیں ایک دوسرے کو قوت پہنچانا ہی پر بدینہ فاضلہ کے رکن پانچ فریق میں اول فضلا یلے وی فریق ہیں کہ شہر کی تدبیر اونسے درست رہتی پر مراد اونسے علمائے عامل اور حکمائے کامل جو قوت اور اک سے اپنی بنی نوع پر مختار ہیں مناعت او کی حقائق موجودت کی پہچان ہی دوسرا صاحب زبان بے وی لوگ ہیں کہ عوام الناس کو کمال انسانی کی طرف دعوت کریں اور نپند و نصیحت سے انہیں برے کاموں سے بچاویں اور اونسے عقائد اجمالی کو قیاسات جدلی و خطائی اور شعری کے سبب استخوان سے محفوظ رکھیں مناعت او کی نظم کلام و فقہ اور خطابت و شعر ہی اور مانند اوس کے تیسرا مقدر لوگ یلے وی لوگ ہیں جو قوانین عدالت کی نیز انون کو شہر کے درمیان قائم رکھیں اور پیروں کے مقدار کا معلوم کرنا او کی راسے پر ہونے رہی اونسے فن کو حساب و استیفاء ہندسہ اور طب و نجوم کہتے ہیں جو تمام اہماد کرنے والے لوگوں کو وہ ہیں جو ملک کو زبردست دشمنوں کی شورش سے محفوظ رکھیں اور کھائی کا بند اور قلعوں کی نگہبانی اونسے کفایت سے علاقہ رکھے او کی مناعت کو شجاعت اور فروسیت یعنی دانائی کہتے ہیں پانچواں ارباب اموال یلے وی فرقے میں جسے ان فرقوں کے لباس و غذا کی ترتیب منظم ہو خواہ معاملہ اور حرفے یا خراج کی جہت سے وی لوگ اہل حرفے کہلاتے ہیں لیکن عدالت کا مقتضایہ ہے کہ ان فرقوں میں سے ہر ایک فریق بلکہ ہر شخص کو اوس کے مرتبے کے موافق رکھو اور چاہیے کہ ایسی شخص کو ہر مرتبے میں مشغول نہ کرو کیونکہ یہ سبب ہی اوس کے انتشار طبیعت کا اور یقین ہو کہ وہ کسی ہنر کو کمال معنیہ تک پہنچانہ سکے گا اس لیے کہ ہر ایک صنعت کے حاصل کرنے کو ایک وقت معین اور قصد خاص چاہیے اور جب وقت اوسکا قصد دن پر بٹ جائیگا تو سب ناقص رہ جائینگے جیسے کہا ہے کہ جسے سب طعموٹھا کچھ نہ پیا اور اگر کوئی ایک ہنر جانے اوسے جو مفید اور بہتر ہو بلکہ زمین اوسکی رسائی خوب ہو زمین مشغول اور دوسرے پیشوں سے موقوف رکھنا بہتر ہو یا ایسی کام کو استواری اور بار یک بینی سے

تاریخ

سزا انجام دے ایسے کہ یہ طریقہ اداسکی بہتری کے بندوبست کے لیے مفید ہے اور اون فرقے کے
سوا جو آدمی میں سود مینہ فاضلہ کے ارکان سے باہر ہیں پر بعضے اوغین سے جو قابل فضیلت
کے ہیں اون جماعتوں کے لیے آلات و ادوات کی مثال میں شاید کہ فاضلون کی تربیت سے
کسی کمال کو پہنچین والا اونچین جن کاموں سے تمدن کی مصلحتیں ہو سکیں اون میں مشغول
رکھا جائے اور اون میں سے بعضے کیا ہونے برابر ہیں جو کھیتوں اور باغوں میں پیدا ہوتے ہیں
اسی سبب اونچین نوابت کتے ہیں اور اونکی پانچ صفتیں ہیں ایک مرانی جو اخال فضلہ او
اونکے شمار کو اختیار کرے اور بزرگوں کے لباس سے ملتے ہو تا اس لباس تلیس کے سبب
ہو اور من نفسانی اور اغراض دنیاوی کے در پر ہے دوسرے محرف جسکی طبیعت میں رذیل مضوی
خواہش و رغبت غالب ہونا براسکے ملت و مذہب کے قاعدوں کو حیلہ و تاویل سے چاہے
کہ اپنی خواہش طبیعت کے موافق بنا لے وی تیسری باغی بادشاہ عادل کے احکام سے ٹکی عادت
و انقیاد کا رشتہ تمام خلاق کی گردنوں سے لگا ہوا ہے سچیری اور دوسرے بادشاہ پر اتفاق کرے
سکے اور شرع و عقل کی رو سے اس فرسے کو رفع کرنا لازم و واجب ہے چوتھی مارق کہ بہ سبب
مقصود فہم کے مذہب کے آئین اور ملت کے قانون سے واقف نہوا اور انکو دوسرے معیونے
تعمیر کر کے سیدھی راہ سے منحرف رہے لیکن اگر یہ اغواف راسخ نہوا در خطا و حد سے خالی رہے
اونکے ہدایت پانے کی امید ہے پانچویں مناظر جو حقیقت میں نہ پہنچکر جاہ و مال کے لیے جھوٹے
دعووں پر اقدام کرے اور دروغ طبع کو بازار و قاجت میں لا کر دوکان خود فروشی آراستہ کرے
اور اپنے تین داناؤں کی صورت میں عوام الناس کو دکھا دے حالانکہ وہ آپ ہی گمراہ ہے
یہی جو کچھ اصناف نوابت و مشہور ہو چکا ہے ملک کو بندوبست اور بادشاہوں کو آداب میں پہلے
متہد کے طور سے لکھا جاتا ہے کہ درجہ شاہی حق سبحانہ تعالیٰ کی بڑی نعمتوں میں سے ہے جو اتنی بے انتہا
مہربانی و کرم سے بعضے بندے پر عنایت کی ہے کہ انسا تہا و سکو ہو چکا کہ حضرت بادشاہوں کا مالک اپنے
بندوں میں سے کسی خاص بندے کو بادشاہی کو تخت خاص پر بٹھا کر عیلت چھٹی کو انور کی چمک
اوسکے احوال پر ظاہر کرے اور کا قہر نام کے مراتب تجویق اوسکو حکم و راسے کو اور پر موقوف رکھے یہاں تک
کہ ہر کسی شہم امتیاز اوسکی درگاہ عالی پر رہے حدیث میں آیا ہے کہ بادشاہ سایہ خدا ہے زمین کے اوپر

کہ ہر ایک مظلوم حوادث زمان کی آتش سے پناہ اسکی لے پس شکر اس نعمتِ عملی کا مرتب
 عدالت کا نگاہ رکھنا ہر سب خلاق کے درمیان چنانچہ مضمون آیتہ کریمہ کا کہ تحقیق ہننے تیر
 تین زمین کے اوپر بادشاہ کیا پس تو آدمیوں کے بیچ برستی حکم کہ اشارہ اسکی طرف ہر
 پھر اس تمہید کے بعد لکھتا ہے کہ جیسے مدینہ بحسب تقسیم اولی کے فاضلہ وغیر فاضلہ کی طرف منقسم
 ہوا ہے سیاست ملکی بھی دو قسم ہیں ایک سیاست فاضلہ جسے امامت کہتے ہیں وہ بندگان
 کی بہتری کی تدبیر کرتی ہوا ہے سفاک و معاویہ کے کاموں میں تاہر کوئی اپنے اپنے کمال میں
 جو اسکے لائق ہو پھر سعادتِ حقیقی بیشک اسکی لازم ہو سکتی ہے اور حقیقت کی روست
 یہ مدبرِ خلقۃ اللہ اور ظلِ القدری ہوا اسکی تکمیل کے لیے صاحبِ شرع کی پیروی کرنا لازم
 ہر آئینہ اوس بچانہ عباد کے آثارِ برکت اور انوارِ ہدایت اکنافِ عالم کو پھونچن اور مقصد
 اوسکے کہ میت دیکھیں کو یاد رکھ نو اور سننے کو چھوڑ دے ہد آگے کہاں ہر قدر زحل انجاب کے
 اس قسم کی مثال روشن تر آفتاب عالم تاب سے اقبال صاحب زمان سلیمان مکان کا ہر
 کہ آئینہ کشف و تحقیق کے اکابر نے پیشتر سے اوسکے تیر اقبال کے طلوع ہونیکا مژدہ اس
 زمانِ خجستہ آوان میں جو آج کے دن صبح صادق یومِ تہی اسرا یں کی لینے اسرارِ حقی کے
 ظاہر کر نیگا روز بروز ایسے کہ اس مدتِ قیام کے بیچ وجوہ ملک و مذہب کو رونق اسقدر بخشاہ
 گے کہ وہ خلاق نے زمانیکے حادثے سے گوشہ امن و امان میں آرام کیا اور باگھ و بکری ایک
 گھاٹ میں پانی پینے لگے اور بازو و راج نے ایک مقام میں آرام کیا اللہ تعالیٰ اوسکے آفتاب
 عدالت کو جسکے احسان کا نور تمام عالم کو پھونچا مدارج روز افزون پر بلند کر کے اس سینہ وال
 و مدد دہاں سے محفوظ رکھو دوسری سیاست ناقصہ جسے تغلب کہتے ہیں اوس کے
 ارتکاب کر نیوالوں کی غرض بندگانِ خدا سے خدمت لینا اور اوسکے ملکوں کو ویران کرنا ہے
 لیکن اوسمیں دو ام و قیام نہیں ہے بلکہ مدتِ قیام کی جگہ کسبت دینا وی میں پھونچا شقاوت
 ادبی میں مبتلا ہو جائیں ایسے کہ بادشاہ ظالم کیسا ہے جیسے ایک بلند مکان کی بنا برف کے
 اوپر ڈالین ہر آئینہ بنیاد اسکی عدالت الہی کے آفتاب کی تپش سے گل جائے اور وہ
 مکان گر پڑے اور بزرگانِ بار یک بین جائیں کہ اہل ریزو نئے زر کے جو بیچارہ ہاڑھیہا سے

۱۳۶

پھین لین گنج خسروی مہموز نگر کیسے اور طے کے پانون سے جو کسی چوٹی کے کوٹھ سے لے لیں
 دسترخوان سلیمان کا سامان کیونکر ہو اور جس عود کے ساز کو مطلوبوں کے مال سے درست کریں
 مال اور کمانا لہ زار کے سوا کچھ نہیں اور جس پیالہ شراب کو چاروں کے خون دل سے بھرین ہنسی
 اور سکی سوا اشک خونی کے اور خار اور کسا سوا دکھ درد کے کیا ہو اور کسی فقیر کا اگر دق خمیں لین
 یقین ہو کہ اوس سے ذرہ داؤدی نہیں سکا اور ایک چادر کہ نہ سے جو کسی محتاج سے لوٹ لین
 سند شاہی کا کیا ہو سکے اور جو سپر تہیم بیوا کے مال سے باوین بالغ تیر فغانہ اور جس جو شہن کو
 فقیروں کی وجہ معاش سے درست کریں دافع قح بلا ہو ملکہ زائے تیر حوادث سے اوس صاحب
 دولت نے اسن پایا جسے فقیران صافی دل کے پاک باطن کی نپاہ لی اور مقصد و ن کی نہایت
 میں پہونچنا اوس بلند ہمت کو میسر آیا جسے سفر جانے اور شکلون پر اقدام کرنے کے وقت در سے
 کے رہنے والوں اور خانقے کے بیٹھنے والوں کی توجہ خاطر کو ہر اہ کیا اور تاج شاہی اس سر
 سر پر فرین ہوا جسے بلے سر و پایاں تاج بخشس سے گلک دعا کی مانگی تخت سلطنت جلو گاہ
 اوس شاہ کا ہوا جسے نوگر دل فقیروں کے دروازے سے سوال فیض کیا بیت در
 میخانے پر رہتے میں قلندر پٹھے بہ چھین اور دیوں جو بخشس انسر شاہ شاہی بہ سرورین
 اینٹ پر اور پانون رکھین گردوں پر بہ دست گاہ دیکھے اور تہہ صاحب جاہی بہ سعادت
 ازلی کے جنیت کش گلگون خوش خرام شہدینر گام کے مقام میں اشہب صبح اور اوہم شام کو
 اوس صاحب قرانی کے طویلے میں باندھین جسکے باو پاسے بیت کا کوچ عاجزان شکستال
 کی صلاح حال اور فراغ بال کی طرف رہو اور عنایت لم نیری نے کمیت باو صبا اور سہ نہ چہا
 کے بدلے ابرش آفتاب اور نقرہ خشک ماہ کو اوس گیتی ستان کے حلقہ رنہ خیر اور سن
 تقید میں کیا جسے معدلت و رافت کے میدان میں خسروان عالیقدر سے نیزہ سبقت لیا
 اور اگلے باو شاہوں کے تیغ احوال میں مصروف رہا صاحب زان ظل نیروان کی دولت
 روز افزون کا مشاہدہ اس مدعا کی تحقیق اور اس دعوا کی تصدیق پر شاہد عادل ہو اگر
 کوئی دیدہ اعتبار کھولے اور آئینہ بنیائی سے بخار نخلت کو دور کرے اور صاحب سیاست
 حاصلہ قانون عدالت کا تمسک ہو کر مایا کو فرزندوں اور دوستوں کی جگہ جانے اور ہوا

اور مال و دولت کی خواہش کو مقہور قوت عقلی کا گری اور صاحب سیاست ناقصہ قواعد عظمیٰ پر
 اعتماد کر کرے یا کو غلاموں کی مثال بلکہ چار پاؤں کے برابر خیال کرے اور خود غلام حرص و ہوا کا بڑا
 جب کہ مقتضائے اسکے کہ آدمی اپنے زمانے میں آبا اجداد کے مشابہ ہوئے اور بادشاہ وقت کے
 اختیار پر چلے ہیں ہر شخص کو بادشاہ وقت کی سیرت خوش آتی ہے یہ جب سرشتہ انتظام کا
 سلطان عادل کے ہاتھ ہو تو سبکی خواہش عدالت اور فیضیت کے حاصل کرنے کی طرف
 رہی اور جو برخلاف اسکے ہو تو لوگوں کو درد و غم کوئی اور بد خوئی کا شوق آدمیوں سے ہے
 کہ حدیث مصطفویٰ میں آیا ہے کہ اگر بادشاہ عادل ہو اسے ہر ایک نیکی کا جو معتادوں سے
 ظاہر ہو ایک حصہ ہو سچے اور جو ظالم ہو تو ہر بدی میں جو اون سے صادر ہو شریک رہے
 اور حکمران نے کہا ہے چاہیے کہ بادشاہ میں سات خصلتیں ہوں پہلی علوہمت وہ تہذیب
 و اخلاق سے حاصل ہوتی ہے دوسری رسائی عقل و فکر کی یہ نہایت دانائی اور بہت تجربے تو
 ہاتھ لگتی تیسری قوت غزیت یہ عقل درست اور بڑی مضبوطی سے میسر آتی ہے اور اوستے
 عزم اللوک و غم الرجال کہتے ہیں یہ تین خیرین تمام نیکی اور فضیلتوں کے حاصل کرنے کی
 اصل ہیں نقل ہے کہ ناموں بادشاہ کو اتفاقاً مٹی کھانے کی خواہش ہوئی اور اس سبب
 فنا و عظیم نے اس کے فراج میں دخل پایا بتنے طیب حاذق اس کے معالجے میں سعی
 و کوشش کرتے کچھ فائدہ نہیں کرتی ایک دن تمام اطباء طب کی کتابوں کو جمع کر کے
 فکر میں تھے کہ خاص نذیبوں سے ایک شخص وہاں حاضر ہو واجب اس سے احوال مشاہدہ کیا
 عرض کی کہ یا امیر المؤمنین امین غزات اللوک یعنی بادشاہوں کے وہی غم کمان بادشاہ
 طبیوں کو فرمایا کہ اب احتیاج معالجے کی نہیں اس لیے کہ میں پھر اس کام کا اقدام نہ کرے گا
 چونکہ شکلوں پر مبر کرنا اس لیے کہ مبر کشائش مطلب کا وسیلہ ہے اور حدیث میں آیا ہے
 کہ جسے کسی دروازی کو کھڑکھڑایا اور لجاجت کی دخل پایا پانچویں نہایت تا آدمیوں کے
 مال میں طبع نہ کرے چھٹی لشکریوں کی موافقت ساتویں نسب اس لیے کہ یہ موجب اتفاق
 قلوب اور نسبت و وقار کا ہے اگرچہ یہ خصلت ضروری نہیں لیکن اولیٰ ہے یہ نہایت اور خروج
 اون چار خصلتوں یعنی علوہمت و عقل رسا اور مبر و غزیت سے حاصل ہوتی ہے پس

تقریب

یہ چار عمدہ ترین فضائل ہیں الحمد للہ کہ حضرت بادشاہ دین پناہ کی ذات میں یہ اہمیتوں
تمام موجود ہیں اسلئے انتہا مراتب اہمیت و اہلال کو پہنچی ہے جب کہ سابق تہید ہو چکی کہ بادشاہ
طیب عالم کا ہے اور طیب کو مرض اور اسکی علامتوں کی پہچان اور اسکے دو اکریسے کی کیفیت
شناختی سے چار ذہین ہی پس ہر آئینہ سلطان پر واجب ہے کہ بادشاہت کے مرض
اور اسکے علاج کے طریقے سے واقف رہے جب کہ تمدن عبارت ہے ہر طرح کے ہوشیوں
مجمع ہونے سے تو جب تک ہر ایک اون فرقوں میں سے اپنے اپنے رتبے کے
موافق رہے اور جگہ جو پیشہ ہی اس میں شغل رکھے اور وجہ منافع کی جہت سے بھی حسبہ اہل کے
فراغت ہو تو بے شبہہ مزاج عالم کار و مشاعت اہل پر رہے اور امور بادشاہت کے منتظم
ہوں اور جو وقت اس طریق سے انحراف کریں ہر آئینہ اختلاف کی طرف منجر ہو جائے
جو سبب ہے البطلان الفت کے ٹوٹ جائیگا اور اس سے خلل و فساد رو سے زمین پر پڑے گا
اسلئے کہ قریب ہی اصل ہر دولت کی اتفاق اس جماعت کا ہے جو مساوت کے لئے شخص
واحد کے اعضا کے برابر ہی کیونکہ اس صورت پر ویسا ہو جیسے کوئی دنیا میں پیدا ہو
اور قوت تمام لوگوں کی رکھی اور ہرگز کوئی منفرد اس کا مقابلہ نہ کر سکے اور بہت لوگ بھی
اگر مختلف الراس ہوں اور سپر غالب نہ ہو سکیں مگر جب اونکے درمیان اسی طریق سے
تالیف پیدا ہو تو اس شخص واحد کے برابر ہوں جسکی قوت اس جماعت کے زور سے
زیادہ ہے اور کوئی کثرت بدون وحدت تالیفی کے انتظام پائے وہی وحدت عدالت
چنانچہ سابق مذکور ہوا ہے جب تک بادشاہ قانون عدالت پر چلے اور آدمیوں کے
ہر فرقے کو اس کے مرتبے کے موافق رکھے اور انہیں ظلم و تعدی اور زیادہ بلی سے
منع کرے تو سررشتہ بادشاہت کا مضبوط ہے اور جو برعکس اس کے ہو تو ہر گروہ کے تین
اپنے اپنے نفع و منفعت کی خواہش غالب ہو اور غیروں کے ایذا دینے پر مکر باندھیں
اور یہ سبب افراط و تفریط کے رالبطلان الفت کا ٹوٹ جائے تجربے سے معلوم ہوا ہے
کہ جو دولت ارباب دول کے پاس رہے اور انہوں نے جب تک حضرت عدالت کی اقتیابی
ترقی پر رہے پھر جو وقت ظلم و مخالفت اونکے درمیان غالب ہوئی یا تمہ سے جاتی رہی

ایسے کہ سابق تقریروں کے مطابق اہل زمان بادشاہوں کی چال اختیار کریں پس جب
 بادشاہ اور اس کے ملازم ظلم و بدعت کی سہی کریں تو ہر شخص کے دل میں اور عاظم کا خلقت
 میں پوشیدہ ہر حرکت میں آدو اور خواہش تعدی کی کرے جیسے اگلی تقریر سے ثابت
 ہوئیں کہ وحدت تعذب کے ساتھ باقی نہیں رہتی پس بے شبہہ یہ طریق مزاج عالم کے
 بگڑ جانکا سبب ہوا سیواسطے کہا ہے کہ ملک کفر کے ساتھ آباد ہو اور ظلم سے ویران
 ہو جائے اور حکیموں نے کہا ہے کہ دولت کو دو چیزوں سے محفوظ رکھ سکو ایک الفت
 و اتحاد سے دوسٹوں کے بیچ دوسری جنگ و جدل سے دشمنوں کے درمیان ایسے
 کہ جب مخالفت آپس میں مشغول رہیں اور مقصد کی فرمت نہ ہو اور اسیواسطے جب
 سکندر بادشاہ دارا کے ملک پر غالب ہوا عجم کی فوج بشمار تھی سو چنے لگا کہ اگر اولو
 چھوڑ جائے مبادا سب اتفاق کریں پھر اونکا وضع کرنا مستعد ہو اور جو انکی بیخ کنی کرے
 دولت و مروت کے قاعدے سے بعید ہو حکیم ارسطاطالیس سے مشورت ہو جسی بولا کہ
 اونھیں متفرق کر دے اور ہر ایک پر حکومت دریاست جو بے بدست موضع کی مقرر کرتا آپس میں
 بگڑ جائیں اور تو اونکے شر سے محفوظ ہو سکندر شاہ نے اونکو طوائف الملوک کر دیا اور دولت
 سے اردشیر بابک کے عہد تک کسی کو ایسا اتفاق جو بسبب اس کے شورش کر سکا دیکھا نہ ہوا
 اور سلطانوں کو چاہیے کہ اصناف خلق کو ہموار رکھیں تا اعتدال تمدن کا حاصل ہو اور جیسے
 مزاج ترکیب عناصر کا اونکی ہمواری سے اعتدال پر نہ ہو ویسے اعتدال مزاج تمدن کا چارہ سنتو کی
 ہمواری سے متصور ہو پہلے اہل علم جیسے فقہ عالم قاضی نویسنده سے محاسب ہنرمندیں بنطیب
 شاعرینکے قلموں کی مدد سے ارکان دین و دنیا کے مستحکم اور دیو آب کی مثال میں چار
 چار عنصر میں اور یقین ہو کہ جو مناسب آب و علم کے درمیان ہو داناؤں کے نزدیک آب
 صاف سے صاف ہو بلکہ آفتاب سے روشن تر ہو سکے دوسرے اہل تیغ جیسے پہلوان
 و سپاہ اور قلموں کے نگہبان اور گھاٹوں کے بند کرنے والے ہن کیونکہ خلائق کی
 ہمدردی اور انکی تیغ خونخوار کے متصور نہیں اور اسباب یعنی وفساد کے بدون اونکی تلاش
 قہر کے خاکستر ہوں اور دیو آتش کے برابر نہیں وجہ مشابہت کی بیان ظاہر اس مرتبہ ہو

کہ متاع حیران کا نہیں اکیلے کہ تلاش کو چرانغ سے ڈھونڈنا داناؤں کا کام نہیں ہے تیسرے
اہل ہمالے جیسے سو ڈگر اور صاحب مال و ہنر اور پیشے والے کہ ان کے نسب سے کمانے
پینے کی چیزیں اور ہر قسم کے تحائف موجود ہوں اور دور دراز کے رہنے والے اقسام اقسام
طعام اور طرح طرح کی چیزوں سے فائدہ اٹھانے میں مناسبت اولیٰ ہوا کے ساتھ جو بنانا
کی نشوونما کی صدا اور روح جوانی کی مضر ہو اور اسکے متوجہ و غیب کے وسیلے سے ہر طرح کے
تھے اور نفس حیرین سامع کی راہ سے نبی انسان کے دار الخلافت میں پہنچنے میں نہایت طاہر
چوتھے اہل رراعت (دراعت کر نیوالے جیسے چاسی اور وہ تھانی اور کشادہ زہر جو بنانا کر
تدبیر کرنے والے اور قوت لادبی کے پیدا کر نیوالے میں اور بے اولیٰ سہی و ترو و کے
اسباب زندگانی ممکن نہیں حقیقت میں بے لوگ معدوم کے موجود کر نیوالے میں اس لیے
کہ اور فرقوں کی قدرت کسی چیز کے موجود کرنے میں نہیں ہے بلکہ ایک موجود کے تئیں کسی سے
کسی کو یا کہیں سے کہیں پہنچانی یا ایک صورت کو دوسری صورت میں لاتے ہیں مشابہت
اونکی خاک سے جو آسمانوں کے سیر کر نیوالوں کا قبلہ اور مظہر ہو انوار عالم پاک اور عجائب
مصنوعات آبی کا از بسکہ واضح ہو اور جیسے مرکبات عنفری میں چار عنفروں کے کسی عنفری
قدر واجب میں تفاوت پڑنے سے زوال اعتدال اور اختلال ترکیب کا موجب ہوتا
وہیے اجتماع برنی میں بھی اون مفتون میں سے بعضے کے غالب ہونے سے سرشتہ
بند و بست کا ٹوٹ جانا اور ہر طرح کا خلل اور مناد برپا ہوتا ہے لیکن اون چاروں فریق کے
ہوا کرنے کے بعد چاہیے کہ ہر ایک شخص کے احوال پر نظر کرے اور مرتبہ ہر ایک کا بقدر
استحقاق کے معین کرے اور دوسری وجہ سے فریق آدمیوں کے پانچ میں پہلے
دو لوگ ہیں کہ بالاصالت نیک ہیں جنکا احسان اون کے غریبوں کی طرف پہنچتا ہے جیسے شریعت کے
علما اور طہریت کے مشائخ اور حقیقت کے عارف لوگ یہ فریق مقصود ایجاد کا اور خلاصہ
عباد کا ہے اور فیض ازلی کی جا سے رو و اور عنایت لم نیری کی فرود گاہ ہی لوگ ہیں اور وہ
فریق اون کے لطیف سے ہستی کے سمان خانے میں آئے ہیں بیت خدا کے لطف و احسان
گرمین ہند و چین مہمان اور عالم طہریت ہند کے حکیموں نے کہا ہے بادشاہ کو لازم ہے کہ اس فریق کو

اوروں کی نسبت مرتبہ قرب منزلت سے سرفراز فرمائیے اور اوجین سب کے اوپر حاکم کر کے اور کہا کہ جب ارباب علم و دانائی درگاہ بادشاہی میں مجتمع ہوں اور کسی ترقی دولت اور ترقی خدمت کا آثار ہو نقل ہو کہ حسن بویہ اپنے وقت میں ملک رومی کا ولیعهد اور حکما اور علما کی خواہش میں اپنے زمانے کے بادشاہوں سے ممتاز تھا کیسے وقت روم کے اوپر چڑھائی کی اور شروع جنگ میں لشکر اسلام کی فتح ہوئی اور کافروں پر نہایت غلبہ ہو البتہ اسکے بعد ازل سے کاشانہ ہو گیا اور اسے فرج جمع کر کے عراق کی طرف توجہ ہوئے اور رومی ہٹ گئے اور بعضے اسیر و زنجیر ہوئے بادشاہ روم کا بیٹھا اور بند یوں کو اپنے آگے بولایا اور ان کے درمیان ایک شخص ابو ناصر نام اہل رومی سے محتاج معلوم کیا کہ وہ رومی کا باشندہ ہے کہا کہ تیری موت ایک پیغام کہوں تو اپنے بادشاہ کو پہنچا دے بولا البتہ میں خدمت میں حاضر ہوں کہا حسن بویہ کو جا کر کہہ کہ یہ قیطنی ہے اس ارادے کے ساتھ آیا ہوں کہ عراق کو خراب کروں لیکن جو وقت تیری احوال سے میں نے شخص کیا معلوم ہوا کہ تیرا تیرا اقبال اب تک اوج کمال کا توجہ ہو اور مدارج اقبال پر تیری اسیر کی بجائے آفتاب دولت حنیف زوال اور مغرب انتقال کی طرف جاوے اور گاہ کے مقرب ایسے ایسے حکیم عالمی مقدار اور فاضل نامدار جیسے ابن عیسیٰ و ابو جعفر خازن و علی ابن قاسم و ابو علی بن سینا کیونکہ آپ لوگوں کا اکٹھا ہونا اور تیرے پاس اون رفیقوں کا رہنا تیرے و وام اقبال اور زیادتی جاہ و جلال کی دلیل ہے اسبوا سے میں تیرے ملک کا توفیق ہوا دوسرے دی آدمی ہیں جو بالائے نیک ہونے پر نیکی اور نیکی اور دن کو نہیں پہنچتی ہم مرتبہ اس فریق کا پہلے گروہ سے اور پھر ایسے کہ جلال کمال اور نکار شاد و اکمال کے خالی سے آراستہ اور اخلاق انہی سے مخلص ہے یہ جماعت اگرچہ حلیہ کمال سے محلی ہے لیکن درجہ کمیل سے قاصر اس طبقے کو معزز رکھا جائے اور رزق و کفالت سے خاطر جمع تیسرے وہ لوگ ہیں کہ وہ نہ بالاصالت نیک ذات ہیں اور نہ بد ذات اس فریق کو سایہ امن امان میں مامون اور نظر مہربانی کا منظور رکھنا ضروری نامنا و استعداد سے محفوظ رہیں اور بقدر وسعت کے کمال مناسب کو پہنچتے ہیں چوتھے وہ اشخاص جو شر میں لیکن کب کو ایذا نہیں دیتے ہیں اس جماعت کی تحقیر و امانت کرنی اور زبرد طاقت اور وعظ نصیحت سے اوجین بد کاموں سے بچا رکھنا واجب ہے

انجمن

پانچویں ویں جن جو اپنی اصل سے موذی اور بد ذات ہیں لوگوں کے ایذا دینے کی فکر میں رہتے ہیں یہ فریق بدترین خلاق اور طبقہ اولیٰ کے مقابل ہو چکی اصلاح کی امید ہوا دکنو عوت اور مذہب کرنا چاہیے اس جماعت میں سے اور چکی اصلاح کی توقع نہیں اور شرارت او کی شائع نہو بادشاہ اپنی ربا سے صحیح کے موافق اس کے ساتھ مدانات فرمایے اور جو بد ذاتی او کی نشر پائز او کی شرارت کو دفع کرنا جس طریق سے بہتر و مناسب ہو شرعاً و عقلاً واجب ہے اور دفع شرک کا ایک طریق جس سے وہ عبارت اس سے ہے کہ اہل شہر کی آمیزش سے او کو موقوف کر دے ہر قید وہ سخ کرنا کار بار سے ہر شہر کے بیچ تیسرا نفی وہ شہر کی آمد رفت سے موقوف کر دینا اگر اون وجہوں سے مندرغ ہو مکیوں نے او سے قتل کرنے میں اختلاف کیا ہے اور او کے اقوال میں سے ظاہر تر قول یہ ہے کہ اس عضو کے کاٹ ڈالنے جو سبب شرارت کا ہے جیسے ہاتھ پانوں زبان یا او کے حواس میں سے کسی جسکو موقوف کر دینے پر اکتفا کریں لیکن حق یہ ہے کہ اس امر میں شریعت حق کی تبعیت کرنی ضروری اور قتل و نقصان میں سے بہر حال حد و شرعی اقدام کرنا واجب لیکن حد واجب کی زیادت سے محترز ہے چنانچہ کلام مجید میں آیا ہے کہ جو شخص خدا کی خدمت سے تجاوز کرے پس تحقیق او سے اپنے او پر ظلم کیا اور قتل کو اپنا شغل کرنا چاہیے اور اگر کوئی شہر مستحق اوسکا ہو تو رحم بھی نہ کیا چاہیے چنانچہ فرمایا ہے کہ رحم نہ آؤ تم میں سب اون دونوں کے خدا کے دین میں اسیلے کہ جیسے طیب باقی اعضا کی درستگی کے لیے کسی عضو کا کاٹ ڈالنا جائز بلکہ واجب جانی بادشاہ بھی جو طیب عالم کا ہے مدبر اول تعالیٰ شانہ کے حکم سے کبھی عوامی نوع کی بہتری کے واسطے اون میں سے کسی کے قتل کرنا مناسب جانی پیر شہر اللہ ہجوری کے رعایت کرنے کے بعد اون کے مراتب کو تقسیم خیرات میں محفوظ رکھا چاہیے خیرات کی تین قسمیں ہیں سلامت و اموال و کرامت اور ہر ایک کے واسطے نظر استحقاق کو اون میں سے ایک ایک حصہ جس کے نقصان کرنے سے او سے او پر ظلم اور زیادہ کرنے سے شہریوں پر جو رہتا ہے جیسا کہ کسی کو بے زیادتی استحقاق کے اور دن بر فائق کر دینا اون کے اوپر ستم ہے اور کبھی نقصان کرنے سے بھی شہریوں پر ظلم لازم آتا ہے اسیلے کہ جب مستحق کو او سے رہنے سے گمنا دین تو بے شبہہ اوسکا اور دوسرے مستحقوں کا دل ٹوٹ جا

پھر اسکے سبب انتظام ملکی میں خلل پڑی اور تقسیم خیرات کے بعد بقدر استحقاق کے محافظت اوسکی
 اوسنے کیے کرنا واجب ہو اسطور پر کہ جب کا جو حق اس خیرات میں سے ہو بچا ہے کہ اوس سے
 تراش ہو اور زوال کے بعد بھی عوض اوسکا اصل استحقاق سے اوسکو دین اسطور سے جو شہر لوہن کے
 ضرر پر مشتمل بنوا اور اہل شہر کے عقوبت کرنے میں مدد جو رستہ اختیار کیا چاہے طریق اوسکا یہ کہ گناہ
 موافق عقوبت اسکے لائق ٹھہراوی اگر چھوٹے گناہ کے مقابل بڑی عقوبت کری تو گنہگار کے اوپر
 ظلم ہوتا ہی اور جو بڑے گناہ کے لیے تھوڑی عقوبت کری تو ظلم شہر لوہن پر ہو کیوں سے بعضے
 اسپرین کہ ظلم ہر ایک شخص پر اشخاص گویا شہر کے سب رتبہ والوں پر ظلم ہو پس مظلوم کے
 معاف کرنے سے عقوبت ساقط نہیں ہوتی اور مظلوم کے معفو کرنے کے ساتھ بادشاہ کو جو
 والی اور مدبر کل کا ہو عقوبت کرنا ظالم کا جائز ہو بعضوں نے برخلاف اسکے کہا ہے جب عرض
 اس منازعت کی شریعت کے حکم مآول یعنی سید الانام علیہ وسلم الہ العزتہ والسلام کے
 حکم پر مبنی ہو تو اس وجہ سے فیصل کیا چاہیے کہ جو حدود اللہ کی نہیں ہیں جو جیسے چورنی ناکاری
 اور رہزنی کی حد معفو سے ساقط نہیں ہوتی بلکہ بادشاہ پر اقامت اوسکی واجب ہو اور جو حد اللہ
 کی قسم میں سے ہو اگر وہ قصاص یا حد قذف ہی معاف کرنے سے ساقط ہو جائے اور اگر
 تعزیرات کی قسم سے ہو جیسے ضرب و ایذا و امانت کی صورتوں میں اکثر ائمہ معتقدین مذہب
 شافعی رحمۃ اللہ کے اسپرین کہ باوجود معفو مستحق کے بادشاہ کے تین تاویب کو پلے
 تعذیر اسکی پہنچتی ہی اور یقیناً حکمت اوسکی یہ ہے کہ شرہین سے بعضا ایسا ہوتا جسکا ضرر اہل شہر کو
 پہنچے جیسے زنا اور چوری اور مانند اوسکے ایسی امثال میں غفلت کرنی موجب اختلال
 انتظام کا ہی اس لیے معفو کی تاثیر اس میں نہیں اور بعضا ایسا ہی کہ مخصوص ایک ہی شخص سے ہوتا
 اور اوس سے غیر کی طرف تجاوز نہیں کرتا جیسے گالی دینی پس ہر آئینہ جسے گالی دی ہی
 اوسکی طلب معفو پر موقوف رہی اور جس شہر میں غیر کی طرف تجاوز ہوئے اور نوسنے دونوں کا
 احتمال ہو وہ سلطان کی فکر و اسے سے نقل رکھتا ہی یا اپنی رائے ماتب کے موافق جو
 لائق و مناسب ہو عمل میں لاوے یہ میں سے ہی کہ اگر مقبول کا کوئی وارث خاص نہ ہے
 وراثت اوسکی بیت المال سے علاقہ رکھتی اور حکم اوسکا معصیت بادشاہی پر موقوف ہی

۱۴۴

چاہے قصاص کا حکم دے چاہے غمخو کرے اور رعایت عدالت کی اور سوقت منظم ہو جب سلطان
 خود رعیتوں کے احوال پر نظر مہربانی اور ہر ایک کو رزق و کفالت بقدر حق کے عنایت فرمائے
 تحقیق اس بات کی اسطور سے ہو سکتی ہے کہ رعایا اور مظلوموں کی آمدورفت کی راہ احتیاج کو
 وقت باوشاہ کے حضور تک رہے اگر سب وقت میسر نہ آوی تو ایک دن ارباب احتیاج
 کے لیے بارعام مقرر کر دے کہ ہر کوئی اپنا اپنا مطلب رویہ رواجاً عرض کرے اور عجم کو بادشاہوں
 ایک ایک وقت میں تھا اور اسپین عوام خلائق کو بارعام ہوتا حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم نے فرمایا کہ اللہ تعالیٰ اس کیلئے اہل اسلام کے کسی کام کا والی کرے پھر وہ ارباب
 احتیاج اور مظلوموں کے اور دروازہ موندی تو حق سبحانہ تعالیٰ اوسکی احتیاج کے وقت
 دروازہ رحمت کا اوسکے اوپر بند کر دے اور اپنے لطف و مہربانی سے اوسکو محروم نہ کرے امیر المؤمنین
 عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ جسے کسی امر کی حکومت تفویض فرماتے اوسے نصیحت کرتے کہ
 احتیاج والوں سے بھی نہ چھپائے اور اگلے آگے دروازہ نہ موندے اور حضرت سید المرسلین
 علیہ افضل الصلوٰۃ نے وہاں مائی یوم الائم من ولی من اقر امتی شأ فریق بنم فارق بہ و من ولی
 من اقر امتی شأ شفق علیہم فاشفق علیہم اور اجازت میں آیا ہے کہ فرعون میں سائمتہ اتی نازمانی و
 کہ ان کے دو خاتین اچھی تھیں ایک یہ کہ دروازہ بارعام کا شاہد رکھتا اور ارباب حاجت کو
 اوسکی ملاقات جلد میسر ہوتی دوسری بخشش و کرم کے زیور سے آراستہ اور کرم کو باہیز
 سبافہ اوسکا ایسا تھا کہ روایت ہے بنی اسرائیل میں سے ایک عورت کے فرزند ہوا اور دو دکھاؤ
 جو اوس وقت کے مناسب بین باہرچی خانے میں موجود نہ تھے جب اس بات سے
 مطلع ہوا اوسکے قہر کی آتش دہلے اور باہر چوں کو تو رخصت میں خاکستر کیا بعد اوس کے
 مقرر کر دیا کہ ہر روز اقسام طعام عوام الناس کے لیے بیمار ہوں یا تندرست تیار میں اور شہر
 کے موافق طعام ہو چاہا کریں جب جلال الہی کا طوفان غضب اٹھنے لگا اور شیت ازل
 اوسکی بیچ گئی کا قصد کیا بمقتضا اس آیت کریمہ کے جسکے معنی یہ ہیں کہ تحقیق اللہ تعالیٰ
 نہیں تغیر کرتا ہی اس چیز کو جو قوم میں ہے کہ جب تغیر دین قوم اوس چیز کو جو اوسے افسوس
 میں ہے و ولون غایتین بر خلاف اوسکے پولیس پھر بے نیازی اوسکی اس مرتبے کو پہنچی

کہیں روز روشن کے مانند اندھیری رات کے پروے کے درمیان چھپا اور غنا اور غیب کے
 مانند گوشہ غروب میں بلکہ غناش بدبگئی مثال ادبار کے کوئی میں پوشیدہ ہو بغیر ابلیل اور
 اوس کے لشکر کے کسی کو قدرت ملاقات کی نہ تھی چنانچہ حضرت موسیٰ علیہ السلام جب خلعت
 حکم سے منع ہوئے اوسی رات خدا کے حکم سے اوس کے دروازے پر آئے ایک برنگ
 وان تھے ملاقات میسر ہوئی ایک ون اوس کے زدیون میں سے کسی نے بطریق مشہر
 عرض کی کہ ایک صورت عجیب سموع ہوئی جو ایک شخص اسطور پر دروازے میں کھڑا ہے
 اور کہتا ہے کہ مجھے خدا نے بھیجا ہے اور کئی ایک پیغام رکھتا ہوں فرعون نے کہا اوسے بلوایا جاوے
 کہ اوس کے ساتھ سنہنی اور سحر بہ کریں جب حاضر کیا بعد اوس مناظرے کے جس سے کلام
 حقائق اعلام ظاہر ہونے لگے ہر خریدید بیضا کے معجزے سے کام میں نکل کر گرتے تھے لیکن
 اوس کے دل تینین سے زکار شرک دور نہیں ہوا اور باوجود ثعبان میں کے جو گنج ایمان کی
 طرف راہ بتاتا تھا راہ پر نہیں آتا بلکہ ہر لفظ سانپ کی مثال ہر ایک سوراخ سے سر نکالتا
 بیان تک کہ کام اوس کا ماغیت خرابی کی طرف آیا اور عاتقہ بد کو پوچھا اور نخل اوس کا اس
 درجے کو پوچھا کہ بدون کرام الکاتبین کے اوس کے کھانے پینے کی خبر نہیں ہوتی اور سوا گس
 کوئی اوس کے دستار خوان پر نہ ٹھیٹتا یہاں تک کہ موزین معتبر نے تاریخ کی کتابوں میں لکھا ہے
 کہ جسد موسیٰ علیہ السلام نے حکم سے آئی کے بنی اسرائیلوں کے ساتھ مصر سے کوچ
 کیا اور فرعون اوس کے پیچھے چڑھ دوڑا اس کے تمام باورچی خانے میں بیٹھ کر ایک گوسفند گریٹ
 ذبح نہیں ہوا تھا اور اوس کے جگر سے غذا مقرر کی اور گوشت شیلان یعنی عشا کو لیے
 رکھ دیا کہ معاودت کے بعد اپنے خواص کے ساتھ تناول کرے حالانکہ مالک دوزخ نے
 اس کے اور اس کے لشکریوں کے لیے شیرہ زقوم سے ماحضر ترتیب دیا تھا حکیموں نے
 کہا ہے کہ بادشاہ کو تین خیروں کی رعایت کرنی ضروری اول ملک و فراغے کو تباہ و کنا دوسرے
 رعیتوں پر رحم و مہربانی کرنی تیسرے یہ کہ جسے کام چھوٹے آدمیوں کو فرائض نگرہ
 اور کسی آل ساسان سے پوچھا کہ تیرے خاندان سے چار ہزار برس کی دولت کے
 جانچا کیا موجب تھا بولاکہ معظم امور جو مصلح کے لائق تھے ادنیٰ لوگوں کے حوالے کیے

حوا
 حوا

کہل کر کہ بار عدالت کی مغربی دس قاعدے پر جو ایک وہ جو کہ جو تفسیر روئے داد ہو فرض کریں کہ خود
 رعیت ہو اور دوسرا بادشاہ پس جو اپنے اوپر کو اور بجائے علیا پر جائز نہ ہو دوسرا یہ کہ ارباب امینان کو
 انتظار کارواد اور نوا اور اسکے خط سے سے ڈرا کر حکم اسطرح میں نے سکندر کو کہا اگر تو
 امانت خدا تعالیٰ کی چاہتا ہو تو داد خواہوں کی مدد کر لے میں رعیت کر تیسرا یہ کہ اپنی اوقات
 شہوت ولذت مہمانی میں مصروف نہ ہو کہ ویرانی ملک کے سببوں میں بڑا سبب ہو بلکہ
 فراغت و راحت کے وقتوں سے کچھ تدبیر ملکی اور رعیتوں کی بہتری میں مصروف کرے کوئی حکم
 کسی بادشاہ کو نصیحت کرنا تھا کہ خواب غفلت میں نہ جا کر کہ فہم سر نہ اٹھائے اور کوئی تیری
 شکایت خدا کے نزدیک نہ لیجائے اور اتنا مت سو کہ تیری عمر برباد ہو جائے اس لیے
 کہ دولت اور عمر دھوپ کے برابر ہے کہ صبح کو ایک دیوار اور شام کو دوسری دیوار پر ہوتی ہے
 اور ایسا کر کہ تو دنیا کو گھاسے نہ تیرے تین دنیا کھاسے چوتھا یہ کہ سرشتہ کار و بار کافق و
 مدارات پر رکھو نہ غصے اور ناک چڑھانے پر پانچواں خدا کی رضامندی خلق الہی کی دہجوتی میں
 ڈھونڈھو چپٹا خوشنودی خلق کی مخالفت میں خالق کے بچا ہی سا تو ان یہ کہ جب اوس سے
 حکم جا میں عدالت کری اور جو وقت مہربانی طلب کریں غم کر دے اس واسطے کہ خلاق پر مہربانی کرنا
 حق تعالیٰ کی رحمت کا سبب ہے چنانچہ حدیث صحیح میں آیا ہے کہ بخشش کریں اولوں کو خدا بخشش
 کرتا ہے اہل ارض کے اوپر رحم کرو تو اہل سما تم پر رحم کریں آٹھواں وہ ہے کہ اہل حق کی صحبت کا
 خواناں ہو اور پند و نصیحت سے آرزو نہ ہو نو ان یہ کہ ہر شخص کو مرتبہ استحقاق پر رکھو و سو ان
 اوس پر اکتفا نہ کری جو آپ ظلم نہیں کرتا بلکہ ایسی تدبیر ٹھہرا دے کہ غلے اور شکر کی اور رعایا میں سے
 کسی کو مجال ظلم کا نہ ہو ایسے کہ جو جب اس کے کہ تم سب نگہبان ہو ہر کوئی بوجھا جائیگا اپنی رعیت سے
 جو فنا و ملک میں برباد ہو جو واسطے اس کے کہ تدبیر ملک کی اس کے ہاتھ تھی اوس سے بوجھیں گے
 اور اخبار میں آیا ہے کہ امیر المومنین عمر بن عبدالعزیز کو کہ نہایت عدالت اور زار بسکہ تقویٰ و پلہا
 میں موصوف تھا چنانچہ اوسے خلیفہ فاس کہتے تھے بعد وفات کے خواب میں دیکھا
 اوس کے حال سے سوال کیا گیا کہ ایک برس تک مجھے درطہ حجاب میں ڈال رکھا سبب
 اوس کے کہ ایک پل کے اوپر گڑھا پڑ گیا تھا کسی بکری کا پانوں اوس میں آ گیا اور زخمی ہوئی

میرے تین عتاب کیا کہ کیا اللہ مگر جب غلاق کے نیک و بد کا سرشتہ تیرے عہد میں رہے
تو بند و نسبت امور میں سستی کر ڈیو پس چاہیے کہ رعیت کو قوانین عدالت کے التزام اور فیصلت کے
مامل کرنے کے لیے تاکید کر ڈیو اور جیسے قوام بدن کا طبیعت سے اور طبیعت کا روح سے
اور روح کا عقل سے ویسے قوام مدینے کا ملک سے اور ملک کا سیاست سے اور
سیاست کا حکمت سے ویسے زمین کی طبیعت ہے تا اور جمہور قواعد شرعی پر منتظم رہیں جب اس
راہ راست سے پھر جائے خوبی و آبادی ملک کی برباد ہوا فلاطون نے کہا ہے کہ قوانین زمین پر
یا درگمہ تو شریعت تیری حافظہ ہو جب درستی عدالت کی روش سے فارغ ہو تو عنان ہمت
فضل و احسان کی طرف پھیرے ایسے کہ کوئی فضیلت بخشش اور جو دوسے بہتر نہیں ہے چنانچہ
تفصیل سے ظاہر ہوا لیکن احسان میں مقابہ استحقاق کی رعایت کرنی واجب ہے
اور چاہیے کہ وہ ہیبت و خمت سے مبرا ہو ایسے کہ احسان بے ہیبت کم نور و ن کی
بلے پر وائی کا موجب اور سبب زیادتی طمع کا اور خون کے ہو اور اگر مثلاً تمام ملک کے
خراج کے برابر کسی کو بھیجے تو راضی انوار سطاطیس نے سکندر کو نصیحت کی چاہیے
کہ مظلوم تجھے دہشت نکرین تا عرض مطلب بخوبی کر سکین لشکری اور زیر دستوں پر
تیری ہیبت بہت ہو تا ظلم و ستم پر اقدام نکرین حضرت سید المرسلین علیہ افضل الصلوٰۃ
و السلام حکم اسکے کہ مظهر النور تجلیات جلالی و جمالی اور محل آثار عظمت آئی اور بہت ملتنا ہی
تھے جب اس مرتے رکتے تھے کہ ابو سفیان جب شرف اسلام سے مشرف
نہیں ہوا تھا محمد و پیمان کے لیے حضرت کے پاس آیا جس وقت رخصت ہو گیا کہا قسم
خدا کی جو میں نے بادشاہ اور صاحب اقبال بہت سے دیکھے کسی سے ایسا عرب و ہیبت
اپنے دل میں نہیں پایا اور خوش خلقی اور لطف و مہربانی بھی آپ کی ذات میں ایسی ہی
کہ ایک دن کوئی عورت حضرت کو پاس آئی چاہتی تھی کہ عرض مطلب کرے یعنی اسباب اسکے
کہ انوار قدس کی چمک طلعت مفاطینت پیغمبری میں نمایان تھی از بسکہ خوف اوس
عورت کے بشرے سے ظاہر ہوا جب اوس سے آگاہ ہوئے فرمایا میں سب کی ایک
عورت کا لڑکا ہوں جو گوشت نشاک کھاتی غرض اس سے آپکی یہ تھی کہ خوف وہراس

اوسکے دل سے دور ہوا اور عرض مقصد کے سنگہ روں کے ساتھ تلک کرنا سکینوں زیر دشمنوں سے
 بہ تواضع پیش آنا اخلاق کرام سے جو اور عاوات سلطانی سے اہم یہ ہو کہ اپنے اسرار پوشیدہ رکھیں
 تاکہ دور اسکی جولانی پر قاور اور دشمنوں کے مکر سے فارغ رہیں حضرت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم کسی جہاد کا غم کرتے لوگوں کو گمان میں ڈالتے کہ اور مقام کو جاتے ہیں حالانکہ
 آئینہ خاطر حضرت کا غبار کذب سے صاف و مصفا تھا بلکہ یہ چلن اختیار فرماتے کہ شکار اگر کسی
 جانب کا ارادہ رکھتے اور مقاموں کا استفسار کرتے اور وہاں کا احوال پوچھتے تا لوگوں کو
 مطمئن ہو کہ شاید ارادہ وہیں کار کھتے ہیں سکینوں کے گماہی کہ اختلاف سے راز کا طریقہ باوجود حلیج
 مشورت کے آدمیوں سے یہ ہو کہ جو لوگ عقل و دانائی میں کامل ہیں اونسے مصلحت پوچھتے
 اور سفید و کم عقلوں سے اپنا بھید چھپا سے پھر بعد ارادہ مصمم کے اون کاموں پر اقدام
 کریں جو موجب ظاہر برعکس اوسکے ہوں پر اوہیں بھی مبالغہ نہ کیا چاہیے کہ موجب تمت کا
 نہ ہو بلکہ اونچین بھی اون فعلوں سے ملادے جو موافق غم مقصود کے ہیں اور مخالف کے
 تفحص احوال سے ایک دم ناخالص نہ رہنا چاہیے بلکہ جاسوس اور ہر کار سے اوسکے تجسس امور
 میں لگا کر بھی اور اونسکے احوال ظاہر سے نفی احوال باطن کی کر دے اور اونسکے قصد و غرضیت پر
 واقف ہونے کے لیے اون حواسیوں سے استفسار کرنا جو کم عقلی میں موصوف ہیں
 اصل عظیمی بلکہ اسباب میں بہتر یہ طریق ہو کہ ہر ایک سے گفتگو کے دوستانہ کیا چاہیے
 کیونکہ ہر ایک شخص کا ایک دوست ہو کہ اوس سے وہ مانوس رہتا ہو اور اپنے دل کی
 بات اسے کہتا ہو شک نہیں کہ اس آئینہ نش کے در بیان ہر شخص کے کمزور خاطر سے جزو
 ہوسکے جب کسی سے انار مخالفت کے معلوم ہوں تو مقدمہ اور بھڑسی اسکی کرنا لازم کہ آتش
 فتنہ کو آب صلح سے بجھائے اور اگر یہ کوشش مفید نہ ہو تو جب تک تدبیر نہ لیتا اور صلح سے
 رفع فساد ممکن ہو اقدام جنگ کا نہ کرے اور دشمن کے دفع کرے زمین جیل کرنا یا جھوٹی
 گمانیوں کا لکھنا میسر نہیں ہو بر جھوٹ گمانیا فریب دینا کیسے وقت جائز نہ ہو اور جو ضرورت
 داعی جنگ کی طرف ہو تو یہ دو صورت سے خالی نہیں ہاوی یعنی پیشدستی کرنا یا دافع
 یعنی ٹانے لگنا ہر اول صورت میں ارادہ ضرورتی کا کھو اور البتہ امور دینی یا قصاص کے لیے

یا دوسرے کے واسطے جو مخالفوں کے ہاتھ میں آئے نہ غلبہ اور تفوق کے واسطے اس لیے
 کہ پیشدستی کرنیوالا اکثر مغلوب ہوتا ہے مگر جب امر دینی یا حق ملی پر کمر باندھو اور جب تک سب لشکر
 ایک دل اور ایک زبان نہوں لڑائی کو نہ چلا جائے اس لیے کہ وہ مخالف کے درمیان جانا اپنی
 جان پر کھیلنا ہے اور مقدور بھرا بادشاہ کو لازم ہے کہ خود غنیمت کے وہ ہر وہ کوئی نہ لگے اگر شکست پاوے
 تدارک سے ہاتھ دھو کر اور جو فتح ہو غنیمت اور شادی اور ہر سب سے وہ قہار بادشاہی کو کھو کر اور جو
 مانے مارا ہو اور قوت مقابلے کی بھی رکھتا ہے تو غنیمت غنیمت کے ارادے سے دشمن کی فتح تیز
 جانا ہرگز ہوا اس لیے کہ اکثر اتفاق ہوا ہے کہ جن بادشاہوں نے اپنے ملکوں پر لڑائی کی ارادے سے
 پڑھائی کی ہے مغلوب ہوئے اور اگر طاقت مقابلے کی نہیں ہے تو شہر بناہ اور قلعہ بندی کی تدبیریں
 معروف ہو لیکن اوس پر اعتماد نہ رکھا جاسکے حکیموں نے کہا ہے کہ جو قلعہ کے درمیان ہے وہ گرفتار ہو کر
 بلکہ صلح کے دروازے کھولنے کے لیے چلے حوالے اور پیسے دینے کو دیکھ کر یہ فوجوں کے
 بند و بست کے لیے ایسے آدمیوں کو مقرر کیا جاسکے جو شجاعت میں مشہور اور حسن تدبیر اور
 فہم و دانائی میں موصوف اور کار آزمودہ جنگ دیدہ ہو پر لڑائی کی شرائط میں سے شرط
 اہم پیدا رستخیز ہونا اور جاسوس لگا کر دشمن کے احوال سے واقف ہونا اور رعایت غنیمت و صرفہ
 میں مبالغہ کرنا کیونکہ جب تک کسی قائد سے کی توقع نہ ہو جیسے فوج و لشکر اور اسباب جنگ کو خالص
 کرنا عقل مصلحت اندیش کے نزدیک مذموم ہے حکیموں نے کہا ہے کہ قلعہ و خندق کا آسرا نہ لیا جاسکے
 مگر لا چاری کے وقت ایسے کہ یہ حرکت علامت نامردی کی ہے اور سبب ہے دشمن کے دلیر ہونا یا ہنگام
 اور جو کوئی لڑائی کے درمیان جو انہودی سے نام پیدا کرے الغام و اکرام سے اوسکو نوازش کرنا اور
 اوسکے حسن خدمت کے بدلے اچھے تحفے اور انقباب شالیتم سے سرفراز کرنا واجب ہے
 اور دشمن خیر کو چھوٹا بجاتا جاسکے کلام شریف میں آیا ہے کہ تیرے گروہ قلیل خدا کے حکم سے
 غالب ہوئے جماعت کثیر پر اور فتح کے بعد بھی تدبیر سے غافل نہ بنا جاسکے اور جب تک کہ لیکو
 زندہ اسیر کر کے قتل کرنا مناسب نہیں ایسے کہ بندوں میں بہت سے فائدے ہیں جیسے
 غلام کرنا و ہر رکھنا فدویہ دینا اور اس میں دشمنوں کی دلچسپی ہوتی ہے چنانچہ نفس قرآنی مشہور و کاہی
 غنیمت کے اوپر فتح پانے سے اول کو قتل کرنا جائز نہیں مگر جب بے قتل کیے اونکی شرارت سے

تعمیر

بچ نہ سکے اور بعد تسلط کے صفحہ خاطر سے عجز و بغض و حسد کا جھاڑ ڈال دیا۔ سب سے کہ مخالف اب غلام
 و رعیت کے برابر ہو چکے ہیں بندوں اور رعیتوں کا ارادہ رکھنا قاعدہ عدالت سے دور ہے
 حکیموں کی کتابوں میں مذکور ہے کہ جب سکندر نے کسی شہر فتح پائی اور اسے شمشیر کو
 غلاف نہ کیا اور سلاطین نے اسے ایک خط عتاب آمیز لکھا مضمون اس کا یہ ہے کہ اگر تیرے
 تین لاکھ لڑکے تھے تو ان کے قتل کرنے میں ضرورت تھی اب بعد غلبہ کے تجھے ادون
 بیچاروں کے مار ڈالنے میں کیا نفع ہے اور عفو کرنا ببادشاہان الوالوہم کے خصالوں سے ہے
 اور شاہد اقبال کا جو بے زینت ہوا باعث استحکام قوام جاہ و شمت کا کیونکہ زور و قوت اگرچہ تمام ہو
 پر جس عفو و شہت ظاہر کرے مومن نے جو ضابطہ عقد خلافت اور رابطہ نظم جلالت کا تھا کہا ہے کہ گنگار لوگ
 اگر جانتے کہ عفو کرنے میں کیا لذت میں اونٹنا ہوں تو گناہوں کو بطریق پیشکش کے میرے پاس
 لاتے اور مجھ سے اس کے لے سکے لے انہیں پیدا کیا ہو غرض اصلی ایجاد عالم اور خلقت آدم سے یہ ہے
 کہ شاہد وجود حقیقت سزا مجاز میں ظاہر ہو اور رحمت و عفو آہی کا جمال عجز و قعود بشری میں جلوہ دکھائے

چنانچہ حدیث میں آیا ہے کہ تم اگر گناہ نہ کرو تو حضرت خدا تعالیٰ ایک خلقت اور پیدا کرے جو گناہ کریں تو
 رحمت بے علت اسکی مرآت عفو میں نظر آوے پس زبور عفو سے آراستہ ہونا سب سے حقیقی ہے
 چونکہ یہ نکاح شہدہ ہر شبیہ رکھتی ہے جب ذہن سیم و فہم مستقیم حضرت سلطان بانی اسامی جان بانی
 ثانی حضرت صاحب زبانی درست کرنیوالے قواعد کشورستانی کے تین باریکیاں رسوم سلطنت
 اور شہدتین آداب مملکت اور سرور و کبریٰ پوشیدہ باتین اسرار حکمت کی اوزن اور باتین احکام
 ملت کی ملمق قدسی کی تلقین و معلم غیبی کے فیضان سے یہ واسطہ تعلیمات کبھی اور تعلقات انہی کے
 حاصل ہو اور ذات مقدس اسکی اور سکھایا میں ہی لے اسے علم کے بلند مرتبے میں داخل ہے
 تو اسکی تولد میں زبان کھولنا اور اسکے بیان کا دم بھرنا مجھ ایسے فقیر حقیر سے جو خوشہ میں
 اریاب بلاغت اور فضلہ خوار اہل براعت کا ہے قوانین ادب سے بعید ہے کیونکہ سلیمان کو نقل الطیر
 سکھانا اور لقمان کے تین قاعدہ حکمت کا بتانا دانائوں کے درمیان اپنے تین محل طعن اور
 مستحق لعن کا بتانا ہونی مثل قوت علمی کے ظاہر کرنے کے لیے اگر قائل بلاغت میں کسی
 ذبیحہ کو بیان کیا چاہیں تو حضرت خاتمانی صاحب زبانی سکندر ثانی کی سیرت کریمی کا لفظ کرنا

کافی ہر اس لیے کہ بے شائبہ ٹکٹوں کو عیسین کے ہاتھ سے تدریس کتاب ایجاد و تکوین کے معجز الواح
 قالیات انسانی کو کمالات انسانی کے ارقام سے منقش کر دے کوئی مجموعہ ایسا جو لطائف الہی کا
 جامع اور تائیدات غیر متناہی کا حامی ہو قابل اونس کے صنع اور اصطناع کے قلم اور ایجاد و ابداع کے
 نامے سے پیدا ہو جب تک حشر و خورشید نہ نشین چار بالمش فلک چہارم کا ہر چہ چہ سیار ان
 اجرام پہراستے چراغ روشن کے ساتھ گرد جہان کے پھرتے ہیں کسی جہاندار کو اس جاہ و
 شہمت کے ساتھ نہ لکھا اور کسی صاحب قرآن کی عظمت و رفعت کا شور اس شکوہ سے نہیں سنا
 اللہ تعالیٰ آسمان بادشاہت کے اون دو ستاروں کو مہلکی الطائر عنایت کی برکت سے سطح جہان
 گلشن اور اونکے انوار محبت کی چمک سے زمین و زمان روشن ہو اوج اقبال و پایہ اجمال
 رکھ کر حنیض وہال اور مہو طرز وال سے محفوظ رکھو اور اونکی افواج سعادت اور جنود دولت کے
 تین نامند سلسلہ زمان کے ثانی کو اول کے ساتھ متصل و مقرون رکھو آمین ثم آمین
 پانچواں جامع بادشاہوں کے خدمت کے آداب اور دو ہمت مندوں کی رسوم میں بادشاہ اور حکام
 ساتھ عوام الناس کے چہن کی روش یہ ہے کہ اپنے دل و جان سے اونکی دوستی اختیار کریں اور زبان
 حمد و ثنا اونکی کیا کریں اور ہاتھ پاؤں سے اونکی طاعت اور خدمتگاری کی راہ میں دوڑ دھوکے پڑ
 اور اونکے امر و نہی کے قبول کرنے میں اگر برخلاف حکم خدا کے نہو بقدر امکان کے شرط لاطعی کے
 بجالادین اور اونکے حقوق جیسے خراج وغیرہ ہر خوشنودی سے ادا کریں اس بات سے ہرگز موخہ
 مؤثرین اور ظاہر و باطن سے اونکی تعظیم و تکریم کا کوئی دقیقہ چھوگا گذشت نکرین اور ضرورت کے
 وقت جان و مال کو اونپر تصدق کریں ایسے کہ دین و دنیا اور آل اولاد کی حفاظت اونکی ذات
 عالی پر موقوف ہو اور جو لوگ اون کے خادموں کے شمار میں ہیں اونہیں چاہیے کہ اپنے
 رتبے سے زیادہ خصوصیت پر دلیری نہ کریں ایسے بادشاہوں کی صحبت کو آگ کو در بیان
 جانور شہر کے ساتھ اشتراک کرنے سے تشبیہ دی ہو اور سچ ہے کہ آداب سلطانی کی رعایت
 نہایت شکل کام ہے ہر کسی کو اوسے تحمل کرنے کی تاب نہیں طریقت کے مشائخ و مصلحین
 کہا ہے کہ جسے بادشاہوں کی خدمت نہیں کی وہ گویا تعلق سے غالی ہو اوس سے راہ طریقت کا
 چلنا نہیں ہو سکتا اس واسطے کہ بوجب اس کے بادشاہ علی اللہ ہو اونکی مجلس خاص کے آداب کی

رعایت کرنی کمال نفسانی اور رسوم ولایت کے بحال اسے کاسبب ہی چھوڑنا اور انکی بارگاہ میں رہنا نہ چاہیے کہ جو کام اوس سے مغفوض ہو وہی اسی میں مشغول رہے اور فضولانہ اور کاموں میں دخل نہ کرے اور حاضر باشی اسطور سے اختیار کیا چاہیے کہ جب اوسے طلب کریں حاضر ہو اور بہت حاضر باشی بھی ہو جو بیچاریاں مانگی طرف ہی متوجہ رہے اور جو کچھ اوسے منظور یا وصدق و اراوت سے اوسکی مدد و تناسک کرے وہ نہ نفاق کے طور سے کیونکہ جو اوسے صادر ہوتا ہی البتہ کوئی وجہ میل اوسکی ہوگی پس اوس وجہ کو استنباط کر کے اچھے طور سے بیان کر دے اور اگر سیکھ اوسے نصیحت کرنے کا مرتبہ ہو تو لایمت اور حسن آداب سے عرض کرے یا سیکھ کہ شرع کے موافق بھی ہر ایک کو سلاہین کے حق میں امر معروف اور نہی منکر میں درستگی کرنی نہیں پہنچتی بلکہ سوا نصیحت ثابۃ اور بیان حیرتہ کے اوس کی رو سے چارہ اور کانہین ہی حضرت حق تعالیٰ کلام اعجاز اعلام میں موسیٰ اور ہارونکو فرعون کے ساتھ کلام کرنے کے لیے فرماتا ہے کہ تم اوس سے ملائمت کے ساتھ بات کرو و شائے اوس کو یاد رکھو اور ڈر سے اور جو وزیر مشیر ہی اگر بادشاہوں سے خلاف مصلحت کی رائے سرزد ہو پہلی باز صحبت و موافقت کرے بعد اس کے بطریق سہولت کے اوس خیال کو اونکی خاطر سے دور کر دے کیونکہ حکیموں نے کہا ہے کہ بادشاہ اور حکام سیل کے مانند ہیں جو کسی پہاڑ سے ہی اگر کوئی اوسے ایک بارگی کسی طرف کو پھیرا جائے اپنے تئیں در طہ ہلاک میں ڈال دے لیکن اگر پہلے چھوڑ دے اور آہستہ آہستہ تدبیر سے ایک طرف کو جس و خاشاک سے باز دھری تو پھیرنا اوسکا آسان ہو اور کسی وجہ سے اوس کے افشائے راز کا خیال نہ کیا چاہیے بلکہ بھر مقرر و معنی رکھنے کی سعی کرے جب یہ قوت اوسکی طبیعت میں مستحکم ہو تو انخاسے راز اوس پر آسان ہو جاے اور جانا چاہیے کہ ہمت بادشاہوں کی بلند ہوتی ہے اسی سبب خلق اللہ کو اوس کے ساتھ مقام اطاعت میں رہنا ضرور اور کہیں کسی امر میں اونکی طرف تفسیر و خطا کی نسبت نہ کرے اگرچہ بڑے مقربوں سے ہی اور جو کسی کام کا قصور اوس کے اور اپنے درمیان دائر ہو تو اپنی خطا مان لینا ضرور ہے اور اوس کے دامن عصمت کو خیب و نقصان کی گرد سے صاف کرے پس پیچھے اپنے تئیں حسن تدبیر سے بچالے اور اونکی رضا جوئی کی فکر میں مبتلا نہ کیا چاہیے ہرگز اپنی خوشوقتی کے در پڑنے ہی جب یہ قاعدہ مقرر کرے تو ہمیں خوشی اپنی اور خداوندی ہوگی

پہلے خاندان کو خوش کر دے کہ اس کے دشمن اور سبھی خوشی حاصل ہو اور اس لئے مقصد حاصل کرنے کے لیے طور متحول کو وسیلہ کیا جاتا ہے اور الحاح و مبالغہ کرنا چاہیے اور حرص سے اجتناب اور قناعت میں کوشش کرنا ضرور کیونکہ دنیا اوسیکو چاہتی ہے جو اس سے موٹھ پھیر لے اور جو کوئی اسکو چاہے تو وہ اسی پٹھیہ دے چنانچہ حدیث یقین میں آیا ہے جسکے معنی یہ ہیں دنیا کو چھوڑ دے پس وہ علی المرتضیٰ سے پاس آوی اور تورات میں ہے کہ خدا تعالیٰ نے دنیا کو فرمایا ہے اے میری دنیا تو اسکی خدمت کرو میری بندگی کر یا اور اسکی خدمت کرو تیری اطاعت کر اور چاہیے کہ بادشاہوں کے لیے اسباب نافع اور اموال موجود رکھے اور انکے وسیلے سے اپنا مرتبہ حاصل کرے اور انکے خاص مال پر طمع نہ کیا چاہیے تا سوال کی ذلت سے محفوظ رہے اور نفع بہت اوشمائے اور انکے نزدیک درست و غوث پائے اور انکے حضور اپنے تئیں ایسا دکھاوے کہ تمہارے التفات سے اپنی جان و مال کو اونپر نثار کر دے کیونکہ اگر صیاناں تر بائیں کچھ مناقشہ در بیان لاوے تو بموجب اس حدیث کے جسکے معنی یہ ہیں کہ انسان کو جس سے منع کریں اسکیا کر لیں ہوتا ہے حرص انکی زیادہ ہو اور حکیموں کے کہا ہے کہ جسکو جس کام سے منع کریں اسپر چریں اور جسکی خواہش دلاوین اوس سے بیزار ہو اور چاہیے کہ جان و مال سے انکی آرائش طلب کرے نہ اپنا تحمل اور جو چیز خاص انکی ہو جیسے سواری اور لباس اور نظیر اوسکی ہرگز اوسمیں شرکت نہ کرے اسیلے کہ بے ادبی کے سبب اپنے تئیں محل زوال اور مقام وبال میں ڈالنا ہے اور کسی امر میں اگرچہ وہ ادنیٰ بھی ہواوے کہ روبرو اپنی بے پروائی نہ دکھاوے اور ہر دم اوسکے حکم احکام پر راضی رہنا شعار اپنا کرے سلیمان بن داؤد و علی بنیاد علیہما السلام کے صحیفہ میں مرقوم ہے کہ اپنی طرف خطاب کر کے فرمادے کہ اے دل بادشاہوں کو حیرت جان اوکی ہاتون کو مان اور اوس سے ایسی بات کا جس سے ایذا تیرے تئیں یا اور کو ہو چو مقصد نہ کرے کیونکہ اگر اوس سے فر تیرا ہو تو بادشاہ مجازی کی آتش غضب میں تو گر پڑے اور جو کسی اور کا ہو تو اپنے تئیں بادشاہ حقیقی کے دریاے تہ کے بیچ ڈوباوے ابن مقفع کے آداب میں لکھا ہے کہ اگر سلطان تجھے بھائی کے تو اوسکو خداوند نعمت کہا کر اگر کہنتا ہی تیرا مرتبہ زیادہ ہو تو تسلیم میں اوسکے مبالغہ کر اور جب اوسکے پاس کسی نوع کا اقرب تجھ حاصل ہو

تو

توفیق میں گفتگو کر کے درمیان بہت سائق اور فطرح مست کر کہ وحشت و بیگانگی کی علامت ہے اور یہ زبان پر ناکہ میرا کچھ حق تجھ پر یا خدمت سابق کا کچھ اجر بلکہ پہلی خدمتوں پر اس کے حقوق کو سدنوسے موقوف اسطور پر رکھا چاہیے کہ استحقاق اولیٰ کا حجت ازنی سبب قوی ہو چکے کہ سلطانین بلکہ اکثر اشخاص ایسے ہیں کہ جس حق کا آخراول سے منتفع ہو جائے فراموش کر ڈالیں اور وزارتِ سلطانی سے کوئی کام خطرناک نہیں ہے اور وزیر کا کوئی مددگار امانت واری کو برابر نہیں اور اگر خدمت میں سرفراز ہو چاہیے کہ خداوند کی فضلی یا گامی سے آزرده نہو اور ہرگز اوس سے کچھ گرامی دل میں نہلاوے اہل اگر معلوم کرے کہ مخالف اوس کے ساتھ نہ فریب کے مقام میں ہیں سبب اوس کے اصلاحیہ نہو اور ان سے لطف و صدقہ ہرگز ایسے کہ یہ حرکت اور سچی انگلی تذبذب کا موجب ہو اور اگر حضورت کی طرف منجر ہو تو غزو و قار کے دائرے سے باہر نکاسے بلکہ جواب اسکا علم کے طریقے سے دے کیونکہ علیم کو ہمیشہ غلبہ رہتا ہے اور مجلسِ سلطانی کے آداب سے یہ بھی ہے کہ ہرگز اونسے حضور کسی سے مشورت نہ کرے اور اگر سوال اوس سے کریں جواب کا اقدام کیا چاہیے بلکہ رعایت اس اوب کی ہمیشہ ضرور ہے چنانچہ سابق مذکور ہوا ایسے کہ یہ طوطی حقیقت میں قائل کی خفت کا سبب اور سائل و سئیل کے بھی استخفاف کا موجب ہے اگر سائل کو کہ میں تجھے نہیں پوجھتا ہوں تو ہرگز قائل کو جواب کی سبیل نہ ہے اور اپنی جہالت سے جہالت کھینچے اور جو ایک جماعت سے پوچھیں جواب دینے میں سبقت نہ کرے ایسے کہ بیشک انکو خوش نہ آوی اور اوس کے کلام کی عیب جوئی کریں اور اگر کچھ کہے ہی وہاں تک کہ اور اشخاص جواب دین اور انکی باتوں کا عیب و مہر معلوم ہو پھر اگر اللہ سے کچھ فوقیت رکھتا ہو موضع کرے تب رعایت اوب کے ساتھ ہوشیاری اوسکی ظاہر ہو ورنہ اور چاہیے کہ جن لوگوں کا زیادہ تقرب بارگاہِ سلطانی میں ہے اونپر اپنا قدم نہ ڈھونڈھے اور سبب اوس کے رنجیدہ خاطر نہ ہے کہ وہی لوگ بغیر فضیلت کے برتبہ تقرب میں اوس کے اوپر زیادہ زین ایسے ہر ایک شخص کی اگرچہ وہ نہایت عالیجاہی میں ہے ایک نوع کی مناسبت ذاتی کہنے کے ساتھ ہو سکتی ہے اگرچہ وہ نہایت پائین درجے میں ہو اور وہی مناسبت سبب محبت کا اور حاصل کرنا اوسکا دائرہ قدرت سے باہر نہیں اپنے تئیں اوس کے سبب

کہ ان خاطر رکھا جاوے اور سابق سے حقوق اور کے ثابت ہوں کہ اور دن کو اور سپر اعلیٰ غلو
 پھر مناقشہ اوس سے باعث ہو بادشاہ کی آرزوی کا بلکہ لازم یہ ہو کہ اپنی خواہش کو اعلیٰ فریوش
 کر جاوے اور اپنے ارادے کو سلطان کی مرضی کے تابع کیا جاوے جیسے سابق بھی مذکور ہوا
 جب تک وہ شخص ایک نہیں ہوتے اتحاد و کار بطور برطانیہ میں ہوتا اور جو وقت ایک شخص
 اپنے فائدے سے درگزر کر اور ان کے درمیان سے مخالفت بلکہ معاہدت اور صلح جاری و عدت کی
 برکت سے سب کام اور نئے درست ہوں چھٹا لمحہ دوستی کی فیصلت اور دوستوں کے
 ساتھ گذران کرنے میں جب کہ سابق تمہید ہو چکی کہ انسان کمال خاص کے پہنچنے کے لیے اپنے نبی
 نوع میں سے دوسرے کا محتاج ہو اور وہ لینے کے قاعدے بدون علاقہ الفت و محبت کے مضبوط
 نہیں ہوتے پس جس کی بے دوست زیادہ ہوں کمال کو پہنچتا اور عمل ہو سکتا ہے اور جب
 صداقت کے مراتب سے محبت کا درجہ بہت بڑا ہو پس کمال حاصل کرے یا طریق اتحاد کے وسیلے پر
 مرتب ہو پر سچا دوست بہت ہی نایاب کیونکہ نفس خیروں کی رغبت بلکہ شہد لازم ہے اور اکثر آدمی
 لذت حیوانی اور خواہش نفسانی کے طالب ہیں لیکن آئینہ نش اہل کے ساتھ بقدر ضرورت کے کیا جاتا ہے
 اس فرقے کو حکیموں نے مصلح سے تشبیہ دی ہے کہ کھانوں میں بقدر احتیاج چاہیے اور اوسکی
 کمی بیشی دونوں موجب فنا و کی بین اسطامالیس نے کہا ہے کہ آدمی ہر حال دوست کے محتاج
 ہوتا ہے فراغت کو وقت اختلاط اور خوش طبعی کے لیے مصیبت میں ملک و امداد کے واسطے اور
 حقیقت کی رو سے بڑے بڑے بادشاہوں کو جو ظالمات کی نسبت نہایت مستغنی ہیں مستحق بلکہ
 فقیر اور مسکینوں سے جو محتاج ترین ہیں احتیاج بیشتر ہے جیسے احتیاج اہل کی صاحب مال اور اہل
 احسان سے ہے اور اسفر علیس نے کہا ہے کہ اگر تمام دنیا ایک شخص کو حاصل ہو اور دوستی کے فائدے سے
 محروم ہو زندگانی اوس پر وبال بلکہ بقا اوسکی لامحالہ اور جو خیال کرے کہ اس مصلحت کا حاصل
 کرنا آسان ہے یہ گمان خطا ہے پہلے کہ سچی دوستی کا جوہر جو اعتبار کی میزان سے پورا اور تری ساری
 دنیا کی نفس خیروں میں سے بہت ہی نادر ہے اور کسی مصیبت کے وقت یا آفت کے دن مال
 و فراغے گڑھے گڑھے سے بلکہ دنیا اور جو اس میں ہے کچھ فائدہ نہ کرے اور اوس دوست کے برابر
 جسے کسی مہم میں امانت یا کسی مقصد کو پہنچنے کی مدد کی ہو ہو اور ایک ذات کیا خوب آدمی ہے

مخبر

جو اس نعمتِ عظمیٰ سے محظوظ ہے اگرچہ دولت و نیا سے کچھ اوس کے پاس نہ رہے اور اس سے بھی نیک طینت وہ شخص ہے کہ باوجود رتبہ سلطنت کے اس دولت سے بہرہ و نیکہ اس لیے کہ سلطان کو باوقار و شہمت کے ہر ہر کام سے اور تمام رعایا کی بہترین کیفیت پر جموار ہونا ضرور ہے اور ہزاروں کاروبار کے لیے دیکھیں وہ لائق کہنے ل اور ایک زبان کافی نہیں ہے جسوقت دوستی کی مدد سے اوروں کے چشم و گوش و دل و زبان پر قادر ہو تو اپنی آنکھوں سے سب دیکھے اور کان سے سنا لے اور زبان سے تمام کہہ سکے پہنہ و سبت ملک داری کا اس پر آسان ہو جاوے کہ اسے کہ اگر کوئی کسنی سے دوستی کیا چاہے پہلے اوس کے حال کی تحقیق کرے کہ اوس نے بڑا کافی مین اپنے ماہاب سے کیا کیا سلوک کیا ہے اگر حقوق کے عصیان سے مشہور ہو ہرگز اس پر اعتماد نہ کیا چاہیے اور وہ دوستی کے لائق نہیں ہے اس لیے کہ جو کوئی حقوق والدین کو حقوق کے برابر جانے اوس سے کچھ بھلائی کا بہرہ و سائین پر تقصیر کیا چاہیے کہ یہ شخص دوستوں کے ساتھ کیا سلوک اور اوس سے کس طور پر معاملہ کرتا رہا بعد اوس کے جستجو کرے کہ اوس نے اپنے ولی نعمتوں کی شکر گزاری اور بخشگری مین کیا حرکت کی اگر ناشکری مین ہمت ہو اوس کی دوستی کی خواہش نہ کری کیونکہ بد ذاتوں کی حصلتوں کوئی حصلت ناشکری کی مثال نہیں ہے اور نیک طینتوں کے اوصاف مین سے کوئی اوصاف شکر گزاری سے افضل نہیں اور شکر سے مراد فقط مکافات نہیں ہے اس واسطے کہ یہی ایسا ہوتا ہے جو کوئی بسبب فقر کے مکافات کرنے سے عاجز ہو پر دل مین اوس کی محبت رکھتا ہے اور زبان سے اوس کے اوصاف بیان کرتا ہی اس شخص کو قصور کی طرف نسبت نہ کیا چاہیے جس پیچھے سوچے کہ غری اور مال جمع کرنے مین اور تیس چہیزوں کی طرف خواہش اسکی کیسی ہے اگر حرص و سیر غالب ہو دوستی کے لائق نہیں پہ نظر کرے اگر رغبت اوس کی بڑائی اور غلبہ کی طرف زیادہ ہو وہ بھی اتھاو کے دروازے سے مردود ہے کیونکہ دعویٰ تمہارے ساتھ انصاف غلوب ہے اور انہی حق سے زیادہ مانگے اور آنرز و مال خلاص کو پونچھا و دیوہ سر اظہار کیا چاہے اگر کسی قسم کے لمبا صاحب کا ہستغال رنگ مانگ کا ستنا اور کلاوتوں سے صحبت کہنی اوسکو کوئی جانب سے باز کرنا اوسکی محبت کی خواہش نہ کیا چاہیے جسوقت ان تمام مشہور مین غالب امتحان سے پورا نکلے

اوسے دوستدار کامل اور یارِ خارا افضل جانا چاہیے اور اوسکے جوہرِ امتداد کو نقد جان کے ساتھ
 کہ جینتہ دل میں رکھا جاوے اسلیو کہ نہیں ہی فخر و کبر دوست کامل سے اور بعضے حکیموں نے کہا ہے
 کہ بے مشبہ ہم غیب کرنے میں اُس شخص سے جو پریشان خاطر ہو یا غمخوار کے ساتھ پر لیا
 شخص گوگردِ سخن سے بھی عزیز تر ہو اگر ساتھ لگو تو ایک ہی دوست حقیقی پر اکتفا کرنا دلی ہے
 کیونکہ بہت سے اشخاص کے مراسمِ حقوق کو بجالانا مشکل ہے اسواسلئے کہ شاید بقصدِ اکتفا کے
 احوال انکے مختلف ہوں مثلاً ایک شخص کی موافقت سے خوش و محظوظ ہو اور دوسرے کی
 رفاقت سے رنج و پریشانی اوشمائے اور جب سببِ مدارت کا اکثر سابق آشنائی اور ہمیشہ
 میں ہوا ایسے کہ جس آدمی سے کسی وجہ کی شناسائی نہیں دشمنی اوس سے نہایت بعید نظر آوے
 ولیکن مخالفت کمال اعتقاد اور امانی الغیر کے مطلع ہونے کے بعد ازلکہ معتز پس اختلاف کے
 باب میں طریقِ احتیاط ملحوظ رکھا جاوے اور اقدارِ ضرورت کے اکتفا کرنا لازم جیسے کسی نے سنی
 شعر میں کہا ہے جسکے معنی یہ ہیں نہایت نرا ہی دوست وہ ہو جاوے دشمن جانی بد پھر اپنا یار
 تو بہتوں کے تین کبھی نہ بنا بد مذکیم اتوں نے بہت کھانے اور پینے سے بد یقین کہ ہو دی تجھے
 درویش پیرا بد اور مسوقت دوست ہاتھ آوے رعایت حقوق کو واجب مانکر اوسکے کاموں میں
 جوئے جائین سعی کیا جاوے اور اوسکی حمد و ثناء میں بے شائبہ تعلق و نفاق کے پیش لیا جاوے
 ولیکن مکنون خاطر اور دوستی دلی پر اکتفا کرے کیونکہ اطلاع مافی الغیب کی عالم الغیب ہی کو مخصوص ہے
 اور تھوڑے عیب اور انا تصور کا جو دوستداروں کی طرف نسبت رکھیں اعتبار نہ کیا جاوے
 بلکہ چشم پوشی اون سے واجب ہے اسلئے کہ افرادِ بشری اون سے خالی نہیں ہو سکتی اگر اون میں نظر
 کیا لکے تو زوالِ اتحاد اور اثباتِ بیکانگی کی طرف مہجور اور دوستی کے فرسے سے محروم رہ جاوے
 اس باب میں اپنے عیون کا سوچنا بہت مفید و حیا چہ حدیث میں آیا ہے خوش ہے وہ شخص
 جو اوسکے عیب نے آدمیوں کے عیب سے فارغ رکھا جب اون طریقوں کی مشق کرے
 محبت خالص مستحکم ہوا اس وسیلے سے غریب اور وی اشخاص جسے سابق معرفت رکھتا ہو اس سے
 آسین اور دوستی کے اطوار سے یہ کہ مجوں کو نعمت و مراد میں شریک کرے اور ان اشخاص
 کسی زبان پر نہ لاوے اور تہہ کر امت کو آشوب منت سے بچا کر اور جب اون پر کبھی عیب نہ

جان و مال سے اپنے تین فدا کر دے بلکہ رنج و مشقت میں شریک رہنا بہتر ہے اپنے فراغت و
 منفعت کے وقت سے پیٹ ہونے بہت ہیں اپنے فراغت کے وقت میں بندھ چھانے
 جاوین دوست مصیبت میں کون ہیں ہذا اور ان کے ساتھ سلوک کرنے میں سوال کا منتظر ہو
 بلکہ آثار و علامت سے ان کے احوال کو معلوم کیا چاہیے اگر اچانک دوست کی طرف سے کچھ سستی
 دریافت کرو تو اعراض جائز نہ رکھو بلکہ احتیاط و پورنی میں بہت ہی سہانہ کرنا ضرور کیونکہ اگر وہ بھی اعراض نہ
 علامت محبت کا اوتھہ جاسے بلکہ شاید ایسا حجاب سخت درمیان پڑ جاوی جو قطع صورت اور مخالفت
 کلی کو ہو چکے طریقہ اوسکا یہ کہ جو سبب کدورت کا ہو اپنی نمان ولی سے بے تکلف بیان کرو
 تا راستی کی برکت سے معافی آوی بلکہ ہر حال اس طریقے کو ملحوظ رکھنا لازم ہے ایسے کہ جب کوئی کان
 یا لباس یا سواری کی غمخواری کری چھراوسکی مرامات میں کالی کرنی سبب سے اس کے ضائع ہونیکا
 پس اس شخص کی غمخواری سے جی چھینا جس سے دونوں جہان کی بہتری کی توقع رکھ سکے
 کیونکہ جائز ہو ساتھ اسکے دوستی کے جانے سے عداوت ایسی جو بہت ہی مفرت کا موجب ہو
 پیدا ہو ایسے کہ مخالفت کے گونے بہت کے بعد شہما نظر آوین جنگ و جدال اگر یہ مطلقاً مذموم ہے
 پر و دستوں کے ساتھ نہایت بدنا اسوا سے کہ اوستے اختلاف اور جدائی پیدا ہوتی اور وہ موجب
 تمام فسادوں کا ہے اور چاہیے کہ دوستوں کو کسی علم و ادب کے جانے میں جو انہیں مفید ہو نخل
 نکرے کیونکہ اوستے شاع و بناوی میں جو محل خصومت کا ہوتی کرنی بد جو پس علم کے باب میں کسے
 جائز ہو حالانکہ علم خراج کرنے سے زیادہ ہوتا ہے اور نخل کے ساتھ گھٹ جانا ہے اور جب دوست سے
 کسی عیب کا مشاہدہ کروا دے اسکے ساتھ اظہار موافقت کا کرنا اسطور پر جو تنبیہ لطیف کا مقصد ہے
 ضرور اور اس عیب کے جانے میں مخالفت اور شہمنگی جائز نہ رکھو ایسے کہ یہ صورت مخصوص نہایت
 کی ہے پر طریق تنبیہ لطیف کا یہ ہے کہ کسی مثل اور شخص کے نقل سے اوسکو اوس پر واقع کر دے
 اگر مفید تو تو طریق توفیق و کتنا سے اشارہ اوسکو کریں جو نصح کی احتیاج پڑے تو غفلت کے
 درمیان پیش بندی کے بعد جو موجب وثوق اعتقاد کا ہے بیان کر دے اور اوسکے غیرے اگر وہ
 اس کے مجبور سے ہوا اختیار کرے اور چاہیے کہ ہرگز غماز کو مخالفت نہ دے ایسے کہ ہر چند محبت کی
 استوار ہو اوسکی غمازی سے منہدم ہو جائے بلکہ اس کے تمام کی تیسہ اوس شخص سے وحی ہے

جو نامن سے دوپہر استحکم کو گنودے کہ ایک نکل بہر جگہ لنگے پہر سو وقت ایک سو راجہ پاسے تو
تیسرے سزاو سکو بڑا کرے یہاں تک کہ آخر الامرادس دیو ارکو ڈھاوے حال کلام محبت کی خلعت
میں پہنک اتنی طاکرنی واجب ہے کیونکہ مدار انتظام امور کا اور توام مصلحت جمہور کا اوس پر وقت
جیسے سابق مذکور ہوا سا تو ان لمحہ ۴ عوام انناس کے فرقوں کے ساتھ گذران کرنے میں
جب کوئی شخص اپنے احوال کی نقل گو کہہ خلافت کے ساتھ کیا چاہے تو وہ تین حال سے خالی نہیں
پہنکنا یا تہی میں اون سے بالاتر ہے یا برابر یا کمتر تر پر طریق گذران کا قسم اول کے ساتھ
پانچویں لمحہ کی سیم معلوم ہوا اور ہم دوم سے تین نوع پر ہے پہلی گذران کرنا دوستوں کے نام
دوسرے دشمنوں کے ساتھ تیسرے اون لوگوں کے ساتھ جو نہ دوست ہیں اور نہ دشمن اور
دوستوں کی دشمن ہیں حقیقی و غیر حقیقی یہ حقیقی دوستوں کے ساتھ گذران کرنے کا طریق سابق معلوم
ہوا اور دوست غیر حقیقی اگر ایسے تین بناوٹ اور تعلق میں حقیقی دوست کی برابر دکھاوی تو بہر تقدیر
اون سے بخوبی پیش آنا ضرور اور اونکی دل دہی اور خاطر داری کی سعی کرنی واجب ہے
شاید کہ وہ سچی دوستی کے درجہ کو پہنچیں لیکن راز اور عزم دلی اور مال و اموال کی
معدار اور اپنے مہیوں کو اون سے مخفی رکھا چاہیے اور اون کی تقصیر و ن کا مواخذہ نکلیا
کرے اور حقوق میں غفلت کرنے کی سبب پریش نکرے اور بقدر وسعت کو اون کے
کلموں میں خندہ روئی سے خواہ رغبت کے طور یا بناوٹ کی روش پریش آیا چاہیے اور
اگر جاہ مال اور بزرگی میں اون کی ترقی ہو دوستی کے تردد میں افزائش نکلیا چاہیے اور
دشمنوں کی دو نوعیں ہیں نزدیک اور دور ہر ایک کی دو قسمیں ہیں ظاہر اور پوشیدہ پہلے
مخفی دشمنوں کے عدو میں داخل ہیں لیکن دشمن نزدیک سے احتراز بہت کرنا لازم جانے
کیونکہ وہ اکثر بزیات احوال پر واقف ہوتا ہے اور کہتا ہے نیز اور وار د صادر ہونے میں اس
ہے فاعل نہرا چاہیے غرض ہر ایک صورت میں دشمن سے احتیاط کرنی واجب اور دشمنوں کے
ساتھ گذران کرنے میں طریق عمدہ یہ ہے کہ اگر ہر ہر کے تو لطف و لطافت میں اون کے دلوں سے عدو
اوٹھا کر اور بغض و حسد کے بیخ نکال ڈالے اگر یہ عمل مفید نہ ہو تو جب تک ظاہر کی آمیزش سے
گذران کر سکو سپر حاطہ یا مخالفت نہ کر لے اس لیے کہ دفع شر کے لیے

گھوئی طریق نیکی اور خیرات سے بہتر نہیں ہے اور اودان کی سفاہنت کی طرف التفات نہ کیا جائیگا
 بروباری اور مدارات شعرا اپنا کرنا واجب و ترغیب اور خصوصیت سے محترم رہنا لازم ہے
 کیونکہ یہ دولت و نعمت کے زائل ہونے اور ہمیشہ فکر مند اور پریشان خاطر رہنے کا سبب
 بلکہ جان مال کے نقصان اور فساد و ن کے برپا ہونے کا موجب ہوا اور عمر گرامی اس سے عزیز
 تر ہے جو دشمن کے ساتھ معارضہ کرنے کی فکر میں گذرے اور ہوشیار کی شرمون سے
 یہ ہر کہ دشمنوں کے احوال کے جست جوین رہے اور اودان کے ہر ایک کام پر واقف ہو چکے
 لیے سنی کمال کرے ہر جب و ن کے احوال سے مطلع ہو وے تو اس کے مخفی رکھنے کی
 کوشش کری کہی اسکے افشا کرنے کو جائز نہ کہے مگر ضرورت کی وقت اس لیے کہ مخالف کے
 عیب و کوتاہی ہر کرنا سبب اسکا کہ وہ اس پر اصرار کرے اور جائز ہے کہ کچھ اس سے تاثیر ہی نہ کرے
 شاید وہ کسی حیلے سے اس کے دفع کرنے میں مشغول ہو اور جب مخفی رکھے یہاں تک کہ
 مصلحت کی وقت انہما کرے تو اسکا توڑنا اور مغلوب رکھنا بخوبی حاصل ہو لیکن ان میں سے
 اگر بعض کو حسب مصلحت وقت کے اس سے ظاہر کرے یہاں تک کہ وہ جانے کہیں کرے
 عیب پر مطلع ہوا ہے تو کستہ خاطر اور غلغلیں ہو دانی سے بعید نہیں ہے اور ہرگز اسے تین
 بتان میں ملوث نہ کرے کیونکہ جو یہ کسنا دشمن کے قوی اور غالب ہونے کا موجب ہر شے
 بڑے آدمی اور جاگوں کے نزدیک مخالفوں کا شکوہ نکلیا جائے کیونکہ جب اس کی حقیقت
 خبر دار ہوں ہر اس کی چھلی پیش رفت نہوگی اور بری باتوں میں اس کے ساتھ متہم ہو
 اور چاہیکہ اون کے ہر ہر سہ تہ کی رسم و عادت سے خبر دار ہو تو اسکو تقابلے کے طور پر
 دفع کرے اور جس چیز سے انہیں قلق و اضطراب پیدا ہو اس سے ہی واقف ہونا ضرور ہے
 تا اپنے وقت میں استعمال کرے افلاطون نے کہا ہے کہ دشمنوں کی عداوت کے دفع
 کرنے کا طریق مستحسن یہ ہے کہ اپنے تئیں ان فضیلتوں میں جو ان کے درمیان مشترک
 رہیں اون پر غالب رکھے اس لیے کہ جو شخص درجہ کمال کو پہنچا اسکو سنی مخالف کے
 تعرض کو اپنی ذمہ کیا اور انکو اذناورد لیل بنایا اور کین اور شیخ اور حضرت و غیبت نکلیا اور ہر تین ہر
 ہر کسی کیونکہ یہ مصلحت محرو تون و ناصحوں کی ہر اور ان کی دانی کی راہ و ہر ہر ہر کہ باوجود کہ وہ ہر ہر ہر

مکمل ہو اور اس سے کچھ حضرت مخالف کو بھی نہیں ہونے خود ادا نئے نوز کا باعث ہو جائے
 قیل کی ہو کہ ایک شخص نے ابو مسلم روزی کے آگے اسکی ندیمی کے ارادے سے زیارت کو
 یہاں پر جو وانیوں کی طرف سے والی خراسان کا تعارض کی ابو مسلم کو خوش نہ آئی اور اسکی سبب
 سزائش کی اور کہا کہ اگر کسی نوز کے سبب میں انکے خون سے اپنے احمہ آؤ کروں سہ
 تین آہین کہ زبان سے نوز انکا کروں کیا نوز ہے جب دشمن کو کوئی آفت ایسی ہو چھے
 جس سے اپنے تین بھی امن ہو طمن نہ کری اور اس کے سبب اظہار خوشی نہ کیا چاہیے
 ایسے کہ جب حقیقت میں وہ آفت مشترک ہو تو گویا اپنے اوپر طمن کیا بیٹ ای دو سنت گزار
 ہو و دو کے خار سے پر ہندش دان نہو کہ تجھ پر بھی گزری یہ ماجرا ہند اور جو دشمن اسکی پناہ پور
 یا اسرا عتقاد کری چاہیے کہ فریب اور حیانت سے محترز ہو کہ بخشش اور مروت کی شرط سجلاؤ
 اور ایسا کر کہ نیک خوئی و عہد و پیمان اسکا سبکو معلوم ہووے برائی اور بد خوئی دشمن کی طرف
 عائد ہو اور اس بات میں ہو جب اس آیت کے چکا مضمون یہ ہے تمہارے یہ رسول اللہ صلوات

ذات میں پوری خوبیاں ہیں پوری حضرت کی سیرت مطہر کی جو ہم ہین مکارم اخلاق کے
 واجب جانو چنانچہ اجنار کے ناقولن نے روایت کی ہے کہ کعب میں زبیر رضی اللہ عنہ نے جو
 عرب کے فضیولن میں سے تھا آگے اسکے کہ شرف الاسلام کو پہنچا ہے تانہ رسالت کے
 بعضے خادمون اور کعبہ جلالت کے بعضے ماکفون کی جھوین اپنی زبان طوٹ کی تھی حضرت
 رسالت پناہ ملیم ذرا سکے خون کو ہر کیا جب کعب نے اسبات کی خبر پائی جانگا کہ اسکے قہر کے
 آسیب سے سوا انکی رحمت بل انتہا کے سائے کے جو حکم اس آیت کے جسکے سننے

پے ہین اور سینے تیرے تین نہیں بھیجا مگر نام مالہ پر رحم کرنے کے بلے ہر بانی انکی دونوں
 جہان کے ہر ایک ذرے کو شامل ہر پناہ لے نہ سکے ایک قصیدہ تورا جو حضرت خاتم الانبیاء کی
 نعت کے کمال کے زیور سے آراستہ ہر مرتب کیا اور عربون کی رسم سے ایک شتر تیر رو پر
 سوار ہو کر میدانوں کو لگو کر کے اپنے تین آستانہ رسالت میں پہنچا اور جو سلام کے قصیدہ
 پڑھنے لگا اسکے درمیان معذرت و استغفار کی قصیدہ مند رہ تھی جب حضرت نے نالواؤ
 و فرغ تھیں حروف معنی کا رقم کر کے چارویانی جسکی برکت سے امن و عافیت حاصل کر سکے

اپنے تین روف پر اور بدن طہر سے اوتا کر او سے عنایت فرمائی اور اپنے قبول بندوں کے
 سلسلے میں داخل کیا پر دشمنوں کے وضع فر کے تین طریق میں ایک وہ کہ وہی آپ ہی
 اپنے ہون اگر یہ میسر نہ ہو سکے تو درمیان لاکر دوسرا انکی شرارت سے بچ رہنا مکان و دور
 دراز یا سفر میں رہ کر تیسرا نکلے اور افنگی رخ کنی سے پر یہ سب تدبیروں کے بعد ہی اور اسپر
 اقدام جب کریں کہ دشمن شر پر بالذات ہو اور اوسکی بد ذاتی سے کس طرح بچ نہ سکے اور
 جائے کہ دشمن مجھ پر فتح پاتا ہی اس ضرر سے زیادہ تری اور جائے کہ مال اوسکا دینا و آخرت میں
 بنہیں اور باوجود اسکے کروچانت سے اکیسور باچا ہے اور اگر اوسکے مغلوب کرنا طریق اور
 مخالف سے بن آوے سب سے بہتر ہی لیکن حاسد کے تین فضیلت و نعمت اور سبب
 سعادت کو دکھا کر داخل ہون یا خارجی جو اسکے جلنے اور گڑھنے کے موجب ہون ایذا دیا
 چاہیے اور اوسکے عیبوں کو ظاہر کر دینا لازم تا آدمی اوسکی بد خوبی سے واقف ہون اور اوس
 قسم جانیں ایسے شخص کی عداوت کے دور کرنے کے لیے سعی کرنی بیگانہ ہی جیسے کہا ہی
 بیت ہر عداوت کا دفع ممکن ہے پر نہ زائل ہو جو حد سے ہو بلکہ لیکن اون آدمیوں سے گزران کرنا
 جو نہ دوست ہیں اور نہ دشمن وہی جب مراتب کے مختلف ہیں ایسے کہ نصیحت کرنا اوسکے
 ساتھ جو بہ نسبت جمہور غلامی کے نصیحت و خلق کے مقام میں ہیں امتلاط کیا چاہیے اور اونسے
 کشا وہ روئی کے ساتھ ملاقات کریں پر اونکی بات کے ماننے میں جلدی نہ کری اور اونسے کلام
 احوال پر فرقی نہ ہو بلکہ ہر ایک شخص کی خوشنوی کی اطلاع بتا ملے ساتھ لگتی و بعد اوسکے جو بہتر و
 بیاسب ہو اسپر عمل کریں اور ساتھ ملھا یعنی اس جماعت کے جو ذات البین کی اصلاح میں
 مشغول ہیں تعظیم و تکریم واجب ہے اور سفیہوں کے ساتھ بر دباری سے گزران کیا چاہیے اور
 احمق پنے اور گالی دینے کا اعتبار کر کے اوسکے بدلے کے قصد میں نہ رہے بلکہ سلوک اور رفق
 و مدارات کے ساتھ اونسے نجات حاصل کیا چاہیے اور نگہ کرنے والوں سے نگہ کرنا ضروری
 تا اوسے عبرت پکڑیں چنانچہ حدیث میں آیا ہے کہ مغرور کے ساتھ کبر کرنا صدقہ دینا ہے اس لیے
 کہ ان لوگوں سے تواضع کرنا اونکی گمراہی کے زیادہ ہو چکا ہے جو بتا ہے جب اون سے
 کبر کی حال ملو شاید کہ تنہن ہو کر اس نصیحت سے باز رہیں اور فاضلوں کی حرمت کرنی چاہیے

اور ان سے فائدہ لینا عظیمت جانے اور غوسے بدر ہر بسایہ اور خوشیوں کے صبر کرنا
چاہیے حکیموں نے کہا ہے نیک لوگ بدن پر صابر ہیں اور خشک کر نیوالے جان پھیریں
زبردست لوگ گریں گئے والے ہوں تو انہیں فرزندوں کی برابر عزیز رکھا چاہیے اور وہی
خوشی و صحت اور طبیعت میں نظر کیا چاہیے جسکی استعداد میں بیشتر ہو اور میں مشغول کیا
چاہیے مقدور بہر انکی مدد کرنی ضرور اور شاکردون کو جسکی طرف انکی سمجھ نزدیک ہو اور سلی
ترغیبے اور تفسیح اوقات سے منع کیا کرے سوال کر نیوالون کو اگر الحاح کرین زجر کرنا لازم
اور اونکی اجابت میں توقف کیا چاہیے کہ جب الحاح انکا بہت ہی لاچار ہی سے ہو اور وہ میرا
محتاج اور طامع کے امتیاز کرنا لازم ہے اور محتاج کی رفع حاجت کرے اور جب تک کسی
نوعہ ظلم و سکا نہو بخش کرے اور طامع کو اسکی طمع سے باز رکھے ضعیفوں کی دستگیری
اور غلاموں کی اعانت کیا کرے غرض مقدور بہر خیر مطلق کے ساتھ جو پیشہ نیکو لگا اور نہر کمالات
کا ہے برتر اور پاک ہے ذات اسکی تشبیہ پیدا کرے کہ جو دے اتھا اور کرم بشیاری
سجانی نے موجودات کی زمین قابل پر ہے ارادہ غرض کے باران رحمت کا پھیرا
اور تیر بیتے بانی نے کمالات آسمانی کی بیونون کو بدون توقع منفعت کے جس سے
قوات اسکی برتر ہے کملا پائیں طالب کمال کو چاہیے کہ خیر کی تمام قسموں میں رو سے قصد
طلب کا اوس کے خیر محض کی طرف رہے تا غلاف آگہی کے مرتبہ علیہ میں پہنچے اور اللہ تعالیٰ
ہر ایک خیر و کمال کا دینے والا ہے توفیق اور اوس کے اختیار ہے مطالبہ مال کی تحقیق
مغرب پنج بیان بعضے لواقع کے حکیم محقق فیلسوف مدقق نصیر الدین طوسی نے بعضے لوگوں
میں جو اکثر ان لوگوں کا اوس کے انوار فوائد کی روشنی کے چمک میں سے ہے خاتمہ
کتاب اخلاق ناصر کا اخلاطون کی ان وصیتوں سے جس سے اپنے شاگردو رسطا علیس
کو نصیحت فرمائی تھی کیا ہے سچ ہے کہ بیشتر نفع اون پاکیزہ باتوں کا نہایت عمدہ صحت میں اس مہر پر ہے
کہ لائق ہونے میں بیاض مرد و کچھم کے وقون پر بنیائی کی روشنائی سے نکلے بلکہ فہم کے
قلوب سے رول کے ہمتوں پر مرقوم کزین اور جین فکر و ان ماورسن تالفا توئی برکت سے کوئی
صراط پانچ انکی تاثیر وادب سے سب میں اس نصیحت پر نسوہ الامر جسے رسطا علیس نے فرمایا ہے کہ

جو شاکر و اسکاٹھا نصیحت کیا ہو اس ماننے کے مطلق میں آیا اور وہ میں مستحقوں پر مثل ہو تو اس
اچھا نظر آیا کہ ان نصیحتوں کا خلاصہ جو تدبیر ملکی کے لیے نہایت خصوصیت رکھتے ہیں اس رسالے
کے آخر الحاق لیا جاسے لایم مضمون اس فاسٹے کا دو سمت میں دو نون کے ثابت کرنے
کے لیے درج کیا پہلی سمت افلاطون کی وصیتوں کے بیان میں افلاطون کہتا ہے کہ خدا کو
پہچان اور اسکے حق کو نگاہ رکھ اور ہمیشہ اپنی ہمت تعلیم و تعلم میں مصروف کر اور اہل علم کے
علم کی زیادتی کا امتحان نہ کر بلکہ شرف و فساد سے باز رہنا اختیار کر اور حق تعالیٰ سے ایسی عظمت
مانگ کہ اسکی منفعت کی طرف زوال کی راہ ہو بلکہ جو نیکیاں کہ باقی رہیں میں انکی طلب کر
ہمیشہ بیدار رہ کہ بدیوں کی بہت سبب ہیں اور جو نیکیا چاہیے اسے آرزو کے ساتھ
ست مانگ اور جان کہ بندے سے خدا کا انتقام لینا غضب کے طریق پر نہیں بلکہ بطریق
مادوب و تہذیب کے ہواور زندگی پر قائل نعمت رہ جب تک موت نہ آوے اور زندگی
بہتر مت جان مگر جب کسی چیز کے حاصل کرنے کا وسیلہ ہو خواب و آسائش کی غیبت
مکریچدا اسکے جب تین چیزوں کا محاسبہ آپ سے تو لے ایک یہ کہ تو اہل کر و کر کہ جن
جو تو نے کیا ہے مجھے خطا سزد ہوئی یا نہیں دوسری یہ کہ سوچ کہ آج کچھ کام کیا ہے یا نہیں
تیسری یہ کہ کوئی کام تجھے بسبب قصور کے رک گیا یا نہیں یاد کر کہ اس زندگی کے
آگے تو کیا تھا اور بعد اسکے تو کیا ہوگا اور سیکو ایذا نڈے کہ عالم کے سب کام زوال و
تغیر کے مقام میں ہیں بد بخت وہ شخص جو عاقبت کی یاد سے غافل رہے اور گناہ سے
نہ چھوڑے اور اپنی پونجی اس چیز سے جو تیرے پاس نہوت کر اور مستحقوں کو نیکی
پوشمانے میں اس کے سوال پر موقوف نہ رکھ اور اسے حکیم مت جان جو لذت دنیاوی
سے خوش ہو یا کسی مصیبت کے سبب جزع و فزع کرے اور ہمیشہ موت کو یاد رکھ اور
مردوں سے عبرت پکڑ اور جنس آدمیوں کو اور کے کثرت بیجا نڈہ بات کرنے اور ہمیشہ
پوشے جواب دیتے سے پہچان اور جان کہ شریر وہی شخص ہے جسے شرارت اختیار کی ہو
خوب سوچ کر بول اور کام کر اور سکا دوست رہ جلد غصے مت ہونا خلی تیری خود ہو جا
اور محتاج کی حاجت کل پر مت چھوڑ تو کیا جائے کل کیا ہوگا بدیوں کی امانت کہ گھر خور

گرفتار رہی جب تک دونوں کی بات نہ سمجھے اور نئے درمیان حکم نہ لفظ قول ہی میں حکیم نرہ
 بلکہ قول و عمل دونوں میں ایسے کہ حکمت قولی اسی جہان میں رہی اور حکمت عملی اوس جہان تک
 پہنچے اور وہاں باقی رہی اور اگر نیکی کے لیے تو رنج کھینچے تو رنج نہ رہی پر نیکی رہی اور جو کسی ایک
 سبب تو لذت پائے تو لذت نہ رہی اور بدی رہ جائے اور اوس دن کو یاد کر کہ تجھے
 پکارین اور تو بولنے سے عاجز رہی کچھ نہ سنے اور کچھ نہ کہے اور یاد بھی نہ کر سکے یقین جان
 کہ تو اوس مقام کا مزمہ جہان نہ تیرے دوست ہیں اور نہ دشمن پس وہاں کے
 کسی کو نقصان کی طرف منسوب نہ کروہ ایسی جگہ ہے جہاں خاوند اور غلام برابر ہیں پس
 تکبر مت کر ز اور اہ موجود کر تو کیا جاوے کب کو چ ہو گا جان کہ حق تعالیٰ کی بخششوں سے کوئی
 چیز حکمت سے بہتر نہیں اور حکیم وہ کوئی ہے جسکے قول و فعل اور فکر موافق ہوں نیکی کا بدلہ لکر
 اور بدی سے درگزر اور اس ظالم کے کاموں میں سے کسی کام میں ملول مت ہو اور
 کی وقت سستی مت کر اور نیکیوں سے تجاوز کرنا جائز نہ رکھ اور کسی بدی کو نیکی کے حاصل
 کر نیچا وسیلہ مت کر اور سرور زائل کے لیے ترک اولیٰ نہ کرنا سرور دائم سے محروم نہ رہی
 حکمت کو دوست رکھ اور حکیموں کی بات مان دنیا کی خواہش دل سے دور کر اور اچھے
 اولیوں سے باز نہ کسی کام کو وقت سے آگے شروع نہ کر اور جب تو کسی کام میں
 مشغول ہو فہم و دانائی سے اشتغال کر تو نگری کے سبب عجب نہ کیا کر اور چھینٹوں سے
 شکستہ خاطر مت ہو دوست سے ایسا معاملہ کر اگر حاکم تک جائے تیری ہی فتح ہوگی
 نادانی نہ کر اور سبکے ساتھ تواضع کر اور کسی متواضع کو حقیر مت گن جس میں تو معذور ہو اپنے
 بھائی کو لامت نہ بکاری سے خوشوقت مت رہ اور بخت پر اعتماد نہ کر نیک کام سے ہوشیار
 مت ہو کسی سے لڑائی مت کر ہمیشہ عدالت کی سیرت اختیار اور نیکیوں کو اپنا شعار کر
 دوسری سمت ارسطاطالیس کی وصایا میں کتاب سرالاسرار کا مترجم کہ اوس نے
 مامون بادشاہ کے حکم سے کتاب مذکور کو بخت یونانی سے عربی زبان میں نقل کیا تھا
 بیچ صدر ترجمے کے کہتا ہے کہ جب ارسطاطالیس جو وزیر سکندر کا اور اوسکا استاد تھا
 بسبب ضعف و پیری کے اوسکی ملازمت سے معذور ہوا اور سکندر عجم کے شہزاد بن گیا

اور اوسکے درمیان مائل و دانا اور دلیر و شجاع بہت تھے اور اوسکے رہنے میں خوف و خلل ملک کا تھا اور بیخ کنی اوسکی قاعدہ عدالت سے دور دکھائی دیتی تھی اوسکے امر میں متحیر ہوا اور ایک خط ارسطاٹالیس کو شوق و مہربانی کے اظہار پر مشتمل لکھا اوسکے درمیان عرض کی کہ دولت ہمسائیگی کی دوری کے سبب کاموں کے درمیان بہت سی صورتیں خاطر میں راہ پاتی ہیں انہیں سے اس صورت میں حکم روشن دل کے نور تدریس کے بغیر ظلمات حیرت سے نکلنا مشکل ہے جس طرح سے ہو سکا اسباب ملاقات کے انتظام کی سعی کریں ارسطاٹالیس نے جواب میں لکھا کہ یقیناً فرزند طویل اور سلطان نیل کی رائے معلوم ہوئی بر خدمت میں حاضر ہونا سبب عدم رغبت کے نہیں بلکہ سبب ضعف و پیری و سستی و ناتوانی کے ہے جب مصاحبت میسر نہیں ہو اس سلسلے میں ایک دستور بیان کروں کہ جزوی کاموں میں اوسکی طرف توجہ کرے اور اوسکے ساتھ میری محبت سے تو مستغنی ہو جائے تو عجم کے امر اور اوسکے فضلا کو ہلاک کر سکتا ہے و لیکن انکی آہ ہوا کی تبدیل پر تو قادر نہیں پھر بے شبہہ اوسکے شبیہ پیدا ہوں پس کوشش کرو جو بخین لکھا ہے تو اپنا بندہ کر کے تاسب تیرے دوست ہوں اور تیرے بندوں کے فرمانبردار ہوں اسکو لکھا کہ تاج بادشاہ ہونگی چار صنعت ہیں ایک وہ ہے جو اپنے اور رعیت کے ساتھ سخی ہو دوسری جو اپنے ساتھ سخی ہو اور رعیت کے ساتھ خیل تیسری وہ جو رعیت کے ساتھ سخی ہو اور اپنے ساتھ خیل چوتھی وہ جو اپنے اور رعیت دونوں کے ساتھ خیل ہو پانچم اول باتفاق محمودی اور دوسری اور چوتھی باتفاق مذموم اور تیسری قسم میں اختلاف ہے ہند کے حکیم اسپرہن کہ محمودی اور پارس کے حکیم اسپرہن کہ محمودین بلکہ مذموم ہے اور سخاوت وہ ہے کہ مستحقوں کو بقدر حاجت کے تو اپہو بچاے اور جو کوئی اس سے تجاوز کرے اور حد افراط کی طرف مائل ہو سخاوت سے اسراف کی طرف منحرف ہو جائے اور جو بادشاہ زیادہ اس سے جو اسکو مغرور ہو بخشش اختیار کرے بے شہد او سکو فنا و ملک کا سبب ہوا می سکندر نے نئے نئے بار لکھا ہے کہ سخاوت کم اور بقا ملک کی اصل وہ ہے کہ تو آدمی کے مال میں طمع نہ کرے اور سخاوت و کرم کی نعمتوں میں سے یہ ہے

کہ تو سہ ماہی زخم اور آدمی کے پست پندہ عیب کی تمییز نہ کرے اور جس کسی پر جو انعام تو کرے
 کبھی اور سکاؤ کر نہ کرے اور تمام فضیلتی و کرم اسمین ہے کہ نیکیوں کی حرمت کرے اور آدمی کو ہمت
 کشادہ رو رہے اور لوگوں کی شان کے موافق جواب دے اور نادانوں کی خطا سے درگزر
 ای سکندر عقل مدار ہے تمام تدبیروں کی اور نقص و کمالوں کا آئینہ اور تمام فضیلتوں کی
 چڑھی اور مقصود اہم عقل سے طلب نیکنامی ہے کیونکہ فقط سلطنت مقصود نہیں ہے بلکہ مقصود اس سے
 نیکنامی ہے ایسے کہ جو بادشاہ تابع دین اور شریعت الہی کا استخفاف کرے شرع الہی اور سکو
 خوار و ذلیل کر دے ای سکندر چاہیے کہ بادشاہ عالی ہمت اور صاحب رای و شیرین
 زبان اور بلند آواز ہو اور بات کم کہے اور زوالوں کے ساتھ نہ بیٹھے اور جب باہر آوے
 تو آتش ایسی بولائے بادشاہی کے ہے اختیار کرے کہ اور وں سے ممتاز معلوم ہو اور
 اون سودا گروں کی رعایت کرنی جو دور و دراز ملکوں سے اس کی بادشاہت میں آویں
 واجب جانے اور اسکی نیک نامی کے پھیلنے اور ولوں کے مائل ہونے اور تاجروں کے
 بہت آینکا موجب ہو اور اسی سبب سے بادشاہت اسکی آباد ہووے اور تھوڑی ہی
 فز و کداشت سے جو ان کے ساتھ کرے بہت نفع پادوی اور بہت نہ ہنسے کیونکہ بہت ہنسنا دلوں کے
 نیبیت و وقار کو اٹھا دے اور باعث نقصان عمر و منفجر حرارت غزیری کا ہووے اسے
 سکندر حریص شہوت کا نہ کہ وہ خنزیروں کے خواص میں سے ہے اور کیا فخر اس چنیر
 میں ہے جہین ادنی حیوان سمجھے غالب رہیں اور او میں زیادتی کرنی ضعف بدن اور نقصان
 عمر کو پہنچانی اور عمر توں کی سی توں کے حاصل کرنے کا سبب ہوتی ہے سکیونوں اور
 ضعیفوں کے احوال سے غافل نہ رہے اور احوال پر ہی انکی واجب جان کہ خالق کی رضا مندی
 اور ولوں کے ہاتھ آینکا سبب ہے اور فلاح جمع کرنا خشک سالی کے دن آرام سے بیٹھو دیکر کہ
 اہل صلاح جسے امن میں رہیں اور اہل فساد ڈریں ای سکندر مینے تجھے بار بار وصیت کی ہے پھر
 تاکید کرتا ہوں کہ غزیری میں دلیر مت رہ اور حقیقت حال سوا سے علام الغیوب کے لیکو معلوم
 نہیں شاید سبب کسی تمت کے جس سے شخص بری رہے یا اس گناہ پر اقدام کرنے کے لیے
 کچھ عذر اسکا ہووے اسے قتل کو ہوا کرے اور اس سے کون گناہ سخت تر ہے میرے کبری اور اس کے

مجھ کو یہ خبر پہنچی ہی کہ جب ایک مخلوق دوسرے مخلوق کو قتل کرے تو آسمان کے فرشتے باری تعالیٰ کی درگاہ میں رو دین کہ تیرے فلاں نے بندے نے ایک اور بندے کے قتل کرنے میں تجھے برابر ہی کی اگر وہ قتل بسبب قصاص کے ہو حضرت حق تعالیٰ فرمادے کہ اسکو میرے حکم سے چھب گناہ کے بارہ اور جو بسبب ظلم کے ہو فرمادے قسم پر اپنی عزت و جلال کی کہتے خون قاتل کو مباح کیا پس فرشتے ہر ایک شیخ و استقار میں اس کے اوپر دعایٰ بدر کیں یہاں تک کہ وہ بد سے کو پہنچے اور یہ حال اس کے لیے بہتر ہو اور جو خود مریخ خدا تعالیٰ کا نشان غضب ہو کیونکہ بڑے عذاب اور سخت عتاب میں گرفتار ہو و اور عمدہ کنی نکر اور کبھی عزم نکھا اور جب نونے کھانی تو کسی وجہ اسکو مت توڑ اس لیے کہ یونان کے بہت سے بادشاہوں کی بادشاہت میں گند دروغ کی شامت اور عمدہ کنی سے بناہ ہو گئی اور اس خبر پر جو تجھے جانی ہی ناسف مت کر کہ یہ خاصیت رکھوں اور ناقصوں کی جو اور اپنی بادشاہت کے لوگوں کو ظلم دہر کے حاصل کرنے کے لیے حکم کر اور جو کوئی ظلم میں فائق ہو اسکو بہت مہربانی اور تربیت سے مخصوص رکھو کہ چھفلت و لوگوں میں تیری بہت محبت کا سبب اور ملک کی رونق اور یادگار نیک کامو جب ہو اور یونان کے لوگ ادون دونوں حضرت کی برکت و ہیشگی کی بادشاہی رکھتے تھے ایسے کہ وہ لوگ زمینوں کو تحصیل علوم کے واسطے حکم کرنے بیان تاک کہ گریبان باپ کے گھر فرائض اور آداب شرعی اور علم طب اور نجوم کے تمام قاعدے جانتین اور چہر تیرا اعتماد نہو اس کے ساتھ سے کچھ نہ کھا اور اپنی حفاظت سے قافل نہرہ اور اس فیسے کو فرماؤ مگر کہ ہنویکے بادشاہ نے تیرے لیے تجھے پیچھے اونٹین سے ایک لوٹدی بھی مجھ کو برکائی سے زمین پرورش کیا تھا تا اوسکی طبیعت سانپ کی طبیعت کے قریب ہو اور غرض اونکی اس سے قصد تیرا تھا اور میں نے اس حال کو دانائی سے معلوم کیا تھا ای سکندر الہی دلیل سے حکم مت کر اور جب دلیلین متعارض ہوں اقوی کی طرف مائل ہو ای سکندر عدالت ایک صفت ہو اللہ تعالیٰ کی صفتوں سے آسمان وزمین عدالت کو سببیت نام عم زمین اور عدالت کے ساتھ پیغمبر بیوث ہوئے ہیں اور عقل کی صورت عدالت ہے اور عدالت کی برکت سے دلون اور گردنوں کے مالک ہو سکے اہل ہند نے کہا ہے

کہ سلطان کا عدل زمانے کی سرسبزی سے بہتر ہو اور بادشاہ وادگر نافع تر ہو بار بار تندرستی اور لطف
شہروں میں زبان سرانی سے لکھا تھا کہ ملک اور عدالت دو بھائی ہیں کہ کوئی اولین کا دوسرے سے
مستغنی نہیں ہو لہذا اسکے کہتا ہے کہ اسباب نظام عالم کے باہم ربط پانے کی کیفیت اس دائرہ شریف
میں درج کرتا ہوں تا اونکی تولدی و تشابک کی صورت محسوس و مشاہدہ ہو اور اس کتاب کا الیاب
اور اس کے مطالب کا خلاصہ یہ دائرہ ہو اگر بدون اسکے بھی سمجھنے کی کفایت کرتا صورت دائرہ کی یہ ہے



جولائی کی میسورین دو شنبہ کے دن ہفتہ اٹھارہ سو پانچ عیسوی مطابق ۱۷۷۷ء بارہ سو بیس ہجری
کے بہت محنت و جانفشانی اور فضل نیردانی کی مدد اور صاحبان عالی شان کے اقبال کی برکت سے
اس میں چیدان نے کتاب نواع الاثر اقی فی مکارم الاخلاق عرف اخلاق جلالی کے ترجمے سے
فراغت کی ولیکن داناؤں کے نزدیک پوشیدہ نرہو کہ اسکے لائی مطلب کو جو عبارت فارسی
کے صدف میں پیمانہ تھے خواص طبیعت نے دربانے فکر میں کس کس طرح سے غوطہ مار کر نکالا اور

دن ابدار موتیوں کو رشٹہ تحریر میں پر دو کریمتہ زبان کے اردو بازار میں لا حاضر کیا اسلئے کہ اب صاحبان و الاشان کے دور میں گوہر سخن کا اعتبار اور ذر کلام کا اقتدار ہو کون جوہری اس بازار کا جسکی دوکان سخن گرم خریدار سے نہیں اور انکے عصر میں وہ گوہر فروش کلام کہاں جگا و اسن آرزو صلا و بخش کے زرو سیم سے غالی ہوا بیات ہوا ہر دور میں اب اونکے اعتبار سخن ہذا اور انکے عصر میں ہر شد و اقتدار سخن ہذا نہ ہو یوں نہ ہو اہل سخن کے قدر شناس ہذا ہو چکا باب کیم و ہر میں ہذا سخن ہذا در کلام نہ ایجاؤں کیوں نہ اونکے در ہذا کہ جسے پاؤں ہلاؤں ابدار سخن ہذا ہمیشہ اہل سخن کیونکہ وہ ان ہون سر سبز ہذا ہوں مکان میں زرو سیم سے وقار سخن ہذا جو مست بادہ شیرین کلام ہو کیوں سے ہذا ہر میرے اتھد میں یہ جام خوشگوار سخن ہذا زبان طعن کھلا جو مدعی اسپر ہذا ہوا سکے واسطے کافی یہ ذوالفقار سخن ہذا اگرچہ کلام اس قلیل البصاحت کا جو خوشہ چین ارباب کلام کا ہوا اس درجے میں نہیں کہ سخنوران کامل کا محل تعریف ہو لیکن ہذا ہذا اسکے کہ معانی اسکے اسرار حکمت پر مشتمل اور احکام مصلحت کو شامل تھے تہ تشبیہ اس خیال کے کہ شاہد متناسب الاعضا اور عروس خوش قد و زیبا کو کیا پر نیانی اور کیا دیا ہر لباس میں ہر وہ خوش نما و سکی زلف مطالب کی عقدہ کشائی میں ناخن فکر کو تیز کر کے عقل حکمت شناس کی مشاطگی سے آراستہ کیا اور اسکے چہرہ مقاصد کثرتین اسے صحت قیاس کے گلاگوئے ہیاں آرایش دیکر اس لباس میں جلوہ گر کیا چشم ہو کہ حسن بازان جمال کمال کی چشم میں منظور ہو و ہوا اور بد نظران پاپہ نقص زوال کی آنکھوں سے مسطور ہر الغرض وہ کتاب سخت شکل تھی بلکہ تہر جسے جودت طبعی کے زور بازو سے حل کر کے کھل بصیرت بنایا اور جب عقدہ لہلہ تھے کہ حدت ذہنی کی انگشت تدبیر سے اوس کی گرہ کشائی کر کے طالبان کمال کو دکھایا ہوا ہے کہ جو شخص اوسکی حکمت آئینہ باتوں اور مصلحت انگیز کلاموں پر واقف ہو و ہوا اور اسکے فوائد کی ریلوں کو گوش ہوش کا آویزہ کرے اور گریں عقل کو اوسکے زیور عمل سے آرایش دیو و دامن آرزو کرتین دونوں جہان کے جواہر آسائش سے مالا مال کرے ہذا ہذا

مثنوی

علم حکمت سے بھر کہ ہوا گاہ ہذا اور عامل ہوا کا ناظر خواہ ہذا ہو و تدبیر اوسکی حکم تر ہذا ہر آرام سے وہ شام ہو و



ہر دو عالم میں بہرہ ور ہو کر وہ نیک ملک کی عجم و زور ہو کر ہر مذکورہ گنی سکا سے حاصل ہو کر علم حکمت سے جو کہ حاصل ہوا
 پختہ ہو گیا اور وہ میری بددوستی کی بنا پر حکمت علی ہو کر وہ دنیا و بادشاہت کی بد اصل مضبوطی سیاست
 یہ سخن ہر پسند ہر دل کو ہر کب ہر شاہی درستی حاصل ہو اپنی افواہ کو تو نالہ مگر ہر روز شب رہے کسب علم ہر
 عمل علم اور درستی راہی ہر میں ملوں تو بعض صدا ہر جز ہر کوئی تیرا بار نہیں ہر بی ہر کابینہ قارئین
 خاتمہ اس سخن ہر کشیدہ ہر صلح کل ہر ہر راحت دنیا ہر جانا چاہیے کہ ترجمے سے فوائد کو ملنے کے
 بعد بعضے دوستوں نے تالیف دی کہ تاریخ تمام کی اگر اس میں مشغول ہو تو بطور یادگار کے
 یاد رہے جسے بھی اسکو مناسب جائے تاریخ ہر ہر میں یہ قطعہ کہہ کر بیان لکھ دیا
 ترجمہ کو میں جب ہر افواج ہر حکم تاریخ طبع ہر ترقی شاق ہر دور کرتی علم ہر سرجیل ہر ہر لاف نامی اخلاق

خاتمہ الطبع

حمد سید اللہ احمد لکھنؤی ولد و لکھنؤی کہ لکھنؤ احمد کو سنہ اولیٰ اولیٰ ہر کہ جسے ایک مشت تمام انسان
 ضعیف البینان کو کیا کیا کین غنایت کیے ہیں اگر او کا حصہ کیجیے تو دشوار بلکہ محال ہر اور لغت
 اقدس حبیب رب العالمین احمد علی احمد علی حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا اگر کوئی دعووی کرے
 استغفر اللہ کیا محال ہر جو چاہے ناسنہ بری بات ہو جائے آدمی منہ کی کھاسے اما بعد مغنی دستہ نزاری
 کہ اس زمان ہدایت عنوان میں کتاب لاجواب صحیفہ انتخاب ترجمہ اخلاق جلالی المشہور
 فی الآفاق موسوم بجامع اخلاق جسکو عالم ہر شمال فاضل ذمی کمال ولایت پناہ حقائق آگاہ
 مولوی امانت اللہ صاحب نے نہایت عرق فریزی اور کمال جانفشانی سے عبارت اردو عام
 فہم میں ترجمہ فرمایا جو کہ یہ کتاب نام قابل اشاعت مکاتب و مدارس تھی اسما طبع
 فیض کتب جناب والا خطاب ہر لکھنؤی صاحب میں ہر تمام سنجیدہ کار گزاران و فقیہ شناس ہر نصیحت
 تمام و تہنیت مالاکلام نہایت خوشخط کاغذ عمدہ ولایتی خوش طبع پرناسہ اپریل ۱۳۰۴ء مطابق شہر
 المظفر قلعہ ہجری میں حسن الطبع طبع ہو کر مطبوعہ طبائع خاص و عام ہونی بساعت
 حسن و وقت سجد میں تمام ہونی خدا کر مکر طبع ہو سکی نوبت آئے خریداروں اور شائقین
 فرودہ طبع تازہ ہر پنجاب آسین رب العالمین



فہرست مضامین جامع الاخلاق

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
	دوسرا لامع نذیر منزل میں اسمین	۳۰	مدت بڑے صاحب و ام اقبالہ کی
۹۲	چھٹے مے میں		صاحب مدرس تفریق ہندی مدرسہ عالیہ و ام اقبالہ
۹۲	پہلا لمعہ منزل لینے مکان کی احتیاج میں	۴	کی دعائیں
۹۳	دوسرا لمعہ		کتاب کے ترجمے اور مصنف کے احوال کے
۹۶	تیسرا لمعہ	۵	بیان میں
۱۰۰	چوتھا لمعہ	۶	تقسیم
۱۰۸	پانچواں لمعہ	۶	مطلع
۱۱۰	چھٹھا لمعہ	۱۲	تبصرہ
	تیسرا لامع مشہورون کے بندوبست	۱۳	کشف غطا
	اور رسوم بادشاہی میں اسمین		پہلا لامع درستی اخلاق میں اسمین میں
۱۱۳	ساتھ مے میں	۱۹	مے میں
	پہلا لمعہ بیان میں اسکے کہ انسان کو	۱۹	پہلا لمعہ اچھی فصلتون کی تعداد میں
	آبادی میں رہنے کی احتیاج اور اس	۲۴	دوسرا لمعہ
۱۱۳	فن کی فضیلت میں	۲۵	تیسرا لمعہ
۱۱۹	دوسرا لمعہ	۳۲	تتویر
۱۳۱	تیسرا لمعہ	۳۳	چوتھا لمعہ
۱۳۵	چوتھا لمعہ	۳۶	پانچواں لمعہ
۱۵۲	پانچواں لمعہ	۴۱	چھٹھا لمعہ
۱۵۶	چھٹھا لمعہ	۴۳	تبصرہ
۱۶۰	ساتواں لمعہ	۴۸	تبصرہ
۱۶۳	مغرب بیچ بیان بعضے لواحق کے	۵۳	تتویر
	پہلی سمت افلاطون کی و مینوبکر	۱۵۴	ساتواں لمعہ
۱۶۵	بیان میں	۵۶	تتویر
	دوسری سمت ارسطاطالیس کی	۵۷	اٹھواں لمعہ
۱۶۶	وصایا میں	۵۹	نواں لمعہ
		۶۵	دسواں لمعہ

